ترجمه فارسی

«تورات»

مشتمل بر پنج کتاب نخست عهد عتیق
پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه

تعلیق و ویرایش:
سید ابوالفضل ساقی

پژوهش های حقوق و ادیان
www.BJES.ir

ترجمه فارسی تورات

تعلیق و تصحیح: سید ابوالفضل ساقی

بر اساس:

«کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید»، Unwin Brothers، لندن، ۱۹۰۴ میلادی

- عنوان اثر: ترجمه فارسی تورات
- پدیدآورنده: سید ابوالفضل ساقی
- ویرایش دوم: مهر ۱۳۹۸ (ویرایش اول: شهریور ۱۳۹۸)
- چاپ: نسخه الکترونیکی
- ناشر: سایت جامع «پژوهش های حقوق و ادیان»

* به موجب قانون حمایت از مولفان و مصنفان و هنرمندان مصوب ۱۳۴۸ جمیع حقوق مادی و معنوی این اثر برای پدیدآورنده محفوظ است. مطابق ماده ۲۳ قانون مذکور هر کس تمام یا قسمتی از اثر را به نام خود یا به نام پدیدآورنده لکن بدون اجازه او و یا عالماً عامداً به‌نام شخص دیگری غیر از پدیدآورنده نشر، پخش یا عرضه کند علاوه بر جبران خسارت، به حبس از ۶ ماه تا ۳ سال محکوم خواهد شد.

هر گونه نشر یا نقل تمام یا قسمتی از مطالب تنها با ذکر منبع و نام پدیدآورنده مجاز است.

فهرست مطالب

پیشگفتار ۴
مقدمه ۵
مختصری درباره آیین یهود ۸
در آمدی بر عهد عتیق ۸
نحوه ارجاع در کتاب مقدس ۹
اسفار عهد عتیق ۱۰
تورات ۱۰
اصالت عهد عتیق و تورات ۱۱
کتاب پیدایش ۱۴
کتاب خروج ۹۲
کتاب لاویان ۱۵۷
کتاب اعداد ۲۰۴
کتاب تثنیه ۲۶۹

پیشگفتار

ترجمه فارسی متن تورات در کتاب حاضر، بر گرفته از نسخه «کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید» می باشد که در سال ۱۹۰۴ میلادی توسط Unwin Brofthers در لندن، به چاپ رسیده است. برخی از مخاطبین سایت پژوهش های حقوق و ادیان اظهار نگرانی می کنند و دائم می پرسند: «آیا این تورات بدون سانسور است؟» بلاشک پاسخ مثبت است و این تورات فاقد هر گونه سانسور بوده و دقیقا همان متنی است که در ترجمه اصلی کتاب مقدس آمده است. ویرایش و تصحیح اِعمال شده بر این ترجمه از تورات صرفا از حیث نگارشی بوده و ایرادات نگارشی و املایی مرتفع گردیده است. بدون هیچ تصرفی در محتوا. در برخی موارد که توضیح بیشتر لازم بوده، در پاورقی به توضیح مختصری در خصوص موارد مذکور پرداخته ایم. همچنین در برخی موارد که قرآن نیز آیاتی در خصوص آن موضوع داشته، آیات متناظر و متناقض قرآن نیز در پاورقی درج شده که امکان مطالعه تطبیقی معارف هر دو دین را تسهیل می کند. بدون آنکه تصرفی در متن اصلی تورات ایجاد گردد.

تورات، از یک سو کلامی است منتسب به خداوند و غیر قابل تکذیب. و از سوی دیگر تعارضاتی در آن مشاهده می شود که اسلام و ادیان شناسان نیز متناقض بودن آن را تایید و تصدیق می کنند. از آنجایی که امر بر ما مشتبه است که کدام سخن از خداوند است و کدامیک سخن غیر او، نمی توانیم با قاطعیت نسبت به تحریف آیات آن اظهار نظر کنیم. چنانکه در کلامی منسوب به پیامبر اسلام، ایشان ما را از تکذیب و تصدیق تورات منع نموده و در خصوص آنچه که اهل کتاب می گویند، می فرماید: «نه آن ها را تصدیق کنید و نه آن ها را تکذیب کنید. بلکه بگویید به آنچه که خداوند بر ما نازل کرده و به پیامبرانش ایمان آورده ایم، پس اگر باطل بودند آن ها را تصدیق نکرده اید و اگر حق بودند آن ها را تکذیب نکرده اید.»[1] به همین جهت ذیل آیاتی که مشکوک به تحریف هستند و با دیگر آیات تورات در تعارض و تناقض هستند، صرفا ارجاعاتی به آیات متناقض داده ایم و قضاوت را به خواننده واگذار نموده و اظهار نظری نکرده ایم.

سید ابوالفضل ساقی
شهریور ۱۳۹۸
AbolfazlSeyyedSaghi@Gmail.com

---

۱ . این حدیث تنها در منابع اهل سنت آمده و نگارنده اثری از این حدیث در منابع اهل تشیع نیافت. ر.ک. به: صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه، باب قول النبی صلی الله علیه وسلم لا تسألوا أهل الکتاب عن شیء، ح ۶۹۲۸، و سنن أبی داود، کتاب العلم، باب روایة حدیث أهل الکتاب، ح ۳۶۴۴

مقدمه

خداوند «آدم» و «حوا» را موجودی تکامل یافته خلق نمود و در بهشت اسکان داد. پس از خطای آدم و خوردن از درخت ممنوعه، او و همسرش از بهشت به زمین هبوط کردند و تاریخ زمینی بشر شروع شد. ما معتقدیم زمین هیچ گاه از راهنمایان و رهبران خداوند خالی نمی ماند تا انسان ها نتوانند خطاهایشان را در پرده ی جهل توجیه کنند. به همین خاطر از ابتدای هبوط آدم، خداوند افراد شایسته ای را به عنوان پیامبر و پیشوا برگزیده و این بعثت انبیاء و فرستادگان الهی تا قیامت ادامه دارد.

اولین پیامبر الهی حضرت آدم بود. پس از وفات او این سلسله ادامه یافت و ابراهیم و یوسف و موسی و داود و دیگر پیامبران علم هدایت را به دوش کشیدند. در این میان همواره بودند کسانی که نبوت انبیاء را مغایر با جایگاه و مقام خود می دیدند. غالب این تکذیب کنندگان، در کسوت علمای دین بودند و مورد اعتماد عوام. آن ها با تکذیب پیامبران و تحریف آموزه های پیامبران پیشین و دستبرد در آیات الهی در پی حفظ جایگاه خود بر می آمدند و بهای این جاه طلبی را همواره ما مردم عادی داده ایم و با پیروی از دشمنان واقعی خداوند، از مسیر حق گمراه شده ایم. آن ها همگی مرده اند اما دروغ هایشان هنوز زنده است و هنوز بسیاری را گمراه می کند.

سلیمان پیامبر خدا بر بنی اسرائیل بود. اما برخی بزرگان قوم یهود، نبوت او را مغایر با منافع خود دیدند و علیه او دست به تکذیب، تکفیر، کودتا و شورش زدند. آن ها با تحریف کتاب مقدس، او را به عنوان پادشاه به جهانیان معرفی کردند نه پیامبری الهی. آن ها چنان در وقاحت پیش رفتند که گفتند سلیمان بر اثر وسوسه ی همسران بت پرست خود، در آخر عمر بت پرست و خطاکار شد.[۱] سلیمان تنها پیامبری است که قرآن با دروغ اعلام کردن مشرک بودن او، به دفاع از او برخاسته است.[۲]

با این همه خیانت و ناسپاسی انسان ها، خداوند سلسله انبیاء را قطع نکرد و انبیای الهی یک به یک آمدند و بنی اسرائیل یک به یک ایشان را تکذیب و تضعیف و نافرمانی نمودند. گذشت و نوبت به عیسی ابن مریم رسید. بزرگان قوم، می ترسیدند که با اثبات نبوت او همچون سلیمان، تخت و سلطنت به عیسی برسد. پس به مریم مقدس اتهام «زنا» زدند و مسیح را تکذیب کردند. اما از آنجا که خداوند هیچ گاه دستاویز و بهانه ای برای کافران و تکذیب کنندگان آیات الهی، باقی نمی گذارد؛ با اعطای معجزاتی به عیسی نظیر زنده کردن مردگان، در پی اتمام حجت با کافران بر می آید.

---

۱ . پادشاهان اول: ۱۱

۲ . «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا...»، بقره: ۱۰۲

جاه طلبی برخی بزرگان یهود، منجر به محرومیت قوم یهود از فیض وجود پیامبران بزرگی نظیر سلیمان و داود و عیسی شد. اما مدتی نگذشت که حقانیت عیسی ابن مریم بر جهان آشکار شد و عده ی کثیری بر آیین او در آمدند و عده ای بعنوان بزرگان و علما، رهبری مسیحیان را بر عهده گرفتند. اما از آنجا زمین هیچ گاه از پیامبران و فرستادگان خدا خالی نمی ماند، خداوند باری دیگر پیامبری را در میان جاهل ترین انسان های روی زمین برانگیخت.

این پیامبر الهی، اعراب جاهل بت پرست را با تحمل مشقات فراوان به مسیر یکتاپرستی کشاند. اما چون نبوت خود را بر بزرگان و عالمان یهودی و مسیحی عرضه کرد، باری دیگر قصه تلخ همیشگی تاریخ تکرار شد و آن ها را او را انکار و تکذیب کردند. اعراب جاهل صحرای عربستان که هیچ بویی از تمدن نبرده بودند، با تلاش های فراوان آخرین پیامبر الهی، از گمراهی و خواب غفلت بیرون آمدند. اما در مقابل، برخی بزرگان یهودی و مسیحی، هیچ گاه از خواب انکار و تکذیب و تغافل بیدار نشدند و تلاش های پیامبر اسلام نیز تاثیری در دل ایشان نکرد. پس تنها افراد اندکی از عالمان حق پذیر مسیحی و یهودی به آیین او در آمدند و بقیه رضایت نفس را بر رضوان الهی ترجیح دادند.

تعلیمات پیامبران پیشین، همگی دستخوش تحریف و نابودی قرار گرفته بودند. ازین رو، پیامبر خاتم برای آخرین بار، آخرین کتاب آسمانی را از سوی خداوند به جهانیان عرضه کرد. آخرین کتاب، در بردارنده معارف تحریف نشده ی ادیان پیشین و دستورالعمل های جدیدی بود که نیازهای جهانیان تا آخرین نسل بشر را، برای پیمایش مسیر هدایت رفع می نمود. و خداوند خود، وعده حفاظت از آن کتاب را در مقابل تحریف توسط دشمنان داد و آن را آخرین کتاب آسمانی معرفی کرد. اما از آنجا که زمین هیچ گاه از فرستادگان خدا خالی نمی ماند و خدا بهانه به دست گمراهان و کافران نمی دهد، پس از پیامبر اسلام نیز، خداوند فرستادگان خود را به عنوان پیشوایان در میان مردم برانگیخت.

این پیشوایان الهی پس از آخرین پیامبر، وظیفه ی رهبری، هدایتگری و آشکار نمودن زوایای پنهان معارف اسلام برای انسان ها را بر عهده داشتند. از آنجایی که جاه طلبی برخی بزرگان اسلام، امامت و پیشوایی این فرستادگان الهی را مغایر با منافع خود می دیدند دست به انکار و تکذیب این پیشوایان الهی زدند و آن ها را به کنار راندند و اجازه ندادند صدای آن ها به گوش جهانیان برسد. همچون بلایی که نمرود بر سر ابراهیم، فرعون بر سر موسی، برخی علمای یهود بر سر عیسی، و نیز بزرگان یهودی و مسیحی بر سر پیامبر اسلام در آوردند.

این چنین بود که باز همان قصه ی دائمی و تلخ تکرار شد. این فرستادگان دوازده گانه الهی یکی پس از دیگری در میان امت اسلام ظهور کردند و یکی پس از دیگری تکذیب و تضعیف و کشته شدند. این روند تا آخرین نماینده ی خداوند روی زمین ادامه پیدا کرد. به سبب این ناسپاسی مردمان،

خداوند آخرین منجی خود را از دیدگان مردم، علما و بزرگان جاه طلب و فاسد مسلمان و غیرمسلمان پنهان کرد.

خداوند ظهور و رهبری آشکار او را منوط کرد به اصلاح و پاک شدن انسان ها و اطاعت مردم از دستورات الهی. اما از آنجایی که خداوند از سرنوشت انسان ها آگاهی کامل دارد، آینده ی دنیا پس از غیبت و پنهان شدن آخرین نماینده ی الهی را چنین معرفی نمود که پس از غیبت آخرین فرستاده، جهانیان همچنان در سرازیری ظلم و فساد و سیاهی فرو می روند و زمین را تباهی فرا می گیرد. در میان این سیاهی ها افرادی هستند که علی رغم محرومیت از دیدن آخرین پیشوای الهی، نهایت تلاششان را می کنند تا از همان احکام و معارف قرآن که هیچ گاه تحریف نیافته و نمی یابد، پیروی کنند و خود را از فساد شایع در جهان محفوظ نگاه دارند.

آخرین نماینده و منجی خداوند، تنها زمانی ظهور خواهد کرد که ۳۱۳ نفر از انسان ها، در اوج قله ی ایمان به خدا، طهارت قلب و انجام اعمال صالح باشند. تعداد یاران منجی آخرالزمان بسیار بیشتر از ۳۱۳ نفر است و افراد زیادی به او می پیوندند اما آن ۳۱۳ انسان کامل که با وجود فرقه ها و مکاتب انحرافی بسیار زیاد در آخرالزمان، دارای ایمانی استوارتر از کوه هستند، شرط لازم و حتمی برای ظهور منجی آخرالزمان می باشند. مطابق روایات معتبر و مستندی که از پیشوایان کشته شده به ما رسیده، هنگام ظهور منجی آخرالزمان، همراه او پیامبرانی نظیر خضر و عیسی می آیند تا برای یهودیان و مسیحیان به تحریف ادیانشان توسط بزرگان یهود و مسیحیت، شهادت دهند؛ و گواه باشند بر حقانیت اسلام و پیامبر آخرالزمان و منجی موعود.

منجی آخرالزمان با یاری انبیاء و رسولانی که همراه او می آیند و نیز با همراهی ۳۱۳ انسان کامل و دیگر یاران که در مراتب پایین تر از ایمان و تقوا قرار دارند، به مقابله با سپاه ظلم و جور و فساد بر می خیزد و با شکست آن ها حکومت جهانی عدل و داد، در جهان برپا می شود.

قرآن، خردمندان را کسانی بر می شمارد که سخنان را می شنوند و پس از تدبر فراوان، بهترین آن ها را بر می گزینند.[۱] غرض از ذکر این نکات، دعوت خواننده محترم به دقت نظر و تدبر بیشتر در متن تورات و سایر متون مقدس بود. شاید که مانعی گردد از تکرار قصه تلخ همیشگی تاریخ و محرومیت چندباره بشریت از هدیه های آسمانی.

در ادامه مختصرا به دین یهود پرداخته و درآمدی بر عهد عتیق و تورات خواهیم داشت.

---

۱ . «همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندان هستند.» (زمر: ۱۸)

مختصری درباره آیین یهود

یهودیت آیینی توحیدی، دارای کتابی آسمانی و موضوع بعثت پیامبرانی آسمانی بود. آیین یهودیت در میان ادیان دنیا، شبیه ترین دین به اسلام است. در آیین یهودیت نماز، روزه، حجاب، زکات و بسیاری از اعمال عبادی دیگر که در اسلام وارد شده نیز آمده است. علاوه بر این، یهودیت و اسلام در بسیاری از مسائل فقهی و حقوقی نیز اشتراک دارند. آیین یهودیت یک دین مبتنی بر نژاد بوده و فقط یک یهودی زاده، یهودی تلقی می شود.[۱] حال آنکه اسلام، توجهی به نژاد و نسب افراد نداشته و هرکسی با هر رنگ و نژاد و زبانی می تواند مسلمان شود.

یهودیان معتقدند خدا یکی است، مثل و مانندی ندارد، جسم ندارد، فرزند کسی نیست و خود نیز فرزندی ندارد، قابل تصور نبوده و اوست که همه جهان را خلق کرده است. آن ها معتقدند موسی پیامبر خداست و هر کسی که موسی به نبوت او در تورات گواهی داده، پیامبر خداست و اطاعت او بر همه یهودیان واجب است. آن ها به معاد و قیامت اعتقاد دارند.[۲] یهود معتقد است که قوم برگزیده ی خداوند است و خدا آن ها را بر سایر اقوام برتری داده و روزی منجی آخرالزمان آن ها را به فرمانروایی جهان می رساند و وعده هایی را که خداوند به بنی اسرائیل داده، محقق می سازد. یکی از این وعده ها، تصاحب نیل تا فرات، توسط یهودیان است.[۳] برخی وجود ستاره شش پر داود بین دو خط آبی، در پرچم اسرائیل را نماد همین باور یهودیان می دانند.

در آمدی بر عهد عتیق

کتاب مقدس مشتمل بر دو بخش کلی است: عهد عتیق[۴] و عهد جدید[۵]. مسیحیان معتقدند خداوند از انسان دو عهد گرفت. عهد اول (عهد عتیق) مربوط به دوران موسی ابن عمران و محتوای آن تعهدِ انسان نسبت به ایمان و فرمانبرداری از خداوند است، و عهد دوم (عهد جدید) مربوط به دوران عیسی ابن مریم و محتوای آن تعهد انسان به عشق الهی است. اما یهودیان بر خلاف این عقیده، معتقدند خداوند فقط یک عهد از انسان گرفته و آن هم همان عهد عتیق است و لذا یهودیان تنها، بخش اول کتاب مقدس، یعنی فقط عهد عتیق را قبول دارند.

---

۱ . ر.ک. به: **باورها و آیین های یهودی**، الن انترمن، ترجمه رضا فرزین، نشر مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چاپ اول، صص ۳۰-۳۱

2 . Jacob, Louis **Principles Of Jewish Faith**, Jason Aaroson, Published by Jason Aronson, New Jersey, 1988, p.14

۳ . مطابق آیات تورات، خداوند سرزمین موعود (نیل تا فرات) را به نسل ابراهیم وعده می دهد و تورات صراحتا نقل می کند که «در آن روز، خداوند با ابراهیم عهد بست و گفت: این زمین را از نهر مصر (نیل) تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیده‌ام». (پیدایش۱۵: ۱۸)، در جای دیگری این قول را به نسل اسحاق می دهد (پیدایش۲۲: ۱۷)

4 . Old Testament

5 . New Testament

عهد عتیق که یهودیان از آن به تنخ[1] یا میقرا[2] نیز یاد می کنند و نام دیگر آن عهد قدیم می باشد، مجموعه ای است در بردارنده عهدهای خداوند با انسان و شرایط این پیمان. یهودیان این کتاب را مجموعه ای وحیانی و منسوب به موسی ابن عمران، جانشینان و انبیای بعد از او می دانند. این کتاب در مدت حدود هزار سال به تدریج به نگارش در آمده است. تَنَخ مخفف سه کلمه توراه[3]، نویئیم[4] و کتوویم[5] است که به ترتیب به معنای تورات، انبیاء و مکتوبات می باشد.[6]توراه، نویئیم و کتوویم، سه بخش تشکیل دهنده عهد عتیق می باشند. عهد عتیق مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت (قوانین و آموزه های عملی)، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی دارد.

نحوه ارجاع در کتاب مقدس

شیوه رایج در کتب تخصصی حوزه ادیان، استفاده از علائم اختصاری اسفار کتب مقدس به جای استفاده از نام کامل آن ها است. بدیهی است که علت شیوع این شیوه، تعدد تکرار نام این اسفار و تسهیل نحوه ارجاع می باشد. عهد عتیق از اسفاری تشکیل شده و هر سفر[7] در عهد عتیق، از باب هایی تشکیل شده و هر باب چندین آیه دارد. ارجاع دادن به کتاب مقدس مانند ارجاع دادن به قرآن، به صورت صفحه ای انجام نمی گیرد، همانطور که برای ارجاع به مطلبی در قرآن به جای صفحه، از سوره و آیه استفاده می شود، در کتاب مقدس نیز از نام سفر، شماره باب و آیات استفاده می شود.

نحوه آدرس دهی در تورات غالبا به دو صورت انجام می گیرد. در حالت اول ابتدا نام سفر، سپس شماره باب و پس از آن عدد آیه ذکر می شود. (به جای «آیه» از لفظ «فقره» یا «بند» نیز استفاده می شود.) مثلا آیه چهارم از باب پنجم در سفر خروج (Exodus) را به این صورت نشان می دهند: (Exo 5:4) یا (خروج ۵: ۴). در حالت دوم ابتدا نام سفر، سپس شماره باب و در بالای آن، شماره آیه را ذکر می کنند. بطور مثال آیه فوق الذکر را چنین نمایش داده می شود: (Exo 5^4) یا (خروج $۵^۴$).

1 . Tanakh
2 . Mikra
3 . Torah
4 . Nevi'im
5 . Ketuvim

۶. همانطور که ذکر شد، تنخ (תנ"ך)، در واقع مخفف توراه (תורה)، نوویئیم (נביאים) و کتوویم (כתובים) است و باید تنک (תנ"כ) نوشته شود. لکن در زبان عبری هرگاه حرف כ (ک) در آخر کلمه واقع شود، به شکل ך (خ) نوشته و تلفظ می شود.

۷. سفر (sefr)، مفرد اسفار و به معنای کتاب است.

اسفار عهد عتیق

عهد عتیق خود، شامل ۳۹ سِفر است که از حیث موضوعی به ۳ بخش قابل تقسیم است:

۱- اسفار تاریخی: اسفار تاریخی تنخ مشتمل بر سفر ۱ تا ۱۷ بوده و عبارتند از: سفر پیدایش، سفر خروج، سفرلاویان، سفر اعداد، سفر تثنیه، سفر یوشع، سفر داوران، سفر روت، سفر اول سموئیل، سفر دوم سموئیل، سفر اول پادشاهان، سفر دوم پادشاهان، سفر اول تواریخ ایام، سفر دوم تواریخ ایام، سفر عزرا، کتاب نحمیا و سفر استر.

۲- اسفار شعری: اسفار شعری تنخ مشتمل بر سفر ۱۸ تا ۲۲ بوده و عبارتند از: سفر ایوب، سفر مزامیر[۱]، سفر امثال سلیمان نبی، سفر جامعه و غزل های سلیمان.

۳- اسفار پیامبران: اسفار پیامبران حاوی تاریخ زندگانی، نصایح، وصایا و پیشگویی های انبیای بنی اسرائیل می باشد. اسفار پیامبران تنخ مشتمل بر سفر ۲۳ تا ۳۹ می باشد و عبارتند از: سفر اَشَعیاء، سفر اِرمیا، سفر مراثی اِرمیا، سفر حَزقیال، سفر دانیال، سفر هُوشَع، سفر یوئیل، سفر عاموس، سفر عوبَدیا، سفر یونس، سفر میکاه، سفر ناحوم، سفر حبقوق، سفر صفنیا، سفر حجّی، سفر زکریا و سفر ملاکی.

تورات

به پنج سفر اول عهد عتیق که مشتمل بر سفر پیدایش (Genesis)، خروج (Exodus)، لاویان (Leviticus)، اعداد (Numbers)، و سفر تثنیه (Deuteronomy) است، «تورات» اطلاق می شود. تورات در لغت به معنای تعلیم و آموزش است. این کتاب منسوب به موسی ابن عمران است و محتوای آن مشتمل بر مسائل مختلفی از جمله خلقت آسمان ها و زمین و مخلوقات، حوادث بعثت موسی، قوانین و شریعت می باشد. سِفر پیدایش به موضوعاتی همچون آفرینش جهان، داستان های آدم، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و یوسف می پردازد. محتوای سفر خروج، تولد و بعثت موسی و نیز خروج بنی اسرائیل از مصر است. سفر لاویان احکام کاهنان یعنی روحانیون یهودی که از نسل هارون و از خاندان لاوی هستند را بیان می کند. کاهنان از سایر مردم متمایز هستند و احکام خاصی دارند، کاهنان در دین یهود مثل سادات در اسلام هستند که نَسَبی خاص و مورد احترام دارند. سِفر اعداد آمار بنی اسرائیل در عصر موسی، شریعت و تاریخ ایشان را مورد بررسی و تبیین قرار می دهد. آخرین سفر تورات یعنی سِفر تثنیه، احکامی که در اسفار پیشین آمده است را تکرار می کند و تاریخ بنی اسرائیل تا رحلت موسی را بازگو می کند.

---

۱ . سفر مزامیر همان کتاب زبور حضرت داوود می باشد که در قرآن از آن یاد شده است. زبور در ردیف تورات و انجیل قرار می گیرد و از کتب آسمانی و محتوای آن اشعار مذهبی و روحانی در تقدیس خداوند است.

* در جدول ذیل می توانید علائم اختصاری اسفار تورات را مشاهده کنید.

ردیف	علامت اختصاری	نام کامل اسفار تورات	نام فارسی
۱	Gen	Genesis	پیدایش
۲	Exo	Exodus	خروج
۳	Lev	Leviticus	لاویان
۴	Num	Numbers	اعداد
۵	Deu	Deuteronomy	تثنیه

اصالت عهد عتیق و تورات

در باب اصالت تورات، سفر تثنیه می گوید: «موسی این تورات را نوشته، آن را به کاهن ها که حامل صندوق پیمان خداوند بودند، و به تمام بزرگان بنی اسرائیل داد.»[۱] بنابراین با توجه به تعداد طومارهای متعددی که موسی پیش از وفات خود تهیه کرده بود و به بزرگان بنی اسرائیل داده بود، تحریف آن را غیر ممکن ساخت. به این ترتیب مطابق اصل هشتم و نهم از اصول سیزده گانه ایمانی یهود، تمام مندرجات تورات که هم اکنون در دسترس است همان توراتی است که ازجانب خدا به وسیله موسی به یهودیان اعطا شده و تورات هیچ گاه تغییر نیافته و نمی پذیرد و دیگر قوانینی غیر از آن از جانب خدا نازل نمی شود.[۲] این عقیده بین تمام فرق دین یهود، درباره پنج سفر نخست (تورات) مشترک است. حتی متون مقدس مسیحی نیز اصالت محتوای تورات و تحریف ناپذیری آن را تایید می کند. در انجیل متی می خوانیم که مسیح به حواریون خود فرمود: «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات و نوشته های پیامبران را نسخ کنم؛ نیامده‌ام تا آن ها را نسخ کنم، بلکه آمده‌ام تا تحققشان بخشم. زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین از میان نرود، نقطه یا همزه‌ای از تورات هرگز از میان نخواهد رفت، تا اینکه همه به انجام رسد.»[۳]

دیدگاه رایج در بین یهودیان چنین است که خداوند پنج سفر اول عهد عتیق، یعنی تورات را به موسی وحی کرده و باقی اسفار را نیز به سایر انبیاء و اولیاء و بزرگان الهام نموده است. از این دیدگاه چنین نتیجه می شود که سوفریم (کاتبان تورات) تنها به جمع آوری نُسَخ کتاب مقدس مشغول بوده اند و چیزی بر آن اضافه نکرده اند.

---

۱. تثنیه۹: ۳۱

2 . Jacob, Louis **Principles Of Jewish Faith**, Jason Aaroson, Published by Jason Aronson, New Jersey, 1988, p.14

۳. انجیل متی۵: ۱۷–۱۸

با این وجود، در قرن پانزدهم فیلسوفی یهودی بنام باروخ اسپینوزا[1] ثابت کرد بسیاری از مطالب تورات و عهد عتیق را کاتبان به آن افزوده اند. رفته رفته متفکران و تجدد طلبان با اصالت و وحیانیت تورات مخالفت کردند و ادله متقنی بر این ادعا ارائه نموده و باب نقد اصالت تورات را گشودند. در عصر روشنگری نقد و انتقادات به کتاب مقدس به اوج رسید تا آنجایی که بسیاری معتقد بودند فرقی بین کتاب مقدس و دیگر کتاب ها نیست. فلذا آن را از حیث تاریخی و سندیت، مورد بررسی قرار دادند و بسیاری از روایات کتاب مقدس را رد کردند. ادامه این روند موجب شد بسیاری از تناقضات این کتاب کشف و در وحیانیت آن تشکیک شود. جا دارد چند تعارض را از باب نمونه ذکر کنیم.

۱- روایت خاکسپاری موسی در تورات

اولین تعارض در تورات، روایت وفات و خاکسپاری موسی می باشد که تورات بدان اشاره نموده است. چگونه ممکن است موسی نویسنده تورات باشد حال آنکه ماجرای وفات و خاکسپاری خود و نحوه عزاداری بنی اسرائیل را بازگو می کند؟ در سفر تثنیه چنین می خوانیم:

> «موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود. و بنی‌اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت. و یوشع بن‌نون از روح حکمت مملو بود چون که موسی دست های خود را بر او نهاده بود. و بنی‌اسرائیل او را اطاعت نمودند و برحسب آنچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود عمل کردند.»[2]

۲- شهر لارش، شهر دان

در سفر پیدایش۱۴:۱۴ چنین می خوانیم: «چون ابراهیم از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادان کار آزمودهٔ خود را بیرون آورده در عقب ایشان تا «دان» بتاخت.» این آیه تصریح می کند که ابراهیم دشمنان خود را تا شهر «دان» تعقیب نموده است.

این در حالیست که نام «دان» صدها سال پس از ابراهیم بر این منطقه گذاشته شد. در کتاب داوران از مجموعه عهد عتیق می خوانیم: «و شهر را به اسم پدر خود دان، که برای اسرائیل زائیده شد، دان نامید؛ اما اسم شهر قبل از آن لارش بود.» (داوران ۱۸: ۲۹) از این تعارض چنین برداشت می شود که این مطالب تورات سال ها پس از وفات موسی نگاشته شده است.

---

1. Baruch Spinoza

۲ . تثنیه۳۴: ۷-۹

۳- محل وفات هارون

تورات در خصوص محل وفات «هارون» نیز از تناقض گویی مصون نمانده است. در جایی محل وفات هارون را «کوه هور» معرفی کرده و می گوید: «و موسی لباس هارون را بیرون کرده به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قلهٔ کوه وفات یافت و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.» (اعداد۲۰: ۲۸) و در آیه دیگری «مُسِرا» (موسیره) را محل وفات هارون ذکر می کند و بیان می دارد: «و بنی‌اسرائیل از بیروتِ بنی‌یعقان به موسیره کوچ کردند و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت.» (تثنیه۱۰: ۶) معرفی می کند.

٤- کوه موریا، کوه خدا

در سفر پیدایش، کوه موریا، «کوه یهوه» نامگذاری شده است.[۱] این در حالیست که این نام بعد از ساخت معبد سلیمان به آن کوه داده شد.[۲]

با وجود این تناقضات، امروزه یهودیان معتقدند موسی تورات را نگاشته و غالب مسیحیان، اعتقاد دارند کاتبان با الهام از خدا این کتاب را نوشته اند و تنها به جمع آوری نُسخ کتاب مقدس مشغول بوده اند و چیزی بر آن اضافه نکرده اند. این موارد تنها گوشه ای از ده ها تناقض در کتاب مقدس است که موجب تردید بسیاری از متفکران مسیحی و یهودی در الوهیت این کتاب گردید.

برخی از اندیشمندان معتقدند تورات اصلی، هنگام حمله نبوکد النصر[۳] (بخت النصر) و تخریب معبد مقدس، از بین رفته و بعدها عزرای کاتب تورات را بر اساس محفوظات ذهنی خود نگاشته است. این فرضیه از دیدگاه اسلامی صحیح به نظر نمی رسد. زیرا بر اساس آیات قرآن، تورات نه تنها از بین نرفته بلکه موجود بوده و مورد دستبرد و تحریف یهودیان واقع گردیده است. پیامبر اسلام بارها در مواجهه با بزرگان یهودی، آنان را به تورات ارجاع می داد و برای اثبات الوهیت و توانایی خود، یهودیان را از محتوای تورات آگاه می ساخت و از آنان اقرار بر دانش متعالی خود می گرفت. قرآن نیز تورات را منتسب به موسی دانسته و علما و روحانیت یهود را عامل معرفی می کند.[۴]

---

۱ . «و ابراهیم آن موضع (کوه موریا) را یهوه یری نامید، چنانکه تا امروز گفته می شود: در **کوه یهوه**، دیده خواهد شد.» (پیدایش۲۲: ۱۴)

۲ . برای مشاهده دیگر تناقضات و دلایل باروخ اسپینوزا ر.ک. به مقاله مصنف واقعی اسفار پنجگانه، باروخ اسپینوزا و علیرضا آل بویه، مجله هفت آسمان، شماره ۱

3 . Nebuchadnezzar

۴ . آیات ۷۵و ۷۹ و ۱۷۴ بقره و ۱۹ آل عمران

کتاب پیدایش

Genesis

- نام عبری: בראשית (بِرِشیت)
- **تعداد باب:** ۵۰
- **تعداد آیات:** ۱۵۳۱
- **موضوع:** کتاب پیدایش از نقطه آغازین خلقت جهان شروع می کند و وارد زندگی آدم و حوا می شود. پس از آن به ذکر تاریخچه زندگانی نسل آدم می پردازد و از زندگانی نوح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب سخن می گوید. ماجرای زندگی یوسف پیامبر و دیگر فرزندان یعقوب نیز در این کتاب وارد شده است.

پیدایش باب ۱ (خلقت جهان و آدم)

۱) در ابتدا خدا آسمآن ها و زمین را آفرید.
۲) و زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب ها را فرو گرفت.
۳) و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد.
۴) و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت.
۵) و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود روزی اول.
۶) و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آب ها و آب ها را از آب ها جدا کند.»
۷) و خدا فلک را ساخت و آب های زیر فلک را از آب های بالای فلک جدا کرد. و چنین شد.
۸) و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود روزی دوم.
۹) و خدا گفت: «آب های زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد.
۱۰) و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آب ها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست.
۱۱) وخدا گفت: «زمین گیاهان برویاند علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد بر روی زمین.» و چنین شد.
۱۲) و زمین گیاهان را رویانید علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست.
۱۳) و شام بود و صبح بود روزی سوم.
۱۴) و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمآن ها و روزها و سالها باشند.
۱۵) و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد.
۱۶) و خدا دو نیر بزرگ ساخت نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب و ستارگان را.
۱۷) و خدا آن ها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند
۱۸) و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست.
۱۹) و شام بود و صبح بود روزی چهارم.
۲۰) و خدا گفت: «آب ها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.»
۲۱) پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را که آب ها از آن ها موافق اجناس آن ها پر شد و همهٔ پرندگان بالدار را به اجناس آن ها. و خدا دید که نیکوست.
۲۲) و خدا آن ها را برکت داده گفت: «بارور و کثیر شوید و آب های دریا را پر سازید و پرندگان در زمین کثیر بشوند.»
۲۳) و شام بود و صبح بود روزی پنجم.
۲۴) و خدا گفت: «زمین جانوران را موافق اجناس آن ها بیرون آورد بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آن ها.» و چنین شد.

۲۵) پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آن ها ساخت و بهایم را به اجناس آن ها و همهٔ حشرات زمین را به اجناس آن ها. و خدا دید که نیکوست.
۲۶) و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند حکومت نماید.»
۲۷) پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید.
۲۸) و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همهٔ حیواناتی که بر زمین می خزند حکومت کنید.»
۲۹) و خدا گفت: «همانا همهٔ علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همهٔ درخت هایی که در آن ها میوهٔ درخت تخم دار است به شما دادم تا برای شما خوراک باشد.
۳۰) و به همهٔ حیوانات زمین و به همهٔ پرندگان آسمان و به همهٔ حشرات زمین که در آن ها حیات است هر علف سبز را برای خوراک دادم.» و چنین شد.
۳۱) و خدا هرچه ساخته بود دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود روز ششم.

پیدایش باب ۲ (تکمیل خلقت جهان و همسر آدم)

۱) و آسمآن ها و زمین و همهٔ لشکر آن ها تمام شد.
۲) و در روز هفتم خدا از همهٔ کار خود که ساخته بود فارغ شد. و در روز هفتم از همهٔ کار خود که ساخته بود آرامی گرفت.
۳) پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود زیرا که در آن آرام گرفت از همهٔ کار خود که خدا آفرید و ساخت.
۴) این است پیدایش آسمآن ها و زمین در حین آفرینش آن ها در روزی که یَهُوَه[1] خدا زمین و آسمآن ها را ساخت.
۵) و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نروییده بود زیرا یَهُوَه خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند.
۶) و مه از زمین برآمده تمام روی زمین را سیراب می کرد.
۷) یَهُوَه خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید و آدم نَفس زنده شد.
۸) و یَهُوَه خدا باغی در عدن بطرف مشرق غَرس نمود و آن آدم را که سرشته بود در آنجا گذاشت.
۹) و یَهُوَه خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را.

---

۱. «یهوه» نام خاص خداوند در آیین یهودیت است، همانند «الله» در اسلام. علاوه بر این از خداوند با نام هایی همچون «ایل»، «الوهیم»، «ادونای» و... نیز یاد می شود. این نام بسیار احترام دارد و بر زبان آوردن آن حتی از طریق قرائت تورات حرام است. بر اثر این تحریم، کسی تلفظ حقیقی آن را نمی داند و گاهی در کتابهای علمی مغرب زمین، از باب احتیاط آن را بدون حرکت (YHWH) ثبت می کنند.

۱۰) و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند و از آنجا منقسم گشته چهار شعبه شد.
۱۱) نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست احاطه می کند.
۱۲) و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزَع است.
۱۳) و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می کند.
۱۴) و نام نهر سوم حدَقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.
۱۵) پس یَهُوَه خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید.
۱۶) و یَهُوَه خدا آدم را امر فرموده گفت: «از همهٔ درختان باغ بی ممانعت بخور
۱۷) اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری زیرا روزی که از آن خوردی هر آینه خواهی مرد.»[۱]
۱۸) و یَهُوَه خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.»
۱۹) و یَهُوَه خدا هر حیوان صحرا و هر پرندهٔ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند همان نام او شد.
۲۰) پس آدم همهٔ بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.
۲۱) یَهُوَه خدا خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخفت و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد.
۲۲) و یَهُوَه خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد.
۲۳) و آدم گفت: «همانا این است استخوانی از استخوآن هایم و گوشتی از گوشتم از این سبب «نسا» نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.»
۲۴) از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.
۲۵) و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

پیدایش باب ۳ (حیات و خطای آدم)

۱) و مار از همه حیوانات صحرا که یَهُوَه خدا ساخته بود هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقتا گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟»
۲) زن به مار گفت: «از میوهٔ درختان باغ میخوریم
۳) لکن از میوهٔ درختی که در وسط باغ است خدا گفت از آن مخورید و آن را لمس نکنید مبادا بمیرید.»
۴) مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد
۵) بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.»

---

۱. علی رغم اینکه «یهوه» در این آیه به آدم اخطار می کند که چنانچه از میوه ی ممنوعه بخورد، در جا و در همان روز خواهد مرد، اما به گزارش تورات علی رغم اینکه آدم از میوه ی ممنوعه خورد، ۹۳۰ سال عمر کرد. (پیدایش ۵: ۵)

۶) و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر و دانش افزا پس از میوه اش گرفته بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد.
۷) آنگاه چشمان هر دوِ ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگ های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند.
۸) و آواز یَهُوَه خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور یَهُوَه خدا در میان درختان باغ پنهان کردند.
۹) و یَهُوَه خدا آدم را ندا در داد و گفت: «کجا هستی؟»
۱۰) گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم ترسان گشتم زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.»
۱۱) گفت: «که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری خوردی؟»
۱۲) آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی وی از میوهٔ درخت به من داد که خوردم.»
۱۳) پس یَهُوَه خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟ «زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.»
۱۴) پس یَهُوَه خدا به مار گفت: «چون که این کار کردی از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی. بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.
۱۵) و عداوت در میان تو و زن و در میان نسل تو و نسل وی می گذارم او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنهٔ وی را خواهی کوبید.»
۱۶) و به زن گفت: «اَلَم و حمل تو را بسیار افزون گردانم با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.»
۱۷) و به آدم گفت: «چون که سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده گفتم از آن نخوری پس بسبب تو زمین ملعون شد و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.
۱۸) خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد.
۱۹) و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»
۲۰) و آدم زن خود را حوا نام نهاد زیرا که او مادر جمیع زندگان است.
۲۱) و یَهُوَه خدا رخت ها برای آدم و زنش از پوست ساخت و ایشان را پوشانید.
۲۲) و یَهُوَه خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورَد و تا به ابد زنده ماند.»
۲۳) پس یَهُوَه خدا او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود بکند.
۲۴) پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

پیدایش باب ۴ (فرزندان آدم)

۱) و آدم زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده قائن[1] را زایید و گفت: «مردی از یَهُوَه حاصل نمودم.»
۲) و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله بان بود و قائن کارکُن زمین بود.
۳) و بعد از مرور ایام واقع شد که قائن هدیه ای از محصول زمین برای یَهُوَه آورد.
۴) و هابیل نیز از نخست زادگان گلهٔ خویش و پیه آن ها هدیه ای آورد. و یَهُوَه هابیل و هدیهٔ او را منظور داشت
۵) اما قائن و هدیهٔ او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده سر خود را بزیر افکند.
۶) آنگاه یَهُوَه به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بزیر افکندی؟
۷) اگر نیکویی می کردی آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی گناه بر در در کمین است و اشتیاق تو دارد اما تو بر وی مسلط شوی.»
۸) و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت.
۹) پس یَهُوَه به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی دانم مگر پاسبان برادرم هستم؟»
۱۰) گفت: «چه کرده ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر میآورد.
۱۱) و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فرو برد.
۱۲) هر گاه کار زمین کنی همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.»
۱۳) قائن به یَهُوَه گفت: «عقوبتم از تحملم زیاده است.
۱۴) اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می شود هرکه مرا یابد مرا خواهد کشت.»
۱۵) یَهُوَه به وی گفت: «پس هر که قائن را بکشد هفت چندان انتقام گرفته شود.» و یَهُوَه به قائن نشانی ای داد که هر که او را یابد وی را نکشد.
۱۶) پس قائن از حضور یَهُوَه بیرون رفت و در زمین نود بطرف شرقی عدن ساکن شد.
۱۷) و قائن زوجهٔ خود را شناخت. پس حامله شده خنوخ را زایید. و شهری بنا می کرد و آن شهر را به اسم پسر خود خنوخ نام نهاد.
۱۸) و برای خنوخ عیراد متولد شد و عیراد محویائیل را آورد و محویائیل متوشائیل را آورد و متوشائیل لَمک را آورد.
۱۹) و لَمک دو زن برای خود گرفت یکی را عاده نام بود و دیگری را ظلّه.
۲۰) و عاده یابال را زایید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود.
۲۱) و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همهٔ نوازندگان بربط و نی بود.

---

۱. در قرآن اسامی فرزندان آدم ذکر نشده است. اما در متون اسلامی، از «قائن» به «قابیل» یاد شده است. برخی منابع نیز از نام «قِین» استفاده نموده اند.

۲۲) و ظلَّه نیز توبل قائن را زایید که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توبل قائن نعمه بود.
۲۳) و لَمک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله قول مرا بشنوید. ای زنان لَمک سخن مرا گوش گیرید. زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود و جوانی را بسبب ضرب خویش.
۲۴) اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود هر آینه برای لَمک هفتاد و هفت چندان.»
۲۵) پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت و او پسری بزاد و او را شیث نام نهاد زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرار داد به عوض هابیل که قائن او را کشت.»
۲۶) و برای شیث نیز پسری متولد شد و او را اَنوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یَهُوَه شروع کردند.

پیدایش باب ۵ (نسل آدم)

۱) این است کتاب پیدایش آدم در روزی که خدا آدم را آفرید به شبیه خدا او را ساخت
۲) نر و ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد در روز آفرینش ایشان.
۳) و آدم صد و سی سال بزیست پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد و او را شیث نامید.
۴) و ایام آدم بعد از آوردن شیث هشتصد سال بود و پسران و دختران آورد.
۵) پس تمام ایام آدم که زیست نهصد و سی سال بود که مرد.
۶) و شیث صد و پنج سال بزیست و اَنوش را آورد.
۷) و شیث بعد از آوردن اَنوش هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد.
۸) و جملهٔ ایام شیث نهصد و دوازده سال بود که مرد.
۹) و اَنوش نود سال بزیست و قینان را آورد.
۱۰) و اَنوش بعد از آوردن قینان هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۱) پس جملهٔ ایام اَنوش نهصد و پنج سال بود که مرد.
۱۲) و قینان هفتاد سال بزیست و مهلَلئیل را آورد.
۱۳) و قینان بعد از آوردن مهلَلئیل هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۴) و تمامی ایام قینان نهصد و ده سال بود که مرد.
۱۵) و مهلَلئیل شصت و پنج سال بزیست و یارِد را آورد.
۱۶) و مهلَلئیل بعد از آوردن یارِد هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۷) پس همهٔ ایام مهلَلئیل هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد.
۱۸) و یارِد صد و شصت و دو سال بزیست و خنوخ را آورد.
۱۹) و یارِد بعد از آوردن خَنوخ هشتصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۰) و تمامی ایام یارِد نهصد و شصت و دو سال بود که مرد.
۲۱) و خنوخ شصت و پنج سال بزیست و متوشالَح را آورد.
۲۲) و خنوخ بعد از آوردن متوشالح سیصد سال با خدا راه می رفت و پسران و دختران آورد.
۲۳) و همهٔ ایام خنوخ سیصد و شصت و پنج سال بود.

۲۴) و خنوخ با خدا راه می رفت و نایاب شد زیرا خدا او را برگرفت.
۲۵) و متوشالح صدو هشتاد و هفت سال بزیست و لَمک را آورد.
۲۶) و متوشالح بعد از آوردن لَمک هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۷) پس جملهٔ ایام متوشالح نهصد و شصت و نه سال بود که مرد.
۲۸) و لَمک صد و هشتاد و دو سال بزیست و پسری آورد.
۲۹) و وی را نوح نام نهاده گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دست های ما از زمینی که یَهُوَه آن را ملعون کرد.»
۳۰) و لَمک بعد از آوردن نوح پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۳۱) پس تمام ایام لَمک هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد.
۳۲) و نوح پانصد ساله بود پس نوح سام و حام و یافث را آورد.[۱]

پیدایش باب ۶ (حیات نوح)

۱) و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند
۲) پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن می گرفتند.
۳) و یَهُوَه گفت: «روح من در انسان دائماً داوری نخواهد کرد زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.»[۲]
۴) و در آن ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان در آمدند و آن ها برای ایشان اولاد زاییدند ایشان جبارانی بودند که در زمان سلَف مردان نامور شدند.
۵) و یَهُوَه دید که شرارت انسان در زمین بسیار است و هر تصور از خیالهای دل وی دائماً محض شرارت است.
۶) و یَهُوَه پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت.
۷) و یَهُوَه گفت: «انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان.»
۸) اما نوح در نظر یَهُوَه التفات یافت.
۹) این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می رفت.
۱۰) و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث.

---

۱. در روایات اسلامی، شخصی بنام «کنعان» نیز در شمار فرزاندن نوح آمده است. وی پسر ناخلف نوح بود که در جریان عذاب قوم نوح، به هلاکت رسید. ظاهرا در میان پسران مذکور در تورات، شخصی با این نام دیده نمی شود.
۲. از ظاهر آیه چنین بر می آید که یهوه عمر انسان را به ۱۲۰ سال محدود کرد. اما در باب ۱۱ سفر پیدایش، عمر افراد بعد از صدور این حکم، بیش از ۴۰۰ سال ذکر شده است. بطور مثال ارفکشاد ۴۰۳ سال عمر کرد. (پیدایش ۱۱: ۱۳)

۱۱) و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود.
۱۲) و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند.
۱۳) و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت.
۱۴) پس برای خود کشتی ای از چوب کوفر بساز و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا.
۱۵) و آن را به این ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع.
۱۶) و روشنی ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و درِ کشتی را در جنب آن بگذار و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز.
۱۷) زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است خواهد مرد.
۱۸) لکن عهد خود را با تو استوار می سازم و به کشتی در خواهی آمد تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو.
۱۹) و از جمیع حیوانات از هر ذی جسدی جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد تا با خویشتن زنده نگاه داری نر و ماده باشند.
۲۰) از پرندگان به اجناس آن ها و از بهایم به اجناس آن ها و از همهٔ حشرات زمین به اجناس آن ها دو دو از همه نزد تو آیند تا زنده نگاه داری.
۲۱) و از هر آذوقه ای که خورده شود بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آن ها خوراک باشد.»
۲۲) پس نوح چنین کرد و به هرچه خدا او را امر فرمود عمل نمود.

پیدایش باب ۷ (عذاب قوم نوح)

۱) و یَهُوَه به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی درآیید زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم.
۲) و از همهٔ بهایم پاک هفت هفت نر و ماده با خود بگیر و از بهایم ناپاک دو دو نر و ماده
۳) و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت نر و ماده را تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.
۴) زیرا که من بعد از هفت روز دیگر چهل روز و چهل شب باران می بارانم و هر موجودی را که ساخته ام از روی زمین محو می سازم.»
۵) پس نوح موافق آنچه یَهُوَه او را امر فرموده بود عمل نمود.
۶) و نوح ششصد ساله بود چون طوفان آب بر زمین آمد.
۷) و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی در آمدند.
۸) از بهایم پاک و از بهایم ناپاک و از پرندگان و از همهٔ حشرات زمین

۹) دو دو نر و ماده نزد نوح به کشتی در آمدند چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.
۱۰) و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.
۱۱) و در سال ششصد از زندگانی نوح در روز هفدهم از ماه دوم در همان روز جمیع چشمه های لجهٔ عظیم شکافته شد و روزنهای آسمان گشوده.
۱۲) و باران چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید.
۱۳) در همان روز نوح و پسرانش سام و حام و یافث و زوجهٔ نوح و سه زوجهٔ پسرانش با ایشان داخل کشتی شدند.
۱۴) ایشان و همهٔ حیوانات به اجناس آن ها و همهٔ بهایم به اجناس آن ها و همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند به اجناس آن ها و همهٔ پرندگان به اجناس آن ها همهٔ مرغان و همهٔ بالداران.
۱۵) دو دو از هر ذی جسدی که روح حیات دارد نزد نوح به کشتی درآمدند.
۱۶) و آن هایی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند چنانکه خدا وی را امر فرموده بود و یَهُوَه در را از عقب او بست.
۱۷) و طوفان چهل روز برزمین می آمد و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد.
۱۸) و آب غلبه یافته بر زمین همی افزود و کشتی بر سطح آب می رفت.
۱۹) و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت تا آنکه همهٔ کوه های بلند که زیر تمامی آسمآن ها بود مستور گردید.
۲۰) پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوه ها مستور گردید.
۲۱) و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزندهٔ بر زمین و جمیع آدمیان مردند.
۲۲) هر که دم روح حیات در بینی او بود از هر که در خشکی بود مرد.
۲۳) و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند.
۲۴) و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می یافت.

پیدایش باب ۸ (دوره پس از عذاب)

۱) و خدا نوح و همهٔ حیوانات و همهٔ بهایمی را که با وی در کشتی بودند بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید.
۲) و چشمه های لجه و روزنهای آسمان بسته شد و باران از آسمان باز ایستاد.
۳) و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز آب کم شد
۴) و روز هفدهم از ماه هفتم کشتی بر کوه های آرارات قرار گرفت.
۵) و تا ماه دهم آب رفته رفته کمتر می شد و در روز اول از ماه دهم قله های کوه ها ظاهر گردید.
۶) و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچهٔ کشتی را که ساخته بود باز کرد.
۷) و زاغ را رها کرد. او بیرون رفته در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد.

۸) پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است.
۹) اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت زیرا که آب در تمام روی زمین بود نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی در آورد.
۱۰) و هفت روز دیگر نیزدرنگ کرده باز کبوتر را از کشتی رها کرد.
۱۱) و در وقت عصر کبوتر نزد وی برگشت و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.
۱۲) و هفت روز دیگر نیز توقف نموده کبوتر را رها کرد و او دیگر نزد وی برنگشت.
۱۳) و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته نگریست و اینک روی زمین خشک بود.
۱۴) و در روز بیست و هفتم از ماه دوم زمین خشک بود.
۱۵) آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته گفت:
۱۶) «از کشتی بیرون شو تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت با تو.
۱۷) و همهٔ حیواناتی را که نزد خود داری هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزندهٔ بر زمین با خود بیرون آور تا بر زمین منتشر شده در جهان بارور و کثیر شوند.»
۱۸) پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش با وی بیرون آمدند.
۱۹) و همهٔ حیوانات و همهٔ حشرات و همهٔ پرندگان و هر چه بر زمین حرکت می کند به اجناس آن ها از کشتی به در شدند.
۲۰) و نوح قربانی گاهی برای یَهُوَه بنا کرد و از هر بهیمهٔ پاک و از هر پرندهٔ پاک گرفته قربانی های سوختنی بر قربانی گاه گذرانید.
۲۱) و یَهُوَه بوی خوش بویید و یَهُوَه در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکنم زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است و بار دیگر همهٔ حیوانات را هلاک نکنم چنانکه کردم.
۲۲) مادامی که جهان باقی است زرع و حصاد و سرما و گرما و زمستان و تابستان و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

پیدایش باب ۹ (ادامه نسل بشریت پس از عذاب)

۱) وخدا نوح و پسرانش را برکت داده بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید.
۲) و خوف شما و هیبت شما بر همهٔ حیوانات زمین و برهمهٔ پرندگان آسمان و بر هر چه بر زمین می خزد و بر همهٔ ماهیان دریا خواهد بود به دست شما تسلیم شده اند.
۳) و هر جنبنده ای که زندگی دارد برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم
۴) مگر گوشت را با جانش که خون او باشد مخورید.
۵) و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان انتقام جان انسان را ازدست برادرش خواهم گرفت.

۶) هر که خون انسان ریزد خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را بصورت خود ساخت.
۷) و شما بارور و کثیر شوید و در زمین منتشر شده در آن بیفزایید.»
۸) و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده گفت:
۹) «اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با نسل شما استوار سازم
۱۰) و با همهٔ جانورانی که با شما باشند از پرندگان و بهایم و همهٔ حیوانات زمین با شما با هرچه از کشتی بیرون آمد حتی جمیع حیوانات زمین.
۱۱) عهد خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.»
۱۲) و خدا گفت: «این است نشان عهدی که من می بندم در میان خود و شما و همهٔ جانورانی که با شما باشند نسلاً بعد نسل تا به ابد:
۱۳) قوس خود را در ابر می گذارم و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است خواهد بود.
۱۴) و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم و قوس در ابر ظاهر شود
۱۵) آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همهٔ جانوران ذی جسد می باشد بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند.
۱۶) و قوس در ابر خواهد بود و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همهٔ جانوران است از هر ذی جسدی که بر زمین است.»
۱۷) و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است.»
۱۸) و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است.
۱۹) اینان هستند سه پسر نوح و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.
۲۰) و نوح به فلاحت زمین شروع کرد و تاکستانی غرس نمود.
۲۱) و شراب نوشیده مست شد و در خیمهٔ خود عریان گردید.
۲۲) و حام پدر کنعان[1] برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد.
۲۳) و سام و یافث ردا را گرفته بر کتف خود انداختند و پس پس رفته برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند.
۲۴) و نوح از مستی خود به هوش آمده دریافت که پسر کهترش با وی چه کرده بود.
۲۵) پس گفت: «کنعان ملعون باد. برادران خود را بندهٔ بندگان باشد.»
۲۶) و گفت: «متبارک باد یَهُوَه خدای سام. و کنعان بندهٔ او باشد.
۲۷) خدا یافث را وسعت دهد و در خیمه های سام ساکن شود و کنعان بندهٔ او باشد.»
۲۸) و نوح بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد.
۲۹) پس جملهٔ ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

---

۱. پس از موسی، نسل کنعان که در سرزمین فلسطین زندگی می کردند، توسط قوم موسی نابود شدند.

پیدایش باب ۱۰ (نسل نوح)

۱) این است پیدایش پسران نوح سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند.
۲) پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشَک و تیراس.
۳) و پسران جومر: اَشکناز و رِیفات و توجَرمَه.
۴) و پسران یاوان: اَلیشَه و تَرشیش و کَتیم و دودانیم.
۵) از اینان جزایر امت ها منشعب شدند در اراضی خود هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امت های خویش.
۶) و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان.
۷) و پسران کوش: سبا و حویله و سبتَه و رَعمه و سبتکا. و پسران رَعمه: شبا و دَدان.
۸) و کوش نِمرود را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد.
۹) وی در حضور یَهُوَه صیادی جبار بود. از این جهت می گویند: «مثل نمرود صیاد جبار در حضور یَهُوَه.»
۱۰) و ابتدای مملکت وی بابل بود و اَرَک و اَکَد و کَلنه در زمین شنعار.
۱۱) از آن زمین آشور بیرون رفت و نینوا و رَحوبوت عیر و کالَح را بنا نهاد
۱۲) و ریسن را در میان نینوا و کالَح. و آن شهری بزرگ بود.
۱۳) و مصرایم لُودیم و عنامیم و لَهابیم و نَفتوحیم را آورد.
۱۴) و فَتروسیم و کَسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و کَفتوریم را.
۱۵) و کنعان صیدون نخست زادهٔ خود وحتّ را آورد.
۱۶) و یبوسیان و اَموریان و جِرجاشیان را
۱۷) و حوَیان و عرقیان و سینیان را
۱۸) و اَروادیان و صَماریان و حماتیان را. و بعد از آن قبایل کنعانیان منشعب شدند.
۱۹) و سر حد کنعانیان از صیدون به سمت جرار تا غَزَه بود و به سمت سدوم و عمورَه و اَدمه و صَبوئیم تا به لاشَع.
۲۰) اینان هستند پسران حام بر حسب قبایل و زبآن های ایشان در اراضی و امت های خود.
۲۱) و از سام که پدر جمیع بنی عابر و برادر یافَث بزرگ بود از او نیز اولاد متولد شد.
۲۲) پسران سام: عیلام و آشور و اَرفَکشاد و لُود و اَرام.
۲۳) و پسران اَرام: عوص و حول و جاتر و ماش.
۲۴) و اَرَفکشاد شالح را آورد و شالح عابر را آورد.
۲۵) و عابر را دو پسر متولد شد. یکی را فالج نام بود زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان.
۲۶) و یقطان المودادِ و شالف و حضَر موت و یارِح را آورد
۲۷) و هدورام و اُوزال و دِقلَه را
۲۸) و عوبال و ابیمائیل و شبا را

۲۹) و اَوفیر و حوِیلَه و یوباب را. این همه پسران یقطان بودند.
۳۰) و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفارَه که کوهی از کوه های شرقی است.
۳۱) اینان هستند پسران سام بر حسب قبایل و زبآن های ایشان در اراضی خود بر حسب امت های خویش.
۳۲) اینان هستند قبایل پسران نوح برحسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های جهان بعد از طوفان منشعب شدند.

پیدایش باب ۱۱ (پراکنده شدن نسل نوح در زمین)

۱) و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود.
۲) و واقع شد که چون از مشرق کوچ می کردند همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند.
۳) و به یکدیگر گفتند: «بیایید خشت ها بسازیم و آن ها را خوب بپریم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود و قیر به جای گچ.
۴) و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا نهیم و برجی را که سرش به آسمان برسد تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.»
۵) و یَهُوَه نزول نمود تا شهر و برجی را که بنی آدم بنا می کردند ملاحظه نماید.
۶) و یَهُوَه گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند از ایشان ممتنع نخواهد شد.
۷) اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر را نفهمند.»
۸) پس یَهُوَه ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر باز ماندند.
۹) از آن سبب آنجا را بابل نامیدند زیرا که در آنجا یَهُوَه لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و یَهُوَه ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود.
۱۰) این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود اَرفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد.
۱۱) و سام بعد از آوردن ارفکشاد پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۲) و ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالح را آورد.
۱۳) و ارفکشاد بعد از آوردن شالح چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.[۱]
۱۴) و شالح سی سال بزیست و عابر را آورد.
۱۵) و شالح بعد از آوردن عابر چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۶) و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد.
۱۷) و عابر بعد از آوردن فالج چهارصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۱۸) و فالج سی سال بزیست و رَعو را آورد.

---

۱. در «پیدایش ۶: ۳» می خوانیم که یهوه عمر انسان را به ۱۲۰ سال محدود کرد، در حالیکه گزارش های تورات در این بخش، آیات قبلی را نقض می کند.

۱۹) و فالج بعد از آوردن رعو دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۰) و رعو سی و دو سال بزیست و سروج را آورد.
۲۱) و رعو بعد از آوردن سروج‌دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۲) و سروج سی سال بزیست و ناحور را آورد.
۲۳) و سروج بعد از آوردن ناحور دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد.
۲۴) و ناحور بیست و نه سال بزیست و تارح را آورد.
۲۵) و ناحور بعد از آوردن تارح صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد.
۲۶) و تارح هفتاد سال بزیست و اَبرام و ناحور و هاران را آورد.
۲۷) و این است پیدایش تارح که تارح ابرام و ناحور و هاران را آورد و هاران لوط را آورد.
۲۸) و هاران پیش پدر خود تارح در زادبوم خویش در اورِ کلدانیان بمرد.
۲۹) و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام را سارای نام بود. و زن ناحور را ملکَه نام بود دختر هاران پدر ملکَه و پدر یسکَه.
۳۰) اما سارای نازاد مانده ولدی نیاورد.
۳۱) پس تارح پسر خود ابرام و نوادهٔ خود لوط پسر هاران و عروس خود سارای زوجهٔ پسرش ابرام را برداشته با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند و به حران رسیده در آنجا توقف نمودند.
۳۲) و مدت زندگانی تارح دویست و پنج سال بود و تارح در حران مرد.

پیدایش باب ۱۲ (زندگانی ابراهیم و لوط)

۱) و یَهُوَه به ابرام گفت: «از ولایت خود و از مولد خویش و از خانهٔ پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو
۲) و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم و نام تو را بزرگ سازم و تو برکت خواهی بود.
۳) و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خواند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»
۴) پس ابرام چنانکه یَهُوَه بدو فرموده بود روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود همگامی که از حرّان بیرون آمد.
۵) و ابرام زن خود سارای و برادرزادهٔ خود لوط و همهٔ اموال اندوختهٔ خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند برداشته به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند و به زمین کنعان داخل شدند.
۶) و ابرام در زمین می گشت تا مکان شکیم تا بلوطستان موره. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند.
۷) و یَهُوَه بر اَبرام ظاهر شده گفت: «به نسل تو این زمین را می بخشم.» و در آنجا قربانی گاهی برای یَهُوَه که بر وی ظاهر شد بنا نمود.

۸) پس از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است کوچ کرده خیمهٔ خود را برپا نمود. و بیت ئیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا قربانی گاهی برای یَهُوَه بنا نمود و نام یَهُوَه را خواند.

۹) و ابرام طی مراحل و منازل کرده به سمت جنوب کوچید.

۱۰) و قحطی در آن زمین شد و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد زیرا که قحط در زمین شدت می کرد.

۱۱) و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد به زن خود سارای گفت: «اینک می دانم که تو زن نیکو منظر هستی.

۱۲) همانا چون اهل مصر تو را بینند گویند: «این زوجه اوست.» پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند.

۱۳) پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.»

۱۴) و به مجرد ورود ابرام به مصر اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است.

۱۵) و امرای فرعون او را دیدند و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانهٔ فرعون در آوردند.

۱۶) و بخاطر وی با ابرام احسان نمود و او صاحب میش ها و گاوان و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد.

۱۷) و یَهُوَه فرعون و اهل خانهٔ او را بسبب سارای زوجهٔ ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت.

۱۸) و فرعون ابرام را خوانده گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجهٔ توست؟

۱۹) چرا گفتی: او خواهر من است که او را به زنی گرفتم؟ و الآن اینک زوجهٔ تو. او را برداشته روانه شو.»

۲۰) آنگاه فرعون در خصوص وی کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

پیدایش باب ۱۳ (زندگانی ابراهیم و لوط)

۱) و ابرام با زن خود و تمام اموال خویش و لوط از مصر به جنوب آمدند.

۲) و ابرام از مواشی و نقره و طلا بسیار دولتمند بود.

۳) پس از جنوب طی منازل کرده به بیت ئیل آمد بدانجایی که خیمه اش در ابتدا بود در میان بیت ئیل و عای

۴) به مقام آن قربانی گاهی که اول بنا نهاده بود و در آنجا ابرام نام یَهُوَه را خواند.

۵) و لوط را نیز که همراه ابرام بود گله و رمه و خیمه ها بود.

۶) و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود و نتوانستند در یکجا سکونت کنند.
۷) و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فَرِزّیان ساکن زمین بودند.
۸) پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد زیرا که ما برادریم.
۹) مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی من به جانب چپ خواهم رفت.»
۱۰) آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ یَهُوَه و زمین مصر بطرف صوغَر سیراب بود قبل از آنکه یَهُوَه سدوم و عموره را خراب سازد.
۱۱) پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد و لوط بطرف شرقی کوچ کرد و از یکدیگر جدا شدند.
۱۲) ابرام در زمین کنعان ماند و لوط در بلاد وادی ساکن شد و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد.
۱۳) لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به یَهُوَه خطاکار بودند.
۱۴) و بعد از جدا شدن لوط از وی یَهُوَه به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی بسوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر
۱۵) زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و نسل تو تا به ابد خواهم بخشید.
۱۶) و نسل تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد نسل تو نیز شمرده شود.
۱۷) برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.
۱۸) و ابرام خیمهٔ خود را نقل کرده روانه شد و در بلوطستان ممَّری که در حبرون است ساکن گردید و در آنجا قربانی گاهی برای یَهُوَه بنا نهاد.

پیدایش باب ۱۴ (زندگانی ابراهیم و لوط)

۱) و واقع شد در ایام امرافل ملک شنعار و اریوک ملک اَلاّسار و کَدر لاعمر ملک عیلام و تدعال ملک امت ها
۲) که ایشان با بارع ملک سدوم و بر شاع ملک عموره و شناب ملک ادمه و شَمئیبر ملک صبوئیم و ملک بالع که صوغر باشد جنگ کردند.
۳) این همه در وادی سدیم که بحرالملح باشد با هم پیوستند.
۴) دوازده سال کدرلاعمر را بندگی کردند و در سال سیزدهم بر وی شوریدند.
۵) و در سال چهاردهم کدرلاعمر با ملوکی که با وی بودند آمده رفائیان را در عشتروت قَرنَین و زوزیان را در هام و ایمیان را در شاوه قریتَین شکست دادند.
۶) و حوریان را در کوه ایشان سعیر تا ایل فاران که متصل به صحراست.

۷) پس برگشته به عین مشفاط که قادش باشد آمدند و تمام مرز و بوم عمالَقه و اموریان را نیز که در حصّون تامار ساکن بودند شکست دادند.

۸) آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که صُوغَر باشد بیرون آمده با ایشان در وادی سدیم صف آرایی نمودند

۹) با کدرلاعمر ملک عیلام و تدعال ملک امت ها و امرافل ملک شنعار و اریوک ملک الاسار چهار ملک با پنج.

۱۰) و وادی سدیم پر از چاه های قیر بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند.

۱۱) و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی مأکولات آن ها گرفته برفتند.

۱۲) و لوط برادرزادهٔ اَبرام را که سدوم ساکن بود با آنچه داشت برداشته رفتند.

۱۳) و یکی که نجات یافته بود آمده ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان ممری اَموری که برادر اشکول و عانر بود ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد بودند.

۱۴) چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت سیصد و هجده تن از خانه زادان کارآزمودهٔ خود را بیرون آورده در عقب ایشان تا دان[1] بتاخت.

۱۵) شبانگاه او و ملازمانش بر ایشان فرقه فرقه شده ایشان را شکست داده تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است تعاقب نمودند.

۱۶) و همهٔ اموال را باز گرفت و برادر خود لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.

۱۷) و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدرلاعمر و ملوکی که با وی بودند ملک سدوم تا به وادی شاوه که وادی الملک باشد به استقبال وی بیرون آمد.

۱۸) و ملکیصدق ملک سالیم نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود

۱۹) و او را مبارک خوانده گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی مالک آسمان و زمین

۲۰) و متبارک باد خدای تعالی که دشمنانت را به دستت تسلیم کرد.» و او را از هر چیز ده یک داد.

۲۱) و ملک سدوم به ابرام گفت: «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.»

۲۲) ابرام به ملک سدوم گفت: «دست خود را به یَهُوَه خدای تعالی مالک آسمان و زمین برافراشتم

۲۳) که از اموال تو رشته ای یا دُوّال نعلینی برنگیرم مبادا گویی «من ابرام را دولتمند ساختم».

۲۴) مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهرهٔ عانر و اشکول و ممری که همراه من رفتند ایشان بهرهٔ خود را بردارند.»

پیدایش باب ۱۵ (وعده نیل تا فرات به نسل ابراهیم)

---

۱. نام «دان» صدها سال پس از ابراهیم بر این منطقه گذاشته شد. در کتاب داوران از مجموعه عهد عتیق می خوانیم: «و شهر را به اسم پدر خود دان، که برای اسرائیل زائیده شد، دان نامید؛ اما اسم شهر قبل از آن لارش بود.» (داوران ۱۸: ۲۹) از این تعارض چنین برداشت می شود که این مطالب تورات سال ها پس از وفات موسی نگاشته شده است.

۱) بعد از این وقایع کلام یَهُوَه در رؤیا به ابرام رسیده گفت: «ای ابرام مترس من سپر تو هستم و اجر بسیار عظیم تو.»
۲) ابرام گفت: «ای سلطان تعالی یَهُوَه مرا چه خواهی داد و من بی اولاد می روم و مختار خانه ام این العاذار دمشقی است؟»
۳) و ابرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی و خانه زادم وارث من است.»
۴) در ساعت کلام یَهُوَه به وی در رسیده گفت: «این وارث تو نخواهد بود بلکه کسی از صُلب تو در آید وارث تو خواهد بود.»
۵) و او را بیرون آورده گفت: «اکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار هرگاه آن ها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «نسل تو چنین خواهد بود.»
۶) و به یَهُوَه ایمان آورد و او این را برای وی عدالت محسوب کرد.
۷) پس وی را گفت: «من هستم یَهُوَه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم تا این زمین را به ارثیت به تو بخشم.»
۸) گفت: «ای سلطان تعالی یَهُوَه به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»
۹) به وی گفت: «گوسالهٔ مادهٔ سه ساله و بز مادهٔ سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.»
۱۰) پس این همه را بگرفت و آن ها را از میان دو پاره کرد و هر پاره ای را مقابل جفتش گذاشت لکن مرغان را پاره نکرد.
۱۱) و چون لاشخورها بر لاشه ها فرود آمدند ابرام آن ها را راند.
۱۲) و چون آفتاب غروب می کرد خوابی گران بر ابرام مستولی شد و اینک تاریکی ترسناک سخت او را فرو گرفت.
۱۳) پس به ابرام گفت: «یقین بدان که نسل تو در زمینی که از آن ایشان نباشد غریب خواهند بود و آن ها را بندگی خواهند کرد و آن ها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت.
۱۴) و بر آن امتی که ایشان بندگان آن ها خواهند بود من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیار بیرون خواهند آمد.
۱۵) و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت و در پیری نیکو مدفون خواهی شد.
۱۶) و در پشت چهارم به اینجا خواهند برگشت زیرا گناه اَموریان هنوز تمام نشده است.»
۱۷) و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد تنوری پردود و چراغی مشتعل از میان آن پاره ها گذر نمود.
۱۸) در آن روز یَهُوَه با ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده ام
۱۹) یعنی قینیان و قَنِّزیان و قَدمونیان و حتّیان و فَرِزیان و رَفائیان
۲۰) و اَموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیان را.»

پیدایش باب ۱۶ (ولادت اسماعیل از هاجر)

۱) و سارای زوجهٔ ابرام برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری هاجر نام بود.
۲) پس سارای به ابرام گفت: «اینک یَهُوَه مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود.
۳) و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد سارای زوجهٔ ابرام کنیز خود هاجر مصری را برداشته او را به شوهر خود ابرام به زنی داد.
۴) پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است خاتونش بنظر وی حقیر شد.
۵) و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد. من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دید در نظر او حقیر شدم. یَهُوَه در میان من و تو داوری کند.»
۶) ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دست توست آنچه پسند نظر تو باشد با وی بکن.» پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد او از نزد وی بگریخت.[۱]
۷) و فرشتهٔ یَهُوَه او را نزد چشمهٔ آب در بیابان یعنی چشمه ای که به راه شور است یافت.
۸) و گفت: «ای هاجر کنیز سارای از کجا آمدی و کجا میروی؟» گفت: «من از حضور خاتون خود سارای گریخته ام.»
۹) فرشتهٔ یَهُوَه به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.»
۱۰) و فرشتهٔ یَهُوَه به وی گفت: «نسل تو را بسیار افزون گردانم به حدی که از کثرت به شماره نیایند.»
۱۱) و فرشتهٔ یَهُوَه وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید و او را اسماعیل نام خواهی نهاد زیرا یَهُوَه تظلم تو را شنیده است.
۱۲) و او مردی وحشی خواهد بود دست وی به ضد هرکس و دست هرکس به ضد او و پیش روی همهٔ برادران خود ساکن خواهد بود.»
۱۳) و او نام یَهُوَه را که با وی تکلم کرد «اَنتَ ایل رُئی» خواند زیرا گفت: «آیا اینجا نیز به عقب او که مرا می بیند نگریستم.»
۱۴) از این سبب آن چاه را «بِئَرلَحی رُئی» نامیدند اینک در میان قادِش و بارَد است.
۱۵) و هاجر از ابرام پسری زایید و ابرام پسر خود را که هاجر زایید اسماعیل نام نهاد.
۱۶) و ابرام هشتادو شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

پیدایش باب ۱۷ (ولادت اسحاق از سارای)

۱) و چون ابرام نود و نه ساله بود یَهُوَه بر ابرام ظاهر شده گفت: «من هستم خدای قادر مطلق. پیش روی من بخرام و کامل شو.
۲) و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.»

---

۱. اختلاف شدیدی در خصوص ماجرای جدا شدن هاجر از ابراهیم میان روایات یهودی و اسلامی وجود دارد. برای مطالعه بیشتر ر.ک. به: مقاله «مقایسه قصه ابراهیم علیه السلام در قرآن و تورات»، مجله میقات حج، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۴۲

۳) آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده گفت:
۴) «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود.
۵) و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم.
۶) و تو را بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند.
۷) و عهد خویش را در میان خود و تو و نسل بعد از تو استوار گردانم که نسلاً بعد نسل عهد جاودانی باشد تا تو را و بعد از تو نسل تو را خدا باشم.
۸) و زمین غربت تو یعنی تمام زمین کنعان را به تو و بعد از تو به نسل تو به ملکیت ابدی دهم و خدای ایشان خواهم بود.»
۹) پس خدا به ابرام گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار تو و بعد از تو نسل تو در نسل های ایشان.
۱۰) این است عهد من که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و نسل تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود
۱۱) و گوشت قَلَفهٔ خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.
۱۲) هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسل های شما خواه خانه زاد خواه زر خرید از اولاد هر اجنبی که از نسل تو نباشد
۱۳) هر خانه زاد تو و هر زرخرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.
۱۴) و اما هر ذکور نامختون که گوشت قَلَفهٔ او ختنه نشود آن کس از قوم خود منقطع شود زیرا که عهد مرا شکسته است.»
۱۵) و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجهٔ تو سارای نام او را سارای مخوان بلکه نام او ساره باشد.
۱۶) و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امت ها از وی به وجود خواهند آمد و ملوک امت ها از وی پدید خواهند شد.»
۱۷) آنگاه ابراهیم به روی در افتاده بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزاید؟»
۱۸) و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.»
۱۹) خدا گفت: «به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زایید و او را اسحاق[۱] نام بنه و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با نسل او بعد از او عهد ابدی باشد.
۲۰) و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی بوجود آورم.

---

۱. بنی اسرائیل و یهودیان از نسل اسحاق و پیامبر اسلام و قبیله قریش از نسل اسماعیل می باشند. بنظر می آید اختلاف روایات یهودی و اسلامی در خصوص فضایل اسماعیل و اسحاق، ریشه در همین مسئله ی اختلاف اصل و نسب داشته باشد. متون یهودی سعی در تحقیر هاجر و اسماعیل دارند و در مقابل متون اسلامی نیز بسیاری از فضایلی را که تورات برای اسحاق ذکر می کند، رد نموده و آن ها را برای اسماعیل ثابت می داند. بطور مثال در خصوص مسئله ذبح فرزند ابراهیم، تورات اسحاق و متون اسلامی اسماعیل را ذبیح الله می شمارد.

۲۱) لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت که ساره او را به این وقت در سال آینده برای تو خواهد زایید.»

۲۲) و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد از نزد ابراهیم صعود فرمود.

۲۳) و ابراهیم پسر خود اسماعیل و همهٔ خانه زادان و زرخریدان خود را یعنی هر ذکوری که در خانهٔ ابراهیم بود گرفته گوشت قَلَفهٔ ایشان را در همان روز ختنه کرد چنانکه خدا به وی امر فرموده بود.

۲۴) و ابراهیم نود و نه ساله بود وقتی که گوشت قَلَفه اش مختون شد.

۲۵) و پسرش اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قَلَفه اش مختون شد.

۲۶) در همان روز ابراهیم و پسرش اسماعیل مختون گشتند.

۲۷) و همهٔ مردان خانه اش خواه خانه زاد خواه زر خرید از اولاد اجنبی با وی مختون شدند.

پیدایش باب ۱۸ (زندگانی ابراهیم)

۱) و یَهُوَه در بلوطستان ممری بر وی ظاهر شد و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود.

۲) ناگاه چشمان خود را بلند کرده دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید از در خیمه به استقبال ایشان شتافت و رو بر زمین نهاد

۳) و گفت: «ای مولا اکنون اگر منظور نظر تو شدم از نزد بندهٔ خود مگذر.

۴) اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته در زیر درخت بیارامید

۵) و لقمهٔ نانی بیاورم تا دل های خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید زیرا برای همین شما را بر بندهٔ خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.»

۶) پس ابراهیم به خیمه نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده گِرده ها بساز.»

۷) و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوسالهٔ نازکِ خوب گرفته به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید.

۸) پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود گرفته پیش روی ایشان گذاشت و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند

۹) به وی گفتند: «زوجه ات ساره کجاست؟ «گفت: «اینک در خیمه است.»

۱۰) گفت: «البته موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه ای که در عقب او بود شنید.

۱۱) و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند و عادت زنان از ساره منقطع شده بود.

۱۲) پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی ام مرا شادی خواهد بود و آقایم نیز پیر شده است؟»

۱۳) و یَهُوَه به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندید و گفت: آیا فی الحقیقه خواهم زایید و حال آنکه پیر هستم؟

۱۴) مگر هیچ امری نزد یَهُوَه مشکل است؟ در وقت موعود موافق زمان حیات نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.»
۱۵) آنگاه ساره انکار کرده گفت: «نخندیدم چون که ترسید. گفت: «نی بلکه خندیدی.»
۱۶) پس آن مردان از آنجا برخاسته متوجه سدوم شدند و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.
۱۷) و یَهُوَه گفت: «آیا آنچه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟
۱۸) و حال آنکه ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد و جمیع امت های جهان از او برکت خواهند یافت.
۱۹) زیرا او را میشناسم که فرزندان و اهل خانهٔ خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق یَهُوَه را حفظ نمایند و عدالت و انصاف را بجا آورند تا یَهُوَه آنچه به ابراهیم گفته است به وی برساند.»
۲۰) پس یَهُوَه گفت: «چون که فریاد سدوم و عموره زیاد شده است و خطایای ایشان بسیار گران
۲۱) اکنون نازل میشوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده بالتّمام کرده اند. والّا خواهم دانست.»
۲۲) آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده برفتند. و ابراهیم در حضور یَهُوَه هنوز ایستاده بود.
۲۳) و ابراهیم نزدیک آمده گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟
۲۴) و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند نجات نخواهی داد؟
۲۵) حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو. آیا داور تمام جهان انصاف نخواهد کرد؟»
۲۶) یَهُوَه گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.»
۲۷) ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک وخاکستر هستم جرأت کردم که به یَهُوَه سخن گویم.
۲۸) شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد. آیا تمام شهر را بسبب پنج هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و پنج در آنجا یابم آن را هلاک نکنم.»
۲۹) بار دیگر بدو عرض کرده و گفت: «هرگاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.»
۳۰) گفت: «زنهار غضب یَهُوَه افروخته نشود تا سخن گویم. شاید در آنجا سی پیدا شوند؟ «گفت: «اگر در آنجا سی یابم این کار را نخواهم کرد.»
۳۱) گفت: «اینک جرأت کردم که به یَهُوَه عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.»
۳۲) گفت: «خشم یَهُوَه افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.»
۳۳) پس یَهُوَه چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسید برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

پیدایش باب ۱۹ (عذاب قوم لوط)

۱) و وقت عصر آن دو فرشته وارد سدوم شدند و لوط به دروازهٔ سدوم نشسته بود. و چون لوط ایشان را بدید به استقبال ایشان برخاسته رو بر زمین نهاد

۲) و گفت: «اینک اکنون ای آقایان من به خانهٔ بندهٔ خود بیایید و شب را بسر برید و پایهای خود را بشویید و بامدادان برخاسته راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «نی بلکه شب را در کوچه بسر بریم.»

۳) اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود با او آمده به خانه اش داخل شدند و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت پس تناول کردند.

۴) و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر یعنی مردم سدوم از جوان و پیر تمام قوم از هر جانب خانهٔ وی را احاطه کردند

۵) و به لوط ندا در داده گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو در آمدند کجا هستند؟ آن ها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.»

۶) آنگاه لوط نزد ایشان بدرگاه بیرون آمد و در را از عقب خود ببست

۷) و گفت: «ای برادران من زنهار بدی نکنید.

۸) اینک من دو دختر دارم که مرد را نشناخته اند. ایشان را الآن نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید با ایشان بکنید. لکن کاری به این دو مرد ندارید زیرا که برای همین زیر سایهٔ سقف من آمده اند.»

۹) گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا نزیل ما شود و پیوسته داوری می کند. الآن با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد یعنی لوط بشدت هجوم آورده نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

۱۰) آنگاه آن دو مرد دست خود را پیش آورده لوط را نزد خود به خانه در آوردند و در را بستند.

۱۱) اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند از خُرد و بزرگ به کوری مبتلا کردند که از جستنِ درخویشتن را خسته ساختند.

۱۲) و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری از این مکان بیرون آور

۱۳) زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت چون که فریاد شدید ایشان به حضور یَهُوَه رسیده و یَهُوَه ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.»

۱۴) پس لوط بیرون رفته با دامادان خود که دختران او را گرفتند مکالمه کرده گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا یَهُوَه این شهر را هلاک می کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد.

۱۵) و هنگام طلوع فجر آن دو فرشته لوط را شتابانیده گفتند: «برخیز و زن خود را با این دو دختر که حاضرند بردار مبادا در گناه شهر هلاک شوی.»

۱۶) و چون تأخیر می کرد آن مردان دست او و دست زنش و دست هر دو دخترش را گرفتند چون که یَهُوَه بر وی شفقّت نمود و او را بیرون آورده در خارج شهر گذاشتند.

۱۷) و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: «جان خود را دریاب و از عقب منگر و در تمام وادی نایست بلکه به کوه بگریز مبادا هلاک شوی.»
۱۸) لوط بدیشان گفت: «ای آقا چنین مباد.
۱۹) همانا بنده ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم مبادا این بلا مرا فرو گیرد و بمیرم.
۲۰) اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم و نیز صغیر است. اِذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست تا جانم زنده ماند.»
۲۱) بدو گفت: «اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم تا شهری را که سفارش آن را نمودی واژگون نسازم.
۲۲) بدان جا بزودی فرار کن زیرا که تا تو بدانجا نرسی هیچ نمی توانم کرد. «از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد.
۲۳) و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد لوط به صُوغر داخل شد.
۲۴) آنگاه یَهُوَه بر سدوم و عموره گوگرد و آتش از حضور یَهُوَه از آسمان بارانید.
۲۵) و آن شهرها و تمام وادی و جمیع سکنهٔ شهرها و گیاهان زمین را واژگون ساخت.
۲۶) اما زن او از عقب خود نگریسته ستونی از نمک گردید.
۲۷) بامدادان ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور یَهُوَه ایستاده بود رفت.
۲۸) و چون به سوی سدوم و عموره و تمام زمین وادی نظر انداخت دید که اینک دود آن زمین چون دود کوره بالا میرود.
۲۹) و هنگامی که خدا شهرهای وادی را هلاک کرد خدا ابراهیم را به یاد آورد و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد چون آن شهرهایی را که لوط در آن ها ساکن بود واژگون ساخت.
۳۰) و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت.
۳۱) و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که بر حسب عادت کل جهان به ما درآید.
۳۲) بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم و با او همبستر شویم تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»
۳۳) پس در همان شب پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.
۳۴) و واقع شد که روز دیگر بزرگ به کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم همخواب شدم امشب نیز او را شراب بنوشانیم و تو بیا و با وی همخواب شو تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.»
۳۵) آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند و دختر کوچک همخواب وی شد و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد.
۳۶) پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند.
۳۷) و آن بزرگ پسری زاییده او را موآب نام نهاد و او تا امروز پدر موآبیان است.
۳۸) و کوچک نیز پسری بزاد و او را بن عمی نام نهاد. وی تا به حال پدر بنی عمون است.

پیدایش باب ۲۰ (هجرت ابراهیم به جرار)

۱) پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد و در میان قادش و شور ساکن شد و در جِرار منزل گرفت.

۲) و ابراهیم درخصوص زن خود ساره گفت که «او خواهر من است.» و ابی ملک ملک جرار فرستاده ساره را گرفت.

۳) و خدا در رؤیای شب بر اَبی ملک ظاهر شده به وی گفت: «اینک تو مرده ای بسبب این زن که گرفتی زیرا که زوجهٔ دیگری می باشد.»

۴) و ابی ملک هنوز به او نزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای یَهُوَه آیا امتی عادل را هلاک خواهی کرد؟

۵) مگر او به من نگفت که «او برادر من است؟» به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.»

۶) خدا وی را در رؤیا گفت: «من نیز می دانم که اینرا به ساده دلی خود کردی و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نورزی و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی.

۷) پس الآن زوجهٔ این مرد را رد کن زیرا که او نبی است و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی و اگر او را رد نکنی بدان که تو و هر که از آن تو باشد هر آینه خواهید مرد.»

۸) بامدادان ابی ملک برخاسته جمیع خادمان خود را طلبیده همهٔ این امور را به سمع ایشان رسانید و ایشان بسیار ترسان شدند.

۹) پس ابی ملک ابراهیم را خوانده بدو گفت: «به ما چه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم که بر من و بر مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟»

۱۰) و ابی ملک به ابراهیم گفت: «چه دیدی که این کار را کردی؟»

۱۱) ابراهیم گفت: «زیرا گمان بردم که خداترسی در این مکان نباشد و مرا به جهت زوجه ام خواهند کُشت.

۱۲) و فی الواقع نیز او خواهر من است دختر پدرم اما نه دختر مادرم و زوجهٔ من شد.

۱۳) و هنگامی که خدا مرا از خانهٔ پدرم آواره کرد او را گفتم: احسانی که به من باید کرد این است که هرجا برویم دربارهٔ من بگویی که او برادر من است.» پس ابی ملک گوسفندان و گاوان و غلامان و کنیزان گرفته به ابراهیم بخشید و زوجه اش ساره را به وی رد کرد.

۱۴) و ابی ملک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست. هر جا که پسند نظرت افتد ساکن شو.»

۱۵) و به ساره گفت: «اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم همانا او برای تو پردهٔ چشم است نزد همهٔ کسانی که با تو هستند و نزد همهٔ دیگران پس انصاف تو داده شد.»

۱۶) و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک و زوجهٔ او و کنیزانش را شفا بخشید تا اولاد بهم رسانیدند

۱۷) زیرا یَهُوَه رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره زوجهٔ ابراهیم بسته بود.

پیدایش باب ۲۱ (جدایی هاجر از ساره)

۱) و یَهُوَه برحسب وعدهٔ خود از ساره تفقد نمود و یَهُوَه آنچه را به ساره گفته بود بجا آورد.
۲) و ساره حامله شده از ابراهیم در پیری‌اش پسری زایید در وقتی که خدا به وی گفته بود.
۳) و ابراهیم پسر مولود خود را که ساره از وی زایید اسحاق نام نهاد.
۴) و ابراهیم پسر خود اسحاق را چون هشت روزه بود مختون ساخت چنانکه خدا او را امر فرموده بود.
۵) و ابراهیم در هنگام ولادت پسرش اسحاق صد ساله بود.
۶) و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت و هر که بشنود با من خواهد خندید.»
۷) و گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی در پیری اش زاییدم.»
۸) و آن پسر نمو کرد تا او را از شیر باز گرفتند. و روزی که اسحاق را از شیر بازداشتند ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.
۹) آنگاه ساره پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود دید که خنده می کند.
۱۰) پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق وارث نخواهد بود.»
۱۱) اما این امر بنظر ابراهیم درباره پسرش بسیار سخت آمد.
۱۲) خدا به ابراهیم گفت: «دربارهٔ پسر خود و کنیزت بنظرت سخت نیاید بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است سخن او را بشنو زیرا که نسل تو از اسحاق خوانده خواهد شد.
۱۳) و از پسر کنیز نیز اُمتی بوجود آورم زیرا که او نسل توست.»
۱۴) بامدادان ابراهیم برخاسته نان و مشکی از آب گرفته به هاجر داد و آن ها را بر دوش وی نهاد و او را با پسر روانه کرد. پس رفت و در بیابان بئرشبع میگشت.
۱۵) و چون آب مشک تمام شد پسر را زیر بوته ای گذاشت.
۱۶) و به مسافت تیر پرتاپی رفته در مقابل وی بنشست زیرا گفت: «موت پسر را نبینم.» و در مقابل او نشسته آواز خود را بلند کرد و بگریست.
۱۷) و خدا آواز پسر را بشنید و فرشتهٔ خدا از آسمان هاجر را ندا کرده وی را گفت: «ای هاجر تو را چه شد؟ ترسان نباش زیرا خدا آواز پسر را در آنجایی که اوست شنیده است.
۱۸) برخیز و پسر را برداشته او را به دست خود بگیر زیرا که از او امتی عظیم بوجود خواهم آورد.»
۱۹) و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته مشک را از آب پر کرد و پسر را نوشانید.
۲۰) و خدا با آن پسر می بود. و او نمود کرده ساکن صحرا شد و در تیراندازی بزرگ گردید.
۲۱) و در صحرای فاران ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.
۲۲) و واقع شد در آن زمانی که ابی ملک و فیکول که سپهسالار او بود ابراهیم را عرض کرده گفتند که «خدا در آنچه می کنی با توست.

۲۳) اکنون برای من در اینجا به خدا سوگند بخور که با من و نسل من و نسل من خیانت نخواهی کرد بلکه بر حسب احسانی که با تو کرده ام با من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی عمل خواهی نمود.»

۲۴) ابراهیم گفت: «من سوگند میخورم.»

۲۵) و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد بسبب چاه آبی که خادمان ابی ملک از او به زور گرفته بودند.

۲۶) ابی ملک گفت: «نمی دانم کیست که این کار را کرده است و تو نیز مرا خبر ندادی و من هم تا امروز نشنیده بودم.»

۲۷) و ابراهیم گوسفندان و گاوان گرفته به ابی ملک داد و با یکدیگر عهد بستند.

۲۸) و ابراهیم هفت بره از گله جدا ساخت. و ابی ملک به ابراهیم گفت: «این هفت برهٔ ماده که جدا ساختی چیست؟»

۲۹) گفت: «که این هفت برهٔ ماده را ازدست من قبول فرمای تا شهادت باشند که این چاه را من حفر نمودم.»

۳۰) از این سبب آن مکان را بِئَرشبع نامید زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند.

۳۱) و چون آن عهد را در بِئَرشبع بسته بودند ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته به زمین فلسطینیان مراجعت کردند.

۳۲) و ابراهیم در بئرشبع شوره کزی غرس نمود و در آنجا به نام یَهُوَه خدای سرمدی دعا نمود.

۳۳) پس ابراهیم در زمین فلسطینیان ایام بسیاری بسر برد.

پیدایش باب ۲۲ (ذبح اسحاق)

۱) و واقع شد بعد از این وقایع که خدا ابراهیم را امتحان کرده بدو گفت: «ای ابراهیم.» عرض کرد: «لبیک.»

۲) گفت: «اکنون پسر خود را که یگانهٔ توست و او را دوست میداری یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو و او را در آنجا بر یکی از کوه هایی که به تو نشان می دهم برای قربانی سوختنی بگذران.

۳) بامدادان ابراهیم برخاسته الاغ خود را بیاراست و دو نفر از نوکران خود را با پسر خویش اسحاق برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی شکسته روانه شده و به سوی آن مکان که خدا او را فرموده بود رفت.

۴) و در روز سوم ابراهیم چشمان خود را بلند کرده آن مکان را از دور دید.

۵) آنگاه ابراهیم به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدانجا رویم و عبادت کرده نزد شما باز آییم.»

۶) پس ابراهیم هیزم قربانی سوختنی را گرفته بر پسر خود اسحاق نهاد و آتش و کارد را به دست خود گرفت و هر دو با هم می رفتند.

۷) و اسحاق پدر خود ابراهیم را خطاب کرده گفت: «ای پدر من.» گفت: «ای پسر من لبیک؟» گفت: «اینک آتش و هیزم لکن برهٔ قربانی کجاست؟»
۸) ابراهیم گفت: «ای پسر من خدا برهٔ قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند.
۹) چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود رسیدند ابراهیم در آنجا قربانی گاه را بنا نمود و هیزم را بر هم نهاد و پسر خود اسحاق را بسته بالای هیزم بر قربانی گاه گذاشت.
۱۰) و ابراهیم دست خود را دراز کرده کارد را گرفت تا پسر خویش را ذبح نماید.
۱۱) در حال فرشتهٔ یَهُوَه از آسمان وی را ندا در داد و گفت: «ای ابراهیم. ای ابراهیم.» عرض کرد: «لبیک.»
۱۲) گفت: «دست خود را بر پسر دراز نکن و بدو هیچ نکن زیرا که الآن دانستم که تو از خدا میترسی چون که پسر یگانهٔ خود را از من دریغ نداشتی.»
۱۳) آنگاه ابراهیم چشمان خود را بلند کرده‌دید که اینک قوچی در عقب وی در بیشه ای به شاخ هایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته آن را در عوض پسر خود برای قربانی سوختنی گذرانید.
۱۴) و ابراهیم آن موضع را «یَهُوَه یری» نامید چنانکه تا امروز گفته می شود: «در کوه یَهُوَه دیده خواهد شد.»
۱۵) بار دیگر فرشتهٔ یَهُوَه به ابراهیم از آسمان ندا در داد
۱۶) و گفت: «یَهُوَه می گوید: به ذات خود قسم میخورم چون که اینکار را کردی و پسر یگانهٔ خود را دریغ نداشتی
۱۷) هر آینه تو را برکت دهم و نسل تو را کثیر سازم مانند ستارگان آسمان و مثل ریگهایی که برکنارهٔ دریاست. و نسل تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد.
۱۸) و از نسل تو جمیع امت های زمین برکت خواهند یافت چون که قول مرا شنیدی.»
۱۹) پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت. و ایشان برخاسته به بِئَرشَبَع با هم آمدند و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد.
۲۰) و واقع شد بعد از این امور که به ابراهیم خبر داده گفتند: «اینک ملکَه نیز برای برادرت ناحور پسران زاییده است.
۲۱) یعنی نخست زادهٔ او عوص و برادرش بوز و قَموئیل پدر اَرام
۲۲) و کاسد و حزو و فلداش و یدلاف و بتُوئیل.»
۲۳) و بتوئیل رِفقه را آورده است. این هشت را ملکه برای ناحور برادر ابراهیم زایید.
۲۴) و کنیز او که رَؤمه نام داشت او نیز طابح و جاحم و تاحش و معکه را زایید.

پیدایش باب ۲۳ (مرگ و تدفین ساره)

۱) و ایام زندگانی ساره صد و بیست و هفت سال بود. این است سال های عمر ساره.

۲) و ساره در قریهٔ اربع که حبرون باشد در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند.

۳) و ابراهیم از نزد میت خود برخاست و بنی حت را خطاب کرده گفت:

۴) «من نزد شما غریب و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.»

۵) پس بنی حت در جواب ابراهیم گفتند:

۶) «ای مولای من سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما میت خود را دفن کن. هیچکدام از ما قبر خویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.»

۷) پس ابراهیم برخاست و نزد اهل آن زمین یعنی بنی حت تعظیم نمود.

۸) و ایشان را خطاب کرده گفت: «اگر مرضَی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار برای من سفارش کنید

۹) تا مغارهٔ مکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است به من دهد به قیمت تمام در میان شما برای قبر به ملکیت من بسپارد.»

۱۰) و عفرون در میان بنی حت نشسته بود. پس عفرونِ حتی در مسامع بنی حت یعنی همه که به دروازهٔ شهر او داخل می شدند در جواب ابراهیم گفت:

۱۱) «ای مولای من نی سخن مرا بشنو آن زمین را به تو می بخشم میت خود را دفن کن.»

۱۲) پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود

۱۳) و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده گفت: «اگر تو راضی هستی التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو می دهم از من قبول فرمای تا در آنجا میت خود را دفن کنم.»

۱۴) عفرون در جواب ابراهیم گفت:

۱۵) «ای مولای من از من بشنو قیمت زمین چهار صد مثقال نقره است این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.»

۱۶) پس ابراهیم سخن عفرون را اجابت نمود و آن مبلغی را که در مسامع بنی حت گفته بود یعنی چهارصد نقرهٔ رایج المعامله به نزد عفرون وزن کرد.

۱۷) پس زمین عفرون که در مکفیله برابر ممری واقع است یعنی زمین و مغاره ای که در آن است با همهٔ درختانی که در آن زمین و در تمامی حدود و حوالی آن بود مقرر شد

۱۸) به ملکیت ابراهیم بحضور بنی حت یعنی همه که به دروازهٔ شهرش داخل می شدند.

۱۹) از آن پس ابراهیم زوجهٔ خود ساره را در مغارهٔ صحرای مکفیله در مقابل ممری که حبرون باشد در زمین کنعان دفن کرد.

۲۰) و آن صحرا با مغاره ای که در آن است از جانب بنی حت به ملکیت ابراهیم به جهت قبر مقرر شد.

پیدایش باب ۲۴ (ازدواج اسحاق)

۱) و ابراهیم پیر و سالخورد شد و یَهُوَه ابراهیم را در هر چیز برکت داد.
۲) و ابراهیم به خادم خود که بزرگ خانهٔ وی و بر تمام مایملک او مختار بود گفت: «اکنون دست خود را زیر ران من بگذار.
۳) و به یَهُوَه خدای آسمان و خدای زمین تو را قسم می دهم که زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در میان ایشان ساکنم نگیری
۴) بلکه به ولایت من و به مولدم بروی و از آنجا زنی برای پسرم اسحاق بگیری.»
۵) خادم به وی گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من به این زمین بیاید؟ آیا پسرت را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی باز برم؟»
۶) ابراهیم وی را گفت: «زنهار پسر مرا بدانجا باز مبری.
۷) یَهُوَه خدای آسمان که مرا از خانهٔ پدرم و از زمین مولَد من بیرون آورد و به من تکلم کرد و قسم خورده گفت: «که این زمین را به نسل تو خواهم داد.» او فرشتهٔ خود را پیش روی تو خواهد فرستاد تا زنی برای پسرم از آنجا بگیری. اما
۸) اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد از این قسم من بری خواهی بود لیکن زنهار پسر مرا بدانجا باز نبری.»
۹) پس خادم دست خود را زیر ران آقای خود ابراهیم نهاد و در این امر برای او قسم خورد.
۱۰) و خادم ده شتر از شتران آقای خود گرفته برفت. و همهٔ اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده به شهر ناحور در اَرام نهرین آمد.
۱۱) و به وقت عصر هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می آمدند شتران خود را در خارج شهر بر لب چاه آب خوابانید.
۱۲) و گفت: «ای یَهُوَه خدای آقایم ابراهیم امروز مرا کامیاب بفرما و با آقایم ابراهیم احسان بنما.
۱۳) اینک من بر این چشمهٔ آب ایستاده ام و دختران اهل این شهر به جهت کشیدن آب بیرون می آیند.
۱۴) پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: «سبوی خود را فرودآر تا بنوشم» و او می گوید: «بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم» همان باشد که نصیب بندهٔ خود اسحاق کرده باشی تا به این بدانم که با آقایم احسان فرموده ای.»
۱۵) و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه رِفقه دختر بتوئیل پسر ملکه زن ناحور برادر ابراهیم بیرون آمد و سبویی بر کتف داشت.
۱۶) و آن دختر بسیار نیکو منظر و باکره بود و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرو رفت و سبوی خود را پر کرده بالا آمد.
۱۷) آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «جرعه ای آب از سبوی خود به من بنوشان.»
۱۸) گفت: «ای آقای من بنوش» و سبوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورده او را نوشانید.
۱۹) و چون از نوشانیدنش فارغ شد گفت: «برای شترانت نیز بکشم تا از نوشیدن باز ایستند.»

۲۰) پس سبوی خود را بزودی در آبخور خالی کرد و باز به سوی چاه برای کشیدن بدوید و از بهر همهٔ شترانش کشید.

۲۱) و آن مرد بر وی چشم دوخته بود و سکوت داشت تا بداند که یَهُوَه سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.

۲۲) و واقع شد چون شتران از نوشیدن باز ایستادند که آن مرد حلقهٔ طلای نیم مثقال وزن و دو ابرنجین برای دست هایش که ده مثقال طلا وزن آن ها بود بیرون آورد

۲۳) و گفت: «به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانهٔ پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر بریم؟»

۲۴) وی را گفت: «من دختر بتوئیل پسر ملکه که او را از ناحور زایید می باشم.»

۲۵) و بدو گفت: «نزد ما کاه و علف فراوان است و جای نیز برای منزل.»

۲۶) آنگاه آن مرد خم شد یَهُوَه را پرستش نمود

۲۷) و گفت: «متبارک باد یَهُوَه خدای آقایم ابراهیم که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت و چون من در راه بودم یَهُوَه مرا به خانهٔ برادران آقایم راهنمایی فرمود.»

۲۸) پس آن دختر دوان دوان رفته اهل خانهٔ مادر خویش را از این وقایع خبر داد.

۲۹) و رفقه را برادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد به سرچشمه دوان دوان بیرون آمد.

۳۰) و واقع شد که چون آن حلقه و ابرنجینها را بر دست های خواهر خود دید و سخنهای خواهر خود رفقه را شنید که می گفت آن مرد چنین به من گفته است به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سر چشمه ایستاده بود.

۳۱) و گفت: «ای مبارک یَهُوَه بیا چرا بیرون ایستاده ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران مهیا ساخته ام.»

۳۲) پس آن مرد به خانه در آمد و لابان شتران را باز کرد و کاه و علف به شتران داد و آب به جهت شستن پایهایش و پایهای رفقایش آورد.

۳۳) و غذا پیش او نهادند. وی گفت: «تا مقصود خود را بازنگویم چیزی نخورم.» گفت: «بگو.»

۳۴) گفت: «من خادم ابراهیم هستم.

۳۵) و یَهُوَه آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است و گله ها و رمه ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است.

۳۶) و زوجهٔ آقایم ساره بعد از پیر شدن پسری برای آقایم زایید و آنچه دارد بدو داده است.

۳۷) و آقایم مرا قسم داد و گفت که «زنی برای پسرم از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم نگیری.

۳۸) بلکه به خانهٔ پدرم به قبیلهٔ من بروی و زنی برای پسرم بگیری.»

۳۹) و به آقای خود گفتم: «شاید آن زن همراه من نیاید؟»

۴۰) او به من گفت: «یَهُوَه که به حضور او سالک بوده ام فرشتهٔ خود را با تو خواهد فرستاد و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید تا زنی برای پسرم از قبیله ام و از خانهٔ پدرم بگیری.

۴۱) آنگاه از قسم من بری خواهی گشت چون به نزد قبیله ام رفتی هر گاه زنی به تو ندادند از سوگند من بری خواهی بود.»

۴۲) پس امروز به سرچشمه رسیدم و گفتم: «ای یَهُوَه خدای آقایم ابراهیم اگر حال سفر مرا که به آن آمده ام کامیاب خواهی کرد

۴۳) اینک من به سر این چشمهٔ آب ایستاده ام. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید و به وی گویم: «مرا از سبوی خود جرعه ای آب بنوشان »

۴۴) و به من گوید: «بیاشام و برای شترانت نیز آب می کشم» او همان زن باشد که یَهُوَه نصیب آقازادهٔ من کرده است.

۴۵) و من هنوز از گفتن این در دل خود فارغ نشده بودم که ناگاه رفقه با سبویی بر کتف خود بیرون آمد و به چشمه پایین رفت تا آب بکشد. و به وی گفتم: «جرعه ای آب به من بنوشان.»

۴۶) پس سبوی خود را بزودی از کتف خود فرو آورده گفت: «بیاشام و شترانت را نیز آب می دهم.» پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد.

۴۷) و از او پرسیده گفتم: «تو دختر کیستی؟» گفت: «دختر بتوئیل بن ناحور که ملکه او را برای او زایید.» پس حلقه را در بینی او و ابرنجینها را بر دست هایش گذاشتم.

۴۸) آنگاه سجده کرده یَهُوَه را پرستش نمودم. و یَهُوَه خدای آقای خود ابراهیم را متبارک خواندم که مرا به راه راست هدایت فرمود تا دختر برادر آقای خود را برای پسرش بگیرم.

۴۹) اکنون اگر بخواهید با آقایم احسان و صداقت کنید پس مرا خبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید تا بطرف راست یا چپ ره سپر شوم.»

۵۰) لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «این امر از یَهُوَه صادر شده است با تو نیک یا بد نمی توانیم گفت.

۵۱) اینک رفقه حاضر است او را برداشته روانه شو تا زن پسرِ آقایت باشد چنانکه یَهُوَه گفته است.»

۵۲) و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید یَهُوَه را به زمین سجده کرد.

۵۳) و خادم آلات نقره و آلات طلا و رخت ها را بیرون آورده پیشکش رفقه کرد و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد.

۵۴) و او و رفقایش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و بامدادان برخاسته گفت: «مرا به سوی آقایم روانه نمایید.»

۵۵) برادر و مادر او گفتند: «دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.»

۵۶) بدیشان گفت: «مرا معطّل نسازید یَهُوَه سفر مرا کامیاب گردانیده است پس مرا روانه نمایید تا بنزد آقای خود بروم.»

۵۷) گفتند: «دختر را بخوانیم و زبانش بپرسیم.»

۵۸) پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: «با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «می روم.»

۵۹) آنگاه خواهر خود رفقه و دایه اش را با خادم ابراهیم و رفقایش روانه کردند.

۶۰) و رفقه را برکت داده به وی گفتند: «تو خواهر ما هستی مادرِ هزار کرورها باش و نسل تو دروازهٔ دشمنان خود را متصرف شوند.»

۶۱) پس رفقه با کنیزانش برخاسته بر شتران سوار شدند و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم رفقه را برداشته برفت.
۶۲) و اسحاق از راه بِئَرلَحی رُئی می آمد زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود.
۶۳) و هنگام شام اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت و چون نظر بالا کرد دید که شتران می آیند.
۶۴) و رفقه چشمان خود را بلند کرده اسحاق را دید و از شتر خود فرود آمد
۶۵) زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.» پس برقع خود را گرفته خود را پوشانید.
۶۶) و خادم همهٔ کارهایی را که کرده بود به اسحاق باز گفت.
۶۷) و اسحاق رفقه را به خیمهٔ مادر خود ساره آورد و او را به زنی خود گرفته دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود تسلی پذیرفت.

پیدایش باب ۲۵ (وفات ابراهیم و تولد فرزندان اسحاق)

۱) و ابراهیم دیگر بار زنی گرفت که قطوره نام داشت.
۲) و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوحا را برای او زایید.
۳) و یقشان شبا و دِدان را آورد. و بنی ددان اَشوریم و لطوشیم و لُامیم بودند.
۴) و پسران مدیان عیفا و عیفَر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جملهٔ اینها اولاد قطوره بودند.
۵) و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید.
۶) اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت ابراهیم عطایا داد و ایشان را در حین حیات خود از نزد پسر خویش اسحاق به جانب مشرق به زمین شرقی فرستاد.
۷) این است ایام سال های عمر ابراهیم که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال.
۸) و ابراهیم جان بداد و در کمال شیخوخیت پیر و سیر شده بمرد. و به قوم خود ملحق شد.
۹) و پسرانش اسحاق و اسماعیل او را در مغارهٔ مکفیله در صحرای عفرون بن صوحار حتی در مقابل ممری دفن کردند.
۱۰) آن صحرایی که ابراهیم از بنی حت خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره مدفون شدند.
۱۱) و واقع شد بعد از وفات ابراهیم که خدا پسرش اسحاق را برکت داد و اسحاق نزد بئرلَحی رُئی ساکن بود.
۱۲) این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم که هاجر مصری کنیز ساره برای ابراهیم زایید.
۱۳) و این است نام های پسران اسماعیل موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زادهٔ اسماعیل نَبایوت و قیدار و اَدَبیل و مبسام.
۱۴) و مشماع و دومه و مسا
۱۵) و حدار و تیما و یطُور و نافیش و قدَمه.

۱۶) اینان هستند پسران اسماعیل و این است نام های ایشان در بلدان و حله های ایشان دوازده امیر حسب قبایل ایشان.
۱۷) و مدت زندگانی اسماعیل صد و سی و هفت سال بود که جان را سپرد بمرد و به قوم خود ملحق گشت.
۱۸) و ایشان از حویله تا شور که مقابل مصر به سمت آشور واقع است ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همهٔ برادران او افتاد.
۱۹) و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم اسحاق را آورد.
۲۰) و چون اسحاق چهل ساله شد رفقه دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را از فدان ارام به زنی گرفت.
۲۱) و اسحاق برای زوجهٔ خود چون که نازاد بود نزد یَهُوَه دعا کرد. و یَهُوَه او را مستجاب فرمود و زوجه اش رفقه حامله شد.
۲۲) و دو طفل در رحم او منازعت می کردند. او گفت: «اگر چنین باشد من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از یَهُوَه بپرسد.
۲۳) یَهُوَه به وی گفت: «دو امت در بطن تو هستند و دو قوم از رحم تو جدا شوند و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت و بزرگ کوچک را بندگی خواهد نمود.»
۲۴) و چون وقت وضع حملش رسید اینک توأمان در رحم او بودند.
۲۵) و نخستین سرخ فام بیرون آمد و تمامی بدنش مانند پوستین پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند.
۲۶) و بعد از آن برادرش بیرون آمد و پاشنهٔ عیسو را به دست خود گرفته بود و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان اسحاق شصت ساله بود.
۲۷) و آن دو پسر نمو کردند و عیسو صیادی ماهر و مرد صحرایی بود. و اما یعقوب مرد ساده دل و چادر نشین.
۲۸) و اسحاق عیسو را دوست داشتی زیرا که صید او را میخورد. اما رفقه یعقوب را محبت نمودی.
۲۹) روزی یعقوب آش می پخت و عیسو وا مانده از صحرا آمد.
۳۰) و عیسو به یعقوب گفت: «از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخوران زیرا که وامانده ام.» از این سبب او را ادوم نامیدند.
۳۱) یعقوب گفت: «امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.»
۳۲) عیسو گفت: «اینک من به حالت موت رسیده ام پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟»
۳۳) یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت.
۳۴) و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

پیدایش باب ۲۶ (زندگانی اسحاق)

۱) و قحطی در آن زمین حادث شد غیر آن قحط اول که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک پادشاه فلسطینیان به جرار رفت.
۲) و یَهُوَه بر وی ظاهر شده گفت: «به مصر فرود میا بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو.
۳) در این زمین توقف نما و با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد زیرا که به تو و نسل تو تمام این زمین را می دهم و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم استوار خواهم داشت.
۴) و نسلت را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم و تمام این زمینها را به نسل تو بخشم و از نسل تو جمیع امت های جهان برکت خواهند یافت.
۵) زیرا که ابراهیم قول مرا شنید و وصایا و اوامر و فرایض و احکام مرا نگاه داشت.»
۶) پس اسحاق در جرار اقامت نمود.
۷) و مردمان آن مکان دربارهٔ زنش از او جویا شدند. گفت: «او خواهر من است» زیرا ترسید که بگوید «زوجهٔ من است» مبادا اهل آنجا او را به خاطر رفقه که نیکو منظر بود بکشند.
۸) و چون در آنجا مدتی توقف نمود چنان افتاد که ابی ملک پادشاه فلسطینیان از دریچه نظاره کرد و دید که اینک اسحاق با روجهٔ خود رفقه مزاح می کند.
۹) پس ابی ملک اسحاق را خوانده گفت: «همانا این زوجهٔ توست. پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق بدو گفتم: «زیرا گفتم که مبادا برای وی بمیرم.»
۱۰) ابی ملک گفت: «این چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم با زوجه ات همخواب شود و بر ما جرمی آورده باشی.»
۱۱) و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده گفت: «کسی که متعرض این مرد و زوجه اش بشود هر آینه خواهد مرد.»
۱۲) و اسحاق در آن زمین زراعت کرد و در آن سال صد چندان پیدا نمود و یَهُوَه او را برکت داد.
۱۳) و آن مرد بزرگ شده اَنَاًفَاَتاً ترقی می کرد تا بسیار بزرگ گردید.
۱۴) و او را گلهٔ گوسفندان و مواشی گاوان و غلامان کثیر بود. و فلسطینیان بر او حسد بردند.
۱۵) و همهٔ چاه هایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند فلسطینیان آن ها را بستند و از خاک پر کردند.
۱۶) و ابی ملک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده ای.»
۱۷) پس اسحاق از آنجا برفت و در وادی جرار فرود آمده در آنجا ساکن شد.
۱۸) و چاه های آب را که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند و فلسطینیان آن ها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند اسحاق از سر نو کند و آن ها را مسمی نمود به نام هایی که پدرش آن ها را نامیده بود.
۱۹) و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند و چاه آب زنده ای در آنجا یافتند.
۲۰) و شبانان جرار با شبانان اسحاق منازعه کرده گفتند: «این آب از آن ماست.» پس آن چاه را عسق نامید زیرا که با وی منازعه کردند.
۲۱) و چاهی دیگر کندند همچنان برای آن نیز جنگ کردند و آن را سطنه نامید.

۲۲) و از آنجا کوچ کرده چاهی دیگر کند و برای آن جنگ نکردند. پس آن را رحوبوت نامیده گفت: «که اکنون یَهُوَه ما را وسعت داده است و در زمین بارور خواهیم شد.»
۲۳) پس از آنجا به بِئرشَبع آمد.
۲۴) در همان شب یَهُوَه بر وی ظاهر شده گفت: «من خدای پدرت ابراهیم هستم. ترسان نباش زیرا که من با تو هستم و تو را برکت می دهم و نسل تو را بخاطر بندهٔ خود ابراهیم فراوان خواهم ساخت.»
۲۵) و قربانی گاهی در آنجا بنا نهادم و نام یَهُوَه را خواند و خیمهٔ خود را بر پا نمود و نوکران اسحاق چاهی در آنجا کندند.
۲۶) و ابی ملک به اتفاق یکی از اصحاب خود احزات نام و فیکول که سپهسالار او بود از جرار به نزد او آمدند.
۲۷) و اسحاق بدیشان گفت: «چرا نزد من آمدید با آنکه با من عداوت نمودید و مرا از نزد خود راندید؟»
۲۸) گفتند: «به تحقیق فهمیده ایم که یَهُوَه با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد و عهدی با تو ببندیم.
۲۹) تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرساندیم بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم و تو را به سلامتی روانه نمودیم و اکنون مبارکِ یَهُوَه هستی.»
۳۰) آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود و خوردند و آشامیدند.
۳۱) بامدادان برخاسته با یکدیگر قسم خوردند و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس از نزد وی به سلامتی رفتند.
۳۲) و در آن روز چنان افتادند که نوکران اسحاق آمده او را از آن چاهی که می کندند خبر داده گفتند: «آب یافتیم.»
۳۳) پس آن را شَبعه نامید. از این سبب آن شهر تا امروز «بِئر شَبع» نام دارد.
۳۴) و چون عیسو چهل ساله بود یهودیه دختر بیری حتی و بسمه دختر ایلونِ حتی را به زنی گرفت.
۳۵) و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

پیدایش باب ۲۷ (برکت دادن اسحاق به یعقوب)

۱) و چون اسحاق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته بود پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت: «ای پسر من.» گفت: «لبیک.»
۲) گفت: «اینک پیر شده ام و وقت اجل خود را نمی دانم.
۳) پس اکنون سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو و نخجیری برای من بگیر
۴) و خورشی برای من چنانکه دوست می دارم ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.»

۵) و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می گفت رفقه بشنید و عیسو به صحرا رفت تا نَخجیری صید کرده بیاورد.
۶) آنگاه رفقه پسر خود یعقوب را خوانده گفت: «اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده می گفت:
۷) «برای من شکاری آورده خورشی بساز تا آن را بخورم و قبل از مردنم تو را در حضور یَهُوَه برکت دهم.»
۸) پس ای پسر من الآن سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می کنم
۹) بسوی گله بشتاب و دو بزغالهٔ خوب از بزها نزد من بیاور تا از آن ها غذایی برای پدرت بطوری که دوست می دارد بسازم.
۱۰) و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.»
۱۱) یعقوب به مادر خود رفقه گفت: «اینک برادرم عیسو مردی موی دار است و من مردی بی موی هستم
۱۲) شاید که پدرم مرا لمس نماید و در نظرش مثل مسخره ای بشوم و به جای برکت، لعنت به بر خود آورم.»
۱۳) مادرش به وی گفت: «ای پسر من لعنت تو بر من باد. فقط سخن مرا بشنو و رفته آن را برای من بگیر.»
۱۴) پس رفت و گرفته نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می داشت.
۱۵) و رفقه جامهٔ فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کهتر خود یعقوب پوشانید
۱۶) و پوست بزغاله ها را بر دست ها و نرمهٔ گردن او بست.
۱۷) و خورش و نانی که ساخته بود به دست پسر خود یعقوب سپرد.
۱۸) پس نزد پدر خود آمده گفت: «ای پدر من.» گفت: «لبیک تو کیستی ای پسر من؟»
۱۹) یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست زادهٔ تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم الآن برخیز بنشین و از شکار من بخور تا جانت مرا برکت دهد.»
۲۰) اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من. چگونه به این زودی یافتی؟» گفت: «یَهُوَه خدای تو به من رسانید.»
۲۱) اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من نزدیک بیا تا تو را لمس کنم که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.»
۲۲) پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد و او را لمس کرده گفت: «آواز آواز یعقوب است لیکن دست ها دست های عیسوست.»
۲۳) و او را نشناخت زیرا که دست هایش مثل دست های برادرش عیسو موی دار بود. پس او را برکت داد.
۲۴) و گفت: «آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟» گفت: «من هستم.»

۲۵) پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید.
۲۶) و پدرش‌اسحاق به وی گفت: «ای پسر من نزدیک بیا و مرا ببوس.»
۲۷) پس نزدیک آمده او را بوسید و رایحهٔ لباس او را بوییده او را برکت داد و گفت: «همانا رایحهٔ پسر من مانند رایحهٔ صحرایی است که یَهُوَه آن را برکت داده باشد.
۲۸) پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید.
۲۹) قوم ها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند بر برادران خود آقا شوی و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند و هر که تو را مبارک خواند مبارک باد.»
۳۰) و واقع شد چون اسحاق از برکت دادن به یعقوب فارغ شد به مجرد بیرون رفتنِ یعقوب از حضور پدر خود اسحاق که برادرش عیسو از شکار باز آمد.
۳۱) و او نیز خورشی ساخت و نزد پدر خود آورده به پدر خود گفت: «پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد تا جانت مرا برکت دهد.»
۳۲) پدرش اسحاق به وی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو عیسو هستم.»
۳۳) آنگاه لرزه ای شدید بر اسحاق مستولی شده گفت: «پس آن که بود که نخجیری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟»
۳۴) عیسو چون سخنان پدر خود را شنید نعره ای عظیم و بی نهایت تلخ برآورده به پدر خود گفت: «ای پدرم به من به من نیز برکت بده.»
۳۵) گفت: «برادرت به حیله آمد و برکت تو را گرفت.»
۳۶) گفت: «نام او را یعقوب بخوبی نهادند زیرا که دو مرتبه مرا از پا در آورد. اول نخست زادگی مرا گرفت و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟»
۳۷) اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو آقا ساختم و همهٔ برادرانش را غلامان او گردانیدم و غله و شیره را رزق او دادم. پس الآن ای پسر من برای تو چه کنم؟»
۳۸) عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من به من نیز ای پدرم برکت بده.» و عیسو به آواز بلند بگریست.
۳۹) پدرش اسحاق در جواب او گفت: «اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود.
۴۰) و به شمشیرت خواهی زیست و برادر خود را بندگی خواهی کرد و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»
۴۱) و عیسو به سبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود بر او بغض ورزید و عیسو در دل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.»
۴۲) و رفقه از سخنان پسر بزرگ خود عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده پسر کوچک خود یعقوب را خوانده به او گفت: «اینک برادرت عیسو دربارهٔ تو خود را تسلی می دهد به اینکه تو را بکشد.
۴۳) پس الآن ای پسرم سخن مرا بشنو و برخاسته نزد برادرم لابان به حران فرار کن.
۴۴) و چند روز نزد وی بمان تا خشم برادرت برگردد.

۴۵) تا غضب برادرت از تو برگردد و آنچه بدو کردی فراموش کند. آنگاه میفرستم و تو را از آنجا باز می آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟»

۴۶) و رفقه به اسحاق گفت: «بسبب رختران حتّ از جان خود بیزار شده ام. اگر یعقوب زنی از دختران حتّ مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

پیدایش باب ۲۸

۱) و اسحاق یعقوب را خوانده او را برکت داد و او را امر فرموده گفت: «زنی از دختران کنعان نگیر.

۲) برخاسته به فَدانِ اَرام به خانهٔ پدر مادرت بتوئیل برو و از آنجا زنی از دختران لابان برادر مادرت برای خود بگیر.

۳) و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد و تو را بارور و کثیر سازد تا از تو امت های بسیار بوجود آیند.

۴) و برکت ابراهیم را به تو دهد به تو و به نسل تو با تو تا وارث زمین غربت خود شوی که خدا آن را به ابراهیم بخشید.»

۵) پس اسحاق یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام نزد لابان بن بتوئیل ارامی برادر رفقه مادر یعقوب و عیسو رفت.

۶) و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده او را به فدان ارام روانه نمود تا از آنجا زنی برای خود بگیرد و در حین برکت دادن به وی امر کرده گفته بود که «زنی از دختران کنعان نگیر»

۷) و اینکه یعقوب پدر و مادر خود را اطاعت نموده به فدان ارام رفت

۸) و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش اسحاق بدند

۹) پس عیسو نزد اسماعیل رفت و محلَت دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نبایوت بود علاوه بر زنانی که داشت به زنی گرفت.

۱۰) و اما یعقوب از بِئرشَبع روانه شده بسوی حران رفت.

۱۱) و به موضعی نزول کرده در آنجا شب را بسر برد زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگ های آنجا را گرفته زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسبید.

۱۲) و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده که سرش به آسمان میرسد و اینک فرشتگان خدا بر آن صعود و نزول می کنند.

۱۳) در حال یَهُوَه بر سر آن ایستاده می گوید: «من هستم یَهُوَه خدای پدرت ابراهیم و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته ای به تو و به نسل تو می بخشم.

۱۴) و نسل تو مانند غبار زمین خواهند شد و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت.

۱۵) و اینک من با تو هستم و تو را در هر جایی که رَوی محافظت فرمایم تا تو را به این زمین بازآورم زیرا که تا آنچه را به تو گفته ام بجا نیاورم تو را رها نخواهم کرد.»

۱۶) پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یَهُوَه در این مکان است و من ندانستم.»

۱۷) پس ترسان شده گفت: «این چه مکان ترسناکی است. این نیست جز خانهٔ خدا و این است دروازهٔ آسمان.»
۱۸) بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود گرفت و چون ستونی برپا داشت و روغن بر سرش ریخت.
۱۹) و آن موضع را بیت ئیل نامید لکن نام آن شهر اولاً لوز بود.
۲۰) و یعقوب نذر کرده گفت: «اگر خدا با من باشد و مرا در این راه که می روم محافظت کند و مرا نان دهد تا بخورم و رخت تا بپوشم
۲۱) تا به خانهٔ پدر خود به سلامتی برگردم هر آینه یَهُوَه خدای من خواهد بود.
۲۲) و این سنگی را که چون ستون برپا کردم بیت الله شود و آنچه به من بدهی ده یک آن را به تو خواهم داد.»

پیدایش باب ۲۹

۱) پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد.
۲) و دید که اینک در صحرا چاهی است و بر کناره‌اش سه گلهٔ گوسفند خوابیده چون که از آن چاه گله ها را آب می دادند و سنگی بزرگ بر دهنهٔ چاه بود.
۳) و چون همهٔ گله ها جمع شدندی سنگ را از دهنهٔ چاه غلطانیده گله را سیراب کردندی پس سنگ را بجای خود بر سر چاه باز گذاشتندی.
۴) یعقوب بدیشان گفت: «ای برادرانم از کجا هستید؟» گفتند: «ما از حرانیم.»
۵) بدیشان گفت: «لابان بن ناحور را می شناسید؟» گفتند: «می شناسیم.»
۶) بدیشان گفت: «بسلامت است؟» گفتند: «بسلامت و اینک دخترش راحیل با گلهٔ او می آید.»
۷) گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست گله را آب دهید و رفته بچرانید.»
۸) گفتند: «نمی توانیم تا همهٔ گله ها جمع شوند و سنگ را از سر چاه بغلطانند آنگاه گله را آب میدهیم.»
۹) و هنوز با ایشان در گفتگو می بود که راحیل با گلهٔ پدر خود رسید. زیرا که آن ها را چوپانی می کرد.
۱۰) اما چون یعقوب راحیل دختر خالوی خود لابان و گلهٔ خالوی خویش لابان را دید یعقوب نزدیک شده سنگ را از سر چاه غلاطانید و گلهٔ خالوی خویش‌لابان را سیراب کرد.
۱۱) و یعقوب راحیل را بوسید و به آواز بلند گریست.
۱۲) و یعقوب راحیل را خبر داد که او برادر پدرش و پسر رفقه است. پس دوان دوان رفته پدر خود را خبر داد.
۱۳) و واقع شد که چون لابان خبر خواهر زادهٔ خود یعقوب را شنید به استقبال وی شتافت و او را در بغل گرفته بوسید و به خانهٔ خود آورد و او لابان را از همهٔ این امور آگاهانید.

۱۴) لابان وی را گفت: «فی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود.
۱۵) پس لابان به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟»
۱۶) و لابان را دو دختر بود که نام بزرگتر لیه و اسم کوچکتر راحیل بود.
۱۷) و چشمان لیه ضعیف بود و اما راحیل خوب صورت و خوش منظر بود.
۱۸) و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت راحیل هفت سال تو را خدمت می کنم.»
۱۹) لابان گفت: «او را به تو بدهم بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.»
۲۰) پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت در نظرش روزی چند نمود.
۲۱) و یعقوب به لابان گفت: «زوجه ام را به من بسپار که روزهایم سپری شد تا به وی درآیم.»
۲۲) پس لابان همهٔ مردمان آنجا را دعوت کرده ضیافتی برپا نمود.
۲۳) و واقع شد که هنگام شام دختر خود لیه را برداشته او را نزد وی آورد و او به وی در آمد.
۲۴) و لابان کنیز خود زلفه را به دختر خود لیه به کنیزی داد.
۲۵) صبحگاهان دید که اینک لیه است. پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟»
۲۶) لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند.
۲۷) هفتهٔ این را تمام کن و او را نیز به تو میدهیم برای هفت سال دیگر که خدمتم بکنی.»
۲۸) پس یعقوب چنین کرد و هفتهٔ او را تمام کرد و دختر خود راحیل را به زنی بدو داد.
۲۹) و لابان کنیز خود بلهه را به دختر خود راحیل به کنیزی داد.
۳۰) و به راحیل نیز در آمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.
۳۱) و چون یَهُوَه دید که لیه مکروه است رحم او را گشود. ولی راحیل نازاد ماند.
۳۲) و لیه حامله شده پسری بزاد و او را رؤبین نام نهاد زیرا گفت: «یَهُوَه مصیبت مرا دیده است. الآن شوهرم مرا دوست خواهد داشت.»
۳۳) و بار دیگر حامله شده پسری زایید و گفت: «چون که یَهُوَه شنید که من مکروه هستم این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید.
۳۴) و باز آبستن شده پسری زایید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست زیرا که برایش سه پسر زاییدم.» از این سبب او را لاوی نام نهاد.
۳۵) و بار دیگر حامله شده پسری زایید و گفت: «این مرتبه یَهُوَه را حمد میگویم.» پس او را یهودا نامید. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

پیدایش باب ۳۰

۱) و اما راحیل چون دید که برای یعقوب اولادی نزایید راحیل بر خواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده والّا میمیرم.»
۲) آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟»
۳) گفت: «اینک کنیز من بلهه. بدو درآ تا بر زانویم بزاید و من نیز از او اولاد بیابم.»
۴) پس کنیز خود بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد.
۵) و بلهه آبستن شده پسری برای یعقوب زایید.
۶) و راحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است و آواز مرا نیز شنیده و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد.
۷) و بلهه کنیز راحیل باز حامله شده پسر دومین برای یعقوب زایید.
۸) و راحیل گفت: «به کُشتیهای خدا با خواهر خود کُشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد.
۹) و اما لیه چون دید که از زاییدن باز مانده بود کنیز خود زلفه را برداشته او را به یعقوب به زنی داد.
۱۰) و زلفه کنیز لیه برای یعقوب پسری زایید.
۱۱) و لیه گفت: «به سعادت.» پس او را جاد نامید.
۱۲) و زلفه کنیز لیه پسر دومین برای یعقوب زایید.
۱۳) و لیه گفت: «به خوشحالی من. زیرا که دختران مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را اشیر نام نهاد.
۱۴) و در ایام درو گندم رؤبین رفت و مهر گیاهها در صحرا یافت و آن ها را نزد مادر خود لیه آورد. پس راحیل به لیه گفت: «از مهر گیاههای پسر خود به من بده.»
۱۵) وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسر مرا نیز می خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «امشب به عوض مهر گیاه پسرت با تو بخوابد.»
۱۶) و وقت عصر چون یعقوب از صحرا می آمد لیه به استقبال وی بیرون شده گفت: «به من درآ زیرا که تو را به مهر گیاهِ پسر خود اجیر کردم.» پس آنشب با وی همخواب شد.
۱۷) و خدا لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده پسر پنجمین برای یعقوب زایید.
۱۸) و لیه گفت: «خدا اجرت به من داده است زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد.
۱۹) و بار دیگر لیه حامله شده پسر ششمین برای یعقوب زایید.
۲۰) و لیه گفت: «خدا عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد زیرا که شش پسر برای او زاییدم.» پس او را زبولون نامید.
۲۱) و بعد از آن دختری زایید و او را دینه نام نهاد.
۲۲) پس خدا راحیل را بیاد آورد و دعای او را اجابت فرموده خدا رحم او را گشود.
۲۳) و آبستن شده پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.»

۲۴) و او را یوسف نامید گفت: «یَهُوَه پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.»
۲۵) و واقع شد که چون راحیل یوسف را زایید یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن تا به مکان و وطن خویش بروم.
۲۶) زنان و فرزندان مرا که برای ایشان تو را خدمت کرده ام به من واگذار تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم تو میدانی.»
۲۷) لابان وی را گفت: «کاش که منظور نظر تو باشم زیرا تَفأّلا یافته ام که بخاطر تو یَهُوَه مرا برکت داده است.»
۲۸) و گفت: «اجرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو دهم.»
۲۹) وی را گفت: «خدمتی که به تو کرده ام خود میدانی و مواشی ات چگونه نزد من بود.
۳۰) زیرا قبل از آمدن من مال تو قلیل بود و به نهایت زیاد شد و بعد از آمدن من یَهُوَه تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانهٔ خود را کی ببینم؟»
۳۱) گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی به من مده اگر این کار را برای من بکنی بار دیگر شبانی و پاسبانی گلهٔ تو را خواهم نمود.
۳۲) امروز در تمامی گلهٔ تو گردش می کنم و هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان وابلقها و پیسه ها را از بزها جدا می سازم و آن اجرت من خواهد بود.
۳۳) و در آینده عدالت من بر من شهادت خواهد داد وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود ببینی آنچه از بزها پیسه و ابلق و آنچه از گوسفندان سیاه نباشد نزد من به دزدی شمرده شود.»
۳۴) لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.»
۳۵) و در همان روز بزهای نرینهٔ مخَطّط و ابلق و همهٔ ماده بزهای پیسه و ابلق یعنی هرچه سفیدی در آن بود و همهٔ گوسفندان سیاه را جدا کرده به دست پسران خود سپرد.
۳۶) و در میان خود و یعقوب سه روز راه مسافت گذارد. و یعقوب باقی گلهٔ لابان را شبانی کرد.
۳۷) و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت و خطهای سفید در آن ها کشید و سفیدی را که در چوبها بود ظاهر کرد.
۳۸) و وقتی که گله ها برای آب خوردن می آمدند آن چوبهایی را که خراشیده بود در حوض ها و آبخورها پیش گله ها می نهاد تا چون برای نوشیدن بیایند حمل بگیرند.
۳۹) پس گله ها پیش چوبها بارآور می شدند و بزهای مخطّط و پیسه و ابلق می زاییدند.
۴۰) و یعقوب بزها را جدا کرد و روی گله ها را بسوی هر مخطّط و سیاه در گلهٔ لابان واداشت و گله های خود را جدا کرد و با گلهٔ لابان نگذاشت.
۴۱) و هر گاه حیوآن های تنومند حمل می گرفتند یعقوب چوبها را پیش آن ها در آبخورها می نهاد تا در میان چوبها حمل گیرند.
۴۲) و هرگاه حیوانات ضعیف بودند آن ها را نمی گذاشت پس ضعیفها از آن لابان و تنومندها از آن یعقوب شدند.
۴۳) و آن مرد بسیار ترقی نمود و گله های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

پیدایش باب ۳۱

۱) و سخنان پسران لابان را شنید که می گفتند: «یعقوب همهٔ مایملک پدر ما را گرفته است و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانیده.»
۲) و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود.
۳) و یَهُوَه به یعقوب گفت: «به زمین پدرانت و به مولَد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.»
۴) پس یعقوب فرستاده راحیل و لیه را به صحرا نزد گلهٔ خود طلب نمود.
۵) و بدیشان گفت: «روی پدر شما را می بینم که مثل سابق با من نیست لیکن خدای پدرم با من بوده است.
۶) و شما میدانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده ام.
۷) و پدر شما مرا فریب داده ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند.
۸) هر گاه می گفت اجرت تو پیسه ها باشد تمام گله ها پیسه میآوردند و هر گاه گفتی اجرت تو مخطط باشد همهٔ گله ها مخطط می زاییدند.
۹) پس خدا اموال پدر شما را گرفته به من داده است.
۱۰) و واقع شد هنگامی که گله ها حمل می گرفتند که در خوابی چشم خود را باز کرده دیدم اینک قوچ هایی که با میش ها جمع می شدند مخطط و پیسه و ابلق بودند.
۱۱) و فرشتهٔ خدا در خواب به من گفت: «ای یعقوب. » گفتم: «لبیک.»
۱۲) گفت: «اکنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همهٔ قوچ هایی که با میش ها جمع می شوند مخطط و پیسه و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است دیده ام.
۱۳) من هستم خدای بیت ئیل جایی که ستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الآن برخاسته از این زمین روانه شده به زمین مولَد خویش مراجعت نما.»
۱۴) راحیل و لیه در جواب وی گفتند: «آیا در خانهٔ پدر ما برای ما بهره یا میراثی باقیست؟»
۱۵) مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم زیرا که ما را فروخته است و نقد ما را تماماً خورده.
۱۶) زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است از آن ما و فرزندان ماست پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است بجا آور.»
۱۷) آنگاه یعقوب برخاسته فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد
۱۸) و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود یعنی مواشی و اموال خود را که در فدان ارام حاصل ساخته بود برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود.
۱۹) و اما لابان برای پشم بریدن گلهٔ خود رفته بود و راحیل بت های پدر خود را دزدید.
۲۰) و یعقوب لابان ارامی را فریب داد چون که او را از فرار کردن خود آگاه نساخت.
۲۱) پس با آنچه داشت بگریخت و برخاسته از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد.
۲۲) در روز سوم لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است.

۲۳) پس برادران خویش را با خود برداشته هفت روز راه در عقب او شتافت تا در جبل جلعاد بدو پیوست.

۲۴) شبانگاه خدا در خواب بر لابان ارامی ظاهر شده به وی گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.»

۲۵) پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمهٔ خود را در جبل زده بود و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند.

۲۶) و لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم مثل اسیرانِ شمشیر برداشته رفتی؟

۲۷) چرا مخفی فرار کرده مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نَغَمات و دف و بربط مشایعت نمایم؟

۲۸) و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود را ببوسم الحال ابلهانه حرکتی نمودی.

۲۹) در قوت دست من است که به شما اذیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.»

۳۰) و الآن چون که به خانهٔ پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی ولکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟»

۳۱) یعقوب در جواب لابان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری

۳۲) و اما نزد هر که خدایانت را بیابی او زنده نماند. در حضور برادران ما آنچه از اموال تو نزد ما باشد مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آن ها را دزدیده است.

۳۳) پس لابان به خیمهٔ یعقوب و به خیمهٔ لیه و به خیمهٔ دو کنیز رفت و نیافت و از خیمهٔ لیه بیرون آمده به خیمهٔ راحیل در آمد.

۳۴) اما راحیل بت ها را گرفته زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جستجو کرده چیزی نیافت.

۳۵) او به پدر خود گفت: «بنظر آقایم بد نیاید که در حضورت نمی توانم برخاست زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده بت ها را نیافت.

۳۶) آنگاه یعقوب خشمگین شده با لابان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «تقصیر و خطای من چیست که به این گرمی مرا تعاقب نمودی؟

۳۷) الآن که تمامی اموال مرا تفتیش کردی از همهٔ اسباب خانهٔ خود چه یافته ای؟ اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند.

۳۸) در این بیست سال که من با تو بودم میش ها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گلهٔ تو را نخوردم.

۳۹) دریده شده ای را پیش تو نیاوردم خود تاوان آن را می دادم و آن را از دست من میخواستی خواه دزدیده شدهٔ در روز و خواه دزدیده شدهٔ در شب.

۴۰) چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب مرا تلف می کرد و خواب از چشمانم می گریخت.

۴۱) به اینطور بیست سال در خانه ات بودم چهارده سال برای دو دخترت خدمت تو کردم و شش سال برای گله ات و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی.
۴۲) و اگر خدای پدرم خدای ابراهیم و هیبت اسحاق با من نبودی خدا مصیبت مرا و مشقّت دست های مرا دید و دوش تو را توبیخ نمود.»
۴۳) لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران دختران منند و این پسران پسران من و این گله گلهٔ من و آنچه می بینی از آن من است. پس الیوم به دختران خودم و به پسرانی که زاییده اند چه توانم کرد؟
۴۴) اکنون بیا تا من و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.»
۴۵) پس یعقوب سنگی گرفته آن را ستونی برپا نمود.
۴۶) و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگ ها جمع کنید.» پس سنگ ها جمع کرده توده ای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند.
۴۷) و لابان آن را «یجر سهدوتا» نامید ولی یهقوب آن را جلعید خواند.
۴۸) و لابان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید» نامید.
۴۹) و مصفه نیز زیرا گفت: «یَهُوَه در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم.
۵۰) اگر دختران مرا آزار کنی و سوای دختران من زنان دیگر بگیری در میان من و تو شاهد است.»
۵۱) و لابان به یعقوب گفت: «اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم
۵۲) این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون به قصد بدی بسوی من نگذری.
۵۳) خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق.
۵۴) آنگاه یعقوب در آن کوه قربانی گذرانید و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود و غذا خوردند و در کوه شب را بسر بردند.
۵۵) بامدادان لابان برخاسته پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابان روانه شده به مکان خویش مراجعت نمود.

پیدایش باب ۳۲

۱) و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند.
۲) و چون یعقوب ایشان را دید گفت: «این لشکر خداست.» و آن موضع را «محنایم» نامید.
۳) پس یعقوب قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش عیسو به دیار سعیر به بلاد ادوم فرستاد
۴) و ایشان را امر فرموده گفت: «به آقایم عیسو چنین گویید که بندهٔ تو یعقوب عرض می کند با لابان ساکن شده تاکنون توقف نمودم

۵) و برای من گاوان و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.»

۶) پس قاصدان نزد یعقوب برگشته گفتند: «نزد برادرت عیسو رسیدیم و اینک با چهار صد نفر به استقبال تو می آید.»

۷) آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاوان و شتران به دو دسته تقسیم نمود

۸) و گفت: «هرگاه عیسو به دستهٔ اول برسد و آن ها را بزند همانا دستهٔ دیگر رهایی یابد.»

۹) و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم ابراهیم و خدای پدرم اسحاق ای یَهُوَه که به من گفتی به زمین و به مولَد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد

۱۰) کمتر هستم از جمیع لطفها و از همهٔ وفایی که با بندهٔ خود کرده ای زیرا که با چوبدست خود از این اردن عبور کردم و الآن (مالک) دو گروه شده ام.

۱۱) اکنون مرا از دست برادرم از دست عیسو رهایی ده زیرا که من از او میترسم مبادا بیاید و مرا بزند یعنی مادر و فرزندان را.

۱۲) و تو گفتی هر آینه با تو احسان کنم و نسل تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت آن را نتوان شمرد.»

۱۳) پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد ارمغانی برای برادر خود عیسو گرفت:

۱۴) دویست ماده بز با بیست بز نر و دویست میش با بیست قوچ

۱۵) و سی شتر شیر ده با بچه های آن ها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده کره.

۱۶) و آن ها را دسته دسته جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته ها فاصله بگذارید.»

۱۷) و نخستین را امر فرموده گفت که «چون برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده بگوید: از آن کیستی و کجا می روی و اینها که پیش توست از آن کیست؟ بدو بگو: این از آن بنده ات یعقوب است و پیشکشی است که برای آقایم عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.»

۱۸) و همچنین دومین و سومین و همهٔ کسانی را که از عقب آن دسته ها می رفتند امر فرموده گفت: «چون عیسو برسید بدو چنین گویید

۱۹) و نیز گویید: اینک بنده ات یعقوب در عقب ماست.» زیرا گفت: «غضب او را به این ارمغانی که پیش من میرود فرو خواهم نشانید و بعد چون روی او را بینم شاید مرا قبول فرماید.»

۲۰) پس ارمغان پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد.

۲۱) و شبانگاه خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته ایشان را از معبر یبوق عبور داد.

۲۲) ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد و تمام مایملک خود را نیز عبور داد.

۲۳) و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت.

۲۴) و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد.
۲۵) پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.»
۲۶) به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.»
۲۷) گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.»[1]
۲۸) و یعقوب از او سؤال کرده گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا میپرسی؟» و او را در آنجا برکت داد.
۲۹) و یعقوب آن مکان را «فنیئیل» نامیده (گفت:) «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.»
۳۰) و چون از «فنوئیل» گذشت آفتاب بر وی طلوع کرد و بر ران خود میلنگید.
۳۱) از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است نمیخورند زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد.

پیدایش باب ۳۳

۱) پس یعقوب چشم خود را باز کرده دید که اینک عیسو می آید و چهار صد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد.
۲) و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندانش در عقب ایشان و راحیل و یوسف را آخر.
۳) و خود در پیش ایشان رفته هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید.
۴) اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد و او را برگرفته به آغوش خود کشید و او را بوسید و هر دو بگریستند.
۵) و چشمان خود را باز کرده زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟» گفت: «فرزندانی که خدا به بنده ات عنایت فرموده است.»
۶) آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده تعظیم کردند. و لیه با فرزندانش نزدیک شده تعظیم کردند.
۷) و لیه با فرزندانش نزدیک شده تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده تعظیم کردند.
۸) و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم چه مقصود داری؟» گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.»

---

۱. مسلمانان، یهودیان را بخاطر وجود روایت «کشتی یعقوب با خداوند» به تحریف و دستبرد در تورات متهم می کنند. یهودیان نیز از آنجایی که وجود جسمانیت برای خداوند مغایر با اصول ایمانی آن هاست، چنین توجیه می کنند که در اینجا منظور از لفظ «الوهیم» خدا نیست، بلکه فرشته ای از فرشتگان الهی است. برخی پژوهشگران ایرادات جدی بر این توجیه یهودیان گرفته اند. برای اطلاع بیشتر ر.ک. به:
http://jewshia.blog.ir/1392/10/18/کشتی-گرفتن-یعقوب-با-خداوند

۹) عیسو گفت: «ای برادرم مرا بسیار است مال خود را نگاه دار.»
۱۰) یعقوب گفت: «نی بلکه اگر در نظرت التفات یافته ام پیشکش مرا از دستم قبول فرما زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا و مرا منظور داشتی.
۱۱) پس هدیهٔ مرا که به حضورت آورده شد بپذیر زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحال نمود تا پذیرفت.
۱۲) گفت: «کوچ کرده برویم و من همراه تو میآیم.»
۱۳) گفت: «آقایم آگاه است که اطفال ناز کند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است و اگر آن ها را یکروز برانند تمامی گله میمیرند
۱۴) پس آقایم پیشتر از بندهٔ خود برود و من موافق قدم مواشی که دارم و به حسب قدم اطفال آهسته سفر می کنم تا نزد آقای خود به سعیر برسم.»
۱۵) عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می گذارم.» گفت: «چه لازم است فقط در نظر آقای خود التفات بیابم.»
۱۶) در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته به سعیر مراجعت کرد.
۱۷) و اما یعقوب به سکّوت سفر کرد و خانه ای برای خود بنا نمود و برای مواشی خود سایبآن ها ساخت. از این سبب آن موضع به «سکّوت» نامیده شد.
۱۸) پس چون یعقوب از فدان ارام مراجعت کرد به سلامتی به شهر شکیم در زمین کنعان آمده و در مقابل شهر فرود آمد.
۱۹) و آن قطعه زمینی را که خیمهٔ خود را در آن زده بود از بنی حمور پدر شکیم به صد قسیط خرید.
۲۰) و قربانی گاهی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

پیدایش باب ۳۴

۱) پس دینه دختر لیه که او را برای یعقوب زاییده بود برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت.
۲) و چون شکیم بن حمور حوی که رئیس آن زمین بود او را بدید او را بگرفت و با او همخواب شده وی را بی عصمت ساخت.
۳) و دلش به دینه دختر یعقوب بسته شده عاشق آن دختر گشت و سخنان دل آویز به آن دختر گفت.
۴) و شکیم به پدر خود حمور خطاب کرده گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.»
۵) و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند.
۶) و حمور پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید.
۷) و چون پسران یعقوب این را شنیدند از صحرا آمدند و خشمگین شده خشم ایشان به شدت افروخته شد زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل ناکردنی بود.

۸) پس حمور ایشان را خطاب کرده گفت: «دل پسرم شکیم شیفتهٔ دختر شماست او را به وی به زنی بدهید.
۹) و با ما مصاهرت نموده دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.
۱۰) و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.»
۱۱) و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید خواهم داد.
۱۲) مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید آنچه بگویید خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»
۱۳) اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حمور به مکر سخن گفتند زیرا خواهر ایشان دینه را بی عصمت کرده بود.
۱۴) پس بدیشان گفتند: «این کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی نامختون بدهیم چون که این برای ما ننگ است.
۱۵) لکن به این شرط با شما همداستان می شویم اگر چون ما بشوید که هر ذکوری از شما مختون گردد.
۱۶) آنگاه دختران خود را به شما دهیم و دختران شما را برای خود گیریم و با شما ساکن شده یک قوم شویم.
۱۷) اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و مختون نشوید دختر خود را برداشته از اینجا کوچ خواهیم کرد.»
۱۸) و سخنان ایشان بنظر حمور و بنظر شکیم بن حمور پسند افتاد.
۱۹) و آن جوان در کردن این کار تأخیر ننمود زیرا که شیفتهٔ دختر یعقوب بود و او از همهٔ اهل خانهٔ پدرش گرامی تر بود.
۲۰) پس حمور و پسرش شکیم به دروازهٔ شهر خود آمده مردمان شهر خود را خطاب کرده گفتند:
۲۱) «این مردمان با ما صلاح اندیش هستند پس در این زمین ساکن بشوند و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم.
۲۲) فقط به این شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود چنانکه ایشان مختونند.
۲۳) آیا مواشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند از آن ما نمی شود؟ فقط با ایشان همداستان شویم تا با ما ساکن شوند.»
۲۴) پس همهٔ کسانی که به دروازهٔ شهر او درآمدند به سخن حمور و پسرش شکیم رضا دادند و هر ذکوری از آنانی که به دروازهٔ شهر او درآمدند مختون شدند. و در روز سوم چون دردمند بودند دو پسر یعقوب شمعون و لاوی برادران دینه هر یکی شمشیر خود را گرفته دلیرانه به شهر آمدند و همهٔ مردان را کشتند.
۲۵) و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند و دینه را از خانهٔ شکیم برداشته بیرون آمدند.

۲۶) و پسران یعقوب بر کشتگان آمده شهر را غارت کردند زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند.
۲۷) و گله ها و رمه ها و الاغ ها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود گرفتند.
۲۸) و تمامی اموال ایشان و همهٔ اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند و آنچه در خانه ها بود تاراج کردند.
۲۹) پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «مرا به اضطراب انداختید و مرا نزد سکنهٔ این زمین یعنی کنعانیان و فرِزّیان مکروه ساختید و من در شماره قلیلم همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه ام هلاک شوم.»
۳۰) گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

پیدایش باب ۳۵

۱) و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته به بیت ئیل بر آی و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد وقتی که از حضور برادرت عیسو فرار کردی قربانی گاهی بساز.»
۲) پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند گفت: «خدایان بیگانه ای را که در میان شماست دور کنید و خویشتن را طاهر سازید و رخت های خود را عوض کنید
۳) تا برخاسته به بیت ئیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می بود قربانی گاهی بسازم.»
۴) آنگاه همهٔ خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود به یعقوب دادند با گوشواره هایی که در گوشهای ایشان بود و یعقوب آن ها را زیر بلوطی که در شکیم بود دفن کرد.
۵) پس کوچ کردند و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود که بنی یعقوب را تعاقب نکردند.
۶) و یعقوب به لوز که در زمین کنعان واقع است و همان بیت ئیل باشد رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند.
۷) و در آنجا قربانی گاهی بنا نمود و آن مکان را «ایل بیت ئیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود هنگامی که از حضور برادر خود میگریخت.
۸) و دبوره دایهٔ رفقه مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت ئیل دفن کردند و آن را «الون باکوت» نامید.
۹) و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد وقتی که از فدان ارام آمد و او را برکت داد.
۱۰) و خدا به وی گفت: «نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد.
۱۱) و خدا وی را گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیر شو. امتی و جماعتی از امت ها از تو بوجود آیند و از صلب تو پادشاهان پدید شوند.
۱۲) و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم به تو دهم و به نسل بعد از تو این زمین را خواهم داد.»
۱۳) پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت از نزد وی صعود نمود.

۱۴) و یعقوب ستونی برپا داشت در جایی که با وی تکلم نمود ستونی از سنگ و هدیه ای ریختنی بر آن ریخت و آن را به روغن تدهین کرد.
۱۵) پس یعقوب آن مکان را که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود «بیت ئیل» نامید.
۱۶) پس از «بیت ئیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراته برسند راحیل را وقت وضع حمل رسید و زاییدنش دشوار شد.
۱۷) و چون زاییدنش دشوار بود قابله وی را گفت: «مترس زیرا که این نیز برایت پسر است.»
۱۸) و در حین جان کندن زیرا که مرد پسر را «بن اونی» نام نهاد لکن پدرش وی را «بن یامین» نامید.
۱۹) پس راحیل وفات یافت و در راه افراته که بیت لحم باشد دفن شد.
۲۰) و یعقوب بر قبر وی ستونی نصب کرد که آن تا امروز ستون قبر راحیل است.
۲۱) پس اسرائیل کوچ کرد و خیمهٔ خود را بدان طرف برج عیدر زد.
۲۲) و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین رؤبین رفته با کنیز پدر خود بِلهه همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دوازده بودند.
۲۳) پسران لیه: رؤبین نخست زادهٔ یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون.
۲۴) و پسران راحیل: یوسف و بن یامین.
۲۵) و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی.
۲۶) و پسران زلفه کنیز لیه: جاد و اشیر. اینان هستند پسران یعقوب که در فدان ارام برای او متولد شدند.
۲۷) و یعقوب نزد پدر خود اسحاق در ممری آمد به قریهٔ اربع که حبرون باشد جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند.
۲۸) و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود.
۲۹) و اسحاق جان سپرد و مرد و پیر و سالخورده به قوم خویش پیوست. و پسران عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

پیدایش باب ۳۶

۱) و پیدایش عیسو که ادوم باشد این است:
۲) عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی و اهولیبامه دختر عنی دختر صبعون حوی
۳) و بسمه دختر اسماعیل خواهر نبایوت.
۴) و عاده الیفاز را برای عیسو زایید و بسمه رعوئیل را بزاد
۵) و اهولیبامه یعوش و یعلام و قورح را زایید. اینان هستند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند.

۶) پس عیسو زنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت و مواشی و همهٔ حیوانات و تمامی اندوختهٔ خود را که در زمین کنعان اندوخته بود گرفته از نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت.
۷) زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت.
۸) و عیسو در جُبُل سعیر ساکن شد. و عیسو همان ادوم است.
۹) و این است پیدایش عیسو پدر ادوم در جبل سعیر:
۱۰) این است نام های پسران عیسو: الیفاز پسر عاده زن عیسو و رعوئیل پسر بسمه زن عیسو.
۱۱) و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند.
۱۲) و تمناع کنیز الیفاز پسر عیسو بود. وی عمالیق را برای الیفاز زایید. اینان هستند پسران عاده زن عیسو.
۱۳) و اینان هستند پسران رعوئیل: تحت و زارع و شمه و مزه. اینان هستند پسران بسمه زن عیسو.
۱۴) و اینان هستند پسران اهولیبامه دختر عنی دختر صبعون زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زایید.
۱۵) اینان هستند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زادهٔ عیسو یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز
۱۶) و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیق اینان هستند امرای الیفاز در زمین ادوم. اینان هستند پسران عاده.
۱۷) و اینان پسران رعوئیل بن عیسو می باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مزه. اینها امرای رعوئیل در زمین ادوم بودند. اینان هستند پسران بسمه زن عیسو.
۱۸) و اینان هستند بنی اهولیبامه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهولیبامه دختر عنی زن عیسو می باشند.
۱۹) اینان هستند پسران عیسو که ادوم باشد و اینها امرای ایشان می باشند.
۲۰) و اینان هستند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی
۲۱) و دیشون و ایصر و دیشان. اینان هستند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم.
۲۲) و پسران لوطان حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع بود.
۲۳) و اینان هستند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و اونام.
۲۴) و اینان هستند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدا نمود هنگامی که الاغ های پدر خود صبعون را میچرانید.
۲۵) و اینان هستند اولاد عنی: دیشون و اهولیبامه دختر عنی.
۲۶) و اینان هستند پسران دیشان: حمدان و اشبان و یتران و کران.
۲۷) و اینان هستند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان.
۲۸) اینان هستند پسران دیشان: عوص و اران.

۲۹) اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر عنی
۳۰) امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.
۳۱) و اینان هستند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند:
۳۲) و بالع بن بعور در ادوم پادشاهی کرد و نام شهر او دینهابه بود.
۳۳) و بالع مرد و در جایش یوباب بن زارح از بصره سلطنت کرد.
۳۴) و یوباب مرد و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد.
۳۵) و حوشام مرد و در جایش هداد بن بداد که در صحرای موآب مدیان را شکست داد پادشاهی کرد و نام شهر او عویت بود.
۳۶) و هداد مرد و در جایش سملَه از مسریقه پادشاهی نمود.
۳۷) و سملَه مرد و شاؤل از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد.
۳۸) و شاؤل مرد و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد.
۳۹) و بعل حانان بن عکبور مرد و در جایش هدار پادشاهی کرد و نام شهرش فاعو بود و زنش مسمی به مهیطبئیل دختر مطرد دختر می ذاهب بود.
۴۰) و این است نام های امرای عیسو حسب قبائل ایشان و اماکن و نام های ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت
۴۱) و امیر اهولیبامه و امیر ایله و امیر فینون
۴۲) و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار
۴۳) و امیر مجدیئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

پیدایش باب ۳۷

۱) و یعقوب در زمین غربت پدر خود یعنی زمین کنعان ساکن شد.
۲) این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود گله را با برادران خود چوپانی می کرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه زنان پدرش می بود و یوسف از بد سلوکی ایشان پدر را خبر می داد.
۳) و اسرائیل یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی زیرا که او پسر پیری او بود و برایش ردایی بلند ساخت.
۴) و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان او را بیشتر از همهٔ برادرانش دوست می دارد از او کینه داشتند و نمی توانستند با وی به سلامتی سخن گویند.
۵) و یوسف خوابی دیده آن را به برادران خود باز گفت. پس بر کینهٔ او افزودند.
۶) و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده ام بشنوید:

۷) اینک ما در مزرعه بافه ها می بستیم که ناگاه بافهٔ من برپا شده بایستاد و بافه های شما گرد آمده به بافهٔ من سجده کردند.»

۸) برادرانش به وی گفتند: «آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟ و بسبب خوآب ها و سخنانش بر کینهٔ او افزودند.

۹) از آن پس خوابی دیگر دید و برادران خود را از آن خبر داده گفت: «اینک باز خوابی دیده ام که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.»

۱۰) و پدر و برادران خود را خبر داد و پدرش او را توبیخ کرده به وی گفت: «این چه خوابی است که دیده ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقتاً خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟»

۱۱) و برادرانش بر او حسد بردند و اما پدرش آن امر را در خاطر نگاه داشت.

۱۲) و برادرانش برای چوپانی گلهٔ پدر خود به شکیم رفتند.

۱۳) و اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی کنند؟ بیا تا تو را نزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لبیک.»

۱۴) او را گفت: «الآن برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را ببین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد و به شکیم آمد.

۱۵) و شخصی به او برخورد و اینک او در صحرا آواره می بود. پس آن شخص از او پرسیده گفت: «چه می طلبی؟»

۱۶) گفت: «من برادران خود را می جویم مرا خبر ده که کجا چوپانی می کنند.»

۱۷) آن مرد گفت: «از اینجا روانه شدند زیرا شنیدم که می گفتند: به دوتان می رویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته ایشان را در دوتان یافت.

۱۸) و او را از دور دیدند و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید با هم توطئه دیدند که او را بکشند.

۱۹) و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوآب ها می آید.

۲۰) اکنون بیایید او را بکشیم و به یکی از این چاه ها بیندازیم و گوییم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوآب هایش چه می شود.»

۲۱) لیکن رؤبین چون این را شنید او را از دست ایشان رهانیده گفت: «او را نکشیم.»

۲۲) پس رؤبین بدیشان گفت: «خون نریزید او را در این چاه که در صحراست بیندازید و دست خود را بر او دراز نکنید.» تا او را از دست ایشان رهانیده به پدر خود رد نماید.

۲۳) و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت از او کندند.

۲۴) و او را گرفته در چاه انداختند اما چاه خالی و بی آب بود.

۲۵) پس برای غذا خوردن نشستند و چشمان خود را باز کرده دیدند که ناگاه قافلهٔ اسماعیلیان از جلعاد میرسد و شتران ایشان کتیرا و بلَسان و لادن بار دارند و میروند تا آن ها را به مصر ببرند.

۲۶) آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟

۲۷) بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم و دست ما بر وی نباشد زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش به این رضا دادند.

۲۸) و چون تجار مدیانی در گذر بودند یوسف را از چاه کشیده برآورند و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پارهٔ نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند.[۱]
۲۹) و رؤبین چون به سر چاه برگشت و دید که یوسف در چاه نیست جامهٔ خود را چاک زد
۳۰) و نزد برادران خود بازآمد و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟»
۳۱) پس ردای یوسف را گرفتند و بز نری را گشته ردا را در خونش فرو بردند.
۳۲) و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیده گفتند: «اینرا یافته ایم تشخیص کن که ردای پسرت است یا نه.»
۳۳) پس آن را شناخته گفت: «ردای پسر من است. جانوری درنده او را خورده است و یقیناً یوسف دریده شده است.»
۳۴) یعقوب رخت خود را پاره کرده پلاس در بر کرد و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت.
۳۵) و همهٔ پسران و همهٔ دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت و گفت: «سوگوار نزد پسر خود به گور فرود می روم.» پس پدرش برای وی همی گریست.
۳۶) اما مدیانیان یوسف را در مصر به فوطیفار که خواجهٔ فرعون و سردار افواج خاصه بود فروختند.[۲]

پیدایش باب ۳۸

۱) و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته نزد شخصی عدلاّمی که حیره نام داشت مهمان شد.
۲) و در آنجا یهودا دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود دید و او را گرفته بدو درآمد.
۳) پس آبستن شده پسری زایید و او را عیر نام نهاد.
۴) و بار دیگر آبستن شده پسری زایید و او را اونان نامید.
۵) و باز هم پسری زاییده او را شیله نام گذارد. و چون او را زایید (یهودا) در کزیب بود.
۶) و یهودا زنی مسمی به تامار برای نخست زادهٔ خود عیر گرفت.
۷) و نخست زادهٔ یهودا عیر در نظر یَهُوَه شریر بود و یَهُوَه او را بمیراند.
۸) پس یهودا به اونان گفت: «به زن برادرت درآی و حق برادر شوهری را بجا آورده نسلی برای برادر خود پیدا کن.»
۹) لکن چون که اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود هنگامی که به زن برادر خود درآمد بر زمین انزال کرد تا نسلی برای برادر خود ندهد.
۱۰) و این کار او در نظر یَهُوَه ناپسند آمد پس او را نیز بمیراند.
۱۱) و یهودا به عروس خود تامار گفت: «در خانهٔ پدرت بیوه بنشین تا پسرم شیله بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تامار رفته در خانهٔ پدر خود ماند.

---

۱. در آیه ۲۸ آمده اسماعیلیان یوسف را به مصر برده و فروختند و در آیه ۳۶ همین موضوع به مدیانیان منتسب گردیده است! ظاهرا تورات در این مورد دچار تناقض گویی گردیده است.
۲. مدیانیان یوسف را به فوطیفار فروختند یا به اسماعیلیان؟! (ن.ک. به: آیه ۲۸ و ۳۶)

۱۲) و چون روزها سپری شد دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیرهٔ عدلاّمی نزد پشم چینان گلهٔ خود به تمنه آمد.

۱۳) و به تامار خبر داده گفتند: «اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گلهٔ خویش به تمنه می آید.»

۱۴) پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده برقعی به رو کشیده خود را در چادری پوشید و به دروازهٔ عینایم که در راه تمنه است بنشست. زیرا که دید شیله بزرگ شده است و او را به زنی ندادند.

۱۵) چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود.

۱۶) پس از راه به سوی او میل کرده گفت: «بیا تا به تو درآیم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «مرا چه میدهی تا به من درآیی.»

۱۷) گفت: «بزغاله ای از گله میفرستم.» گفت: «آیا گرو میدهی تا بفرستی؟»

۱۸) گفت: «تو را چه گرو دهم؟» گفت: «مهر و زُنّار خود را و عصایی که در دست داری.» پس به وی داد و بدو در آمد و او از وی آبستن شد.

۱۹) و برخاسته برفت. و برقع را از خود برداشته رخت بیوگی پوشید.

۲۰) و یهودا بزغاله را به دست دوست عدلامی خود فرستاد تا گرو را از دست آن زن بگیرد اما او را نیافت.

۲۱) و از مردمان آن مکان پرسیده گفت: «آن فاحشه ای که سر راه عینایم نشسته بود کجاست؟» گفتند: «فاحشه ای در اینجا نبود.»

۲۲) پس نزد یهودا برگشته گفت: «او را نیافتم و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه ای در اینجا نبود.»

۲۳) یهودا گفت: «بگذار برای خود نگاه دارد مبادا رسوا شویم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی.»

۲۴) و بعد از سه ماه یهودا را خبر داده گفتند: «عروس تو تامار زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبستن شده.» پس یهودا گفت: «وی را بیرون آرید تا سوخته شود. «

۲۵) چون او را بیرون میآوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده گفت: «از مالک این چیزها آبستن شده ام» گفت: «تشخیص کن که این مهر و زُنّار و عصا از آن کیست.»

۲۶) و یهودا آن ها را شناخت و گفت: «او از من بی گناه تر است زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم.» و بعد او را دیگر نشناخت.

۲۷) و چون وقت وضع حملش رسید اینک تو أمان در رحمش بودند.

۲۸) و چون میزایید یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته بر دستش بست و گفت: «این اول بیرون آمد.»

۲۹) و دست خود را بازکشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چگونه شکافتی؟ این شکاف بر تو باد.» پس او را فارص نام نهاد.

۳۰) بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بر دست داشت بیرون آمد و او را زارح نامید.

پیدایش باب ۳۹

۱) اما یوسف را به مصر بردند و مردی مصری فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصهٔ فرعون بود وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند خرید.

۲) و یَهُوَه با یوسف می بود و او مردی کامیاب شد و در خانهٔ آقای مصری خود ماند.

۳) و آقایش دید که یَهُوَه با وی می باشد و هر آنچه او می کند یَهُوَه در دستش راستش میآورد.

۴) پس یوسف در نظر وی التفات یافت و او را خدمت می کرد و او را به خانهٔ خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد.

۵) و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود که یَهُوَه خانهٔ آن مصری را بسبب یوسف برکت داد و برکت یَهُوَه بر همهٔ اموالش چه در خانه و چه در صحرا بود.

۶) و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت و از آنچه با وی بود خبر نداشت جز نانی که میخورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.

۷) و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته گفت: «با من همخواب شو.»

۸) اما او ابا نموده به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است خبر ندارد و آنچه دارد به دست من سپرده است.

۹) بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته جز تو چون زوجهٔ او میباشی پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟»

۱۰) و اگر چه هر روزه به یوسف سخن می گفت به وی گوش نمیگرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

۱۱) و روزی واقع شد که به خانه در آمد تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود.

۱۲) پس جامهٔ او را گرفته گفت: «با من بخواب.» اما او جامهٔ خود را به دستش رها کرده گریخت و بیرون رفت.

۱۳) و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت

۱۴) مردان خانه را صدا زد و بدیشان بیان کرده گفت: «بنگرید مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند و نزد من آمد تا با من بخوابد و به آواز بلند فریاد کردم

۱۵) و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم جامهٔ خود را نزد من واگذارده فرار کرد و بیرون رفت.»

۱۶) پس جامهٔ او را نزد خود نگاه داشت تا آقایش به خانه آمد.

۱۷) و به وی به این مضمون ذکر کرده گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده ای نزد من آمد تا مرا مسخره کند

۱۸) و چون به آواز بلند فریاد برآوردم جامهٔ خود را پیش من رها کرده بیرون گریخت.»

۱۹) پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده گفت: «غلامت به من چنین کرده است» خشم او افروخته شد.

۲۰) و آقای یوسف او را گرفته در زندان خانه ای که اسیران پادشاه بسته بودند انداخت و آنجا در زندان ماند.

۲۱) اما یَهُوَه با یوسف می بود و بر وی احسان می فرمود و او را در نظر داروغهٔ زندان حرمت داد.
۲۲) و داروغهٔ زندان همهٔ زندانیان را که در زندان بودند به دست یوسف سپرد و آنچه در آنجا می کردند او کنندهٔ آن بود.
۲۳) و داروغهٔ زندان بدانچه در دست وی بود نگاه نمی کرد زیرا یَهُوَه با وی می بود و آنچه را که او می کرد یَهُوَه راست میآورد.

پیدایش باب ۴۰

۱) و بعد از این امور واقع شد که ساقی و خَباز پادشاه مصر به آقای خویش پادشاه مصر خط کردند.
۲) و فرعون به دو خواجهٔ خود یعنی سردار ساقیان و سردار خَبازان غضب نمود.
۳) و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود انداخت.
۴) و سردار افواج خاصه یوسف را بر ایشان گماشت و ایشان را خدمت می کرد و مدتی در زندان ماندند.
۵) و هر دو در یک شب خوابی دیدند هر کدام خواب خود را هر کدام موافق تعبیر خواب خود یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند.
۶) بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد دید که اینک ملول هستند.
۷) پس از خواجه های فرعون که با وی در زندان آقای او بودند پرسیده گفت: «امروز چرا روی شما غمگین است؟»
۸) به وی گفتند: «خوابی دیده ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را به من باز گویید.»
۹) آنگاه رئیس ساقیان خواب خود را به یوسف بیان کرده گفت: «در خواب من اینک تاکی پیش روی من بود.
۱۰) و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد.
۱۱) و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده در جام فرعون فشردم و جام را به دست فرعون دادم.»
۱۲) یوسف به وی گفت: «تعبیرش این است سه شاخه سه روز است.
۱۳) بعد از سه روز فرعون سر تو را برافرازد و به منصبت بازگمارد و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق که ساقی او بودی.
۱۴) و هنگامی که برای تو نیکو شود مرا یاد کن و به من احسان نموده احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز و مرا از این خانه بیرون آور
۱۵) زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده ام و اینجا نیز کاری نکرده ام که مرا در سیاه چال افکنند.»
۱۶) اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر نیکو بود به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده ام که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است

۱۷) و در سبد زبرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشهٔ خباز می باشد و مرغان آن را از سبدی که بر سر من است میخورند.»
۱۸) یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است سه سبد سه روز می باشد.
۱۹) و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد و مرغان گوشتت را از تو بخورند.»
۲۰) پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود ضیافتی برای همهٔ خدام خود ساخت و سر رئیس ساقیان و سر رئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت. اما رئیس ساقیان را به ساقی گریش باز آورد و جام را به دست فرعون داد.
۲۱) و اما رئیس خبازان را به دار کشید چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود.
۲۲) لیکن رئیس ساقیان یوسف را به یاد نیاورد بلکه او را فراموش کرد.

پیدایش باب ۴۱

۱) و واقع شد چون دو سال سپری شد که فرعون خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است.
۲) که ناگاه از نهر هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده بر مرغزار می چریدند.
۳) و اینک هفت گاو دیگر بد صورت و لاغر گوشت در عقب آن ها از نهر برآمده به پهلوی آن گاوان اول به کنار نهر ایستادند.
۴) و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد.
۵) و باز بخسبید و دیگر باره خوابی دید که اینک هفت سنبلهٔ پر و نیکو بر یک ساق بر می آید.
۶) و اینک هفت سنبلهٔ لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آن ها می روید.
۷) و سنبله های لاغر آن هفت سنبلهٔ فربه و پر را فرو بردند. و فرعون بیدار شده دید که اینک خوابی است.
۸) صبحگاهان دلش مضطرب شده فرستاد و همهٔ جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند و فرعون خوآب های خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آن ها را برای فرعون تعبیر کند.
۹) آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده گفت: «امروز خطایای من بخاطرم آمد.
۱۰) فرعون به غلامان خود غضب نموده مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه حبس فرمود.
۱۱) و من و او در یک شب خوابی دیدیم.
۱۲) و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود غلام سردار افواج خاصه. و خوآب های خود را نزد او بیان کردیم و او خوآب های ما را برای ما تعبیر کرد هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد.
۱۳) و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد واقع شد. مرا به منصبم باز آورد و او را به دار کشید.»
۱۴) آنگاه فرعون فرستاده یوسف را خواند و او را به زودی از زندان بیرون آوردند و صورت خود را تراشیده رخت خود را عوض کرد و به حضور فرعون آمد.

۱۵) فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند و دربارهٔ تو شنیدم که خواب میشنوی تا تعبیرش کنی.»
۱۶) یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»
۱۷) و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک در کنار نهر ایستاده ام
۱۸) و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت از شهر بر آمده بر مرغزار می چرند.
۱۹) و اینک هفت گاو دیگر زبون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم در عقب آن ها بر می آیند.
۲۰) و گاوان لاغر زشت هفت گاو فربهٔ اول را میخورند.
۲۱) و چون به شکم آن ها فرو رفتند معلوم نشد که بدرون آن ها شدند زیرا که صورت آن ها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم.
۲۲) و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبلهٔ پر و نیکو بر یک ساق بر می آید.
۲۳) و اینک هفت سنبلهٔ خشک باریک و از باد شرقی پژمرده بعد از آن ها می روید.
۲۴) و سنابل لاغر آن هفت سنبلهٔ نیکو را فرو میبرد. و جادوگران را گفتم لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.»
۲۵) یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد فرعون را خبر داده است.
۲۶) هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبلهٔ نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است.
۲۷) و هفت گاو لاغر زشت که در عقب آن ها برآمدند هفت سال باشد. و هفت سنبلهٔ خالی از باد شرقی پژمرده هفت سال قحط می باشد.
۲۸) سخنی که به فرعون گفتم این است: آنچه خدا می کند به فرعون ظاهر ساخته است.
۲۹) همانا هفت سال فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر می آید.
۳۰) و بعد از آن هفت سال قحط پدید آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط زمین را تباه خواهد ساخت.
۳۱) و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید زیرا که به غایت سخت خواهد بود.
۳۲) و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد.
۳۳) پس اکنون فرعون میباید مردی بصیر و حکیم را پیدا نموده او را بر زمین مصر بگمارد.
۳۴) فرعون چنین بکند و ناظران زمین برگمارد و در هفت سال فراوانی خمس از زمین مصر بگیرد.
۳۵) و همهٔ مأکولات این سال های نیکو را که می آید جمع کنند و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند و خوراک در شهرها نگاه دارند.
۳۶) تا خوراک برای زمین به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود مبادا زمین از قحط تباه گردد.»

۳۷) پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همهٔ بندگانش پسند آمد.
۳۸) و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانیم یافت مردی که روح خدا در وی است؟»
۳۹) و فرعون به یوسف گفت: «چون که خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست.
۴۰) تو بر خانهٔ من باش و به فرمان تو تمام قوم من منتَظَم شوند جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»
۴۱) و فرعون به یوسف گفت: «بدان که تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم.»
۴۲) و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده آن را بر دست یوسف گذاشت و او را به کتان نازک آراسته کرد و طوقی زرین بر گردنش انداخت.
۴۳) و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد و پیش تمامی زمین مصر برگماشت.
۴۴) و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم و بدون تو هیچکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.»
۴۵) و فرعون یوسف را صفنات فعنیح نامید و اَسنات دختر فوطی فارَع کاهن اون را بدو به زنی داد و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.
۴۶) و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون پادشاه مصر بایستاد و یوسف از حضور فرعون بیرون شده در تمامی زمین مصر گشت.
۴۷) و در هفت سال فراوانی زمین محصول خود را به کثرت آورد.
۴۸) پس تمامی مأکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود جمع کرد و خوراک را در شهرها ذخیره نمود و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت.
۴۹) و یوسف غلهٔ بیکران بسیار مثل ریگ دریا ذخیره کرد تا آنکه از حساب بازماند زیرا که از حساب زیاده بود.
۵۰) و قبل از وقوع سال های قحط دو پسر برای یوسف زاییده شد که اَسنات دختر فوطی فارع کاهن اون برایش بزاد.
۵۱) و یوسف نخست زادهٔ خود را منّسی نام نهاد زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقّتم و تمامی خانهٔ پدرم فراموشی داد.»
۵۲) و دومین را افرایم نامید زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مذلتم بارآور گردانید.»
۵۳) و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود سپری شد.
۵۴) و هفت سال قحط آمدن گرفت چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همهٔ زمینها پدید شد لیکن در تمامی زمین مصر نان بود.
۵۵) و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همهٔ مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید بکنید.»
۵۶) پس قحط تمامی روز زمین را فرو گرفت و یوسف همهٔ انبارها را باز کرده به مصریان میفروخت و قحط در زمین مصر سخت شد.

۵۷) و همهٔ زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

پیدایش باب ۴۲

۱) و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر مینگرید؟»

۲) و گفت: «اینک شنیده ام که غله در مصر است بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید تا زیست کنیم و نمیریم.»

۳) پس ده برادر یوسف برای خرید غله به مصر فرود آمدند.

۴) و اما بنیامین برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد زیرا گفت مبادا زیانی بدو رسد.

۵) پس بنی اسرائیل در میان آنانی که می آمدند به جهت خرید آمدند زیرا که قحط در زمین کنعان بود.

۶) و یوسف حاکم ولایت بود و خود به همهٔ اهل زمین غله میفروخت. و برادران یوسف آمده رو به زمین نهاده او را سجده کردند.

۷) چون یوسف برادران خود را دید ایشان را بشناخت و خود را بدیشان بیگانه نموده آن ها را به درشتی سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.»

۸) و یوسف برادران خود را شناخت لیکن ایشان او را نشناختند.

۹) و یوسف خوآب ها را که دربارهٔ ایشان دیده بود بیاد آورد. پس بدیشان گفت: «شما جاسوسانید و به جهت دیدن عریانی زمین آمده اید.»

۱۰) بدو گفتند: «نه یا سیدی. بلکه غلامانت به جهت خریدن خوراک آمده اند.

۱۱) ما همه پسران یک شخص هستیم. با مردمان صادقیم غلامانت جاسوس نیستند.»

۱۲) بدیشان گفت: «نه بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمده اید.»

۱۳) گفتند: «غلامانت دوازده برادرند پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر امروز نزد پدر ماست و یکی نایاب شده است.»

۱۴) یوسف بدیشان گفت: «همین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید.

۱۵) به اینطور آزموده میشوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت جز اینکه برادر کهتر شما در اینجا بیاید.

۱۶) یکنفر را از خودتان بفرستید تا برادر شما را بیاورد و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که صدق با شماست یا نه والّا به حیات فرعون جاسوسانید.»

۱۷) پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

۱۸) و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «این را بکنید و زنده باشید زیرا من از خدا میترسم:

۱۹) هر گاه شما صادق هستید یک برادر شما در زندان شما اسیر باشد و شما رفته غله برای گرسنگی خانه های خود ببرید.

۲۰) و برادر کوچک خود را نزد من آرید تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند.
۲۱) و به یکدیگر گفتند: «هر آینه به برادر خود خطا کردیم زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می کرد و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.»
۲۲) و رؤبین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا نورزید؟ و نشنیدید. پس اینک خون او بازخواست می شود.»
۲۳) و ایشان ندانستند که یوسف می فهمد زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود.
۲۴) پس از ایشان کناره جسته بگریست و نزد ایشان برگشته با ایشان گفتگو کرد و شمعون را از میان ایشان گرفته او را روبروی ایشان در بند نهاد.
۲۵) و یوسف فرمود تا جوالهای ایشان را از غله پر سازند و نقد ایشان را در عدل هرکس نهند و زاد سفر بدیشان دهند و به ایشان چنین کردند.
۲۶) پس غله را بر حماران خود بار کرده از آنجا روانه شدند.
۲۷) و چون یکی عدل خود را در منزل باز کرد تا خوراک به الاغ خود دهد نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود.
۲۸) و به برادران خود گفت: «نقد من رد شده است و اینک در عدل من است.» آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت و به یکدیگر لرزان شده گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است؟»
۲۹) پس نزد پدر خود یعقوب به زمین کنعان آمدند و از آنچه بدیشان واقع شده بود خبر داده گفتند:
۳۰) «آن مرد که حاکم زمین است با ما به سختی سخن گفت و ما را جاسوسان زمین پنداشت.
۳۱) و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی.
۳۲) ما دوازده برادر پسران پدر خود هستیم یکی نایاب شده است و کوچکتر امروز نزد پدر ما در زمین کنعان می باشد.
۳۳) و آن مرد که حاکم زمین است به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید و برای گرسنگی خانه های خود گرفته بروید.
۳۴) و برادر کوچک خود را نزد من آرید و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم و در زمین داد و ستد نمایید.»
۳۵) و واقع شد که چون عدل های خود را خالی می کردند اینک کیسهٔ پول هرکس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان کیسه های پول را دیدند بترسیدند.
۳۶) و پدر ایشان یعقوب بدیشان گفت: «مرا بی اولاد ساختید یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می خواهید ببرید. این همه بر من است؟»
۳۷) رؤبین به پدر خود عرض کرده گفت: «هر دو پسر مرا بکش اگر او را نزد تو باز نیاورم. او را به دست من بسپار و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»
۳۸) گفت: «پسرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که می روید زیانی بدو رسد همانا موی های سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»

پیدایش باب ۴۳

۱) و قحط در زمین سخت بود.
۲) و واقع شد چون غله ای را که از مصر آورده بودند تماماً خوردند پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید.»
۳) یهودا بدو متکلم شده گفت: «آن مرد به ما تأکید کرده گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد روی مرا نخواهید دید.
۴) اگر تو برادر ما را با ما فرستی می رویم و خوراک برایت می خریم.
۵) اما اگر تو او را نفرستی نمی رویم زیرا که آن مرد ما را گفت هرگاه برادر شما با شما نباشد روی مرا نخواهید دید.»
۶) اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟»
۷) گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده گفت: «آیا پدر شما هنوز زنده است و برادر دیگر دارید؟ » و او را به این مضمون اطلاع دادیم و چه میدانستیم که خواهد گفت: «برادر خود را نزد من آرید.»
۸) پس یهودا به پدر خود اسرائیل گفت: «جوان را با من بفرست تا برخاسته برویم و زیست کنیم و نمیریم ما و تو و اطفال ما نیز.
۹) من ضامن او می باشم او را از دست من بازخواست کن. هرگاه او را نزد تو بازنیاوردم و به حضورت حاضر نساختم تا به ابد در نظر تو مقصر باشم.
۱۰) زیرا اگر تأخیر نمی نمودیم هر آینه تا به حال مرتبهٔ دوم را برگشته بودیم.»
۱۱) پس پدر ایشان اسرائیل بدیشان گفت: «اگر چنین است پس این را بکنید. از ثمرات ارمغانی برای آن مرد ببرید قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام.
۱۲) و نقد مضاعف بدست خود گیرید و آن نقدی که در دهنهٔ عدل های شما رد شده بود به دست خود باز برید شاید سهوی شده باشد.
۱۳) و برادر خود را برداشته روانه شوید و نزد آن مرد برگردید.
۱۴) و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرم دارد تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد و من اگر بی اولاد شدم بی اولاد شدم.»
۱۵) پس آن مردان ارمغان را برداشته و نقد مضاعف را بدست گرفته با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده به حضور یوسف ایستادند.
۱۶) اما یوسف چون بنیامین را با ایشان دید به ناظر خانهٔ خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر و ذبح کرده تدارک ببین زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا میخورند.»
۱۷) و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود کرد. و آن مرد ایشان را به خانهٔ یوسف آورد.
۱۸) و آن مردان ترسیدند چون که به خانهٔ یوسف آورده شدند و گفتند: «بسبب آن نقدی که دفعهٔ اول در عدل های ما رد شده بود ما را آورده اند تا بر ما هجوم آورد و بر ما حمله کند و ما را مملوک سازد و حماران ما را.»
۱۹) و به ناظر خانهٔ یوسف نزدیک شده در درگاه خانه بدو متکلم شده
۲۰) گفتند: «یاسیدی. حقیقتاً مرتبهٔ اول برای خرید خوراک آمدیم.

۲۱) و واقع شد چون به منزل رسیده عدل های خود را باز کردیم که اینک نقد هرکس در دهنهٔ عدلش بود. نقرهٔ ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آورده ایم.
۲۲) و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورده ایم. نمی دانیم کدام کس نقد ما را در عدل های ما گذاشته بود.»
۲۳) گفت: «سلامت باشید مترسید. خدای شما و خدای پدر شما خزانه ای در عدل های شما به شما داده است نقد شما به من رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد.
۲۴) و آن مرد ایشان را به خانهٔ یوسف در آورده آب بدیشان داد تا پایهای خود را شستند و علوفه به حماران ایشان داد.
۲۵) و ارمغان را حاضر ساختند تا وقت آمدن یوسف به ظهر زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند.
۲۶) و چون یوسف به خانه آمد ارمغانی را که به دست ایشان بود نزد وی به خانه آوردند و به حضور وی رو به زمین نهادند.
۲۷) پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیا پدر پیر شما که ذکرش را کردید به سلامت است؟ و تا به حال حیات دارد؟»
۲۸) گفتند: «غلامت پدر ما به سلامت است و تا به حال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند.
۲۹) و چون چشمان خود را باز کرده برادر خود بنیامین پسر مادر خویش را دید گفت: «آیا این است برادر کوچک شما که نزد من ذکر او را کردید؟ «و گفت: «ای پسرم خدا بر تو رحم کناد.»
۳۰) و یوسف چون که مهرش بر برادرش بجنبید بشتافت و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته آنجا بگریست.
۳۱) و روی خود را شسته بیرون آمد و خودداری نموده گفت: «طعام بگذارید.»
۳۲) و برای وی جدا گذاردند و برای ایشان جدا و برای مصریانی که با وی خوردند جدا زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این نزد مصریان مکروه است.
۳۳) و به حضور وی بنشستند نخست زاده موافق نخست زادگی اش و خردسال بحسب خردسالی اش و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند.
۳۴) و حصّه ها از پیش خود برای ایشان گرفت اما حصّهٔ بنیامین پنج چندان حصّهٔ دیگران بود و با وی نوشیدند و کیف کردند.

پیدایش باب ۴۴

۱) پس به ناظر خانهٔ خود امر کرده گفت: «عدل های این مردمان را به قدری که میتوانند برد از غله پر کن و نقد هر کسی را به دهنهٔ عدلش بگذار.
۲) و جام مرا یعنی جام نقره را در دهنهٔ عدل آن کوچکتر با قیمت غله اش بگذار.» پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود کرد.
۳) و چون صبح روشن شد آن مردان را با حماران ایشان روانه کردند.

۴) و ایشان از شهر بیرون شده هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند که یوسف به ناظر خانهٔ خود گفت: «برپا شده در عقب این اشخاص بشتاب و چون بدیشان فرا رسیدی ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟

۵) آیا این نیست آنکه آقایم در آن مینوشد و از آن تَفأّل می زند؟ در آنچه کردید بد کردید.»

۶) پس چون بدیشان در رسید این سخنان را بدیشان گفت.

۷) به وی گفتند: «چرا آقایم چنین می گوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کار شوند.

۸) همانا نقدی را که در دهنهٔ عدل های خود یافته بودیم از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم پس چگونه باشد که از خانهٔ آقایت طلا یا نقره بدزدیم.

۹) نزد هر کدام از غلامانت یافت شود بمیرد و ما نیز غلام آقای خود باشیم.»

۱۰) گفت: «هم الآن موافق سخن شما بشود آنکه نزد او یافت شود غلام من باشد و شما آزاد باشید.»

۱۱) پس تعجیل نموده هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد و هر یکی عدل خود را به زمین فرود آورد و هر یکی عدل خود را باز کرد.

۱۲) و او تجسس کرد و از مهمتر شروع نموده به کهتر ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد.

۱۳) آنگاه رخت خود را چاک زدند و هرکس الاغ خود را بار کرده به شهر برگشتند.

۱۴) و یهودا با برادرانش به خانهٔ یوسف آمدند و او هنوز آنجا بود و به حضور وی بر زمین افتادند.

۱۵) یوسف بدیشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی البته تفأل میزنم؟»

۱۶) یهودا گفت: «به آقایم چه گوییم و چه عرض کنیم و چگونه بی گناهی خویش را ثابت نماییم؟ خدا گناه غلامانت را دریافت نموده است اینک ما نیز و آنکه جام بدستش یافت شد غلامان آقای خود خواهیم بود.»

۱۷) گفت: «حاشا از من که چنین کنم. بلکه آنکه جام بدستش یافت شد غلام من باشد و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.»

۱۸) آنگاه یهودا نزدیک وی آمده گفت: «ای آقایم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگوید و غضبت بر غلام خود افروخته نشود زیرا که تو چون فرعون هستی.

۱۹) آقایم از غلامانت پرسیده گفت: « آیا شما را پدر یا برادری است؟»

۲۰) و به آقای خود عرض کردیم: «که ما را پدر پیری است و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است و او تنها از مادر خود مانده است و پدر او را دوست می دارد.»

۲۱) و به غلامان خود گفتی: «وی را نزد من آرید تا چشمان خود را بر وی نهم.»

۲۲) و به آقای خود گفتیم: «آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد.«

۲۳) و به غلامان خود گفتی: «اگر برادر کهتر شما با شما نیاید روی مرا دیگر نخواهید دید.»

۲۴) پس واقع شد که چون نزد غلامت پدر خود رسیدیم سخنان آقای خود را بدو باز گفتیم.

۲۵) و پدر ما گفت: «برگشته اندک خوراکی برای ما بخرید.»

۲۶) گفتیم: «نمی توانیم رفت لیکن اگر برادر کهتر با ما آید خواهیم رفت زیرا که روی آن مرد را نمی توانیم دید اگر برادر کوچک با ما نباشد.»
۲۷) و غلامت پدر من به ما گفت: «شما آگاهید که زوجه ام برای من دو پسر زایید.
۲۸) و یکی از نزد من بیرون رفت و من گفتم هر آینه دریده شده است و بعد از آن او را ندیدم.
۲۹) اگر این را نیز از نزد من ببرید و زیانی بدو رسد همانا موی سفید مرا به حزن به گور فرود خواهید برد.
۳۰) و الآن اگر نزد غلامت پدر خود بروم و این جوان با ما نباشد و حال آنکه جان او به جان وی بسته است
۳۱) واقع خداهد شد که چون ببیند پسر نیست او خواهد مرد و غلامانت موی سفید غلامت پدر خود را به حزن به گور فرود خواهند برد.»
۳۲) زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده گفتم: «هرگاه او را نزد تو باز نیاورم تا ابدالآباد نزد پدر خود مقصر خواهم شد.
۳۳) پس الآن تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند و پسر همراه برادران خود برود.
۳۴) زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود ببینم.»

پیدایش باب ۴۵

۱) و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند نتوانست خودداری کند پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون کنید.» و کسی نزد او نماند وقتی که یوسف خویشتن را به برادران خود شناسانید.
۲) و به آواز بلند گریست و مصریان و اهل خانهٔ فرعون شنیدند.
۳) و یوسف برادران خود را گفت: «من یوسف هستم. آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.
۴) و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند و گفت: «منم یوسف برادر شما که به مصر فروختید.
۵) و حال رنجیده مشوید و متغیر نگردید که مرا به اینجا فروختید زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد.
۶) زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو.
۷) و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد و شما را به نجاتی عظیم احیا کند.
۸) و الآن شما مرا اینجا نفرستادید بلکه خدا و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانهٔ او و حاکم بر همهٔ زمین مصر ساخت.

۹) بشتابید و نزد پدرم رفته بدو گویید: پسر تو یوسف چنین می گوید: که خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است نزد من بیا و تأخیر نکن.

۱۰) و در زمین جوشن ساکن شو تا نزدیک من باشی تو و پسرانت و پسران پسرانت و گله ات و رمه ات با هر چه داری.

۱۱) تا تو را در آنجا بپرورانم زیرا که پنج سال قحط باقی است مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقات بینوا گردید.

۱۲) و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین می بیند زبان من است که با شما سخن می گوید

۱۳) پس پدر مرا از همهٔ حشمت من در مصر و از آنچه دیده اید خبر دهید و تعجیل نموده پدر مرا به اینجا آورید.»

۱۴) پس به گردن برادر خود بنیامین آویخته بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست.

۱۵) و همهٔ برادران خود را بوسیده برایشان بگریست و بعد از آن برادرانش با وی گفتگو کردند.

۱۶) و این خبر را در خانه فرعون شنیدند و گفتند برادران یوسف آمده اند و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد.

۱۷) و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید: چهار پایان خود را بار کنید و روانه شده به زمین کنعان بروید.

۱۸) و پدر و اهل خانه های خود را برداشته نزد من آیید و نیکوتر زمین مصر را به شما می دهم تا از فربهی زمین بخورید.

۱۹) و تو مأمور هستی این را بکنید: ارابه ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید و پدر خود را برداشته بیایید.

۲۰) و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد زیرا که نیکویی تمامی زمین مصر از آن شماست.»

۲۱) پس بنی اسرائیل چنان کردند و یوسف به حسب فرمایش فرعون ارابه ها بدیشان داد و زاد سفر بدیشان عطا فرمود.

۲۲) و به هر یک از ایشان یک دست رخت بخشید اما به بنیامین سیصد مثقال نقره و پنج دست جامه داد.

۲۳) و برای پدر خود به این تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود.

۲۴) پس برادران خود را مرخص فرموده روانه شدند و بدیشان گفت: «زنهار در راه منازعه نکنید.»

۲۵) و از مصر برآمده نزد پدر خود یعقوب به زمین کنعان آمدند.

۲۶) و او را خبر داده گفتند: «یوسف الآن زنده است و او حاکم تمامی زمین مصر است. «آنگاه دل وی ضعف کرد زیرا که ایشان را باور نکرد.

۲۷) و همهٔ سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود به وی گفتند و چون ارابه هایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود دید روح پدر ایشان یعقوب زنده گردید.

۲۸) و اسرائیل گفت: «کافی است. پسر من یوسف هنوز زنده است می روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.»

پیدایش باب ۴۶

۱) و اسرائیل با هر چه داشت کوچ کرده به بئرشبع آمده و قربانیها برای خدای پدر خود اسحاق گذرانید.
۲) و خدا در رؤیاهای شب به اسرائیل خطاب کرده گفت: «ای یعقوب. ای یعقوب.» گفت: «لبیک.»
۳) گفت: «من هستم الله خدای پدرت از فرود آمدن به مصر مترس زیرا در آنجا امتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد.
۴) من با تو به مصر خواهم آمد و من نیز تو را از آنجا البته باز خواهم آورد و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.»
۵) و یعقوب از بِئرشَبع روانه شده و بنی اسرائیل پدر خود یعقوب و اطفال و زنان خویش را بر ارابه هایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود برداشتند.
۶) و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند گرفتند. و یعقوب با تمامی نسل خود به مصر آمدند.
۷) و پسران و پسران پسران خود را با خود و دختران و دختران پسران خود را و تمامی نسل خویش را به همراهی خود به مصر آورد.
۸) و این است نام های پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش رؤبین نخست زادهٔ یعقوب.
۹) و پسران رؤبین: حنوک و فَلو و حصرون و کَرمی.
۱۰) و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاؤل که پسر زن کنعانی بود.
۱۱) و پسران لاوی: جِرشون و قُهات و مراری.
۱۲) و پسران یهودا: عیر و اونان و شیلَه و فارِص و زارَح. اما عیر و اونان در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حامول بودند.
۱۳) و پسران یساکار: تولاع و فُوه و یوب و شمرون.
۱۴) و پسران زبولون: سارِد و ایلون و یاحلئیل.
۱۵) اینان هستند پسران لیه که آن ها را با دختر خود دینه در فدان ارام برای یعقوب زایید. همهٔ نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند.
۱۶) و پسران جاد: صَفیون و حجی و شونی و اِصبون و عیری و اَرودی و اَرئیلی.
۱۷) و پسران اَشیر: یمنه و یشوه و یشوی و بریعه و خواهر ایشان ساره و پسران بریعه حابِر و ملکیئیل.
۱۸) اینان هستند پسران زِلفه که لابان به دختر خود لیه داد و این شانزده را برای یعقوب زایید.
۱۹) و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین.
۲۰) و برای یوسف در زمین مصر منسی و اِفرایم زاییده شدند که اَسنات دختر فوطی فارع کاهن اون برایش بزاد.
۲۱) و پسران بنیامین: بالع و باکر و اَشبیل و جیرا و نَعمان و ایحی و رُش و مفیم و حفیم و آرد.

۲۲) اینان هستند پسران راحیل که برای یعقوب زاییده شدند همه چهارده نفر.
۲۳) و پسران دان: حوشیم.
۲۴) و پسران نفتالی: یحصئیل و جونی و یصر و شلیم.
۲۵) اینان هستند پسران بِلهه که لابان به دختر خود راحیل داد و ایشان را برای یعقوب زایید. همه هفت نفر بودند.
۲۶) همهٔ نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند که از صُلب وی پدید شدند سوای زنان پسران یعقوب جمیعاً شصت و شش نفر بودند.
۲۷) و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند دو نفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.
۲۸) و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند و به زمین جوشن آمدند.
۲۹) و یوسف عرابهٔ خود را حاضر ساخت تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را بدید به گردنش بیاویخت و مدتی بر گردنش گریست.
۳۰) و اسرائیل به یوسف گفت: «اکنون بمیرم چون که روی تو را دیدم که تا به حال زنده هستی.»
۳۱) و یوسف برادران خود و اهل خانهٔ پدر خویش را گفت: «می روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: «برادرانم و خانوادهٔ پدرم که در زمین کنعان بودند نزد من آمده اند.
۳۲) و مردان شبانان هستند زیرا اهل مواشی اند و گله ها و رمه ها و کل مایملک خود را آورده اند.»
۳۳) و چون فرعون شما را بطلبد و گوید: «کسب شما چیست؟»
۳۴) گویید: «غلامانت از طفولیت تا به حال اهل مواشی هستیم هم ما و هم اجداد ما تا در زمین جوشن ساکن شوید زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

پیدایش باب ۴۷

۱) پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده گفت: «پدرم و برادرانم با گله و رمهٔ خویش و هر چه دارند از زمین کنعان آمده اند و در زمین جوشن هستند.»
۲) و از جمله برادران خود پنج نفر را برداشته ایشان را به حضور فرعون برپا داشت.
۳) و فرعون برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به فرعون گفتند: «غلامانت شبان گوسفند هستیم هم ما و هم اجداد ما.»
۴) و به فرعون گفتند: «آمده ایم تا در این زمین ساکن شویم زیرا که برای گلهٔ غلامانت مرتعی نیست چون که قحط در زمین کنعان سخت است. و الآن تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.»
۵) و فرعون به یوسف خطاب کرده گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده اند

۶) زمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر میدانی که در میان ایشان کسانِ قابل می باشند ایشان را سرکاران مواشی من گردان.»
۷) و یوسف پدر خود یعقوب را آورده او را به حضور فرعون برپا داشت. و یعقوب فرعون را برکت داد.
۸) و فرعون به یعقوب گفت: «ایام سال های عمر تو چند است؟»
۹) یعقوب به فرعون گفت: «ایام سال های غربت من صد و سی سال است. ایام سال های عمر من اندک و بد بوده است و به ایام سال های عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.»
۱۰) و یعقوب فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد.
۱۱) و یوسف پدر و برادران خود را سکونت داد و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین یعنی در ارض رَعمسیس چنانکه فرعون فرموده بود بدیشان ارزانی داشت.
۱۲) و یوسف پدر و برادران خود و همهٔ اهل خانهٔ پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پرورانید.
۱۳) و در تمامی زمین نان نبود زیرا قحط زیاده سخت بود و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید.
۱۴) و یوسف تمام نقره ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد به عوض غله ای که ایشان خریدند بگرفت و یوسف نقره را به خانهٔ فرعون در آورد.
۱۵) و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد همهٔ مصریان نزد یوسف آمده گفتند: «ما را نان بده چرا در حضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.»
۱۶) یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید و به عوض مواشی شما غله به شما می دهم اگر نقره تمام شده است.»
۱۷) پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند و یوسف به عوض اسبان و گله های گوسفندان و رمه های گاوان و الاغان نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همهٔ مواشی ایشان ایشان را به نان پرورانید.
۱۸) و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده گفتندش: «از آقای خود مخفی نمیداریم که نقرهٔ ما تمام شده است و مواشی و بهایم از آن آقای ما گردیده و جز بدنها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست.
۱۹) چرا ما و زمین ما نیز در نظر تو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخر و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم و بذر بده تا زیست کنیم و نمیریم و زمین بایر نماند.»
۲۰) پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرید زیرا که مصریان هرکس مزرعهٔ خود را فروختند چون که قحط بر ایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد.
۲۱) و خلق را از این حد تا به آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت.
۲۲) فقط زمین کَهنه را نخرید زیرا کَهنه را حصّه ای از جانب فرعون معین شده بود و از حصّه ای که فرعون بدیشان داده بود می خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند.

۲۳) و یوسف به قوم گفت: «اینک امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم همانا برای شما بذر است تا زمین را بکارید.
۲۴) و چون حاصل برسد یک خمس به فرعون بدهید و چهار حصه از آن شما باشد برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه های شما و طعام به جهت اطفال شما.»
۲۵) گفتند: «تو ما را اِحیا ساختی در نظر آقای خود التفات بیابیم تا غلام فرعون باشیم.»
۲۶) پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد غیر از زمین کَهنه فقط که از آن فرعون نشد.
۲۷) و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده ملک در آن گرفتند و بسیار بارور و کثیر گردیدند.
۲۸) و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست و ایام سال های عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود.
۲۹) و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد پسر خود یوسف را طلبیده بدو گفت: «الآن اگر در نظر تو التفات یافته ام دست خود را زیر ران من بگذار و احسان و اِمانت با من بکن و زنهار مرا در مصر دفن نکن
۳۰) بلکه با پدران خود بخوابم و مرا از مصر برداشته در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.»
۳۱) گفت: «برایم قسم بخور» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

پیدایش باب ۴۸

۱) و بعد از این امور واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود منسی و اِفرایم را با خود برداشت.
۲) و یعقوب را خبر داده گفتند: «اینک پسرت یوسف نزد تو می آید.» و اسرائیل خویشتن را تقویت داده بر بستر بنشست.
۳) و یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق در لوز در زمین کنعان به من ظاهر شده مرا برکت داد.
۴) و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کثیر گردانم و از تو قوم های بسیار بوجود آورم و این زمین را بعد از تو به نسل تو به میراث ابدی خواهم داد.
۵) و الآن دو پسرت که در زمین مصر برایت زاییده شدند قبل از آنکه نزد تو به مصر بیایم ایشان از آن من هستند اِفرایم و منسی مثل رؤبین و شمعون از آن من خواهند بود.
۶) و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیاوری از آن تو باشند و در ارث خود به نام های برادران خود مسمی شوند.
۷) و هنگامی که من از فدان آمدم راحیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد چون اندک مسافتی باقی بود که به اِفرات برسم و او را در آنجا به سر راهِ افرات که بیت لحم باشد دفن کردم.»

۸) و چون اسرائیل پسران یوسف را دید گفت: «اینان کیستند؟»
۹) یوسف پدر خود را گفت: «اینان پسران منند که خدا به من در اینجا داده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.»
۱۰) و چشمان اسرائیل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده در آغوش خود کشید.
۱۱) و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمیبردم که روی تو را ببینم و همانا خدا نسل تو را نیز به من نشان داده است.»
۱۲) و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده رو به زمین نهاد.
۱۳) و یوسف هر دو را گرفت افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل و ایشان را نزدیک وی آورد.
۱۴) و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده بر سر اِفرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی و دست های خود را به فراست حرکت داد زیرا که منسی نخست زاده بود.
۱۵) و یوسف را برکت داده گفت: «خدایی که در حضور وی پدرانم ابراهیم و اسحاق سالک بودندی خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است
۱۶) آن فرشته ای که مرا از هر بدی خلاصی داده این دو پسر را برکت دهد و نام من و نام های پدرانم ابراهیم و اسحاق بر ایشان خوانده شود و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.»
۱۷) و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد بنظرش ناپسند آمد و دست پدر خود را گرفت تا آن را از سر افرایم به سر منسی نقل کند.
۱۸) و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من نه چنین زیرا نخست زاده این است دست راست خود را به سر او بگذار.»
۱۹) اما پدرش ابا نموده گفت: «می دانم ای پسرم. می دانم. او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید لیکن برادر کهترش از وی بزرگتر خواهد شد و نسل او امت های بسیار خواهند گردید.»
۲۰) و در آن روز او ایشان را برکت داده گفت: «به تو اسرائیل برکت طلبیده خواهند گفت که خدا تو را مثل اِفرایم و منسی گرداناد.» پس اِفرایم را به منسی ترجیح داد.
۲۱) و اسرائیل به یوسف گفت: «همانا من میمیرم و خدا با شما خواهد بود و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد.
۲۲) و من به تو حصّه ای زیاده از برادرانت می دهم که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

پیدایش باب ۴۹

۱) و یعقوب پسران خود را خوانده گفت: «جمع شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد خبر دهم.

۲) ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید. و به پدر خود اسرائیل گوش گیرید.
۳) «ای رؤبین. تو نخست زادهٔ منی توانایی من و ابتدای قوتم فضیلت رفعت و فضیلت قدرت.
۴) جوشان مثل آب برتری نخواهی یافت زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بی حرمت ساختی به بستر من برآمد.
۵) «شمعون و لاوی برادرند. آلات ظلم شمشیرهای ایشان است.
۶) ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو و ای جلال من به محفل ایشان متحد نباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خودرأیی خویش گاوان را پی کردند.
۷) ملعون باد خشم ایشان که سخت بود و غضب ایشان زیرا که تند بود. ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم.
۸) «ای یهودا تو را برادرانت خواهند ستود. دستت بر گردن دشمنانت خواهد بود و پسران پدرت تو را تعظیم خواهند کرد.
۹) یهودا شیر بچه ای است ای پسرم از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده در کمین میخوابد و چون شیر ماده ای است. کیست او را برانگیزاند؟
۱۰) عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امت ها خواهد بود.
۱۱) کّرهٔ خود را به تاک و کّرهٔ الاغ خویش را به مو بسته. جامهٔ خود را به شراب و رخت خویش را به عصیر انگور میشوید.
۱۲) چشمانش به شراب سرخ و دندانش به شیر سفید است.
۱۳) «زبولون برکنار دریا ساکن شود و نزد بندر کشتیها. و حدود او تا به صیدون خواهد رسید.
۱۴) یساکار حمار قوی است در میان آغلها خوابیده.
۱۵) چون محل آرمیدن را دید که پسندیده است و زمین را دلگشا یافت پس گردن خویش را برای بار خم کرد و بندهٔ خراج گردید.
۱۶) «دان قوم خود را داوری خواهد کرد چون یکی از اسباط اسرائیل.
۱۷) دان ماری خواهد بود به سر راه و افعی بر کنار طریق که پاشنهٔ اسب را بگزد تا سوارش از عقب افتد.
۱۸) ای یَهُوَه منتظر نجات تو می باشم.
۱۹) «جاد گروهی بر وی هجوم خواهند آورد و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد.
۲۰) اشیر نان او چرب خواهد بود و لذات ملوکانه خواهد داد.
۲۱) نفتالی غزال آزادی است که سخنان حسنه خواهد داد.
۲۲) «یوسف شاخهٔ باروری است. شاخهٔ بارور بر سر چشمه ای که شاخه هایش از دیوار برآید.
۲۳) تیراندازان او را رنجانیدند و تیر انداختند و اذیت رسانیدند.
۲۴) لیکن کمان وی در قوت قایم ماند و بازوهای دستش به دست قدیر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و صخرهٔ اسرائیل.

۲۵) از خدای پدرت که تو را اعانت می کند و از قادر مطلق که تو را برکت می دهد به برکات آسمانی از اعلی و برکات لجه ای که در اسفل واقع است و برکات پستآن ها و رحم.
۲۶) برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایق آمد و بر حدود کوه های ابدی و بر سر یوسف خواهد بود و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.
۲۷) «بنیامین گرگی است که میدرد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد.»
۲۸) همهٔ اینان دوازده سبط اسرائیلند و این است آنچه پدر ایشان بدیشان گفت و ایشان را برکت داد و هر یک را موافق برکت وی برکت داد.
۲۹) پس ایشان را وصیت فرموده گفت: «من به قوم خود ملحق میشوم مرا با پدرانم در مغاره ای که در صحرای عفرونِ حتّی است دفن کنید.
۳۰) در مغاره ای که در صحرای مکفیله است که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید.
۳۱) آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره را دفن کردند آنجا اسحاق و زوجهٔ او رفقه را دفن کردند و آنجا لیه را دفن نمودم.
۳۲) خرید آن صحرا و مغاره ای که در آن است از بنی حتّ بود.»
۳۳) و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد پایهای خود را به بستر کشیده جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

پیدایش باب ۵۰

۱) و یوسف بر روی پدر خود افتاده بر وی گریست و او را بوسید.
۲) و یوسف طبیبانی را که از بندگان او بودند امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طبیبان اسرائیل را حنوط کردند.
۳) و چهل روز در کار وی سپری شد زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف می شد و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند.
۴) و چون ایام ماتم وی تمام شد یوسف اهل خانهٔ فرعون را خطاب کرده گفت: «اگر الآن در نظر شما التفات یافته ام در گوش فرعون عرض کرده بگویید:
۵) «پدرم مرا سوگند داده گفت: اینک من میمیرم در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده ام آنجا مرا دفن کن.«اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده مراجعت نمایم.»
۶) فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است او را دفن کن.»
۷) پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند و همهٔ نوکران فرعون که مشایخ خانهٔ وی بودند و جمیع مشایخ و زمین مصر با او رفتند.
۸) و همهٔ اهل خانهٔ یوسف و برادرانش و اهل خانهٔ پدرش جز اینکه اطفال و گله ها و رمه های خود را در زمین جوشن واگذاشتند.

۹) و ارابه ها نیز و سواران همراهش رفتند و انبوهی بسیار کثیر بودند.
۱۰) پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اُردُن است رسیدند و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود.
۱۱) و چون کنعانیان ساکن آن زمین این ماتم را در خرمنگاه اَطاد دیدند گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن موضع را اَبِل مصرایم نامیدند که بدان طرف اردن واقع است.
۱۲) همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود کردند.
۱۳) و پسرانش او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغارهٔ صحرای مکفیله که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتّی برای ملکیت مقبره خریده بود در مقابل ممری دفن کردند.
۱۴) و یوسف بعد از دفن پدر خود با برادران خویش و همهٔ کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند به مصر برگشتند.
۱۵) و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است گفتند: «اگر یوسف الآن از ما کینه دارد هر آینه مکافات همهٔ بدی را که به وی کرده ایم به ما خواهد رسانید.»
۱۶) پس نزد یوسف فرستاده گفتند: «پدر تو قبل از مردنش امر فرموده گفت:
۱۷) به یوسف چنین بگویید: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را عفو فرمایی زیرا که به تو بدی کرده اند پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند یوسف بگریست.
۱۸) و برادرانش نیز آمده به حضور وی افتادند و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.»
۱۹) یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟
۲۰) شما دربارهٔ من بد اندیشیدید لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد تا کاری کند که قوم کثیری را اِحیا نماید چنانکه امروز شده است.
۲۱) و الآن ترسان نباشید. من شما را و اطفال شما را می پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل آویز بدیشان گفت.
۲۲) و یوسف در مصر ساکن ماند او و اهل خانهٔ پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد.
۲۳) و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ماکیر پسر منسی نیز بر زانوهای یوسف تولد یافتند.
۲۴) و یوسف برادران خود را گفت: «من میمیرم و یقیناً خدا از شما تفقد خواهد نمود و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است خواهد برد.»
۲۵) و یوسف به بنی اسرائیل سوگند داده گفت: «هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوآن های مرا از اینجا خواهید برداشت.»
۲۶) و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب خروج

Exodus

- نام عبری: שמות (شِموت)
- **تعداد باب:** ۴۰
- **تعداد آیات:** ۱۲۱۴
- **موضوع:** در فاصله زمانی فوت یوسف تا تولد موسی (حدود ۳۰۰ سال) جمعیت اسرائیلیان بسیار افزایش یافت. با تغییر فراعنه پس از وفات یوسف، بنی اسرائیل به بردگی کشیده شدند. در این هنگام موسی ظهور کرد و بنی اسرائیل را در بستر حوادث گوناگون از مصر خارج کرد. کتاب خروج به روایت این حوادث می پردازد. محتوای آیات ۴۰ تا ۱۰۰ سوره بقره، آیات ۹ تا ۹۷ سوره طه، آیات ۷ تا ۴۶ سوره قصص، آیات ۱۰ تا ۶۷ سوره شعراء و آیات ۱۰۳ تا ۱۵۵سوره اعراف از قرآن دارای ارتباط مستقیم با محتوای کتاب خروج می باشد.

خروج باب ۱

۱) و این است نام های پسران اسرائیل که به مصر آمدند هر کس با اهل خانه اش همراه یعقوب آمدند:
۲) رؤبین و شمعون و لاوی و یهودا
۳) یساکار و زبولون و بنیامین
۴) و دان و نفتالی و جاد و اشیر.
۵) و همهٔ نفوسی که از صُلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.
۶) و یوسف و همهٔ برادرانش و تمامی آن طبقه مردند.
۷) و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند و کثیر و بی نهایت زورآور گردیدند و زمین از ایشان پر گشت.
۸) اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت
۹) و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده و زورآورترند.
۱۰) بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند و با ما جنگ کرده از زمین بیرون روند.»
۱۱) پس سرکاران بر ایشان گماشتند تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند و برای فرعون شهرهای خزینه یعنی فیتوم و رَعمسیس را بنا کردند.
۱۲) لیکن چنانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند زیادتر می زاییدند و منتشر گردیدند و از بنی اسرائیل احتراز می نمودند.
۱۳) و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند.
۱۴) و جآن های ایشان را به بندگی سخت به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرایی تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می بود.
۱۵) و پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فُوعه نام بود امر کرده
۱۶) گفت: «چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید و بر سنگ ها نگاه کنید. اگر پسر باشد او را بکُشید و اگر دختر بود زنده بماند.»
۱۷) لیکن قابله ها از خدا ترسیدند و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند بلکه پسران را زنده گذاردند.
۱۸) پس پادشاه مصر قابله ها را طلبیده بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید و پسران را زنده گذاردید؟»
۱۹) قابله ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند بلکه زورآورند و قبل از رسیدن قابله می زایند.»
۲۰) و خدا با قابله ها احسان نمود و قوم کثیر شدند و بسیار توانا گردیدند.
۲۱) و واقع شد چون که قابله ها از خدا ترسیدند خانه ها برای ایشان ساخت.

۲۲) و فرعون قوم خود را امر کرده گفت: «هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید و هر دختری را زنده نگاه دارید.»[۱]

خروج باب ۲

۱) و شخصی از خاندان لاوی رفته یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت.
۲) و آن زن حامله شده پسری بزاد. و چون او را نیکو منظر دید وی را سه ماه نهان داشت.
۳) و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد تابوتی از نی برایش گرفت و آن را به قیر و زِفت اندوده طفل را در آن نهاد و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت.[۲]
۴) و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می شود.
۵) و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد.
۶) و چون آن را بگشاد طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.»
۷) و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیر دهد؟»
۸) دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته مادر طفل را بخواند.
۹) و دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته بدو شیر می داد.
۱۰) و چون طفل نمود کرد وی را نزد دختر فرعون برد و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.»
۱۱) و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد نزد برادران خود بیرون آمد و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود می زند.
۱۲) پس به هر طرف نظر افکند چون کسی را ندید آن مصری را کشت و او را در ریگ پنهان ساخت.
۱۳) و روز دیگر بیرون آمد که ناگاه دو مرد عبرانی منازعه می کنند پس به ظالم گفت: «چرا همسایهٔ خود را می زنی.»
۱۴) گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است؟ مگر تو می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقیناً این امر شیوع یافته است.»

---

۱. این موضوع مورد تایید قرآن نیز می باشد: «و هنگامی که شما را از ستم فرعونیان نجات دادیم که از آنها سخت در شکنجه بودید، پسران شما را کشته و زنانتان را زنده نگاه می داشتند، و آن بلا و امتحانی بزرگ بود که خدا شما را بدان می آزمود.» (آیه ۴۹ سوره بقره)

۲. «ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر بده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا بیفکن و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو باز می گردانیم، او را از رسولان قرار می دهیم» (آیه ۷ سوره قصص)

۱۵) و چون فرعون این ماجرا را بشنید قصد قتل موسی کرد و موسی از حضور فرعون فرار کرده در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست.
۱۶) و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده آبخورها را پر کردند تا گلهٔ پدر خویش را سیراب کنند.
۱۷) و شبانان نزدیک آمدند تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته ایشان را مدد کرد و گلهٔ ایشان را سیراب نمود.
۱۸) و چون نزد پدر خود رعوئیل آمدند او گفت: «چگونه امروز به این زودی برگشتید؟»
۱۹) گفتند: «شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد و آب نیز برای ما کشیده گله را سیراب نمود.»
۲۰) پس به دختران خود گفت: «او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورَد.»
۲۱) و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود و او دختر خود صفوره را به موسی داد.
۲۲) و آن زن پسری زایید و (موسی) او را جِرشون نام نهاد چه گفت: «در زمین بیگانه نزیل شدم.»
۲۳) و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده استغاثه کردند نالهٔ ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد.
۲۴) و خدا نالهٔ ایشان را شنید و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد.
۲۵) و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

خروج باب ۳[1]

۱) و اما موسی گلهٔ پدر زن خود یترون[2] کاهن مدیان را شبانی می کرد و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد.
۲) و فرشتهٔ یَهُوَه در شعلهٔ آتش از میان بوته ای بر وی ظاهر شد و چون او نگریست اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود.
۳) و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم و این امر غریب را ببینم که بوته چرا سوخته نمی شود.»
۴) چون یَهُوَه دید که برای دیدن مایل بدان سو می شود خدا از میان بوته به وی ندا در داد و گفت: «ای موسی. ای موسی.» گفت: «لبیک.»
۵) گفت: «به این جا نزدیک میا نعلین خود را از پایهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است.»
۶) و گفت: «من هستم خدای پدرت خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.»
۷) آنگاه موسی روی خود را پوشانید زیرا ترسید که به خدا بنگرد.

---

۱. در باب ۳ و ۴ سفر خروج و آیات ۹ تا ۳۸ سوره طه از قرآن کریم وقایع شب بعثت موسی و سخنان خداوند و موسی با اختلاف بسیار ناچیزی عینا ذکر شده است.
۲. از یترون در متون اسلامی با نام «شعیب» یاد شده است.

۸) و یَهُوَه گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثهٔ ایشان را ازدست سرکاران ایشان شنیدم زیرا غم های ایشان را می دانم.
۹) و نزول کردم تا ایشان را ازدست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم به زمینی که به شیر و شهد جاری است به مکان کنعانیان و حتیان و اَموریان و فَرزّیان و حِویان و یبوسیان.
۱۰) و الآن اینک استغاثهٔ بنی اسرائیل نزد من رسیده است و ظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند دیده ام.
۱۱) پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم و قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»
۱۲) موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون بروم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»
۱۳) گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده ام این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.»
۱۴) موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است و از من بپرسند که نام او چیست بدیشان چه گویم؟»
۱۵) خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: اهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.»
۱۶) و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو یَهُوَه خدای پدران شما خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب مرا نزد شما فرستاده این است نام من تا ابدالآباد و این است یادگاری من نسلاً بعد نسل.
۱۷) برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده بدیشان بگو: یَهُوَه خدای پدران شما خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب به من ظاهر شده گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده اند تفقد کرده ام
۱۸) و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و یبوسیان به زمینی که به شیر و شهد جاری است. و سخن تو را خواهند شنید و تو با مشایخ اسرائیل نزد پادشاه مصر بروید و به وی گویید: یَهُوَه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است. و الآن سفر سه روزه به صحرا برویم تا برای یَهُوَه خدای خود قربانی بگذرانیم.
۱۹) و من می دانم که پادشاه مصر شما را نمی گذارد بروید و نه هم به دست زورآور.
۲۰) پس دست خود را دراز خواهم کرد و مصر را به همهٔ عجایب خود که در میانش به ظهور می آورم خواهم زد و بعد از آن شما را رها خواهد کرد.
۲۱) و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت.
۲۲) بلکه هر زنی از همسایهٔ خود و مهمانِ خانهٔ خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید و مصریان را غارت خواهید نمود.»

خروج باب ۴

۱) و موسی در جواب گفت: «همانا مرا تصدیق نخواهند کرد و سخن مرا نخواهند شنید بلکه خواهند گفت یَهُوَه بر تو ظاهر نشده است.»

۲) پس یَهُوَه به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.»

۳) گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت ماری گردید و موسی از نزدش گریخت.

۴) پس یَهُوَه به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دُمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده آن را بگرفت که در دستش عصا شد.

۵) «تا آنکه باور کنند که یَهُوَه خدای پدران ایشان خدای ابراهیم خدای اسحاق و خدای یعقوب به تو ظاهر شد.»

۶) و یَهُوَه دیگر باره وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد و آن را بیرون آورد اینک دست او مثل برف مبروص شد.

۷) پس گفت: «دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد و آن را بیرون آورد اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود.

۸) «و واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند و آواز آیت نخستین را نشنوند همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد.

۹) و هرگاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند آنگاه از آب نهر گرفته به خشکی بریز و آبی که از نهر گرفتی به روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.»

۱۰) پس موسی به یَهُوَه گفت: «ای یَهُوَه من مردی فصیح نیستم نه در سابق و نه از وقتی که به بندهٔ خود سخن گفتی بلکه بطی الکلام و کند زبان.»

۱۱) یَهُوَه گفت: «کیست که زبان به انسان داد و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یَهُوَه هستم؟

۱۲) پس الآن برو و من با زبانت خواهم بود و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.»

۱۳) گفت: «استدعا دارم ای یَهُوَه که بفرستی به دست هر که می فرستی.»

۱۴) آنگاه خشم یَهُوَه بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت هارون لاوی را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید و چون تو را بیند در دل خود شاد خواهد گردید.

۱۵) و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد و من با زبان تو و با زبان او خواهم بود و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت.

۱۶) و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت و او مر تو را به جای زبان خواهم بود و تو او را به جای خدا خواهی بود.

۱۷) و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

۱۸) پس موسی روانه شده نزد پدر زن خود یترون برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم و ببینم که تاکنون زنده اند.» یترون به موسی گفت: «به سلامتی برو.»

۱۹) و یَهُوَه در مدیان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند مرده اند.»
۲۰) پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته ایشان را بر الاغ سوار کرده به زمین مصر مراجعت نمود و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت.
۲۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «چون روانه شده به مصر مراجعت کردی آگاه باش که همهٔ علاماتی را که به دستت سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند.
۲۲) و به فرعون بگو یَهُوَه چنین می گوید: اسرائیل پسر من و نخست زادهٔ من است
۲۳) و به تو میگویم پسرم را رها کن تا مرا عبادت نماید و اگر از رها کردنش اِبا نمایی همانا پسر تو یعنی نخست زادهٔ تو را می کشم.»
۲۴) و واقع شد در بین راه که یَهُوَه در منزل بدو برخورده قصد قتل وی نمود.
۲۵) آنگاه صفوره سنگی نیز گرفته غُلفهٔ پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته گفت: «تو مرا شوهر خون هستی.»
۲۶) پس او وی را رها کرد. آنگاه (صفوره) گفت: «شوهر خون هستی» به سبب ختنه.
۲۷) و یَهُوَه به هارون گفت: «بسوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده او را بوسید.
۲۸) و موسی از جمیع کلمات یَهُوَه که او را فرستاده بود و از همهٔ آیاتی که به وی امر فرموده بود هارون را خبر داد.
۲۹) پس موسی و هارون رفته کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند.
۳۰) و هارون همهٔ سخنانی را که یَهُوَه به موسی فرموده بود باز گفت و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت.
۳۱) و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که یَهُوَه از بنی اسرائیل تفقد نموده و به مصیبت ایشان نظر انداخته است به روی در افتاده سجده کردند.

خروج باب ۵

۱) و بعد از آن موسی و هارون آمده به فرعون گفتند: «یَهُوَه خدای اسرائیل چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند.»
۲) فرعون گفت: «یَهُوَه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یَهُوَه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.»
۳) گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است پس الآن سفر سه روزه به صحرا برویم و نزد یَهُوَه خدای خود قربانی بگذرانیم مبادا ما را به وبا یا شمشیر مبتلا سازد.»
۴) پس پادشاه مصر بدیشان گفت: «ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان باز میدارید؟ به شغل های خود بروید.»
۵) و فرعون گفت: «اینک الآن اهل زمین بسیارند و ایشان را از شغل های ایشان بیکار می سازید.»

۶) در آن روز فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده گفت:
۷) «بعد از این کاه برای خشت سازی مثل سابق به این قوم ندهید. خود بروند و کاه برای خویشتن جمع کنند
۸) و همان حساب خشت هایی را که پیشتر میساختند برایشان بگذارید و از آن هیچ کم نکنید زیرا کاهلند و از این رو فریاد می کنند و می گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی گذرانیم.
۹) و خدمت ایشان سخت تر شود تا در آن مشغول شوند و به سخنان باطل اعتنا نکنند.»
۱۰) پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده قوم را خطاب کرده گفتند: «فرعون چنین می فرماید که من کاه به شما نمی دهم.
۱۱) خود بروید و کاه برای خود از هرجا که بیابید بگیرید و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»
۱۲) پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند.
۱۳) و سرکاران ایشان را شتابانیده گفتند: «کارهای خود را تمام کنید یعنی حساب هر روز را در روزش مثل وقتی که کاه بود.»
۱۴) و ناظران بنی اسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گماشته بودند می زدند و می گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی کنید؟»
۱۵) آنگاه ناظران بنی اسرائیل آمده نزد فرعون فریاد کرده گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می کنی؟»
۱۶) کاه به بندگانت نمی دهند و می گویند: خشت برای ما بسازید. و اینک بندگانت را می زنند و اما خطا از قوم تو می باشد.»
۱۷) گفت: «کاهل هستید. شما کاهلید. از این سبب شما می گویید: برویم و برای یَهُوَه قربانی بگذرانیم.
۱۸) اکنون رفته خدمت بکنید و کاه به شما داده نخواهد شد و حساب خشت را خواهید داد.»
۱۹) و ناظران بنی اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده اند زیرا گفت: «از حساب یومیهٔ خشت های خود هیچ کم نکنید.»
۲۰) و چون از نزد فرعون بیرون آمدند به موسی و هارون برخوردند که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند.
۲۱) و بدیشان گفتند: «یَهُوَه بر شما بنگرد و داوری فرماید. زیرا که رایحهٔ ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساخته اید و شمشیری به دست ایشان داده اید تا ما را بکشند.»
۲۲) آنگاه موسی نزد یَهُوَه برگشته گفت: «ای یَهُوَه چرا به این قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟
۲۳) زیرا از وقتی که نزد فرعون آمدم تا به نام تو سخن گویم به این قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»

خروج باب ۶

۱) یَهُوَه به موسی گفت: «الآن خواهی دید آنچه به فرعون می کنم زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد و به دست زورآور ایشان را از زمین خود خواهد راند.»

۲) و خدا به موسی خطاب کرده وی را گفت: «من یَهُوَه هستم.

۳) و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم لیکن به نام خود یَهُوَه نزد ایشان معروف نگشتم.

۴) و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم که زمین کنعان را بدیشان دهم یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.

۵) و من نیز چون نالهٔ بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته اند شنیدم عهد خود را بیاد آوردم.

۶) بنابراین بنی اسرائیل را بگو من یَهُوَه هستم و شما را از زیر مشقت های مصریان بیرون خواهم آورد و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم.

۷) و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید و شما را خدا خواهم بود و خواهید دانست که من یَهُوَه هستم خدای شما که شما را از مشقت های مصریان بیرون آوردم.

۸) و شما را خواهم رسانید به زمینی که دربارهٔ آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم. پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یَهُوَه هستم.»

۹) و موسی بنی اسرائیل را به این مضمون گفت لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت او را نشنیدند.

۱۰) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۱۱) «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.»

۱۲) و موسی به حضور یَهُوَه عرض کرده گفت: «اینک بنی اسرائیل مرا نمی شنوند پس چگونه فرعون مرا بشنود و حال آنکه من نامختون لب هستم؟»

۱۳) و یَهُوَه به موسی و هارون تکلم نموده ایشان را به سوی بنی اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مأمور کرد تا بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند.

۱۴) و اینان هستند رؤسای خاندآن های آبای ایشان: پسران رؤبین نخست زادهٔ اسرائیل حتوک و فَلّو و حصرون و کَرمی اینان هستند قبایل رؤبین.

۱۵) و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اُوهد و یاکین و صوحر و شاؤل که پسر زن کنعانی بود اینان هستند قبایل شمعون.

۱۶) و این است نام های پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهامت و مراری. و سال های عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود.

۱۷) پسران جرشون: لِبنی و شمعی به حسب قبایل ایشان.

۱۸) و پسران قُهات: عمرام و یصهار و حبرون و عزّیئیل. و سال های عمر قُهات صد و سی و سه سال بود.

۱۹) و پسران مراری: محلی و موشی اینان هستند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان.
۲۰) و عمرام عمهٔ خود یوکابد را به زنی گرفت و او برای وی هارون و موسی را زایید و سال های عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود.
۲۱) و پسران یصهار: قورح و نافج و زکری.
۲۲) و پسران عزّیئیل: میشائیل و ایلصافن و ستری.
۲۳) و هارون الیشابع دختر عمیناداب خواهر نَحشون را به زنی گرفت و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتامر را زایید.
۲۴) و پسران قورح: اَسیر و القانه و اَبیاساف اینان هستند قبایل قورحیان.
۲۵) و العازربن هارون یکی از دختران فوتیئیل را به زنی گرفت و برایش فینحاس را زایید اینان هستند رؤسای آبای لاویان بحسب قبایل ایشان.
۲۶) اینان هستند هارون و موسی که یَهُوَه بدیشان گفت: «بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.»
۲۷) اینان هستند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر. اینان موسی و هارونند.
۲۸) و واقع شد در روزی که یَهُوَه در زمین مصر موسی را خطاب کرد
۲۹) که یَهُوَه به به موسی فرموده گفت: «من یَهُوَه هستم هر آنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.»
۳۰) و موسی به حضور یَهُوَه عرض کرد: «اینک من نامختون لب هستم پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

خروج باب ۷ [۱]

۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «ببین تو را بر فرعون خدا ساخته ام و برادرت هارون نبی تو خواهد بود.
۲) هر آنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو و برادرت هارون آن را به فرعون باز گوید تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.
۳) و من دل فرعون را سخت می کنم و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار می سازم.
۴) و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت و دست خود را بر مصر خواهم انداخت تا جنود خود یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوری های عظیم بیرون آورم.
۵) و مصریان خواهند دانست که من یَهُوَه هستم چون دست خود را بر مصر دراز کرده بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.»
۶) و موسی و هارون چنانکه یَهُوَه بدیشان امر فرموده بود کردند و هم چنین عمل نمودند.
۷) و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله وقتی که به فرعون سخن گفتند.

---

۱. مطالب باب هفتم سفر خروج با اندکی تفاوت با روایات قرآنی در آیات ۱۸ تا ۵۱ سوره ی شعراء و آیات ۱۰۳ تا ۱۲۶ سوره ی اعراف تطابق می کنند.

۸) پس یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۹) «چون فرعون شما را خطاب کرده گوید معجزه ای برای خود ظاهر کنید آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر و آن را پیش روی فرعون بینداز تا اژدها شود.»
۱۰) آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند و آنچه یَهُوَه فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت و اژدها شد.
۱۱) و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسون های خود چنین کردند
۱۲) هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید.
۱۳) و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید چنانکه یَهُوَه گفته بود.
۱۴) و یَهُوَه موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده و از رها کردن قوم ابا کرده است.
۱۵) بامدادان نزد فرعون برو اینک به سوی آب بیرون می آید و برای ملاقات وی به کنار نهر بایست و عصا را که به مار مبدل گشت بدست خود بگیر.
۱۶) و او را بگو: یَهُوَه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا به حال نشنیده ای
۱۷) پس یَهُوَه چنین می گوید از این خواهی دانست که من یَهُوَه هستم همانا من به عصایی که در دست دارم آبِ نهر را میزنم و به خون مبدل خواهد شد.
۱۸) و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»
۱۹) و یَهُوَه به موسی گفت: «به هارون بگو عصای خود را بگیر و دست خود را بر آب های مصر دراز کن بر نهرهای ایشان و جوی های ایشان و دریاچه های ایشان و همهٔ حوض های آب ایشان تا خون شود و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی خون خواهد بود.»
۲۰) و موسی و هارون چنانکه یَهُوَه امر فرموده بود کردند و عصا را بلند کرده آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد و تمامی آب نهر به خون مبدل شد.
۲۱) و ماهیانی که در نهر بودند مردند و نهر بگندید و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید و در تمامی زمین مصر خون بود.
۲۲) و جادوگران مصر به افسون های خویش هم چنین کردند[1] و دل فرعون سخت شد که بدیشان گوش نگرفت چنانکه یَهُوَه گفته بود.
۲۳) و فرعون برگشته به خانهٔ خود رفت و بر این نیز دل خود را متوجه نساخت.
۲۴) و همهٔ مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید.
۲۵) و بعد از آنکه یَهُوَه نهر را زده بود هفت روز سپری شد.

---

۱. تورات در اینجا می گوید موسی تمام آب نهر و چاه های اطراف را به خون مبدل کرد و جادوگران نیز چنین کردند. وقتی تمام آب ها به خون مبدل شده، چگونه ممکن است جادوگران نیز بتوانند آب را به خون تبدیل کنند؟

خروج باب ۸

۱) و یَهُوَه موسی را گفت: «نزد فرعون برو و به وی بگو یَهُوَه چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.

۲) و اگر تو از رها کردن ایشان اِبا می کنی همانا من تمامی حدود تو را به وزغ ها مبتلا سازم.

۳) و نهر وزغ ها را به کثرت پیدا نماید به حدی که برآمده به خانه ات و خوابگاهت و بسترت و خانه های بندگانت و بر قومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت در خواهند آمد

۴) و بر تو و قوم تو و همهٔ بندگان تو وزغ ها برخواهند آمد.»

۵) و یَهُوَه به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جوی ها و دریاچه ها دراز کن و وزغ ها را بر زمین مصر برآور.»

۶) پس چون هارون دست خود را بر آب های مصر دراز کرد وزغ ها برآمده زمین مصر را پوشانیدند.

۷) و جادوگران به افسون های خود چنین کردند و وزغ ها بر زمین مصر برآوردند.

۸) آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «نزد یَهُوَه دعا کنید تا وزغ ها را از من و قوم من دور کند و قوم را رها خواهم کرد تا برای یَهُوَه قربانی گذرانند.»

۹) موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغ ها از تو و خانه ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.»

۱۰) گفت: «فردا» موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یَهُوَه خدای ما دیگری نیست

۱۱) و وزغ ها از تو و خانه ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.»

۱۲) و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی دربارهٔ وزغ هایی که بر فرعون فرستاده بود نزد یَهُوَه استغاثه نمود.

۱۳) و یَهُوَه موافق سخن موسی عمل نمود و وزغ ها از خآن ها و از دهات و از صحراها مردند

۱۴) و آن ها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد.

۱۵) اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت چنانکه یَهُوَه گفته بود.

۱۶) و یَهُوَه به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزن تا در تمامی زمین مصر پشه ها بشود.»

۱۷) پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کلّ ارض مصر پشه ها گردید

۱۸) و جادوگران به افسون های خود چنین کردند تا پشه ها بیرون آورَند اما نتوانستند و پشه ها بر انسان و بهایم پدید شد.

۱۹) و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت چنانکه یَهُوَه گفته بود.

۲۰) و یَهُوَه به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می آید. و او را بگو: یَهُوَه چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند

۲۱) زیرا اگر قوم مرا رها نکنی همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه هایت انواع مگسها فرستم و خانه های مصریان و زمینی نیز که برآنند از انواع مگسها پرخواهد شد.
۲۲) و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند جدا سازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یَهُوَه هستم.
۲۳) و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهد شد.»
۲۴) و یَهُوَه چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانهٔ فرعون و به خانه های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد.
۲۵) و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید.»
۲۶) موسی گفت: «چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یَهُوَه خدای خود ذبح می کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نماییم آیا ما را سنگسار نمی کنند؟
۲۷) سفر سه روزه به صحرا برویم و برای یَهُوَه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.»
۲۸) فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای یَهُوَه خدای خود در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید.»
۲۹) موسی گفت: «همانا من از حضورت بیرون می روم و نزد یَهُوَه دعا می کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد. اما زنهار فرعون بار دیگر حیله نکند که قوم را رهایی ندهد تا برای یَهُوَه قربانی گذرانند.»
۳۰) پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد یَهُوَه دعا کرد
۳۱) و یَهُوَه موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.
۳۲) اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته قوم را رهایی نداد.

خروج باب ۹

۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به وی بگو: یَهُوَه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.
۲) زیرا اگر تو از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را باز نگاه داری
۳) همانا دست یَهُوَه بر مواشی تو که در صحرایند خواهد شد بر اسبان و الاغان و شتران و گاوان و گوسفندان یعنی وبایی بسیار سخت.
۴) و یَهُوَه در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی اسرائیل است چیزی نخواهد مرد.»
۵) و یَهُوَه وقتی معین نموده گفت: «فردا یَهُوَه این کار را در این زمین خواهد کرد.»
۶) پس در فردا یَهُوَه این کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنی اسرائیل یکی هم نمرد.

۷) و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود. اما دل فرعون سخت شده قوم را رهایی نداد.

۸) و یَهُوَه به موسی و هارون گفت: «از خاکستر کوره مشتهای خود را پر کرده بردارید و موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان برافشانَد

۹) و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.»

۱۰) پس از خاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پراکند و سوزشی پدید شده دملها بیرون آورد در انسان و در بهایم.

۱۱) و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همهٔ مصریان بود.

۱۲) و یَهُوَه دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت چنانکه یَهُوَه به موسی گفته بود.

۱۳) و یَهُوَه به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست و به وی بگو: یَهُوَه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.

۱۴) زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو و بندگانت و قومت خواهم فرستاد تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست.

۱۵) زیرا اگر تا کنون دست خود را دراز کرده و تو را و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم هر آینه از زمین هلاک می شدی.

۱۶) و لکن برای همین تو را برپا داشته ام تا قدرت خود را به تو نشان دهم و نام من در تمامی جهان شایع شود.

۱۷) و آیا تابه حال خویشتن را بر قوم من برتر میسازی و ایشان را رهایی نمیدهی؟

۱۸) همانا فردا این وقت تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید که مثل آن در مصر از روز بنیادش تا کنون نشده است.

۱۹) پس الآن بفرست و مواشی خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن زیرا که بر هر انسان و بهایمی که در صحرا یافته شوند و به خانه ها جمع نشوند تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»

۲۰) پس هر کس از بندگان فرعون که از قول یَهُوَه ترسید نوکران و مواشی خود را به خانه ها گریزانید.

۲۱) اما هر که دل خود را به کلام یَهُوَه متوجه نساخت نوکران و مواشی خود را در صحرا واگذاشت.

۲۲) و یَهُوَه به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود بر انسان و بر بهایم و بر همهٔ گیاهان صحرا در کل ارض مصر.»

۲۳) پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد و یَهُوَه رعد و تگرگ داد و آتش بر زمین فرود آمد و یَهُوَه تگرگ بر زمین مصر بارانید.

۲۴) و تگرگ آمد و آتشی که در میان تگرگ آمیخته بود و به شدت سخت بود که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که اُمت شده بودند نبود.

۲۵) و در تمامی زمین مصر تگرگ آنچه را که در صحرا بود از انسان و بهایم زد. و تگرگ همهٔ گیاهان صحرا را زد و جمیع درختان صحرا را شکست.
۲۶) فقط در زمین جوشن جایی که بنی اسرائیل بودند تگرگ نبود.
۲۷) آنگاه فرعون فرستاده موسی و هارون را خواند و بدیشان گفت: «در این مرتبه گناه کرده ام یَهُوَه عادل است و من و قوم من گناهکاریم.
۲۸) نزد یَهُوَه دعا کنید زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود و شما را رها خواهم کرد و دیگر درنگ نخواهید نمود.»
۲۹) موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم دست های خود را نزد یَهُوَه خواهم افراشت تا رعدها موقوف شود و تگرگ دیگر نیاید تا بدانی جهان از آن یَهُوَه است.
۳۰) و اما تو و بندگانت می دانم که تابه حال از یَهُوَه خدا نخواهید ترسید.»
۳۱) و کتان و جو زده شد زیرا که جو خوشه آورده بود و کتان تخم داشته.
۳۲) و اما گندم و خُلَّرزده نشد زیرا که متأخر بود.
۳۳) و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده دست های خود را نزد یَهُوَه برافراشت و رعدها و تگرگ موقوف شد و باران بر زمین نبارید.
۳۴) و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد باز گناه ورزیده دل خود را سخت ساخت هم او و هم بندگانش.
۳۵) پس دل فرعون سخت شده بنی اسرائیل را رهایی نداد چنانکه یَهُوَه به دست موسی گفته بود.

خروج باب ۱۰

۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده ام تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم.
۲) و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم بگوش پسرت و پسر پسرت باز گویی تا بدانید که من یَهُوَه هستم.»
۳) پس موسی و هارون نزد فرعون آمده به وی گفتند: «یَهُوَه خدای عبرانیان چنین می گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من ابا خواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.
۴) زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی هر آینه من فردا ملخ ها در حدود تو فرود آورم.
۵) که روی زمین را مستور خواهند ساخت به حدی که زمین را نتوان دید و تتمهٔ آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده خواهند خورد و هر درختی را که برای شما در صحرا روییده است خواهند خورد.
۶) و خانهٔ تو و خانه های بندگانت و خانه های همهٔ مصریان را پر خواهند ساخت به مرتبه ای که پدرانت و پدران پدرانت از روزی که بر زمین بوده اند تا اَلیوم ندیده اند.» پس روگردانیده از حضور فرعون بیرون رفت.
۷) آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یَهُوَه خدای خود را عبادت نمایند. مگر تابه حال ندانسته ای که مصر ویران شده است؟»

۸) پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند و او به ایشان گفت: «بروید و یَهُوَه خدای خود را عبادت کنید. لیکن کیستند که میروند؟»

۹) موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت با پسران و دختران و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت زیرا که ما را عیدی برای یَهُوَه است.»

۱۰) بدیشان گفت: «یَهُوَه با شما چنین باشد اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم. با حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست.

۱۱) نه چنین. بلکه شما که بالغ هستید رفته. یَهُوَه را عبادت کنید زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.

۱۲) و یَهُوَه به موسی گفت: «دست خود را برای ملخ ها بر زمین مصر دراز کن تا بر زمین مصر برآیند و همهٔ گیاهان زمین را که از تگرگ مانده است بخورند.»

۱۳) پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد و یَهُوَه تمامی آن روز و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید و چون صبح شد باد شرقی ملخ ها را آورد.

۱۴) و ملخ ها بر تمامی زمین مصر برآمدند و در همهٔ حدود مصر نشستند بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخ ها نبود و بعد از آن نخواهد بود.

۱۵) و روی تمامی زمین را پوشانیدند که زمین تاریک شد و همهٔ گیاهان زمین و همهٔ میوهٔ درختان را که از تگرگ باقی مانده بود خوردند به حدی که هیچ سبزی بر درخت و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند.

۱۶) آنگاه فرعون موسی و هارون را به زودی خوانده گفت: «به یَهُوَه خدای شما و به شما گناه کرده ام.

۱۷) و اکنون این مرتبه فقط گناه مرا عفو فرمایید و از یَهُوَه خدای خود استدعا نمایید تا این موت را فقط از من بر طرف نماید.»

۱۸) پس از حضور فرعون بیرون شده از یَهُوَه استدعا نمود.

۱۹) و یَهُوَه باد غربی ای بسیار سخت برگردانید که ملخ ها را برداشته آن ها را به دریای قلزم[1] ریخت و در تمامی حدود مصر ملخی نماند.

۲۰) اما یَهُوَه دل فرعون را سخت گردانید که بنی اسرائیل را رهایی نداد.

۲۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز تا تاریکی ای بر زمین مصر پدید آید تاریکی ای که بتوان احساس کرد.»

۲۲) پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد

۲۳) و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برنخاست لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در خانه های ایشان روشنایی بود.

---

۱. قلزم، نام قدیمی دریای سرخ می باشد.

۲۴) و فرعون موسی را خوانده گفت: «بروید یَهُوَه را عبادت کنید فقط گله ها و رمه های شما بماند اطفال شما نیز با شما بروند.»
۲۵) موسی گفت: «ذبایح و قربانی های سوختنی نیز میباید به دست ما بدهی تا نزد یَهُوَه خدای خود بگذرانیم.
۲۶) مواشی ما نیز با ما خواهد آمد یک سمی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یَهُوَه خدای خود می باید گرفتو تا بدانجا نرسیم نخواهیم دانست به چه چیز یَهُوَه را عبادت کنیم.»
۲۷) و یَهُوَه دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان اِبا نمود.
۲۸) پس فرعون وی را گفت: «از حضور من برو. و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.»
۲۹) موسی گفت: «نیکو گفتی روی تو را دیگر نخواهم دید.»

خروج باب ۱۱

۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می آورم و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد و چون شما را رها کند البته شما را بالکلّیه از اینجا خواهد راند.
۲) اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایهٔ خود و هر زن از همسایه اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.»
۳) ویَهُوَه قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم بسیار بزرگ بود.
۴) و موسی گفت: «یَهُوَه چنین می گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهم آمد.
۵) و هر نخست زاده ای که در زمین مصر باشد از نخست زادهٔ فرعون که بر تختش نشسته است تا نخست زادهٔ کنیزی که در پشت دستاس باشد و همهٔ نخست زادگان بهایم خواهند مرد.
۶) و نعرهٔ عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده و مانند آن دیگر نخواهد شد.
۷) اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند نه بر انسان و نه بر بهایم تا بدانید که یَهُوَه در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است.
۸) و این همهٔ بندگان تو به نزد من فرود آمده و مرا تعظیم کرده خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشند بیرون روید. و بعد از آن بیرون خواهم رفت.» پس از حضور فرعون در شدت غضب بیرون آمد.
۹) و یَهُوَه به موسی گفت: «فرعون به شما گوش نخواهد گرفت تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.»
۱۰) و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما یَهُوَه دل فرعون را سخت گردانید و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

خروج باب ۱۲

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته گفت:

۲) «این ماه برای شما سر ماهها باشد این اول از ماههای سال برای شماست.
۳) تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده گویید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند یعنی برای هر خانه یک بره.
۴) و اگر اهل خانه برای بره کم باشند آنگاه او و همسایه اش که مجاور خانهٔ او باشد آن را به حسب شمارهٔ نفوس بگیرند یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند.
۵) برهٔ شما بی عیب نرینهٔ یکساله باشد از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرید.
۶) و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید و تمام انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند
۷) و از خون آن بگیرند و آن را بر هر دو قایمه و سر درخانه که در آن آن را میخورند بپاشند.
۸) و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند.
۹) و از آن هیچ خام نخورید و نه پخته با آب بلکه به آتش بریان شده کله اش و پاچه هایش و اندرونش را.
۱۰) و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید. و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید.
۱۱) و آن را به این طور بخورید: کمر شما بسته و نعلین بر پایهای شما و عصا در دست شما و آن را به تعجیل بخورید چون که فصَح یَهُوَه است.
۱۲) «و در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد و همهٔ نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من یَهُوَه هستم.
۱۳) و آن خون علامتی برای شما خواهد بود برخانه هایی که در آن ها می باشید. و چون خون را ببینم از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را میزنم آن بلا برای هلاکت شما بر شما نخواهد آمد.
۱۴) و آن روز شما را برای یادگاری خواهد بود و در آن عیدی برای یَهُوَه نگاه دارید و آن را به قانون ابدی نسلاً بعد نسل عید نگاه دارید
۱۵) هفت روز نان فطیر خورید در روز اول خمیر مایه را از خانه های خود بیرون کنید زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد آن شخص از اسرائیل منقطع گردد.[۱]
۱۶) و در روز اول محفل مقدس و در روز هفتم محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آن ها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد آن فقط در میان شما کرده شود.
۱۷) پس عید فطیر را نگاه دارید زیرا که در همان روز لشکرهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین این روز را در نسل های خود به فریضهٔ ابدی نگاه دارید.
۱۸) در ماه اول در روز چهاردهم ماه در شام نان فطیر بخورید تا شام بیست و یکم ماه.

---

۱. معنی لفظ «از میان قوم منقطع گردد» بطور قطع یقینی معلوم نیست، بعضی آن را به معنی اعدام گرفته اند، برخی دیگر معتقدند که مقصود آن است که شخص خاطی از جامعه اخراج شود و چنانکه وارد شده گاهی قاضی شخص را به خانه نشینی محکوم می کرد. (ر.ک. به: قاموس کتاب مقدس، مستر هاکس، ص ۷۰۰)

۱۹) هفت روز خمیرمایه در خانه های شما یافت نشود زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین.

۲۰) هیچ چیز خمیر شده مخورید در همهٔ مساکن خود فطیر بخورید.»

۲۱) پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده بدیشان گفت: «بروید و بره ای برای خود موافق خاندآن های خویش بگیرید و فصَح را ذبح نمایید.

۲۲) و دسته ای از زوفا گرفته در خونی که در طشت است فرو برید و بر سر در و دو قایمهٔ آن از خونی که در طشت است بزنید و کسی از شما از در خانهٔ خود تا صبح بیرون نرود.

۲۳) زیرا یَهُوَه عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر در و دو قایمه اش بیند همانا یَهُوَه از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما درآید تا شما را بزند.

۲۴) و این امر را برای خود و پسران خود به فریضهٔ ابدی نگاه دارید.

۲۵) و هنگامی که داخل زمینی شدید که یَهُوَه حسب قول خود آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مرعی دارید.

۲۶) و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست

۲۷) گویید این قربانی فصَح یَهُوَه است که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی درافتاده سجده کردند.

۲۸) پس بنی اسرائیل رفته آن را کردند چنانکه یَهُوَه به موسی و هارون امر فرموده بود همچنان کردند.

۲۹) و واقع شد که در نصف شب یَهُوَه همهٔ نخست زادگان زمین مصر را از نخست زادهٔ فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زادهٔ اسیری که در زندان بود و همهٔ نخست زاده های بهایم را زد.

۳۰) و در آن شب فرعون و همهٔ بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعرهٔ عظیمی در مصر برپا شد زیرا خانه ای نبود که در آن میتی نباشد.

۳۱) و موسی و هارون را در شب طلبیده گفت: «برخیزید. و از میان قوم من بیرون شوید هم شما و جمیع بنی اسرائیل. و رفته یَهُوَه را عبادت نمایید چنانکه گفتید.

۳۲) گله ها و رمه های خود را نیز چنانکه گفتید برداشته بروید و مرا نیز برکت دهید.»[1]

۳۳) و مصریان نیز بر قوم اِلحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند زیرا گفتند ما همه مرده ایم.

۳۴) و قوم آرد سرشتهٔ خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند و تَغارهای خویش را در رخت ها بر دوش خود بستند.

۳۵) و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رخت ها خواستند.

---

۱. قرآن تنها شش مورد از عذاب های دهگانه مذکور در تورات را تایید می کند. عذاب های مذکور در قرآن عبارتند از: قحطی، طوفان، قمل (شپش)، ملخ، وزغ و خون شدن نیل (ر.ک. به آیات ۱۳۰-۱۳۴ سوره اعراف)

۳۶) و یَهُوَه قوم را در نظر مصریان مکّرم ساخت که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند.
۳۷) و بنی اسرائیل از رعمسیس به سکوت کوچ کردند قریبِ ششصد هزار مرد پیاده سوای اطفال.
۳۸) و گروهی مختلفهٔ بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند و گله ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین.
۳۹) و از آرد سرشته که از مصر بیرون آورده بودند قرص های فطیر پختند زیرا خمیر نشده بود چون که از مصر رانده شده بودند و نتوانستند درنگ کنند و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند.
۴۰) و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند چهارصد و سی سال بود.
۴۱) و بعد از انقضای چهارصد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند.
۴۲) این است شبی که برای یَهُوَه باید نگاه داشت چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب یَهُوَه است که بر جمیع بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.
۴۳) و یَهُوَه به موسی و هارون گفت: «این است فریضهٔ فصَح که هیچ بیگانه از آن نخورد.
۴۴) و اما هر غلام زر خرید او را ختنه کن و پس آن را بخورد.
۴۵) نزیل و مزدور آن را نخورند.
۴۶) در یک خانه خورده شود و چیزی از گوشتش از خانه بیرون مبر و استخوانی از آن مشکنید.
۴۷) تمامی جماعت بنی اسرائیل آن را نگاه بدارند.
۴۸) و اگر غریبی نزد تو نزیل شود و بخواهد فصَح را برای یَهُوَه مرعی بدارد تمامی ذکورانش مختون شوند و بعد از نزدیک آمده آن را نگاه دارد و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هر نامختون از آن نخورد.
۴۹) یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و به جهت غریبی که در میان شما نزیل شود.»
۵۰) پس تمامی بنی اسرائیل اینرا کردند چنانکه یَهُوَه به موسی و هارون امر فرموده بود عمل نمودند.
۵۱) و واقع شد که یَهُوَه در همان روز بنی اسرائیل را با لشکرهای ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

خروج باب ۱۳

۱. و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲. «هر نخست زاده ای را که رحم را بگشاید در میان بنی اسرائیل خواه از انسان خواه از بهایم تقدیس نما او از آن من است.»
۳. و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانهٔ غلامی بیرون آمدید یاد دارید زیرا یَهُوَه شما را به قوت دست از آنجا بیرون آورد پس نان خمیر خورده نشود.
۴. این روز در ماه اَبیب بیرون آمدید.
۵. و هنگامی که یَهُوَه تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد زمینی که به شیر و شهد جاری است آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور.
۶. هفت روز نان فطیر بخور و در روز هفتمین عید یَهُوَه است.

۷. هفت روز نان فطیر خورده شود و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود و خمیر مایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود.
۸. و در آن روز پسر خود را خبر داده بگو: این است به سبب آنچه یَهُوَه به من کرد وقتی که از مصر بیرون آمدم.
۹. و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره ای در میان دو چشمت تا شریعت یَهُوَه در دهانت باشد. زیرا یَهُوَه تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد.
۱۰. و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار.
۱۱. «و هنگامی که یَهُوَه تو را به زمین کنعانیان در آورد چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد و آن را به تو بخشد
۱۲. آنگاه هر چه رحم را گشاید آن را برای خدا جدا بساز و هر نخست زاده ای از بچه های بهایم که از آن توست نرینه ها از آن یَهُوَه باشد.
۱۳. و هر نخست زادهٔ الاغ را به بره ای فدیه بده و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن و هر نخست زادهٔ انسان را از پسرانت فدیه بده و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن و هر نخست زادهٔ انسان را از پسرانت فدیه بده.
۱۴. و در زمان آینده چون پسرت از تو سؤال کرده گوید که این چیست او را بگو یَهُوَه ما را به قوت دست از مصر از خانهٔ غلامی بیرون آورد.
۱۵. و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت واقع شد که یَهُوَه جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زادهٔ انسان تا نخست زادهٔ بهایم کشت. بنابراین من همهٔ نرینه ها را که رحم را گشایند برای یَهُوَه ذبح می کنم لیکن هر نخست زاده ای از پسران خود را فدیه می دهم.
۱۶. و این علامتی بر دستت و عصابه ای در میان چشمان تو خواهد بود زیرا یَهُوَه ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.»
۱۷. و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد هر چند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ بینند پشیمان شوند و به مصر برگردند.»
۱۸. اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده از زمین مصر برآمدند.
۱۹. و موسی استخوآن های یوسف را با خود برداشت زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده گفته بود «هر آینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوآن های مرا از اینجا با خود خواهید برد.»
۲۰. و از سکُّوت کوچ کرده در ایتام به کنار صحرا اردو زدند.
۲۱. و یَهُوَه در روز پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان دلالت کند و شبانگاه در ستون آتش تا ایشان را روشنایی بخشد و روز و شب راه روند.
۲۲. و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب از پیش روی قوم برنداشت.

خروج باب ۱۴

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲) «به بنی اسرائیل بگو که برگردیده برابر فَم الحیروت در میان مجدَّل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صَفُون در برابر آن به کنار دریا اردو زنید.

۳) و فرعون دربارهٔ بنی اسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده اند و صحرا آن ها را محصور کرده است.

۴) و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان را تعاقب کند و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهم تا مصریان بدانند که من یَهُوَه هستم.» پس چنین کردند.

۵) و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد پس گفتند: «این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟»[۱]

۶) پس ارابهٔ خود را بیاراست و قوم خود را با خود برداشت

۷) و ششصد ارابهٔ برگزیده برداشت و همهٔ ارابه های مصر را و سرداران را بر جمیع آن ها.

۸) و یَهُوَه دل فرعون پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد. و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

۹) و مصریان با تمامی اسبان و ارابه های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته بدیشان در رسیدند وقتی که به کنار دریا نزد فم الحیروت برابر بعل صفون فرود آمده بودند.

۱۰) و چون فرعون نزدیک شد بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آیند. پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند و نزد یَهُوَه فریاد برآوردند

۱۱) و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟

۱۲) آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا.»

۱۳) موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات یَهُوَه را ببینید که امروز آن را برای شما خواهد کرد زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید.

۱۴) یَهُوَه برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.»

۱۵) و یَهُوَه به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می کنی؟ بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند.

۱۶) و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده آن را منشَق کن تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند.

۱۷) و اما من اینک دل مصریان را سخت می سازم تا از عقب ایشان بیایند و از فرعون و تمامی لشکر او و ارابه ها و سوارانش جلال خواهم یافت.

---

۱. بر خلاف تورات که می گوید فرعون ابتدا اجازه خروج داد و سپس پشیمان شد، بر اساس آیاتی قرآنی موسی به دستور خداوند، شبانه و بدون اطلاع قبلی فرعون اقدام به خارج نمودن بنی اسرائیل از مصر نمود و هنگامی که فرعون از این واقعه خبر دار شد سپاهیانش را روانه کرد تا آن ها را به قتل برسانند. (ر.ک. به: آیات ۷۷ و ۷۸ سوره طه)

۱۸) و مصریان خواهند دانست که من یَهُوَه هستم وقتی که از فرعون و ارابه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»
۱۹) و فرشتهٔ خدا که پیش اردوی اسرائیل می رفت حرکت کرده از عقب ایشان خرامید و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده در عقب ایشان بایستاد.
۲۰) و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده از برای آن ها ابر و تاریکی می بود و اینها را در شب روشنایی می داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند.
۲۱) پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و یَهُوَه دریا را به باد شرقی شدید تمامی آن شب برگردانیده دریا را خشک ساخت و آب منشَق گردید.
۲۲) و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آب ها برای ایشان بر راست و چپ دیوار بود.
۲۳) و مصریان با تمامی اسبان و ارابه ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته به میان دریا درآمدند.
۲۴) و در پاس سحری واقع شد که یَهُوَه بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت و اردوی مصریان را آشفته کرد.
۲۵) و چرخهای ارابه های ایشان را بیرون کرد تا آن ها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی اسرائیل بگریزیم. زیرا یَهُوَه برای ایشان با مصریان جنگ می کند.»
۲۶) و یَهُوَه به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن تا آب ها بر مصریان برگردد و بر ارابه ها و سواران ایشان.»
۲۷) پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و به وقت طلوع صبح دریا به جریان خود برگشت و مصریان به مقابلش گریختند و یَهُوَه مصریان را در میان دریا به زیرا انداخت.
۲۸) و آب ها برگشته عرابه ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا در آمده بودند پوشانید که یکی از ایشان هم باقی نماند.[۱]
۲۹) اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند و آب ها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ.
۳۰) و در آن روز یَهُوَه اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند.[۲]
۳۱) و اسرائیل آن کار عظیمی را که یَهُوَه به مصریان کرده بود دیدند و قوم از یَهُوَه ترسیدند و به یَهُوَه و به بندهٔ او موسی ایمان آوردند.

خروج باب ۱۵

۱) آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای یَهُوَه سراییده گفتند که: «یَهُوَه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است. اسب و سوارش را به دریا انداخت.

---

۱. آیه ۱۳۶ سوره اعراف نیز می گوید: «سرانجام از آن ها انتقام گرفتیم، و آنان را در دریا غرق کردیم. زیرا آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند.»

۲. و هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را در حالی که شما نظاره می‌کردید غرق کردیم (آیه ۵۰ سوره بقره)

۲) یَهُوَه قوت و تسبیح من است. و او نجات من گردیده است. این خدای من است پس او را تمجید می کنم. خدای پدر من است پس او را متعال می خوانم.
۳) یَهُوَه مرد جنگی است. نام او یَهُوَه است.
۴) ارابه ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت. مبارزان برگزیدهٔ او در دریای قلزم غرق شدند.
۵) لجه ها ایشان را پوشانید. مثل سنگ به ژرفی ها فرو رفتند.
۶) دست راست تو ای یَهُوَه به قوت جلیل گردیده. دست راست تو ای یَهُوَه دشمن را خرد شکسته است
۷) و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته ای. غضب خود را فرستاده ایشان را چون خاشاک سوزانیده ای
۸) و به نفخِهٔ بینی تو آب ها فراهم گردید. و موجها مثل توده بایستاد و لجه ها در میان دریا منجمد گردید.
۹) دشمن گفت تعاقب می کنم و ایشان را فرو می گیرم و غارت را تقسیم کرده جانم از ایشان سیر خواهد شد. شمشیر خود را کشیده دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت
۱۰) و چون به نفخهٔ خود دمیدی دریا ایشان را پوشانید. مثل سرب در آب های زورآور غرق شدند.
۱۱) کیست مانند تو ای یَهُوَه در میان خدایان؟ کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟ تو مهیب هستی در تسبیح خود و صانع عجایب.
۱۲) چون دست راست خود را دراز کردی زمین ایشان را فرو برد.
۱۳) این قومِ خویش را که فدیه دادی به رحمانیت خود رهبری نمودی. ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.
۱۴) امت ها چون شنیدند مضطرب گردیدند. لرزه بر سکنهٔ فلسطین مستولی گردید.
۱۵) آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند. و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت و جمیع سکنهٔ کنعان گداخته گردیدند.
۱۶) ترس و هراس ایشان را فرو گرفت. از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند تا قوم تو ای یَهُوَه عبور کنند
۱۷) تا این قومی که تو خریده ای در جبل میراث خود غرس خواهی کرد به مکانی که تو ای یَهُوَه مسکن خود ساخته ای یعنی آن مقام مقدسی که دست های تو ای یَهُوَه مستحکم کرده است.
۱۸) یَهُوَه سلطنت خواهد کرد تا ابدالآباد.»
۱۹) زیرا که اسب های فرعون با ارابه ها و سوارانش به دریا در آمدند و یَهُوَه آب دریا را بر ایشان برگردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند.
۲۰) و مریمِ نبیه خواهر هارون دف را به دست خود گرفته و همهٔ زنان از عقب وی دفها گرفته رقص کنان بیرون آمدند.
۲۱) پس مریم ددر جواب ایشان گفت: «یَهُوَه را بسرایید زیرا که با جلال مظفر شده است اسب و سوارش را به دریا انداخت.»

۲۲) پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم[1] کوچانید و به صحرای شور آمدند و سه روز در صحرا می رفتند و آب نیافتند.
۲۳) پس به ماره رسیدند و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب آن را ماره نامیدندد.
۲۴) و قوم به موسی شکایت کرده گفتند: «چه بنوشیم؟»
۲۵) چون نزد یَهُوَه استغاثه کرد یَهُوَه درختی بدو نشان داد پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضه ای و شریعتی برای ایشان قرار داد و در آنجا ایشان را امتحان کرد.
۲۶) و گفت: «هر آینه اگر قول یَهُوَه خدای خود را بشنوی و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری و احکام او را بشنوی و تمامی فرایض او را نگاه داری همانا هیچ یک از همهٔ مرضهایی را که بر مصریان آورده ام بر تو نیاورم زیرا که من یَهُوَه شفا دهندهٔ تو هستم.»
۲۷) پس به ایلیم آمدند و در آنجا دوازده چشمهٔ آب و هفتاد درخت خرما بود و در آنجا نزد آب خیمه زدند.

خروج باب ۱۶

۱) پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر رسیدند.
۲) و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحران بر موسی و هارون شکایت کردند.
۳) و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست یَهُوَه مرده بودیم وقتی که نزد دیگ های گوشت می نشستیم و نان را سیر میخوردیم زیرا که ما را به این صحرا بیرون آوردید تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»
۴) آنگاه یَهُوَه به موسی گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم و قوم رفته کفایت هر روز را در روزش گیرند تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می کنند یا نه.
۵) و واقع خواهد شد در روز ششم که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند همانا دو چندان آن خواهد بود که هر روز بر میچیدند.»
۶) و موسی و هارون به همهٔ بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که یَهُوَه شما را از زمین مصر بیرون آورده است.
۷) و بامدادان جلال یَهُوَه را خواهید دید زیرا که او شکایتی را که بر یَهُوَه کرده اید شنیده است و ما چیستیم که بر ما شکایت می کنید؟»
۸) و موسی گفت: «این خواهد بود چون یَهُوَه شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید و بامداد نان تا سیر شوید زیرا یَهُوَه شکایت های شما را که بر وی کرده اید شنیده است و ما چیستیم؟ برما نی بلکه بر یَهُوَه شکایت نموده اید.»

---

۱ . بحر قلزم، نام باستانی دریای سرخ می باشد.

۹) و موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور یَهُوَه نزدیک بیایید زیرا که شکایت های شما را شنیده است.»
۱۰) و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت به سوی صحرا نگریستند و اینک جلال یَهُوَه در ابر ظاهر شد.
۱۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۲) «شکایت های بنی اسرائیل را شنیده ام پس ایشان را خطاب کرده بگو: در عصر گوشت خواهید خورد و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یَهُوَه خدای شما هستم.»
۱۳) و واقع شد که در عصر سلوی برآمده لشکرگاه را پوشانیدند و بامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست.
۱۴) و چون شبنمی که نشسته بود برخاست اینک بر روی صحرا چیزی دقیق مدور و خُرد مثل ژاله بر زمین بود.
۱۵) و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این منّ است زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که یَهُوَه به شما می دهد تا بخورید.
۱۶) این است امری که یَهُوَه فرموده است که هرکس به قدر خوراک خود از این بگیرد یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شمارهٔ نفوس خویش هر شخص برای کسانی که در خیمهٔ او باشند بگیرد.»
۱۷) پس بنی اسرائیل چنین کردند بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند.
۱۸) اما چون به عومر پیمودند آنکه زیاد برچیده بود زیاده نداشت و آنکه کم برچیده بود کم نداشت بلکه هرکس به قدر خوراکش برچیده بود.
۱۹) و موسی بدیشان گفت: «زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.»
۲۰) لکن به موسی گوش ندادند بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرمها بهم رسانیده متعفن گردید و موسی بدیشان خشمناک شد.
۲۱) و هر صبح هر کس به قدر خوراک خود برمی چید و چون آفتاب گرم می شد میگداخت.
۲۲) و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همهٔ رؤسای جماعت آمده موسی را خبر دادند.
۲۳) او بدیشان گفت: «این است آنچه یَهُوَه گفت که فردا آرامی است و سبتِ مقدسِ یَهُوَه. پس آنچه بر آتش باید پخت بپزید و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید و آنچه باقی باشد برای خود ذخیره کرده به جهت صبح نگاه دارید.»
۲۴) پس آن را تا صبح ذخیره کردند چنانکه موسی فرموده بود و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد.
۲۵) و موسی گفت: «امروز این را بخورید زیرا که امروز سبت یَهُوَه است و در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت.
۲۶) شش روز آن را برچینید و روز هفتمین سبت است. در آن نخواهد بود.»
۲۷) و واقع شد که در روز هفتم بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند اما نیافتند.
۲۸) و یَهُوَه به موسی گفت: «تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می نمایید؟

۲۹) ببینید چون که یَهُوَه سبت را به شما بخشیده است از این سبب در روز ششم نانِ دو روز را به شما می دهد پس هرکس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ کس از مکانش بیرون نرود.»
۳۰) پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.
۳۱) و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند و آن مثل تخم گشنیز سفید بود و طعمش مثل قرص های عسلی.
۳۲) و موسی گفت: «این امری است که یَهُوَه فرموده است که عومری از آن پر کنی تا در نسل های شما نگاه داشته شود تا آن نان را ببینند که در صحرا وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آوردم آن را به شما خورانیدم.»
۳۳) پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور یَهُوَه بگذار تا در نسل های شما نگاه داشته شود.»
۳۴) چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود همچنان هارون آن را پیش (تابوت) شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود.
۳۵) و بنی اسرائیل مدت چهل سال من را می خوردند تا به زمین آباد رسیدند یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند خوراک ایشان من بود.
۳۶) و اما عومر ده یک ایفه است.

خروج باب ۱۷

۱) و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم یَهُوَه طی منازل کرده از صحرای سین کوچ کردند و در رفیدیم اردو زدند و آب نوشیدن برای قوم نبود.
۲) و قوم با موسی منازعه کرده گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می کنید و چرا یَهُوَه را امتحان می نمایید؟»
۳) و در آنجا قوم تشنهٔ آب بودند و قوم بر موسی شکایت کرده گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟»
۴) آنگاه موسی نزد یَهُوَه استغاثه نموده گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.»
۵) یَهُوَه به موسی گفت: «پیش روی قوم برو و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار و عصای خود را که بدان نهر را زدی به دست خود گرفته برو.
۶) همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره بر آن صخره ای که در حوریب است می ایستم و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.[۱]

---

۱. غالب نعمت های نازل شده بر بنی اسرائیل و ناسپاسی آنان، عینا هم در تورات ذکر شده هم در قرآن. نزول «من و سلوی» و انشعاب دوازده چشمه ی آب از سنگ برای قوم موسی در آیه ۱۶۰ سوره اعراف وارد شده، علاوه بر آن در قرآن به ابر سفید و متراکمی اشاره شده که در صحرا، بنی اسرائیل را از آفتاب محفوظ می داشته، اما از این ابر سخنی در تورات نیامده است.

۷) و آن موضع را مسَه و مریبه نامید به سبب منازعهٔ بنی اسرائیل و امتحان کردن ایشان یَهُوَه را زیرا گفته بودند: «آیا یَهُوَه در میان ما هست یا نه؟»

۸) پس عمالیق[1] آمده در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند.

۹) و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزین و بیرون رفته با عمالیق مقاتله نما و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته بر قلهٔ کوه خواهم ایستاد.»

۱۰) پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قلهٔ کوه برآمدند.

۱۱) و واقع شد که چون موسی دست خود را بر می افراشت اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرو می گذاشت عمالیق چیره می شدند.

۱۲) و دست های موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور یکی از این طرف و دیگری از آن طرف دست های او را بر می داشتند و دست هایش تا غروب آفتاب برقرار ماند.

۱۳) و یوشع عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت.

۱۴) پس یَهُوَه به موسی گفت: «اینرا برای یادگاری در کتاب بنویس و به سمع یوشع برسان که هر آینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.»

۱۵) و موسی قربانی گاهی بنا کرد و آن را یَهُوَه نِسی نامید.

۱۶) و گفت: «زیرا که دست بر تخت یَهُوَه است که یَهُوَه را جنگ با عمالیق نسلاً بعد نسل خواهد بود.»

خروج باب ۱۸

۱) و چون یترون کاهن مدیان پدر زن موسی آنچه را که خدا با موسی و قوم خود اسرائیل کرده بود شنید که یَهُوَه چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود

۲) آنگاه یترون پدر زن موسی صَفّوره زن موسی را برداشت بعد از آنکه او را پس فرستاده بود.

۳) و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود زیرا گفت: «در زمین بیگانه غریب هستم»

۴) و دیگری را الیعازر نام بود زیرا گفت: «که خدای پدرم مددکار من بوده مرا از شمشیر فرعون رهانید.»

۵) پس یترون پدر زن موسی با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود.

۶) و به موسی خبر داد که من یترون پدر زن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم.

۷) پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده به خیمه درآمدند

---

۱. بومیان کنعان را عمالیق یا عمالقه گویند.

۸) و موسی پدر زن خود را از آنچه یَهُوَه به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبر داد و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده یَهُوَه ایشان را از آن رهانیده بود.
۹) و یترون شاد گردید به سبب تمامی احسانی که یَهُوَه به اسرائیل کرده و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود.
۱۰) و یترون گفت: «متبارک است یَهُوَه که شما را از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است و قوم خود را از دست مصریان رهانیده.
۱۱) الآن دانستم که یَهُوَه از جمیع خدایان بزرگتر است خصوصاً در همان امری که بر ایشان تکبر می کردند.»
۱۲) و یترون پدر زن موسی قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند.
۱۳) بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند.
۱۴) و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می کرد دید گفت: «ای چه کار است که تو با قوم مینمایی؟ چرا تو تنها مینشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟»
۱۵) موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسألت نمایند.
۱۶) هر گاه ایشان را دعوی شود نزد من می آیند و میان هر کس و همسایه اش داوری می کنم و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم.»
۱۷) پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تو می کنی خوب نیست.
۱۸) هر آینه تو و این قوم نیز که با تو هستند خسته خواهید شد زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد.
۱۹) اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می دهم و خدا با تو باد و تو برای قوم به حضور خدا باش و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار.
۲۰) و فرایض و شرایع را بدیشان تعلیم ده و طریقی را که بدان میباید رفتار نمود و عملی را که میباید کرد بدیشان اعلام نما.
۲۱) و از میان تمامی قوم مردان قابل را که خدا ترس و مردان امین که از رشوه نفرت کنند جستجو کرده بر ایشان بگمار تا رؤسای هزاره و رؤسای صده و رؤسای پنجاه و رؤسای ده باشند.
۲۲) تا بر قوم پیوسته داوری نمایند و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. به این طور بار خود را سبک خواهی کرد و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد.
۲۳) اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید آنگاه یارای استقامت خواهی داشت و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»
۲۴) پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده آنچه او گفته بود بعمل آورد.
۲۵) و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده ایشان را رؤسای قوم ساخت رؤسای هزاره و رؤسای صده و رؤسای پنجاه و رؤسای ده.

۲۶) و در داوری قوم پیوسته مشغول می بودند. هر امر مشکل را نزد موسی میآوردند و هر دعوی کوچک را خود فیصل می دادند.

۲۷) و موسی پدر زن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

خروج باب ۱۹

۱) و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر در همآن روز به صحرای سینا آمدند.

۲) و از رفیدیم کوچ کرده به صحرای سینا رسیدند و در بیابان اردو زدند و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند.

۳) و موسی نزد خدا بالا رفت و یَهُوَه از میان کوه او را ندا در داد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو و بنی اسرائیل را خبر بده:

۴) شما آنچه را که من به مصریان کردم دیده اید و چگونه شما را بر بالهای عقاب برداشته نزد خود آورده ام.

۵) و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید و عهد مرا نگاه دارید همانا خزانهٔ خاص من از جمیع قوم ها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان از آن من است.

۶) و شما برای من مملکت کهنه و امتِ مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل میباید گفت.»

۷) پس موسی آمده مشایخ قوم را خواند و همهٔ این سخنان را که یَهُوَه او را فرموده بود بر ایشان اِلقا کرد.

۸) و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه یَهُوَه امر فرموده است خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به یَهُوَه عرض کرد.

۹) و یَهُوَه به موسی گفت: «اینک من در ابرملظِلم نزد تو میآیم تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان یَهُوَه را به قوم باز گفت.

۱۰) یَهُوَه به موسی گفت: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما و ایشان رخت خود را بشویند.

۱۱) و در روز سوم مهیا باشید زیرا که در روز سوم یَهُوَه در نظر تمامی قوم بر کوه سینا نازل شود.

۱۲) و حدود برای قوم از هر طرف قرار ده و بگو: با حذر باشید از اینکه به فراز کوه برآیید یا دامنهٔ آن را لمس نمایید زیرا هرکه کوه را لمس کند هر آینه کشته شود.

۱۳) دست بر آن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیر کشته شود خواه بهایم باشد خواه انسان زنده نماند. اما چون کُرِنّا نواخته شود ایشان به کوه برآیند.»

۱۴) پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند.

۱۵) و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید و به زنان نزدیکی نکنیید.»

۱۶) و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح که رعدها و برقها و ابر غلیظ بر کوه پدید آمد و آواز کُرِنّای بسیار سخت بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند بلرزیدند.

۱۷) و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد و در پایان کوه ایستادند.

۱۸) و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت زیرا یَهُوَه در آتش بر آن نزول کرد و دودش مثل دود کوره ای بالا می شد و تمامی کوه سخت متزلزل گردید.
۱۹) و چون آواز کُرِنّا زیاده و زیاده سخت نواخته می شد موسی سخن گفت و خدا او را به زبان جواب داد.
۲۰) و یَهُوَه بر کوه سینا بر قلهٔ کوه نازل شد و یَهُوَه موسی را به قلهٔ کوه خواند و موسی بالا رفت.
۲۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما مبادا نزد یَهُوَه برای نظر کردن از حد تجاوز نمایند که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد.
۲۲) و کهنه نیز که نزد یَهُوَه می آیند خویشتن را تقدیس نمایند مبادا یَهُوَه بر ایشان هجوم آورد.»
۲۳) موسی به یَهُوَه گفت: «قوم نمی توانند به فراز کوه سینا آیند زیرا که تو ما را قدغن کرده گفته ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.»
۲۴) یَهُوَه وی را گفت: «پایین برو و تو و هارون همراهت برآیید اما کَهنه و قوم از حد تجاوز ننمایند تا نزد یَهُوَه بالا بیایند مبادا بر ایشان هجوم آورد.»
۲۵) پس موسی نزد قوم فرود شده بدیشان سخن گفت.

خروج باب ۲۰

۱) و خدا تکلم فرمود و همهٔ این کلمات را بگفت:
۲) «من هستم یَهُوَه خدای تو که تو را از زمین مصر و از خانهٔ غلامی بیرون آوردم.
۳) تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.
۴) صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود نساز.
۵) نزد آن ها سجده نکن و آن ها را عبادت نکن زیرا من که یَهُوَه خدای تو می باشم خدای غیور هستم که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم.
۶) و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه میدارند رحمت می کنم.
۷) «نام یَهُوَه خدای خود را به باطل مبر زیرا یَهُوَه کسی را که اسم او را به باطل برد بی گناه نخواهد شمرد.
۸) «روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی.
۹) شش روز مشغول باش و همهٔ کارهای خود را بجا آور.
۱۰) اما روز هفتمین سبتِ یَهُوَه خدای توست. در آن هیچ کار نکن تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد.
۱۱) زیرا که در شش روز یَهُوَه آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آن هاست ساخت و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب یَهُوَه روز هفتم را مبارک خوانده آن را تقدیس نمود.
۱۲) پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می بخشد دراز شود.
۱۳) «قتل نکن.

۱۴) «زنا نکن.
۱۵) «دزدی نکن.
۱۶) «علیه همسایهٔ خود شهادت دروغ نده.
۱۷) «به خانهٔ همسایهٔ خود طمع نورز و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایهٔ تو باشد طمع نکن.»[۱]
۱۸) و جمیع قوم رعدها و زبانه های آتش و صدای کُرِنّا و کوه را که پر از دود بود دیدند و چون قوم این را بدیدند لرزیدند و از دور بایستادند.
۱۹) و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید اما خدا به ما نگوید مبادا بمیریم.»
۲۰) موسی به قوم گفت: «مترسید زیرا خدا برای امتحان شما آمده است تا ترس او پیش روی شما باشد و گناه نکنید.»
۲۱) پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود نزدیک آمد.
۲۲) و یَهُوَه به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم:
۲۳) با من خدایان نقره نسازید و خدایان طلا برای خود نسازید.
۲۴) قربانی گاهی از خاک برای من بساز و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رمهٔ خویش بر آن بگذران در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم نزد تو خواهم آمد و تو را برکت خواهم داد.
۲۵) و اگر قربانی گاهی از سنگ برای من سازی آن را از سنگ های تراشیده بنا نکن زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی آن را نجس خواهی ساخت.
۲۶) و بر قربانی گاه من از پله ها بالا مرو مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

خروج باب ۲۱

۱) «و این است احکامی که پیش ایشان می گذاری:
۲) اگر غلام عبری بخری شش سال خدمت کند و در هفتمین بی قیمت آزاد بیرون رود.
۳) اگر تنها آمده تنها بیرون رود و اگر صاحب زن بوده زنش همراه او بیرون رود.
۴) اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند و آن مرد تنها بیرون رود.
۵) لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هر آینه آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می دارم و نمیخواهم که آزاد بیرون روم
۶) آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد و او را نزدیک در یا قایمهٔ در برساند و آقایش گوش او را با درفشی سوراخ کند و او وی را همیشه بندگی نماید.

---

۱. این دستورات به «ده فرمان» معروف هستند. ده فرمان در آیات قرآن نیز آمده (آیات ۱۵۱–۱۵۳ سوره انعام و آیات ۳۲–۳۶ سوره اسراء) و اندیشمندان زیادی برای تطبیق ده فرمان موسی در تورات و قرآن تلاش نموده اند. (برای مطالعه بیشتر ر.ک. به: مقاله بازشناسی ده فرمان در تورات و قرآن پس از قرون وسطی، بهروز افشار، معرفت ادیان، شماره دوم، ۱۳۹۲

۷) «اما اگر شخصی دختر خود را به کنیزی بفروشد مثل غلامان بیرون نرود.
۸) هر گاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید بگذارد که او را فدیه دهند اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد زیرا که بدو خیانت کرده است.
۹) و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند موافق رسم دختران با او عمل نماید.
۱۰) اگر زنی دیگر برای خود گیرد آنگاه خوراک و لباس و نباشرت او را کم نکند.
۱۱) و اگر این سه چیز را برای او نکند آنگاه بی قیمت و رایگان بیرون رود.
۱۲) «هر که انسانی را بزند و او بمیرد هر آینه کشته شود.
۱۳) اما اگر قصد او نداشت بلکه خدا وی را بدستش رسانید آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند.
۱۴) لیکن اگر شخصی عمداً بر همسایهٔ خود آید تا او را به مکر بکُشد آنگاه او را از قربانی گاه من کشیده به قتل برسان.
۱۵) «و هر که پدر و مادر خود را زند هر آینه کشته شود.
۱۶) «و هر که آدمی را بدزدد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود هر آینه کشته شود.
۱۷) «و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند هر آینه کشته شود.
۱۸) «و اگر دو مرد نزاع کنند و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند و او نمیرد لیکن بستری شود
۱۹) اگر برخیزد و با عصا بیرون رود آنگاه زنندهٔ او بی گناه شمرده شود اما عوض بیکاری اش را ادا نماید و خرج معالجهٔ او را بدهد.
۲۰) «و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند و او زیر دست او بمیرد هر آینه انتقام او گرفته شود.
۲۱) لیکن اگر یک دو روز زنده بماند از او انتقام کشیده نشود زیرا که زر خرید اوست.
۲۲) «و اگر مردم جنگ کنند و زنی حامله را بزنند و اولاد او سقط گردد و ضرری دیگر نشود البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد و به حضور داوران ادا نماید.
۲۳) و اگر اذیتی دیگر حاصل شود آنگاه جان به عوض جان بده
۲۴) و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا
۲۵) و داغ به عوض داغ و زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه.[۱]
۲۶) «و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود او را به عوض چشمش آزاد کند.
۲۷) و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را بیندازد او را به عوض دندانش آزاد کند.
۲۸) «و هر گاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد گاو را البته سنگسار کنند و گوشتش را نخورند و صاحب گاو بی گناه باشد.

---

۱. «...و در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنید و چشم را مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان، و هر زخمی را قصاص خواهد بود. پس هرگاه کسی حق قصاص را ببخشد،کفاره او خواهد شد.» (آیه ۴۵ سوره مائده)

۲۹) و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آگاه بود و آن را نگاه نداشت و او مردی یا زنی را کشت گاو را سنگسار کنند و صاحبش را نیز به قتل رسانند.
۳۰) و اگر دیه بر او گذاشته شود آنگاه برای فدیهٔ جان خود هر آنچه براو مقرر شود ادا نماید.
۳۱) خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد به حسب این حکم با او عمل کنند.
۳۲) اگر گاو غلامی یا کنیزی را بزند سی مثقال نقره به صاحب او داده شود و گاو سنگسار شود.
۳۳) «و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند و آن را نپوشاند و گاوی یا الاغی در آن افتد
۳۴) صاحب چاه عوض او را بدهد و قیمتش را به صاحبش ادا نماید و گوشت مردار از آن او باشد.
۳۵) «و اگر گاو شخصی گاو همسایهٔ او را بزند و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشند و قیمت آن را تقسیم کنند و گوشت مردار را نیز تقسیم نمایند.
۳۶) اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می بود و صاحبش آن را نگاه نداشت البته گاو به عوض گاو بدهد و گوشت مردار از آن او باشد.

خروج باب ۲۲

۱) «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد و آن را بکشد یا بفروشد به عوض گاو پنج گاو و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد.
۲) «اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود و او را بزنند بطوری که بمیرد باز خواستِ خون برای او نباشد.
۳) اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد و اگر چیزی ندارد به عوض دزدی که کرد فروخته شود.
۴) اگر چیزی دزدیده شده از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود دو مقابل آن را رد کند.
۵) «اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد.
۶) «اگر آتشی بیرون رود و خارها را فرا گیرد و بافه های غله یا خوشه های نادرویده یا مزرعه ای سوخته گردد هر که آتش را افروخته است البته عوض بدهد.
۷) «اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایهٔ خود امانت گذارد و از خانهٔ آن شخص دزدیده شود هر گاه دزد پیدا شود دو چندان رد نماید.
۸) و اگر دزد گرفته نشود آنگاه صاحب خانه را به حضور حکام بیاورند تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایهٔ خویش دراز کرده است یا نه.
۹) در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیزِ گم شده که کسی بر آن ادعا کند امر هر دو به حضور خدا برده شود و بر گناه هر کدام که خدا حکم کند دو چندان به همسایهٔ خود رد نماید.
۱۰) «اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایهٔ خود امانت دهد و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود و شاهدی نباشد

۱۱) قسم یَهُوَه در میان هر دو نهاده شود که دست خود را به مال همسایهٔ خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد.
۱۲) لیکن اگر از او دزدیده شد به صاحبش عوض باید داد.
۱۳) و اگر دریده شد آن را برای شهادت بیاورد و برای دریده شده عوض ندهد.
۱۴) و اگر کسی حیوانی از همسایهٔ خود عاریت گرفت و پای آن شکست یا مرد و صاحبش همراهش نبود البته عوض باید داد.
۱۵) اما اگر صاحبش همراهش بود عوض نباید داد و اگر کرایه شد برای کرایه آمده بود.
۱۶) «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده با او هم بستر شد البته می باید او را زن منکوحهٔ خویش سازد.
۱۷) و هر گاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد موافق مهر دوشیزگان نقدی بدو باید داد.
۱۸) «زن جادو گر را زنده مگذار.
۱۹) «هر که با حیوانی مقاربت کند هر آینه کشته شود.
۲۰) «هر که برای خدایی غیر از یَهُوَه و بس قربانی گذراند البته هلاک گردد.
۲۱) «غریب را اذیت مرسانید و بر او ظلم نکنید زیرا که در زمین مصر غریب بودید.
۲۲) «بر بیوه زن یا یتیم ظلم نکنید.
۲۳) و هر گاه بر او ظلم کردی و او نزد من فریاد بر آورد البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود.
۲۴) و خشم من مشتعل شود و شما را به شمشیر خواهم کشت و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم.
۲۵) «اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایهٔ تو باشد قرض دادی مثل رباخوار با او رفتار نکن و هیچ سود بر او مگذار.
۲۶) «اگر رخت همسایهٔ خود را به گرو گرفتی آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن
۲۷) زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست پس در چه چیز بخوابد؟ و اگر نزد من فریاد برآورد هر آینه اجابت خواهم فرمود زیرا که من کریم هستم.
۲۸) «به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت نکن.
۲۹) «در آوردن نوبر غله و عصیر رز خود تأخیر نکن. و نخست زادهٔ پسران خود را به من بده.
۳۰) با گاوان و گوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده.
۳۱) «و برای من مردان مقدس باشید و گوشتی را که در صحرا دریده شود مخورید آن را نزد سگان بیندازید.

خروج باب ۲۳

۱) «خبر باطل را انتشار نده و با شریران همداستان مشو که شهادت دروغ دهی.
۲) «پیروی بسیاری برای عمل بد نکن و در مرافعه محضِ متابعتِ کثیری سخنی برای انحراف حق مگو.

۳) و در مرافعهٔ فقیر نیز طرفداری او نکن.
۴) «اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد البته آن را نزد او باز بیاور.
۵) اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی و از گشادن او رو گردان هستی البته آن را همراه او باید بگشایی.
۶) «حق فقیر خود را در دعوی او منحرف نساز.
۷) از امر دروغ اجتناب نما و بی گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد.
۸) «و رشوه مخور زیرا که رشوه بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج میسازد.
۹) «بر شخص غریب ظلم نکن زیرا که از دل غریبان خبر دارید چون که در زمین مصر غریب بودید.
۱۰) «و شش سال مزرعهٔ خود را بکار و محصولش را جمع کن
۱۱) لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما.
۱۲) «شش روز به شغل خود بپرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاوت و الاغت آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند.
۱۳) «و آنچه را به شما گفته ام نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید از زبانت شنیده نشود.
۱۴) «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار.
۱۵) عید فطیر را نگاه دار و چنانکه تو را امر فرموده ام هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اَبیب زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچکس به حضور من تهی دست حاضر نشود.
۱۶) و عید حصاد نو بر غلات خود را که در مزرعه کاشته ای و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده ای.
۱۷) در هر سال سه مرتبه همهٔ ذکورانت به حضور سلطان تعالی یَهُوَه حاضر شوند.
۱۸) «خون قربانی مرا با نان خمیر مایه دار مگذران و پیه عید من تا صبح باقی نماند.
۱۹) «نوبر نخستین زمین خود را به خانهٔ یَهُوَه خدای خود بیاور «بزغاله را در شیر مادرش مپز.
۲۰) «اینک من فرشته ای پیش روی تو میفرستم تا تو را در راه محافظت نموده بدان مکانی که مهیا کرده ام برساند.
۲۱) از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او تَمرد نکن زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید چون که نام من در اوست.
۲۲) و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفته ام عمل نمودی هر آینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود
۲۳) زیرا فرشتهٔ من پیش روی تو میرود و تو را به اَموریان و حتیان و فرزیان و کنعانیان و حویان و یبوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت.
۲۴) خدایان ایشان را سجده نکن و آن ها را عبادت نکن و موافق کارهای ایشان نکن البته آن ها را منهدم ساز و بت های ایشان را بشکن.

۲۵) و یَهُوَه خدای خود را عبادت نمایید تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد
۲۶) و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شمارهٔ روزهایت را تمام خواهم کرد.
۲۷) و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت.
۲۸) و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند.
۲۹) ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند.
۳۰) ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی.
۳۱) و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند.
۳۲) با ایشان و با خدایان ایشان عهد مبند.
۳۳) در زمین تو ساکن نشوند مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.»

خروج باب ۲۴

۱) و به موسی گفت: «نزد یَهُوَه بالا بیا تو و هارون و ناداب و اَبیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور سجده کنید.
۲) و موسی تنها نزدیک یَهُوَه بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.»
۳) پس موسی آمده همهٔ سخنان یَهُوَه و همهٔ این احکام را به قوم باز گفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همهٔ سخنانی که یَهُوَه گفته است بجا خواهیم آورد.»
۴) و موسی تمامی سخنان یَهُوَه را نوشت و بامدادان برخاسته قربانی گاهی در پای کوه و دوازده ستون موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد.
۵) و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذرانیدند و قربانی های سلامتی از گاوان برای یَهُوَه ذبح کردند.
۶) و موسی نصف خون را گرفته در لگنها ریخت و نصف خون را بر قربانی گاه پاشید
۷) و کتاب عهد را گرفته به سمع قوم خواند. پس گفتند: «هر آنچه یَهُوَه گفته است خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»
۸) و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده گفت: «اینک خون آن عهدی که یَهُوَه بر جمیع این سخنان با شما بسته است.»
۹) و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت.
۱۰) و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا.
۱۱) و بر آقایان بنی اسرائیل دست خود را نگذارد پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.

۱۲) و یَهُوَه به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا و آنجا باش تا لوح های سنگی و تورات و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمایی به تو دهم.»
۱۳) پس موسی با خادم خود یوشع برخاست و موسی به کوه خدا بالا آمد.
۱۴) و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا توقف کنید تا نزد شما برگردیم همانا هارون و حور با شما می باشند. پس هر که امری دارد نزد ایشان برود.»
۱۵) و چون موسی به فراز کوه برآمد ابر کوه را فرو گرفت.
۱۶) و جلال یَهُوَه بر کوه سینا قرار گرفت و شش روز ابر آن را پوشانید و روز هفتمین موسی را از میان ابر ندا در داد.
۱۷) و منظر جلال یَهُوَه مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قله کوه بود.
۱۸) و موسی به میان ابر داخل شده به فراز کوه بر آمد. و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

خروج باب ۲۵

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند از هرکه به میلِ دل بیاورد هدایای مرا بگیرید.
۳) و این است هدایا که از ایشان میگیرید: طلا و نقره و برنج
۴) و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز
۵) و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم
۶) و روغن برای چراغ ها و ادویه برای روغن مسح و برای بخور معطر
۷) و سنگ های عقیق و سنگ های مرصعی برای ایفود و سینه بند.
۸) و مقامی و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم.
۹) موافق هر آنچه به تو نشان دهم از نمونهٔ مسکن و نمونهٔ جمیع اسبابش همچنین بسازید.
۱۰) «و تابوتی از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.
۱۱) و آن را به طلای خالص بپوشان. آن را از درون و بیرون بپوشان و بر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز.
۱۲) و برایش چهار حلقهٔ زرین بریز و آن ها را برچهار قایمه اش بگذار دو حلقه بریک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.
۱۳) و دو عصا از چوب شطیم بساز و آن ها را به طلا بپوشان.
۱۴) و آن عصاها را در حلقه هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذران تا تابوت را به آن ها بردارند.
۱۵) و عصاها در حلقه های تابوت بماند و از آن ها برداشته نشود.
۱۶) و آن شهادتی را که به تو می دهم در تابوت بگذار.
۱۷) و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم.
۱۸) و دو کروبی از طلا بساز آن ها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز.

۱۹) و یک کروبی در این سر و کروبی دیگر در آن سر بساز. کروبیان را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز.
۲۰) و کروبیان بالهای خود را بر زِبر آن پهن کنند و تخت رحمت را به بالهای خود بپوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد و رویهای کروبیان به طرف تخت رحمت باشد.
۲۱) و تخت رحمت را بر روی تابوت بگذار و شهادتی را که به تو می دهم در تابوت بنه.
۲۲) و در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروبی که بر تابوت شهادت می باشند با تو سخن خواهم گفت دربارهٔ همهٔ اموری که به جهت بنی اسرائیل تو را امر خواهم فرمود.
۲۳) «و خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو زراع و عرضش یک ذراع و بلندیش یک ذراع و نیم باشد.
۲۴) و آن را به طلای خالص بپوشان و تاجی از طلا به هر طرفش بساز.
۲۵) و حاشیه ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز.
۲۶) و چهار حلقهٔ زرین برایش بساز و حلقه ها را بر چهار گوشهٔ چهار قایمه اش بگذار.
۲۷) و حلقه ها در برابر حاشیه باشد تا خانه ها باشد به جهت عصاها برای برداشتن خوان.
۲۸) و عصاها را از چوب شطیم بساز و آن ها را به طلا بپوشان تا خوان را بدآن ها بردارند.
۲۹) و صحنها و کاسه ها و جامها و پیاله هایش را که به آن ها هدایای ریختنی می ریزند بساز آن ها را از طلای خالص بساز.
۳۰) و نانِ تَقدِمِه را برخوان همیشه به حضور من بگذار.
۳۱) «و چراغدانی از طلای خالص بساز و از چرخکاری چراغدان ساخته شود قاعده اش و پایه اش و پیاله هایش و سیب هایش و گل هایش از همان باشد.
۳۲) و شش شاخه از طرفینش بیرون آید یعنی سه شاخهٔ چراغدان از یک طرف و سه شاخهٔ چراغدان از طرف دیگر.
۳۳) سه پیالهٔ بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیالهٔ بادامی با سیبی و گلی در شاخهٔ دیگر و هم چنین در شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید.
۳۴) و در چراغدان چهار پیالهٔ بادامی با سیب ها و گل های آن ها باشد.
۳۵) و سیبی زیر دو شاخهٔ آن و سیبی زیر دو شاخهٔ آن و سیبی زیر دو شاخهٔ آن بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید.
۳۶) و سیب ها و شاخه هایش از همان باشد یعنی از یک چرخکاری طلای خالص.
۳۷) و هفت چراغ برای آن بساز و چراغ هایش را بر بالای آن بگذار تا پیش روی آن را روشنایی دهند.
۳۸) و گُل گیرها و سینی هایش از طلای خالص باشد.
۳۹) خودش با همهٔ اسبابش از یک وزنهٔ طلای خالص ساخته شود.
۴۰) و آگاه باش که آن ها را موافق نمونهٔ آن ها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

خروج باب ۲۶

۱) «و مسکن را از ده پردهٔ کتان نازک تابیده و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کروبیان از صنعت نساج ماهر آن ها را ترتیب نما.

۲) طول یک پرده بیست و هشت ذراع و عرض یک پرده چهار ذراع و همهٔ پرده ها را یک اندازه باشد.

۳) پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد و پنج پرده با یکدیگر پیوسته.

۴) و مادگیهای لاجورد بر کنار هر پرده ای بر لب پیوستگی اش بساز و بر کنار پردهٔ بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز.

۵) پنجاه مادگی در یک پرده بساز و پنجاه مادگی در کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است بساز به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد.

۶) و پنجاه تکمهٔ زرین بساز و پرده ها را به تکمه ها با یکدیگر پیوسته ساز تا مسکن یک باشد.

۷) و خیمهٔ بالای مسکن را از پرده های پشم بز بساز و برای آن یازده پرده درست کن.

۸) طول یک پرده سی ذراع و عرض یک پرده چهار ذراع و اندازهٔ هر یازده پرده یک باشد.

۹) و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا پیوسته ساز و پردهٔ ششم را پیش روی خیمه دولا کن.

۱۰) و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرون است بساز و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی دوم است.

۱۱) و پنجاه تکمهٔ برنجین بساز و تکمه ها را در مادگیها بگذران و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد.

۱۲) و زیادتی پرده های خیمه که باقی باشد یعنی نصف پرده که زیاده است از پشت خیمه آویزان شود.

۱۳) و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده های خیمه زیاده باشد بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را بپوشد.

۱۴) و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز و پوششی از پوست خز بر زبر آن.

۱۵) «و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز.

۱۶) طول هر تخته ده ذراع و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.

۱۷) و در هر تخته دو زبانه قرینهٔ یکدیگر باشد و همهٔ تخته های مسکن را چنین بساز.

۱۸) و تخته ها برای مسکن بساز یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی.

۱۹) و چهل پایهٔ نقره در زیر آن بیست تخته بساز یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش و دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه اش.

۲۰) و برای جانب دیگر مسکن از طرف شمال بیست تخته باشد.

۲۱) و چهل پایهٔ نقرهٔ آن ها یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تختهٔ دیگر.

۲۲) و برای مؤخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز.

۲۳) و برای گوشه های مسکن در مؤخرش دو تخته بساز.

۲۴) و از زیر وصل کرده شود و تا بالا نیز در یک حلقه با هم پیوسته شود و برای هر دو چنین بشود در هر دو گوشه باشد.
۲۵) و هشت تخته باشد و پایه های آن ها از نقره شانزده پایه باشد یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تختهٔ دیگر.
۲۶) «و پشت بندها از چوب شطیم بساز پنج از برای تخته های یک طرف مسکن
۲۷) و پنج پشت بند برای تخته های طرف دیگر مسکن و پنج پشت بند برای تخته های طرف مسکن در مؤخرش به سمت مغرب.
۲۸) و پشت بند وسطی که میان تخته هاست از این سر تا آن سر بگذرد.
۲۹) و تخته ها را به طلا بپوشان و حلقه های آن ها را از طلا بساز تا خانه های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا بپوشان.
۳۰) «پس مسکن را برپا کن موافق نمونه ای که در کوه به تو نشان داده شد.
۳۱) و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز از صنعت نساج ماهر با کروبیان ساخته شود.
۳۲) و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شدهٔ به طلا بگذار و قلاّب های آن ها از طلا باشد و بر چهار پایهٔ نقره قایم شود.
۳۳) و حجاب را زیر تکمه ها آویزان کن و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور و حجاب قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد.
۳۴) و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار.
۳۵) و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن.
۳۶) و پرده ای برای دروازهٔ مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساز.
۳۷) و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز و آن ها را به طلا بپوشان و قلاّب های آن ها از طلا باشد و برای آن ها پنج پایهٔ برنجین بریز.

خروج باب ۲۷

۱) «و قربانی گاه را از چوب شطیم بساز طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. و قربانی گاه مربع باشد. و بلندی اش سه ذراع.
۲) و شاخه هایش را بر چهار
۳) گوشه اش بساز و شاخه هایش از همان باشد و آن را به برنج بپوشان.
۴) و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازهایش و جامهایش و چنگال هایش و مِجمرهایش و همهٔ اسبابش را از برنج بساز.
۵) و برایش آتشدانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقهٔ برنجین بر چهار گوشه اش بساز.

۶) و آن را در زیر کنار قربانی گاه بگذار تا شبکه به نصف قربانی گاه برسد.
۷) و دو عصا برای قربانی گاه بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آن ها را به برنج بپوشان.
۸) و عصاها را در حلقه ها بگذرانند و عصاها بر هر دو طرف قربانی گاه باشد تا آن را بردارند.
۹) و آن را مجوَف از تخته ها بساز همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد به این طور ساخته شود.
۱۰) «و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده باشد و طولش صد ذراع به یک طرف.
۱۱) و ستونهایش بیست و پایه های آن ها بیست از برنج باشد و قلاّب های ستونها و پشت بندهای آن ها از نقره باشد.
۱۲) و همچنین به طرف شمال در طولش پرده ها باشد که طول آن ها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایهٔ آن ها از برنج باشد و قلاّب های ستونها و پشت بندهای آن ها از نقره باشد.
۱۳) و برای عرض صحن به سمت مغرب پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آن ها ده و پایه های آن ها ده.
۱۴) و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد.
۱۵) و پرده های یک طرفِ دروازه پانزده ذراع و ستونهای آن ها سه و پایه های آن ها سه. و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آن ها سه و پایه های آن ها سه.
۱۶) و برای دروازهٔ صحن پردهٔ بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار.
۱۷) همهٔ ستونهای گرداگرد صحن با پشت بند های نقره پیوسته شود و قلاّب های آن ها از نقره و پایه های آن ها از برنج باشد.
۱۸) طول صحن صد ذراع و عرضش در هر جا پنجاه ذراع و بلندی اش پنج ذراع از کتان نازک تابیده شده و پایه هایش از برنج باشد.
۱۹) و همهٔ اسباب مسکن برای هر خدمتی و همهٔ میخ هایش و همهٔ میخ های صحن از برنج باشد.
۲۰) «و تو ای بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزد تو بیاورند تا چراغ ها دائماً روشن شود.
۲۱) در خیمهٔ اجتماع بیرون پرده ای که در برابر شهادت است هارون و پسرانش از شام تا صبح به حضور یَهُوَه آن را درست کنند. و این برای بنی اسرائیل نسلاً بعد نسل فریضهٔ ابدی باشد.

خروج باب ۲۸

۱) «و تو برادر خود هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهانت بکند یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار پسران هارون.
۲) و رخت های مقدس برای برادرت هارون به جهت عزت و زینت بساز.
۳) و تو به جمیع دانا دلانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته ام بگو که رخت های هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهانت کند.

۴) و رخت هایی که میسازند این است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطَرَز و عمامه و کمربند. این رخت های مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا به جهت من کهانت کنند.
۵) و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند.
۶) «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتانِ نازکِ تابیده شده از صنعت نساج ماهر بسازند.
۷) و دو کتفش را بر دو کناره اش بپیوندند تا پیوسته شود.
۸) و زُنّار ایفود که بر آن است از همان صنعت و از همان پارچه باشد یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده.
۹) و دو سنگ جزع بگیر و نام های بنی اسرائیل را بر آن ها نقش کن.
۱۰) شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان.
۱۱) از صنعتِ نقاشِ سنگ مثل نقش خاتم نام های بنی اسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آن ها را در طوقهای طلا نصب کن.
۱۲) و آن دو سنگ را بر کتف های ایفود بگذار تا سنگ های یادگاری برای بنی اسرائیل باشد و هارون نام های ایشان را بر دو کتف خود بحضور یَهُوَه برای یادگاری بردارد.
۱۳) و دو طوق از طلا بساز.
۱۴) و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار.
۱۵) «و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بساز.
۱۶) و مربع و دولا باشد طولش یک وجب و عرضش یک وجب.
۱۷) و آن را به ترصیع سنگ ها یعنی به چهار دسته از سنگ ها مرصع کن که رستهٔ اول عقیق احمر و یاقوت اصفر و زمرد باشد
۱۸) و رستهٔ دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید
۱۹) و رستهٔ سوم عین الهر و یشم و جمشت
۲۰) و رستهٔ چهارم زبر جد و جزع و یشب. و آن ها در رسته های خود با طلا نشانده شود.
۲۱) و سنگ ها موافق نام های بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان دوازده باشد مثل نقش خاتم و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد.
۲۲) و بر سینه بند زنجیرهای بهم پیچیده شده مثل طناب از طلای خالص بساز.
۲۳) و بر سینه بند دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار.
۲۴) و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه ای که بر سر سینه بند است بگذار.
۲۵) و دو سر دیگر آن دو زنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بطرف پیش بگذار.
۲۶) و دو حلقهٔ زرین بساز و آن ها را بر دو سر سینه بند به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است بگذار.

۲۷) و دو حلقهٔ دیگر زرین بساز و آن ها را بردو کتف ایفود از پایین بجانب پیش در برابر پیوستگی آن بر زبر زنار ایفود بگذار.

۲۸) و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تا سینه بند از ایفود جدا نشود.

۲۹) و هارون نام های بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود وقتی که به قدس داخل شود به حضور یَهُوَه به جهت یادگاری دائماً بردارد.

۳۰) و اوریم و تُمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد وقتی که به حضور یَهُوَه بیاید و عدالت بنی اسرائیل را بردل خود بحضور یَهُوَه دائماً متحمل شود.

۳۱) «و ردای ایفود را تماماً از لاجورد بساز.

۳۲) و شکافی برای سر در وسطش باشد. و حاشیهٔ گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره تا دریده نشود.

۳۳) و در دامنش انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز گرداگرد دامنش و زنگوله های زرین در میان آن ها به هر طرف.

۳۴) زنگولهٔ زرین و اناری و زنگولهٔ زرین و اناری گرداگرد دامن ردا.

۳۵) و در بر هارون باشد هنگامی که خدمت می کند تا آواز آن ها شنیده شود هنگامی که در قدس بحضور یَهُوَه داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد.

۳۶) و تُنکه ای از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای یَهُوَه نقش کن.

۳۷) و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد بر پیشانی عمامه خواهد بود.

۳۸) و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقف مینمایند در همهٔ هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائماً بر پیشانی او باشد تا بحضور یَهُوَه مقبول شوند.

۳۹) و پیراهن کتان نازک را بباف و عمامه ای از کتان نازک بساز و کمربندی از صنعت طراز بساز.

۴۰) و برای پسران هارون پیراهن ها بساز و به جهت ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه ها بساز به جهت عزت و زینت.

۴۱) و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آن ها آراسته کن و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کهانت کنند.

۴۲) و زیر جامه های کتان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تا ران برسد

۴۳) و برهارون و پسرانش باشد هنگامی که به خیمهٔ اجتماع داخل شوند یا نزد قربانی گاه آیند تا در قدس خدمت نمایند مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای نسلش فریضهٔ ابدی است.

خروج باب ۲۹

۱) «و این است کاری که بدیشان می کنی برای تقدیس نمودن ایشان تا به جهت من کهانت کنند: یک گوساله و دو قوچ بی عیب بگیر

۲) و نان فطیر و قرص های فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن آن ها را از آرد نرم گندم بساز.
۳) و آن ها را در یک سبد بگذار و آن ها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذران.
۴) و هارون و پسرانش را نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع آورده ایشان را به آب غسل ده
۵) و آن رخت ها را گرفته هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند.
۶) و عمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار
۷) و روغن مسح را گرفته بر سرش بریز و او را مسح کن.
۸) و پسرانش را نزدیک آورده ایشان را به پیراهن ها بپوشان.
۹) و بر ایشان یعنی هارون و پسرانش کمربندها ببند و عمامه ها را بر ایشان بگذار و کهانت برای ایشان فریضهٔ ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تخصیص نما.
۱۰) و گوساله را پیش خیمهٔ اجتماع برسان و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر گوساله بگذارند.
۱۱) و گوساله را به حضور یَهُوَه نزد در خیمهٔ اجتماع ذبح کن.
۱۲) و از خون گوساله گرفته بر شاخ های قربانی گاه به انگشت خود بگذار و باقی خون را بر بنیان قربانی گاه بریز.
۱۳) و همهٔ پیه را که احشا را می پوشاند و سفیدی که بر جگر است و دو گُرده را با پیهی که بر آن هاست گرفته بر قربانی گاه بسوزان.
۱۴) اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان زیرا قربانی گناه است.
۱۵) «و یک قوچ بگیر و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر قوچ بگذارند.
۱۶) و قوچ را ذبح کرده خونش را بگیر و گرداگرد قربانی گاه بپاش.
۱۷) و قوچ را به قطعه هایش ببر و احشا و پاچه هایش را بشوی و آن ها را بر قطعه ها و سرش بنه.
۱۸) و تمام قوچ را بر قربانی گاه بسوزان زیرا برای یَهُوَه قربانی سوختنی است و عطر خوشبو و قربانی آتشین برای یَهُوَه است.
۱۹) پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر قوچ بگذارند.
۲۰) و قوچ را ذبح کرده از خونش بگیر و به نرمهٔ گوش راست هارون و به نرمهٔ گوش پسرانش و به شست دست راست ایشان و به شست پای راست ایشان بگذار و باقی خون را گرداگرد قربانی گاه بپاش.
۲۱) و از خونی که بر قربانی گاه است و از روغن مسح گرفته آن را بر هارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش با وی بپاش تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با وی تقدیس شوند.
۲۲) پس پیه قوچ را و دنبه و پیهی که احشا را می پوشاند و سفیدی جگر و دو گُرده و پیهی که بر آن هاست و ساق راست را بگیر زیرا که قوچ قربانی تخصیص است.
۲۳) و یک گِردهٔ نان و یک قرص نان روغنی و یک رقیق از سبد نان فطیر را که به حضور یَهُوَه است

۲۴) و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه و آن ها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه بجنبان.
۲۵) و آن ها را از دست ایشان گرفته برای قربانی سوختنی بر قربانی گاه بسوزان تا برای یَهُوَه عطر خوشبو باشد زیرا که این قربانی آتشین یَهُوَه است.
۲۶) و سینهٔ قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته آن را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه بجنبان. و آن حصهٔ تو می باشد.
۲۷) و سینهٔ جنبانیدنی و ساق رفیعه را که از قوچ قربانی تخصیصِ هارون و پسرانش جنبانیده و برداشته شد تقدیس نمای.
۲۸) و آن از آنِ هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل به فریضهٔ ابدی خواهد بود زیرا که هدیهٔ رفیعه است و هدیهٔ رفیعه از جانب بنی اسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای یَهُوَه خواهد بود.
۲۹) و رخت مقدس هارون بعد از او از آن پسرانش خواهد بود تا در آن ها مسح و تخصیص شوند.
۳۰) هفت روز آن کاهن که جانشین او می باشد از پسرانش و به خیمهٔ اجتماع داخل شده خدمت قدس را می کند آن ها را بپوشد.
۳۱) و قوچ قربانی تخصیص را گرفته گوشتش را در قدس آب پز کن.
۳۲) و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سبد است به د رخیمهٔ اجتماع بخورند.
۳۳) و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود به این چیزها کفاره کرده شدند آن ها را بخورند لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است.
۳۴) و اگر چیزی از گوشت هدیهٔ تخصیص و از نان تا صبح باقی ماند آن باقی را به آتش بسوزان و آن را نخورند زیرا که مقدس است.
۳۵) «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما موافق آنچه به تو امر فرمودم هفت روز ایشان را تخصیص نما.
۳۶) و گوسالهٔ قربانی گناه را هر روز به جهت کفاره ذبح کن.
۳۷) و قربانی گاه را طاهر ساز به کفاره ای که بر آن می کنی و آن را مسح کن تا مقدس شود.
۳۸) هفت روز برای قربانی گاه کفاره کن و آن مقدس ساز و قربانی گاه قدس الاقداس خواهد بود. هر که قربانی گاه را لمس کند مقدس باشد.
۳۹) و این است قربانی هایی که بر قربانی گاه باید گذرانید: دو برهٔ یکساله. هر روز پیوسته
۴۰) یک بره را در صبح ذبح کن و برهٔ دیگر را در عصر ذبح نما.
۴۱) و ده یک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده و برای هدیهٔ ریختنی یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود.
۴۲) و برهٔ دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیهٔ صبح و موافق هدیهٔ ریختنی آن بگذران تا عطر خوشبو و قربانی آتشین برای یَهُوَه باشد.
۴۳) این قربانی سوختنی دائمی در نسل های شما نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع خواهد بود به حضور یَهُوَه در جایی که با شما ملاقات می کنم تا آنجا به تو سخن گویم.

۴۴) و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات می کنم تا از جلال من مقدس شود.
۴۵) و خیمهٔ اجتماع و قربانی گاه را مقدس می کنم و هارون و پسرانش را تقدیس می کنم تا برای من کهانت کنند.
۴۶) و در میان بنی اسرائیل ساکن شده خدای ایشان می باشم.
۴۷) و خواهند دانست که من یَهُوَه خدای ایشان هستم که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده ام تا در میان ایشان ساکن شوم. من یَهُوَه خدای ایشان هستم.

خروج باب ۳۰

۱) «و قربانی گاهی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطیم بساز.
۲) طولش ذراعی باشد و عرضش زراعی یعنی مربع باشد و بلندی اش دو ذراع و شاخ هایش از خودش باشد.
۳) و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخ هایش را و تاجی از طلا گرداگردش بساز.
۴) و دو حلقهٔ زرین برایش در زیر تاجش بساز بر دو گوشه اش بر هر دو طرفش آن ها را بساز. و آن ها خانه ها باشد برای عصاها تا آن را بدآن ها بردارند.
۵) و عصاها را از چوب شطیم بساز و آن ها را به طلا بپوشان.
۶) و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است در مقابل کرسی رحمت که بر زبر شهادت است در جایی که با تو ملاقات می کنم بگذار.
۷) و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند. وقتی که چراغ ها را می آراید آن را بسوزاند.
۸) و در عصر چون هارون چراغ ها را روشن می کند آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور یَهُوَه در نسل های شما باشد.
۹) هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه ای بر آن نگذرانید و هدیهٔ ریختنی بر آن نریزید.
۱۰) و هارون سالی یک مرتبه بر شاخ هایش کفاره کند به خون قربانی گناه که برای کفاره است سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسل های شما زیرا که آن برای یَهُوَه قدس الاقداس است.»
۱۱) و یَهُوَه به موسی خطاب کرده گفت:
۱۲) «وقتی که شمارهٔ بنی اسرائیل را بر حسب شمرده شدگان ایشان میگیری آنگاه هرکس فدیهٔ جان خود را به یَهُوَه دهد هنگامی که ایشان را میشماری مبادا در حین شمردن ایشان وبایی در ایشان حادث شود.
۱۳) هر که به سوی شمرده شدگان میگذرد این را بدهد یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس که یک مثقال بیست قیراط است و این نیم مثقال هدیهٔ یَهُوَه است.
۱۴) هر کسی از بیست ساله و بالاتر که بسوی شمرده شدگان بگذرد هدیهٔ یَهُوَه را بدهد.
۱۵) دولتمند از نیم مثقال زیاده ندهد و فقیر کمتر ندهد هنگامی که هدیه ای برای کفاره جآن های خود به یَهُوَه می دهند.

۱۶) و نقد کفاره را از بنی اسرائیل گرفته آن را برای خدمت خیمهٔ اجتماع بده تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور یَهُوَه باشد و به جهت جآن های ایشان کفاره کند.»
۱۷) و یَهُوَه به موسی خطاب کرده گفت:
۱۸) «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز و پایه اش از برنج و آن را در میان خیمهٔ اجتماع و قربانی گاه بگذار و آب در آن بریز.
۱۹) و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند.
۲۰) هنگامی که به خیمهٔ اجتماع داخل شوند به آب بشویند مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردند و سوزانیدن قربانی های آتشین به جهت یَهُوَه به قربانی گاه نزدیک آیند
۲۱) آنگاه دست و پای خود را بشویند مبادا بمیرند. و این برای ایشان یعنی برای او و نسلش نسلاً بعد نسل فریضهٔ ابدی باشد.»
۲۲) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۳) «و تو عطریات خاص بگیر از مر چکیده پانصد مثقال و از دارچینی معطر نصف آن دویست و پنجاه مثقال و از قصب الذریره دویست و پنجاه مثقال.
۲۴) و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس و از روغن زیتون یک هین.
۲۵) و از آن ها روغن مسح مقدس را بساز عطری که از صنعت عطار ساخته شود تا روغن مسح مقدس باشد.
۲۶) و خیمهٔ اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن.
۲۷) و خوان را با تمامی اسبابش و چراغدان را با اسبابش و قربانی گاه بخور را
۲۸) و قربانی گاه قربانی سوختنی را با همهٔ اسبابش و حوض را با پایه اش.
۲۹) و آن ها را تقدیس نما تا قدس الاقداس باشد. هر که آن ها را لمس نماید مقدس باشد.
۳۰) و هارون و پسرانش را مسح نموده ایشان را تقدیس نما تا برای من کهانت کنند.
۳۱) و بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسل های شما.
۳۲) و بر بدن انسان ریخته نشود و مثل آن موافق ترکیبش نسازید زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود.
۳۳) هر که مثل آن ترکیب نماید و هر که چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد از قوم خود منقطع شود.»
۳۴) و یَهُوَه به موسی گفت: «عطریات بگیر یعنی میعه و اظفار و قِنّه و از این عطریات با ندر صاف حصه ها مساوی باشد.
۳۵) و از اینها بخور بساز عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس.
۳۶) و قدری از آن را نرم بکوب و آن را پیش شهادت در خیمهٔ اجتماع جایی که با تو ملاقات می کنم بگذار و نزد شما قدس اقداس باشد.
۳۷) و موافق ترکیب این بخور که میسازی دیگری برای خود نسازید نزد تو برای یَهُوَه مقدس باشد.
۳۸) هر که مثل آن را برای بوییدن بسازد از قوم خود منقطع شود.»

خروج باب ۳۱

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «آگاه باش بصَلئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده ام.
۳) و او را به روح خدا پر ساخته ام و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری
۴) برای اختراع مخترعات تا در طلا و نقره و برنج کار کند.
۵) و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب تا در هر صنعتی اشتغال نماید.
۶) و اینک من اُهولیاب بن اخیسامُک را از سبط دان انباز او ساخته ام و در دل همهٔ دانادلان حکمت بخشیده ام تا آنچه را به تو امر فرموده ام بسازند.
۷) خیمهٔ اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است و تمامی اسباب خیمه
۸) و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همهٔ اسبابش و قربانی گاه بخور
۹) و قربانی گاه قربانی سوختنی و همهٔ اسبابش و حوض و پایه اش
۱۰) و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن و لباس پسرانش به جهت کهانت
۱۱) و روغن مسح و بخور معطر به جهت قدس موافق آنچه به تو امر فرموده ام بسازند.»
۱۲) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۳) «و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته بگو: البته سبَت های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسل های شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من یَهُوَه هستم که شما را تقدیس می کنم.
۱۴) پس سبَت را نگاه دارید زیرا که برای شما مقدس است هر که آن را بی حرمت کند هر آینه کشته شود و هر که در آن کار کند آن شخص از میان قوم خود منقطع شود.
۱۵) شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبَت آرام و مقدس یَهُوَه است. هر که در روز سبَت کار کند هر آینه کشته شود.
۱۶) پس بنی اسرائیل سبَت را نگاه بدارند نسلاً بعد نسل سبَت را به عهد ابدی مرعی دارند.
۱۷) این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است زیرا که در شش روز یَهُوَه آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده استراحت یافت.»
۱۸) و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا به پایان برد دو لوح شهادت یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

خروج باب ۳۲

۱) و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تأخیر نمود قوم نزد هارون جمع شده وی را گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی دانیم او را چه شده است.»[1]

---

۱. و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم آنگاه در غیاب وی شما گوساله را [به پرستش] گرفتید در حالی که ستمکار بودید. (آیه ۵۱ سوره بقره)

۲) هارون بدیشان گفت: «گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست بیرون کرده نزد من بیاورید.»

۳) پس تمامی قوم گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده نزد هارون آوردند.

۴) و آن ها را از دست ایشان گرفته آن را با قلم نقش کرد و از آن گوسالهٔ ریخته شده ساخت[۱] و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.»

۵) و چون هارون این را بدید قربانی گاهی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده گفت: «فردا عید یَهُوَه می باشد.»

۶) و بامدادان برخاسته قربانی های سوختنی گذرانیدند و هدایای سلامتی آوردند و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لعب برپا شدند.

۷) و یَهُوَه به موسی گفت: «روانه شده بزیر برو زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده ای فاسد شده اند.

۸) و به زودی از آن طریقی که بدیشان امر فرموده ام انحراف ورزیده گوسالهٔ ریخته شده برای خویشتن ساخته اند و نزد آن سجده کرده و قربانی گذرانیده می گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده اند.»

۹) و یَهُوَه به موسی گفت: «این قوم را دیده ام و اینک قوم گردنکش می باشند.

۱۰) و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیم خواهم ساخت.»

۱۱) پس موسی نزد یَهُوَه خدای خود تضرع کرده گفت: «ای یَهُوَه چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده ای مشتعل شده است؟

۱۲) چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد تا ایشان را در کوه ها بکشد و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما.

۱۳) بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیادآور که برای ایشان به ذات خود قسم خورده بدیشان گفتی که نسل شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم و تمامی این زمین را که دربارهٔ آن سخن گفته ام به نسل شما بخشم تا آن را متصرف شوند تا ابدالآباد.»

۱۴) پس یَهُوَه از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند رجوع فرمود.

---

۱. متون اسلامی تمام این اتهامات نسبت به هارون را تکذیب نموده و گمراهی و گوساله پرستی قوم یهود را به فردی بنام «سامری» منتسب می دانند. (آیه ۸۵ سوره طه) مطابق آیات و روایات اسلامی هارون تمام تلاش خود را به کار بست تا مانع کار سامری گردد تا حدی که نزدیک بود او را به قتل برسانند. (آیه ۱۵۰ سوره اعراف) در متون یهودی چنین شخصی با چنین پیشینه و کارنامه ای مشاهده نمی شود. سامری پس از این عملش مورد نفرین موسی قرار گرفت و به بیماری روانی مادام العمری مبتلا شد. (آیات ۹۷ و ۹۸ سوره طه)

۱۵) آنگاه موسی برگشته از کوه به زیر آمد و دو لوح شهادت به دست وی بود و لوح ها به هر دو طرف نوشته بود به این طرف و بدان طرف مرقوم بود.
۱۶) و لوح ها صنعت خدا بود و نوشته نوشتهٔ خدا بود منقوش بر لوح ها.
۱۷) و چون یوشع آواز قوم را که می خروشیدند شنید به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.»
۱۸) گفت: «صدای خروش ظفر نیست و صدای خروش شکست نیست بلکه آواز مغَنّیان را من می شنوم.»
۱۹) و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید و گوساله و رقص کنندگان را دید خشم موسی مشتعل شد و لوح ها را از دست خود افکنده آن ها را زیر کوه شکست.[۱]
۲۰) و گوساله ای را که ساخته بودند گرفته به آتش سوزانید و آن را خرد کرده نرم ساخت و بر روی آب پاشیده بنی اسرائیل را نوشانید.[۲]
۲۱) و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گناه عظیمی بر ایشان آوردی؟»
۲۲) هارون گفت: «خشم آقایم افروخته نشود تو این قوم را می شناسی که مایل به بدی می باشند.
۲۳) و به من گفتند برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند زیرا که این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورده است نمی دانیم او را چه شده.
۲۴) بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند پس به من دادند و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.»
۲۵) و چون موسی قوم را دید که بی لگام شده اند زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی لگام ساخته بود
۲۶) آنگاه موسی به دروازهٔ اردو ایستاده گفت: «هر که به طرف یَهُوَه باشد نزد من آید.» پس جمیع بنی لاوی نزد وی جمع شدند.
۲۷) او بدیشان گفت: «یَهُوَه خدای اسرائیل چنین می گوید: هر کس شمشیر خود را بر ران خویش بگذارد و از دروازه تا دروازهٔ اردو آمد و رفت کند و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایهٔ خود را بکشد.»
۲۸) و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.[۳]
۲۹) و موسی گفت: «امروز خویشتن را برای یَهُوَه تخصیص نمایید حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش تا امروز شما را برکت دهد.»

---

۱. و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید. آیا در مورد فرمان پروردگارتان عجله نمودید؟» سپس الواح را افکند. (آیه ۱۵۰ سوره اعراف)
۲. « بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی و ببین ما آن را نخست می سوزانیم سپس ذرّات آن را به دریا می پاشیم» (آیه ۹۷ سوره طه)
۳. قرآن نیز به این عذاب و کشتار جمعی اشاره نموده اما در خصوص اینکه بنی لاوی بوده اند یا دیگر قبایل سخنی به میان نیامده است. «و چون موسی به قوم خود گفت ای قوم من شما با گرفتن گوساله برخود ستم کردید پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و خودتان را به قتل برسانید که این کار نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است پس خدا توبه شما را پذیرفت که او توبه‌پذیر مهربان است.» (آیه ۵۴ سوره بقره)

۳۰) و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گناهی عظیم کرده اید. اکنون نزد یَهُوَه بالا می روم شاید گناه شما را کفاره کنم.»
۳۱) پس موسی به حضور یَهُوَه برگشت و گفت: «آه این قوم گناهی عظیم کرده و خدایان طلا برای خویشتن ساخته اند.
۳۲) الآن هر گاه گناه ایشان را می آمرزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته ای محو ساز.»
۳۳) یَهُوَه به موسی گفت: «هر که گناه کرده است او را از دفتر خود محو سازم.
۳۴) و اکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته ام راهنمایی کن. اینک فرشتهٔ من پیش روی تو خواهد خرامید لیکن در یوم تفقد من گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.»
۳۵) و یَهُوَه قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله ای را که هارون ساخته بود ساخته بودند.

خروج باب ۳۳

۱) ویَهُوَه به موسی گفت: «روانه شده از اینجا کوچ کن تو و این قوم که از زمین مصر برآورده ای بدان زمینی که برای ابراهیم اسحاق و یعقوب قسم خورده گفته ام آن را به نسل تو عطا خواهم کرد.
۲) و فرشته ای پیش روی تو میفرستم و کنعانیان و اَموریان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد
۳) به زمینی که به شیر و شهد جاری است زیرا که در میان شما نمیآیم چون که قوم گردنکش هستی مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.»
۴) و چون قوم این سخنان بد را شنیدند ماتم گرفته و هیچکس زیور خود را برخود ننهاد.
۵) و یَهُوَه به موسی گفت: «بنی اسرائیل را بگو: شما قوم گردنکش هستید اگر لحظه ای در میان تو آیم همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.»
۶) پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند.
۷) و موسی خیمهٔ خود را برداشته آن را بیرون لشکرگاه دور از اردو زد و آن را «خیمهٔ اجتماع» نامید. و واقع شد که هر که طالب یَهُوَه می بود به خیمهٔ اجتماع که خارج لشکرگاه بود بیرون می رفت.
۸) و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می رفت تمامی قوم برخاسته هریکی به در خیمهٔ خود می ایستاد و در عقب موسی مینگریست تا داخل خیمه می شد.
۹) و چون موسی به خیمه داخل می شد ستون ابر نازل شده به در خیمه می ایستاد و خدا با موسی سخن می گفت.
۱۰) و چون تمامی قوم ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می دیدند همهٔ قوم برخاسته هر کس به در خیمهٔ خود سجده می کرد.
۱۱) و یَهُوَه با موسی روبرو سخن می گفت مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر میگشت. اما خادم او یوشع بن نونِ جوان از میان خیمه بیرون نمی آمد.
۱۲) و موسی به یَهُوَه گفت: «اینک تو به من میگویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمیدهی که همراه من که را می فرستی. و تو گفته ای تو را به نام میشناسم و ایضاً در حضور من فیض یافته ای.

۱۳) الآن اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم و در حضور تو فیض یابم و ملاحظه بفرما که این طایفه قوم تو می باشند.»
۱۴) گفت: «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.»
۱۵) به وی عرض کرد: «هر گاه روی تو نیاید ما را از اینجا مبر.
۱۶) زیرا به چه چیز معلوم می شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم؟ آیا نه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قوم هایی که بر روی زمینند ممتاز خواهیم شد.»
۱۷) یَهُوَه به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته ای خواهم کرد زیرا که در نظر من فیض یافته ای و تو را به نام میشناسم.»
۱۸) عرض کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمایی.»
۱۹) گفت: «من تمامی احسان خود را پیش روی تو میگذرانم و نام یَهُوَه را پیش روی تو ندا می کنم و رأفت می کنم بر هرکه رئوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم.»
۲۰) و گفت: «روی مرا نمی توانی دید زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.»
۲۱) و یَهُوَه گفت: «اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست.
۲۲) و واقع می شود که چون جلال من میگذرد تو را در شکاف صخره می گذارم و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم.
۲۳) پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی شود.»

خروج باب ۳۴

۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی بر این لوح ها خواهم نوشت.
۲) و بامدادان حاضر شو و صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست.
۳) و هیچکس با تو بالا نیاید و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود و گله و رمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.»
۴) پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته به کوه سینا بالا آمد چنانکه یَهُوَه او را امر فرموده بود و دو لوح سنگی را به دست خود برداشت.
۵) و یَهُوَه در ابر نازل شده در آنجا با وی بایستاد و به نام یَهُوَه ندا درداد.
۶) و یَهُوَه پیش روی وی عبور کرده ندا در داد که «یَهُوَه یَهُوَه خدای رحیم و رئوف و دیر خشم و کثیر احسان و وفا
۷) نگاه دارندهٔ رحمت برای هزاران و آمرزندهٔ خطا و عصیان و گناه لکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.»
۸) و موسی به زودی رو به زمین نهاده سجده کرد.
۹) و گفت: «ای یَهُوَه اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام مستدعی آنکه یَهُوَه در میان ما بیاید زیرا که این قوم گردنکش می باشند پس خطا و گناه ما را بیامرز و ما را میراث خود بساز.»

۱۰) گفت: «اینک عهدی میبندم و در نظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می کنم که در تمامی جهان و در جمیع امت ها کرده نشده باشد و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی کار یَهُوَه را خواهند دید زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد کاری هولناک است.

۱۱) آنچه را من امروز به تو امر می فرمایم نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزیان و حویان و یبوسیان را خواهم راند.

۱۲) با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بدانجا میروی عهد نبندی مبادا در میان شما دامی باشد.

۱۳) بلکه مذبهای ایشان را منهدم سازید و بت های ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید.

۱۴) زنهار خدای غیر را عبادت نکن زیرا یَهُوَه که نام او غیور است خدای غیور است.

۱۵) زنهار با ساکنان آن زمین عهد مبند والّا از عقب خدایان ایشان زنا می کنند و نزد خدایان ایشان قربانی می گذرانند و تو را دعوت مینمایند و از قربانی های ایشان میخوری.

۱۶) و از دختران ایشان برای پسران خود میگیری و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود.

۱۷) خدایان ریخته شده برای خویشتن نساز.

۱۸) عید فطیر را نگاه دار و هفت روز نان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم در وقت معین در ماه اَبیب بخور زیرا که در ماه ابیب از مصر بیرون آمدی.

۱۹) هر که رحم را گشاید از آن من است و هر نخست زادهٔ ذکور از مواشی تو چه از گاو چه از گوسفند

۲۰) و برای نخست زادهٔ الاغ بره ای فدیه بده و اگر فدیه ندهی گردنش را بشکن و هر نخست زاده ای از پسرانت را فدیه بده. و هیچکس به حضور من تهی دست حاضر نشود.

۲۱) شش روز مشغول باش و روز هفتمین سبَت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد سبَت را نگاه دار.

۲۲) و عید هفته ها را نگاهدار یعنی عید نوبرحصاد گندم و عید جمع در تحویل سال.

۲۳) سالی سه مرتبه همهٔ ذکورانت به حضور سلطان تعالی یَهُوَه خدای اسرائیل حاضر شوند.

۲۴) زیرا که امت ها را از پیش روی تو خواهم راند و حدود تو را وسیع خواهم گردانید. و هنگامی که در هر سال سه مرتبه میآیی تا به حضور یَهُوَه خدای خود حاضر شوی هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد.

۲۵) خون قربانی مرا با خمیرمایه مگذران و قربانی عید فِصَح تا صبح نماند.

۲۶) نخستین نوبر زمین خود را به خانهٔ یَهُوَه خدای خود بیاور. و بزغاله را در شیر مادرش مپز.»

۲۷) و یَهُوَه به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس زیرا که به حسب این سخنان عهد با تو و با اسرائیل بسته ام.»

۲۸) و چهل روز و چهل شب آنجا نزد یَهُوَه بوده نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد یعنی ده کلام را بر لوح ها نوشت.

۲۹) و چون موسی از کوه سینا بزیر می آمد و دو لوح سنگی در دست موسی بود هنگامی که از کوه بزیر می آمد واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با او پوست چهرهٔ وی میدرخشید.
۳۰) اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهرهٔ او می درخشد. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند.
۳۱) و موسی ایشان را خواند و هارون و همهٔ سرداران جماعت نزد او برگشتند و موسی بدیشان سخن گفت.
۳۲) و بعد از آن همهٔ بنی اسرائیل نزدیک آمدند و آنچه یَهُوَه در کوه سینا بدو گفته بود بدیشان امر فرمود.
۳۳) و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد نقابی بر روی خود کشید.
۳۴) و چون موسی به حضور یَهُوَه داخل می شد که با وی گفتگو کند نقاب را برمی داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده آنچه به وی امر شده بود به بنی اسرائیل می گفت.
۳۵) و بنی اسرائیل روی موسی را می دیدند که پوست چهرهٔ او می درخشد. پس موسی نقاب را به روی خود باز می کشید تا وقتی که برای گفتگوی او می رفت.

خروج باب ۳۵

۱) و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده بدیشان گفت: «این است سخنانی که یَهُوَه امر فرموده است که آن ها را بکنی:
۲) شش روز کار کرده شود و در روز هفتمین سبَتِ آرامی مقدس یَهُوَه برای شماست هر که در آن کاری کند کشته شود.
۳) در روز سبَت آتش در همهٔ خانه های خود میفروزید.»
۴) و موسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده گفت: «این است امری که یَهُوَه فرموده و گفته است:
۵) از خودتان هدیه ای برای یَهُوَه بگیرید. هر که از دل راغب است هدیهٔ یَهُوَه را از طلا و نقره و برنج بیاورد
۶) و از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز
۷) و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم
۸) و روغن برای روشنایی و عطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر
۹) و سنگ های جزع و سنگ های ترصیع برای ایفود و سینه بند.»
۱۰) و همهٔ دانادلان از شما بیایند و آنچه را یَهُوَه امر فرموده است بسازند.
۱۱) مسکن و خیمه اش و پوشش آن و تکمه هایش و تخته هایش و پشت بندهایش و ستونهایش و تخته هایش و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش
۱۲) و تابوت و خوان و عصاهایش و کرسی رحمت و حجاب ستر
۱۳) و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نانِ تَقدِمِه
۱۴) و چراغدان برای روشنایی

۱۵) و قربانی گاه بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر و پردهٔ دروازه برای درگاه مسکن
۱۶) و قربانی گاه قربانی سوختنی و شبکهٔ برنجین آن و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پایه اش
۱۷) و پرده های صحن و ستونهایش و پایه های آن ها و پردهٔ دروازهٔ صحن
۱۸) و میخ های مسکن و میخ های صحن و طنآب های آن ها
۱۹) و رخت های بافته شده برای خدمت قدس یعنی رخت مقدس هارون کاهن و رخت های پسرانش را تا کهانت نمایند.»
۲۰) پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از حضور موسی بیرون شدند.
۲۱) و هر که دلش او را ترغیب کرد و هر که روحش او را با اراده گردانید آمدند و هدیهٔ یَهُوَه را برای کار خیمهٔ اجتماع و برای تمام خدمتش و برای رخت های مقدس آوردند.
۲۲) مردان و زنان آمدند هر که از دل راغب بود و حلقه های بینی و گوشواره های و انگشتریها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند و هر که هدیهٔ طلا برای یَهُوَه گذرانیده بود.
۲۳) و هر کسی که لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز نزد او یافت شد آن ها را آورد.
۲۴) هر که خواست هدیهٔ نقره و برنج بیاورد هدیهٔ یَهُوَه راآورد و هر که چوب شطیم برای هر کار خدمت نزد او یافت شد آن را آورد.
۲۵) و همهٔ زنان دانا دل به دست های خود می رشتند و رشته شده را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک آوردند
۲۶) و همهٔ زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود پشم بز را می رشتند.
۲۷) و آقایان سنگ های جزع و سنگ های ترصیع برای ایفود و سینه بند آوردند.
۲۸) و عطریات و روغن برای روشنایی و برای روغن مسح و برای بخور معطر.
۲۹) و همهٔ مردان و زنان بنی اسرائیل که دل ایشان ایشان را راغب ساخت که چیزی برای هر کاری که یَهُوَه امر فرموده بود که به وسیلهٔ موسی ساخته شود برای یَهُوَه به ارادهٔ دل آوردند.
۳۰) و موسی بنی اسرائیل را گفت: «آگاه باشید که یَهُوَه بصَلئیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام دعوت کرده است
۳۱) و او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پر ساخته
۳۲) و برای اختراع مخترعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج
۳۳) و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگ ها و برای درودگری چوب تا هر صنعت هنری را بکند.
۳۴) و در دل او تعلیم دادن را القا نمود و همچنین اُهولیاب بن اخیسامک را از سبط دان
۳۵) و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت برای هر عمل نقاشی و نساج ماهر و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

خروج باب ۳۶

۱) «و بصلئیل و اهولیاب و همهٔ دانادلانی که یَهُوَه حکمت و فطانت بدیشان داده است تا برای کردن هر صنعتِ خدمتِ قدس ماهر باشند موافق آنچه یَهُوَه امر فرموده است کار بکنند.»

۲) پس موسی بصلئیل و اهولیاب و همهٔ دانادلانی را که یَهُوَه در دل ایشان حکمت داده بود و آنانی را که دل ایشان ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک بیایند دعوت کرد.
۳) و همهٔ هدایایی را که بنی اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند از حضور موسی برداشتند و هر بامداد هدایای تبرعی دیگر نزد وی میآوردند.
۴) و همهٔ دانایانی که هر گونه کار قدس را میساختند هر یک از کار خود که در آن مشغول می بود آمدند.
۵) و موسی را عرض کرده گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که یَهُوَه فرموده است که ساخته شود میآورند.»
۶) و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن باز داشته شدند.
۷) و اسباب برای انجام تمام کار کافی بلکه زیاده بود.
۸) پس همهٔ دانادلانی که در کار اشتغال داشتند ده پردهٔ مسکن را ساختند از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز و آن ها را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند.
۹) طول هر پرده بیست و هشت ذراع و عرض هر پرده چهار ذراع. همهٔ پرده ها را یک اندازه بود.
۱۰) و پنج پرده را با یکدیگر بپیوست و پنج پرده را با یکدیگر بپیوست
۱۱) و بر لب یک پرده در کنار پیوستگی اش مادگیهای لاجورد ساخت و همچنین در لب پردهٔ بیرونی در پیوستگی دوم ساخت.
۱۲) و در یک پرده پنجاه مادگی ساخت و در کنار پرده ای که در پیوستگی دومین بود پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگر بود.
۱۳) و پنجاه تکمهٔ زرین ساخت و پرده ها را به تکمه ها با یکدیگر بپیوست تا مسکن یک باشد.
۱۴) و پرده ها از پشم بز ساخت به جهت خیمه ای که بالای مسکن بود آن ها را پانزده پرده ساخت.
۱۵) طول هر پرده سی ذراع و عرض هر پرده چهار ذراع و یازده پرده را یک اندازه بود.
۱۶) و پنج پرده را جدا پیوست و شش پرده را جدا.
۱۷) و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرونی بود ساخت و پنجاه مادگی در کنار پرده در پیوستگی دوم.
۱۸) و پنجاه تکمهٔ برنجین برای پیوستن خیمه ساخت تا یک باشد.
۱۹) و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت و پوششی بر زبر آن از پوست خز.
۲۰) و تخته های قایم از چوب شطیم برای مسکن ساخت.
۲۱) طول هر تخته ده ذراع و عرض هر تخته یک ذراع و نیم.
۲۲) هر تخته را دو زبانه بود مقرون یکدیگر و به این ترکیب همهٔ تخته های مسکن را ساخت.
۲۳) و تخته های مسکن را ساخت بیست تخته به جانب جنوب به طرف یمانی
۲۴) و چهل پایهٔ نقره زیر بیست تخته ساخت یعنی دو پایه زیر تخته ای برای دو زبانه اش و دو پایه زیر تختهٔ دیگر برای دو زبانه اش.
۲۵) و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال بیست تخته ساخت.

۲۶) و چهل پایهٔ نقرهٔ آن ها را یعنی دو پایه زیر یک تخته ای و دو پایه زیر تختهٔ دیگر.
۲۷) و برای مؤخر مسکن به طرف مغرب شش تخته ساخت.
۲۸) و دو تخته برای گوشته های مسکن در هر دو جانبش ساخت.
۲۹) و از زیر با یکدیگر پیوسته شد و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد.
۳۰) پس هشت تخته بود و پایه های آن ها از نقره شانزده پایه یعنی دو پایه زیر هر تخته.
۳۱) و پشت بندها از چوب شطیم ساخت یعنی پنج برای تخته های یک جانب مسکن
۳۲) و پنج پشت بند برای تخته های جانب دیگر مسکن و پنج پشت بند برای تخته های مؤخر جانب غربی مسکن.
۳۳) و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته ها از سرتاسر بگذرد.
۳۴) تخته ها را به طلا پوشانید و حلقه های آن ها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها خانه ها باشد و پشت بندها را به طلا پوشانید.
۳۵) و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ساخت و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد. ۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد.
۳۶) و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت و آن ها را به طلا پوشانید و قلاّب های آن ها از طلا بود و برای آن ها چهار پایهٔ نقره ریخت.
۳۷) و پرده ای برای دروازهٔ خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز ساخت.
۳۸) و پنج ستون آن و قلاّب های آن ها را ساخت و سرها و عصاهای آن ها را به طلا پوشانید و پنج پایهٔ آن ها از برنج بود.

خروج باب ۳۷

۱) و بصلئِیل تابوت را از چوب شطیم ساخت طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم.
۲) و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت.
۳) و چهار حلقهٔ زرین برای چهار قایمه اش بریخت یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر.
۴) و دو عصا از چوب شطیم ساخته آن ها را به طلا پوشانید.
۵) و عصاها را در حلقه ها بر دو جانب تابوت گذرانید برای برداشتن تابوت.
۶) و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم.
۷) و دو کروبی از طلا ساخت. و آن ها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت.
۸) یک کروبی بر این طرف و کروبی دیگر بر آن طرف و از کرسی رحمت کروبیان را بر هر دو طرفش ساخت.

۹) و کروبیان بالهای خود را بر زبر آن پهن می کردند و به بالهای خویش کرسی رحمت را میپوشانیدند و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می بود یعنی رویهای کروبیان به جانب کرسی رحمت می بود.

۱۰) و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع و عرضش یک ذراع و بلندیش یک ذراع و نیم.

۱۱) و آن را به طلای خالص پوشانید و تاجی زرین گرداگردش ساخت.

۱۲) و حاشیه ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت.

۱۳) و چهار حلقهٔ زرین برایش ریخت و حلقه ها را بر چهار گوشه ای که بر چهار قایمه اش بود گذاشت.

۱۴) و حلقه ها مقابل حاشیه بود تا خانه های عصاها باشد برای برداشتن خوان.

۱۵) و دو عصا را از چوب شطیم ساخته آن ها را به طلا پوشانید برای برداشتن خوان.

۱۶) و ظروفی را که بر خوان می بود از صحنها و کاسه ها و پیاله ها و جامهایش که بدآن ها هدایای ریختنی می ریختند از طلای خالص ساخت.

۱۷) و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری چراغدان را ساخت و پایه اش و شاخه هایش و پیاله هایش و سیب هایش و گل هایش از همین بود.

۱۸) و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد یعنی سه شاخهٔ چراغدان از یک طرف و سه شاخهٔ چراغدان از طرف دیگر.

۱۹) و سه پیالهٔ بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیالهٔ بادامی و سیبی و گلی بر شاخهٔ دیگر و همچنین برای شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آمد.

۲۰) و بر چراغدان چهار پیالهٔ بادامی با سیب ها و گل های آن.

۲۱) و سیبی زیر دو شاخهٔ آن و سیبی زیر دو شاخهٔ آن و سیبی زیر دو شاخهٔ آن برای شش شاخه ای که از آن بیرون می آمد.

۲۲) سیب های آن ها و شاخه های آن ها از همین بود یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص.

۲۳) و هفت چراغش و گلگیرهایش و سینی هایش را از طلای خالص ساخت.

۲۴) از یک وزنه طلای خالص آن را با همهٔ اسبابش ساخت.

۲۵) و قربانی گاه بخور را از چوب شطیم ساخت طولش یک ذراع و عرضش یک ذراع مربع و بلندیش دو ذراع و شاخ هایش از همان بود.

۲۶) و آن را به طلای خالص پوشانید یعنی سطحش و طرف های گرداگردش و شاخ هایش و تاجی گرداگردش از طلای خالص ساخت.

۲۷) و دو حلقهٔ زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه اش بر دو طرفش ساخت تا خانه های عصاها باشد برای برداشتنش به آن ها.

۲۸) و عصاها را از چوب شطیم ساخته آن ها را به طلا پوشانید.

۲۹) و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطار ساخت.

خروج باب ۳۸

۱) و قربانی گاه قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع مربع و بلندیش سه ذراع.

۲) و شاخ هایش را بر چهار گوشه اش ساخت. شاخ هایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید.

۳) و همهٔ اسباب قربانی گاه را ساخت یعنی: دیگ ها و خاک اندازها و کاسه ها و چنگال ها و مِجمرها و همهٔ ظروفش را از برنج ساخت.

۴) و برای قربانی گاه آتشدانی مشبک از برنج ساخت که زیر حاشیه اش بطرف پایین تا نصفش برسد.

۵) و چهار حلقه برای چهار سر آتشدان برنجین ریخت تا خانه های عصاها باشد.

۶) و عصاها را از چوب شطیم ساخته آن ها را به برنج پوشانید.

۷) و عصاها را در حلقه ها بر دو طرف قربانی گاه گذرانید برای برداشتن به آن ها و قربانی گاه را از چوبها مجوف ساخت.

۸) و حوض را از برنج ساخت و پایه اش را از برنج از آینه های زنانی که نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع برای خدمت جمع می شدند.

۹) و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت یمانی پرده های صحن از کتان نازک تابیده شده صد ذراعی بود.

۱۰) ستونهای آن ها بیست بود و پایه های آن ها بیست بود از برنج و قلاّب های آن ها و پشت بندهای آن ها از نقره.

۱۱) و برای طرف شمالی صد ذراعی بود و ستونهای آن ها بیست از برنج و قلاّب های ستونها و پشت بندهای آن ها از نقره بود.

۱۲) و برای طرف غربی پرده های پنجاه ذراعی بود و ستونهای آن ها ده و پایه های آن ها ده و قلاّب ها و پشت بندهای ستونها از نقره بود.

۱۳) و برای طرف شرقی به سمت طلوع پنجاه ذراعی بود.

۱۴) و پرده های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود ستونهای آن ها سه و پایه های آن ها سه.

۱۵) و برای طرف دیگر دروازهٔ صحن از این طرف و از آن طرف پرده ها پانزده ذراعی بود ستونهای آن ها سه و پایه های آن ها سه.

۱۶) همهٔ پرده های صحن به هر طرف از کتان نازک تابیده شده بود.

۱۷) و پایه های ستونها از برنج بود و قلاّب ها و پشت بندهای ستونها از نقره و پوشش سرهای آن ها از نقره و جمیع ستونهای صحن به پشت بندهای نقره پیوسته شده بود.

۱۸) و پردهٔ دروازهٔ صحن از صنعت طراز از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع و بلندیش به عرض پنج ذراع موافق پرده های صحن.

۱۹) و ستونهای آن ها چهار و پایه های برنجین آن ها چهار و قلاّب های آن ها از نقره و پوشش سرهای آن ها و پشت بندهای آن ها از نقره بود.

۲۰) و همهٔ میخ های مسکن و صحن به هر طرف از برنج بود.

۲۱) این است حساب مسکن یعنی مسکن شهادت چنانچه حسب فرمان موسی به خدمت لاویان به توسط ایتاماربن هارون کاهن حساب آن گرفته شد.
۲۲) و بصلئیل بن اوری بن حور از سبط یهودا آنچه را که یَهُوَه به موسی امر فرموده بود ساخت.
۲۳) و با وی اُهولِیاب بن اخیسامک از سبط دان بود نقاش و مخترع و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک.
۲۴) و تمام طلایی که در کار صرف شد یعنی در همه کار قدس از طلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود.
۲۵) و نقرهٔ شمرده شدگان جماعت صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود موافق مثقال قدس.
۲۶) یک در هم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس برای هر نفری از آنانی که به سوی شمرده شدگان گذشتند از بیست ساله و بالاتر که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
۲۷) و اما آن صد وزنهٔ نقره برای ریختن پایه های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای یک پایه.
۲۸) و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلاّب ها برای ستونها ساخت و سرهای آن ها را پوشانید و پشت بندها برای آن ها ساخت.
۲۹) و برنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهار صد مثقال بود.
۳۰) و از آن پایه های دروازهٔ خیمهٔ اجتماع و قربانی گاه برنجین و شبکهٔ برنجین آن و همهٔ اسباب قربانی گاه را ساخت.
۳۱) و پایه های صحن را به هر طرف و پایه های دروازهٔ صحن و همهٔ میخ های مسکن و همهٔ میخ های گرداگرد صحن را.

خروج باب ۳۹

۱) و از لاجورد و ارغوان و قرمز رخت های بافته شده ساختند برای خدمت کردن در قدس و رخت های مقدس برای هارون ساختند چنانکه یَهُوَه به موسی امر نموده بود.
۲) و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ساخت.
۳) و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آن ها را در میان لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک به صنعت نساج ماهر ببافند.
۴) و کتف های پیوسته شده برایش ساختند که بر دو کنار پیوسته شد.
۵) و زنار بسته شده ای که بر آن بود از همان پارچه و از همان صنعت بود از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۶) و سنگ های جزع مرصع در دو طوق طلا و منقوش به نقش خاتم موافق نام های بنی اسرائیل درست کردند.
۷) آن ها را بر کتف های ایفود نصب کرد تا سنگ های یادگاری برای بنی اسرائیل باشد چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.

۸) و سینه بند را موافق کار ایفود از صنحت نساج ماهر ساخت از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده.

۹) و آن مربع بود و سینه بند را دولا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب دولا.

۱۰) و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند رسته ای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رستهٔ اول.

۱۱) و رستهٔ دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید.

۱۲) و رستهٔ سوم از عین الهر و یشم و جمست.

۱۳) و رستهٔ چهارم از زبرجد و جزع و یشب در ترصیعهٔ خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود.

۱۴) و سنگ ها موافق نام های بنی اسرائیل دوازده بود مطابق اسامی ایشان مثل نقش خاتم هر یکی به اسم خود برای دوازده سبط.

۱۵) و بر سینه بند زنجیرهای تابیده شده مثل کار طنآب ها از طلای خالص ساختند.

۱۶) و دو طوق زرین و دو حلقهٔ زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند.

۱۷) و آن دو زنجیر تابیده شدهٔ زرین را در دو حلقه ای که بر سرهای سینه بند بود گذاشتند.

۱۸) و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند و آن ها را بر دو کتف ایفود در پیش نصب کردند.

۱۹) و دو حلقهٔ زرین ساختند آن ها را بر دو سر سینه بند گذاشتند بر کناری که بر طرف اندرونی ایفود بود.

۲۰) و دو حلقهٔ زرین دیگر ساختند و آن ها را بر دو کتف ایفود به طرف پایین از جانب پیش مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند.

۲۱) و سینه بند را به حلقه هایش با حلقه های ایفود به نوار لاجوردی بستند تا بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.

۲۲) و ردای ایفود را از صنعت نساج تماماً لاجوردی ساخت.

۲۳) و دهنه ای در وسط ردا بود مثل دهنهٔ زره با حاشیه ای گرداگرد دهنه تا دریده نشود.

۲۴) و بر دامن ردا انارها از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تابیده شده ساختند.

۲۵) و زنگوله ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله ها را در میان انارها بر دامن ردا گذاشتند گرداگردش در میان انارها.

۲۶) و زنگوله ای و اناری و زنگوله ای و اناری گرداگرد دامن ردا برای خدمت کردن چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.

۲۷) و پیراهن ها را برای هارون و پسرانش از کتان نازک از صنعت نساج ساختند.

۲۸) و عمامه را از کتان نازک و دستارهای زیبا را از کتان نازک و زیر جامه های کتانی را از کتان نازک تابیده شده.

۲۹) و کمربند را از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت طراز چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.

۳۰) و تنگهٔ افسر مقدس را از طلای خالص ساختند و بر آن کتابتی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یَهُوَه.
۳۱) و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۳۲) پس همهٔ کار مسکن خیمهٔ اجتماع تمام شد و بنی اسرائیل ساختند. موافق آنچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود عمل نمودند.
۳۳) و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند با همهٔ اسبابش و تکمه ها و تخته ها و پشت بندها و ستونها و پایه هایش.
۳۴) و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر.
۳۵) و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت.
۳۶) و خوان و همهٔ اسبابش و نانِ تَقدِمِه.
۳۷) و چراغدان طاهر و چراغ هایش چراغ های آراسته شده و همهٔ اسبابش و روغن برای روشنایی.
۳۸) و قربانی گاه زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازهٔ خیمه.
۳۹) و قربانی گاه برنجین و شبکهٔ برنجین آن و عصاهایش و همهٔ اسبابش و حوض و پایه اش.
۴۰) و پرده های صحن و ستونها و پایه هایش و پردهٔ دروازهٔ صحن و طنآب هایش و میخ هایش و همهٔ اسباب خدمت مسکن برای خیمهٔ اجتماع.
۴۱) و رخت های بافته شده برای خدمت قدس و رخت مقدس برای هارون کاهن و رخت ها برای پسرانش تا کهانت نمایند.
۴۲) موافق آنچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود بنی اسرائیل همچنین تمام کار را ساختند.
۴۳) و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد و اینک موافق آنچه یَهُوَه امر فرموده بود ساخته بودند همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

خروج باب ۴۰

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «در غُرهٔ ماه اول مسکن خیمهٔ اجتماع را برپا نما.
۳) و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن.
۴) و خوان را درآورده چیزهایی را که میباید بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغ هایش را آراسته کن.
۵) و قربانی گاه زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار و پردهٔ دروازه را بر مسکن بیاویز.
۶) و قربانی گاه قربانی سوختنی را پیش دروازهٔ مسکن خیمهٔ اجتماع بگذار.
۷) و حوض را در میان خیمهٔ اجتماع و قربانی گاه بگذار و آب در آن بریز.
۸) و صحن را گرداگرد برپا کن. و پردهٔ دروازهٔ صحن را بیاویز.
۹) و روغن مسح را گرفته مسکن را با آنچه در آن است مسح کن و آن را با همهٔ اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود.

۱۰) و قربانی گاه قربانی سوختنی را با همهٔ اسبابش مسح کرده قربانی گاه را تقدیس نما. و قربانی گاه قدس الاقداس خواهد بود.
۱۱) و حوض را با پایه اش مسح نموده تقدیس کن.
۱۲) و هارون و پسرانش را نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع آورده ایشان را به آب غسل ده.
۱۳) و هارون را به رخت مقدس بپوشان و او را مسح کرده تقدیس نما تا برای من کهانت کند.
۱۴) و پسرانش را نزدیک آورده ایشان را به پیراهن ها بپوشان.
۱۵) و ایشان را مسح کن چنانکه پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهانت نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهانت ابدی در نسل های ایشان خواهد بود.»
۱۶) پس موسی موافق آنچه یَهُوَه او را امر فرموده بود کرد و همچنین به عمل آورد.
۱۷) و واقع شد در غُرهٔ ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد
۱۸) و موسی مسکن را برپا نمود و پایه هایش را بنهاد و تخته هایش را قایم کرد و پشت بندهایش را گذاشت و ستونهایش را برپا نمود
۱۹) و خیمه را بالای مسکن کشید و پوشش خیمه را بر زبر آن گسترانید چنانکه یَهُوَه به موسی امر نموده بود.
۲۰) و شهادت را گرفته آن را در تابوت نهاد و عصاها را بر تابوت گذارد و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت.
۲۱) و تابوت را به مسکن درآورد و حجاب ستر را آویخته آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۲۲) و خوان را در خیمهٔ اجتماع به طرف شمالی مسکن بیرون حجاب نهاد.
۲۳) و نان را به حضور یَهُوَه بر آن ترتیب داد چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۲۴) و چراغدان را در خیمهٔ اجتماع مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد.
۲۵) و چراغ ها را به حضور یَهُوَه گذاشت چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۲۶) و قربانی گاه زرین را در خیمهٔ اجتماع پیش حجاب نهاد.
۲۷) و بخور معطر بر آن سوزانید چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۲۸) و پردهٔ دروازهٔ مسکن را آویخت.
۲۹) و قربانی گاه قربانی سوختنی را پیش دروازهٔ مسکن خیمهٔ اجتماع وضع کرد و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۳۰) و حوض را در میان خیمهٔ اجتماع و قربانی گاه وضع کرده آب برای شستن در آن بریخت.
۳۱) و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند.
۳۲) وقتی که به خیمهٔ اجتماع داخل شدند و نزد قربانی گاه آمدند شست و شو کردند چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۳۳) و صحن را گرداگرد مسکن و قربانی گاه برپا نمود و پردهٔ دروازهٔ صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.
۳۴) آنگاه ابر خیمهٔ اجتماع را پوشانید و جلال یَهُوَه مسکن را پر ساخت.

۳۵) و موسی نتوانست به خیمهٔ اجتماع داخل شود زیرا که ابر بر آن ساکن بود. و جلال یَهُوَه مسکن را پر ساخته بود.

۳۶) و چون ابر از بالای مسکن بر می خاست بنی اسرائیل در همهٔ مراحل خود کوچ می کردند.

۳۷) و هر گاه ابر بر نمی خاست تا روز برخاستن آن نمی گوچیدند.

۳۸) زیرا که در روز ابر یَهُوَه بر مسکن و در شب آتش بر آن می بود در نظر تمامی خاندان اسرائیل در همهٔ منازل ایشان.

کتاب لاویان

Leviticus

- **نام عبری:** ויקרא (وَییقرا)
- **تعداد باب:** ۲۷
- **تعداد آیات:** ۸۵۹
- **موضوع:** لاویان یکی از دوازده قبیله بنی اسرائیل بودند. مطابق نص تورات خدا یکی از خانواده‌های لاویان، یعنی هارون و نسل او را به عنوان «کاهنان» خود برگزید. هفت باب ابتدایی کتاب لاویان، به احکام قربانی برای گناهان کاهنان و سایرین می پردازد. بقیه فصول کتاب از قوانین خوراک پاک و ناپاک، و مقدس داشتن روز «شنبه» و سایر احکام شریعت سخن می‌گوید.

لاویان باب ۱

۱) و یَهُوَه موسی را خواند و او را از خیمهٔ اجتماع خطاب کرده گفت:
۲) «بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: هر گاه کسی از شما قربانی نزد یَهُوَه بگذراند پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذرانید.
۳) و اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد آن را نر بی عیب بگذراند و آن را نزد در خیمهٔ اجتماع بیاورد تا به حضور یَهُوَه مقبول شود.
۴) و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد و برایش مقبول خواهد شد تا به جهت او کفاره کند.
۵) پس گاو را به حضور یَهُوَه ذبح نماید و پسران هارون کهنه خود را نزدیک بیاورند و خون را بر اطراف قربانی گاه که نزد در خیمهٔ اجتماع است بپاشند.
۶) و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند.
۷) و پسران هارونِ کاهن آتش بر قربانی گاه بگذارند و هیزم بر آتش بچینند.
۸) و پسران هارونِ کهنه قطعه ها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی قربانی گاه است بچینند.
۹) و احشایش و پاچه هایش را به آب بشویند کاهن همه را بر قربانی گاه بسوزاند برای قربانی سوختنی و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو به جهت یَهُوَه.
۱۰) و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز به جهت قربانی سوختنی آن را نر بی عیب بگذراند.
۱۱) و آن را به طرف شمالی قربانی گاه به حضور یَهُوَه ذبح نماید و پسران هارون کهنه خونش را به اطراف قربانی گاه بپاشند.
۱۲) و آن را با سرش و پیه اش قطعه قطعه کند و کاهن آن ها را بر هیزمی که بر آتش روی قربانی گاه است بچیند.
۱۳) و احشایش و پاچه هایش را به آب بشوید و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر قربانی گاه بسوزاند که آن قربانی سوختنی و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو به جهت یَهُوَه است.
۱۴) «و اگر قربانی او به جهت یَهُوَه قربانی سوختنی از مرغان باشد پس قربانی خود را از فاخته ها یا از جوجه های کبوتر بگذراند.
۱۵) و کاهن آن را نزد قربانی گاه بیاورد و سرش را بپیچد و بر قربانی گاه بسوزاند و خونش بر پهلوی قربانی گاه افشرده شود.
۱۶) و چینه دانش را با فضلات آن بیرون کرده آن را بر جانب شرقی قربانی گاه در جای خاکستر بیندازد.
۱۷) و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند و کاهن آن را بر قربانی گاه بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند که آن قربانی سوختنی و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو به جهت یَهُوَه است.

لاویان باب ۲

۱) «و هرگاه کسی قربانی هدیهٔ آردی به جهت یَهُوَه بگذراند پس قربانی او از آرد نرم باشد و روغن بر آن بریزد و کندر بر آن بنهد.

۲) و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند تا هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو به جهت یَهُوَه باشد.

۳) و بقیهٔ هدیهٔ آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین یَهُوَه قدس اقداس است.

۴) و هرگاه قربانی هدیهٔ آردی پخته شده ای در تنور بگذرانی پس قرص های فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن یا گِرده های فطیر مالیده شده به روغن باشد.

۵) و اگر قربانی تو هدیهٔ آردی بر ساج باشد پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد.

۶) و آن را پاره پاره کرده روغن بر آن بریز. این هدیهٔ آردی است.

۷) و اگر قربانی تو هدیهٔ آردی تابه باشد از آرد نرم با روغن ساخته شود.

۸) و هدیهٔ آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد یَهُوَه بیاور و آن را پیش کاهن بگذار و او آن را نزد قربانی گاه خواهد آورد.

۹) و کاهن از هدیهٔ آردی یادگاری آن را بردارد بر قربانی گاه بسوزاند. این هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو به جهت یَهُوَه است.

۱۰) و بقیهٔ هدیهٔ آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین یَهُوَه قدس اقداس است.

۱۱) «و هیچ هدیهٔ آردی که به جهت یَهُوَه میگذرانید با خمیر مایه ساخته نشود زیرا که هیچ خمیر مایه و عسل را برای هدیهٔ آتشین به جهت یَهُوَه نباید سوزانید.

۱۲) آن ها را برای قربانی نوبرها به جهت یَهُوَه بگذرانید لیکن برای عطر خوشبو به قربانی گاه برنیارند.

۱۳) و هر قربانی هدیهٔ آردی خود را به نمک نمکین کن و نمک عهد خدای خود را از هدیهٔ آردی خود بازمدار با هر قربانی خود نمک بگذران.

۱۴) و اگر هدیهٔ آردی نوبرها به جهت یَهُوَه بگذرانی پس خوشه های برشته شدهٔ به آتش یعنی بلغور حاصل نیکو به جهت هدیهٔ آردی نوبرهای خود بگذران.

۱۵) و روغن بر آن بریز و کندر بر آن بنه. این هدیهٔ آردی است.

۱۶) و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیهٔ آتشین به جهت یَهُوَه است.

لاویان باب ۳

۱) «و اگر قربانی او قربانی سلامتی باشد اگر از رمه بگذراند خواه نر و ماده باشد آن را بی عیب به حضور یَهُوَه بگذراند.

۲) و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد و آن را نزد در خیمهٔ اجتماع ذبح نماید و پسران هارون کهنه خون را به اطراف قربانی گاه بپاشند.
۳) و از قربانی سلامتی هدیهٔ آتشین به جهت یَهُوَه بگذراند یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همهٔ پیه را که بر احشاست.
۴) و دو گُرده و پیه که بر آن هاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که برجگر است با گُرده ها جدا کند.
۵) و پسران هارون آن را بر قربانی گاه با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو به جهت یَهُوَه است.
۶) و اگر قربانی او برای قربانی سلامتی به جهت یَهُوَه از گله باشد آن را نر یا مادهٔ بی عیب بگذراند.
۷) اگر بره ای برای قربانی خود بگذراند آن را به حضور یَهُوَه نزدیک بیاورد.
۸) و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد و آن را نزد در خیمهٔ اجتماع ذبح نماید و پسران هارون خونش را به اطراف قربانی گاه بپاشند.
۹) و از قربانی سلامته هدیهٔ آتشین به جهت یَهُوَه بگذراند یعنی پیه اش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصعص جدا کند و پیهی که احشا را می پوشاند و همهٔ پیه را که بر احشاست.
۱۰) و دو گُرده و پیهی که بر آن هاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گُرده ها جدا کند.
۱۱) و کاهن آن را بر قربانی گاه بسوزاند. این طعام هدیهٔ آتشین به جهت یَهُوَه است.
۱۲) و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور یَهُوَه نزدیک بیاورد.
۱۳) و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمهٔ اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خونش را به اطراف قربانی گاه بپاشند.
۱۴) و قربانی خود یعنی هدیهٔ آتشین را به جهت یَهُوَه از آن بگذراند پیهی که احشا را می پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست.
۱۵) و دو گُرده و پیهی که بر آن هاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گُرده ها جدا کند.
۱۶) و کاهن آن را بر قربانی گاه بسوزاند. این طعام هدیهٔ آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن یَهُوَه است.
۱۷) این قانون ابدی در همهٔ تمام نسل های شما در جمیع خانه های شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورید.»

لاویان باب ۴

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: اگر کسی سهواً گناه کنند در هر کدام از نواهی یَهُوَه که نباید کرد و به خلاف هر یک از آن ها عمل کند.

۳) اگر کاهن که مسح شده است گناهی ورزد و قوم را مجرم سازد پس برای گناهی که کرده است گوساله ای بی عیب از رمه برای قربانی گناه نزد یَهُوَه بگذراند.

۴) و گوساله را به در خیمهٔ اجتماع به حضور یَهُوَه بیاورد و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضور یَهُوَه ذبح نماید.

۵) و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته آن را به خیمهٔ اجتماع درآورد.

۶) و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و به حضور یَهُوَه پیش حجاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد.

۷) و کاهن قدری از خون را بر شاخه های قربانی گاه بخور معطر که در خیمهٔ اجتماع است به حضور یَهُوَه بپاشد و همهٔ خون گوساله را بر بنیان قربانی گاه قربانی سوختنی که به در خیمهٔ اجتماع است بریزد.

۸) و تمامی پیه گوسالهٔ قربانی گناه یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همهٔ پیه را که بر احشاست از آن بردارد.

۹) و دو گُرده و پیهی که بر آن هاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که برجگر است با گُرده ها جدا کند.

۱۰) چنانکه از گاو قربانی سلامتی برداشته می شود و کاهن آن ها را بر قربانی گاه قربانی سوختنی بسوزاند.

۱۱) و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگینش

۱۲) یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر را میریزند ببرد و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را میریزند سوخته شود.

۱۳) «و هر گاه تمامی جماعت اسرائیل سهواً گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی یَهُوَه کرده مجرم شده باشند

۱۴) چون گناهی که کردند معلوم شود آنگاه جماعت گوساله ای از رمه برای قربانی گناه بگذرانند و آن را پیش خیمهٔ اجتماع بیاورند.

۱۵) و مشایخ جماعت دست های خود را بر سر گوساله به حضور یَهُوَه بنهند و گوساله به حضور یَهُوَه ذبح شود.

۱۶) و کاهن مسح شده قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع در آورد.

۱۷) و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و آن را به حضور یَهُوَه پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد.

۱۸) و قدری از خون را بر شاخ های قربانی گاه که به حضور یَهُوَه در خیمهٔ اجتماع است بگذارد و همهٔ خون را بر بنیان قربانی گاه قربانی سوختنی که نزد در خیمهٔ اجتماع است بریزد.

۱۹) و همهٔ پیهٔ آن را از آن برداشته بر قربانی گاه بسوزاند.

۲۰) و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوسالهٔ قربانی گناه عمل کرد همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند و آمرزیده خواهند شد.

۲۱) و گوساله را بیرون لشکرگاه برده آن را بسوزاند چنانکه گوسالهٔ اول را سوزانید. این قربانی گناه جماعت است.

۲۲) «و هر گاه رئیس گناه کند و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی یَهُوَه خدای خود سهواً بکند و مجرم شود
۲۳) چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود آنگاه بز نر بی عیب برای قربانی خود بیاورد.
۲۴) و دست خود را بر سر بز بنهد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور یَهُوَه ذبح نماید. این قربانی گناه است.
۲۵) و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته بر شاخ های قربانی گاه قربانی سوختنی بگذارد و خونش را بر بنیان قربانی گاه سوختنی بریزد.
۲۶) و همهٔ پیه آن را مثل پیه قربانی سلامتی بر قربانی گاه بسوزاند و کاهن برای او گناهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.
۲۷) «و هر گاه کسی از اهل زمین سهواً گناه ورزد و کاری را که نباید کرد از همهٔ نواهی یَهُوَه بکند و مجرم شود
۲۸) چون گناهی که کرده است بر او معلوم شود آنگاه برای قربانی خود بز مادهٔ بی عیب به جهت گناهی که کرده است بیاورد.
۲۹) و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و قربانی گناه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید.
۳۰) و کاهن قدری از خونش را به انگشت خود گرفته آن را بر شاخ های قربانی گاه قربانی سوختنی بگذارد و همهٔ خونش را بر بنیان قربانی گاه بریزد.
۳۱) و همهٔ پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از قربانی سلامتی جدا می شود و کاهن آن را بر قربانی گاه بسوزاند برای عطر خوشبو به جهت یَهُوَه و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.
۳۲) و اگر برای قربانی خود بره ای به جهت قربانی گناه بیاورد آن را مادهٔ بی عیب بیاورد.
۳۳) و دست خود را بر سر قربانی گناه بنهد و آن را برای قربانی گناه در جایی که قربانی سوختنی ذبح می شود ذبح نماید.
۳۴) و کاهن قدری از خون قربانی گناه را به انگشت خود گرفته بر شاخ های قربانی گاه قربانی سوختنی بگذارد و همهٔ خونش را بر بنیان قربانی گاه بریزد.
۳۵) و همهٔ پیه آن را جدا کند چنانکه پیه برهٔ قربانی سلامتی جدا می شود و کاهن آن را بر قربانی گاه بر هدایای آتشین یَهُوَه بسوزاند و کاهن برای او به جهت گناهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

لاویان باب ۵

۱) «و اگر کسی گناه ورزد و آواز قسم را بشنود و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته اگر اطلاع ندهد گناهٔ او را متحمل خواهد بود.
۲) یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند خواه لاشِ وحشِ نجس خواه لاشِ بهیمهٔ نجس خواه لاشِ حشرات نجس و از او مخفی باشد پس نجس و مجرم می باشد.
۳) یا اگر نجاست آدمی را لمس کند از هر نجاست او که به آن نجس می شود و از وی مخفی باشد چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود.

۴) و اگر کسی غفلتاً به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک یعنی در هر چیزی که آدمی غفلتاً قسم خورد و از او مخفی باشد چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود.

۵) و چون در هر کدام از اینها مجرم شد آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید

۶) و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد یَهُوَه بیاورد یعنی ماده ای از گله بره ای یا بزی به جهت قربانی گناه و کاهن برای وی گناهش را کفاره خواهد کرد.

۷) و اگر دست او به قیمت بره نرسد پس قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر نزد یَهُوَه بیاورد یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی.

۸) و آن ها را نزد کاهن بیاورد و او آن را که برای قربانی گناه است اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند

۹) و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی قربانی گاه بپاشد و باقی خون بر بنیان قربانی گاه قربانی گاه افشرده شود. این قربانی گناه است.

۱۰) و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذراند و کاهن برای وی گناهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۱۱) و اگر دستش به دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر نرسد آنگاه قربانی خود را برای گناهی که کرده است ده یک ایفهٔ آرد نرم به جهت قربانی گناه بیاورد و روغن بر آن ننهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است.

۱۲) و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته برهدایای آتشین یَهُوَه بر قربانی گاه بسوزاند. این قربانی گناه است.

۱۳) و کاهن برای وی گناهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد و مثل هدیهٔ آردی از آن کاهن خواهد بود.»

۱۴) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۱۵) «اگر کسی خیانت ورزد و دربارهٔ چیزهای مقدس یَهُوَه سهواً گناه کند آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی عیب از گله نزد یَهُوَه موافقِ برآورد و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد و این قربانی جرم است.

۱۶) و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد و پنج یک بر آن اضافه کرده آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۱۷) و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نواهی یَهُوَه که نباید کرد بکند و آن را نداند پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۸) و قوچی بی عیب از گله موافقِ برآورد و نزد کاهن بیاورد و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۱۹) این قربانی جرم است البته نزد یَهُوَه مجرم می باشد.»

لاویان باب ۶

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «اگر کسی گناه کند و خیانت به یَهُوَه ورزد و به همسایه خود دروغ گوید دربارهٔ امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده یا مال همسایه خود را غصب نماید
۳) یا چیز گمشده را یافته درباره آن دروغ گوید و قسم دروغ بخورد در هر کدام از کارهایی که شخصی در آن ها گناه کند.
۴) پس چون گناه ورزید مجرم شود آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است رد بنماید.
۵) یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده هم اصل مال را رد بنماید و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده آن را به مالکش بدهد در روزی که جرم او ثابت شده باشد.
۶) و قربانی جرم خود را نزد یَهُوَه بیاورد. یعنی قوچ بی عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن.
۷) و کاهن برای وی به حضور یَهُوَه کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد از هر کاری که کرده و در آن مجرم شده است.»
۸) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده‌گفت:
۹) «هارون و پسرانش را امر فرموده بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدن قربانی گاه باشد و آتش قربانی گاه بر آن افروخته بماند.
۱۰) و کاهن لباس کتان خود را بپوشد و زیر جامه کتان بر بدن خود بپوشد و خاکستر قربانی سوختنی را که بر قربانی گاه به آتش سوخته شده بردارد و آن را به یک طرف قربانی گاه بگذارد.
۱۱) و لباس خود را بیرون کرده لباس دیگر بپوشد و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد.
۱۲) و آتشی که بر قربانی گاه است افروخته باشد و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد و پیه قربانی سلامتی را بر آن بسوزاند
۱۳) و آتش بر قربانی گاه پیوسته افروخته باشد و خاموش نشود.
۱۴) «و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور یَهُوَه بر قربانی گاه بگذرانند.
۱۵) و از آن یک مشت از آرد نرم هدیهٔ آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیهٔ آردی است بردارد و بر قربانی گاه بسوزاند برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد یَهُوَه.
۱۶) و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی خمیرمایه در مکان قدس خورده شود در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند.
۱۷) با خمیرمایه پخته نشود آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده ام این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم.
۱۸) جمیع ذکوران از پسران هارون آن را بخورند. این فریضهٔ ابدی در نسل های شما از هدایای آتشین یَهُوَه است هر که آن ها را لمس کند مقدس خواهد بود.»
۱۹) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲۰) «این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد یَهُوَه بگذرانند ده یک ایفهٔ آرد نرم برای هدیهٔ آردی دائمی نصفش در صبح و نصفش در شام
۲۱) و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را بیاور و آن را به پاره های برشته شده برای هدیه آردی به جهت عطر خوشبو نزد یَهُوَه بگذران.
۲۲) و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذراند. این است فریضه ابدی که تمامش نزد یَهُوَه سوخته شود.
۲۳) و هر هدیه آردی کاهن تماماً سوخته شود و خورده نشود.»
۲۴) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۵) «هارون و پسرانش را خطاب کرده بگو: این است قانون قربانی گناه در جایی که قربانی سوختنی ذبح می شود قربانی گناه نیز به حضور یَهُوَه ذبح شود. این قدس اقداس است.
۲۶) و کاهنی که آن را برای گناه میگذراند آن را بخورد در مکان مقدس در صحن خیمه اجتماع خورده شود.
۲۷) هر که گوشتش را لمس کند مقدس شود و اگر خونش بر جامه ای پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی.
۲۸) و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده و به آب شسته شود.
۲۹) و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد این قدس اقداس است.
۳۰) و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه اجتماع در آورده شود تا در قدس کفاره نماید خورده نشود به آتش سوخته شود.

لاویان باب ۷

۱) «و این است قانون قربانی جرم این قدس اقداس است.
۲) در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند قربانی جرم را نیز ذبح بکنند و خونش را به اطراف قربانی گاه بپاشند.
۳) و از آن همه پیه اش را بگذراند دنبه و پیه که احشا را می پوشاند.
۴) و دو گُرده و پیهی که بر آن هاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گُرده ها جدا کند.
۵) و کاهن آن ها را برای هدیهٔ آتشین به جهت یَهُوَه بسوزاند. این قربانی جرم است.
۶) و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است.
۷) «قربانی جرم مانند قربانی گناه است. آن ها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن او خواهد بود.
۸) و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذراند آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگاه دارد.

۹) و هر هدیهٔ آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود.
۱۰) و هر هدیهٔ آردی خواه به روغن سرشته شده خواه خشک از آن همهٔ پسران هارون بی تفات یکدیگر خواهد بود.
۱۱) «و این است قانون قربانی سلامتی که کسی نزد یَهُوَه بگذراند.
۱۲) اگر آن را برای تشکر بگذراند پس با قربانی تشکر قرص های فطیر سرشته شده به روغن و نازک های فطیر مالیده شده به روغن و از آرد نرم آمیخته شده قرص های سرشته شدهٔ به روغن را بگذراند.
۱۳) با قرص های نان خمیر مایه دار، قربانی خود را همراهِ قربانی تشکر سلامتی خود بگذراند.
۱۴) و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد یَهُوَه بگذراند و از آنِ آن کاهن که خون قربانی سلامتی را می پاشد خواهد بود.
۱۵) و گوشت قربانی تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود چیزی از آن را تا صبح نگذارد.
۱۶) و اگر قربانی قربانی او نذری یا تبرعی باشد در روزی که قربانی خود را میگذراند خورده شود و باقی آن در فردای آن روز خورده شود.
۱۷) و باقی گوشت قربانی در روز سوم به آتش سوخته شود.
۱۸) و اگر چیزی از گوشت قربانی سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد.
۱۹) و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد خورده نشود به آتش سوخته شود و هرکه طاهر باشد از آن گوشت بخورد.
۲۰) لیکن کسی که از گوشت قربانی سلامتی که برای یَهُوَه است بخورد و نجاست او بر او باشد آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.
۲۱) و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی خواه بهیمهٔ نجس خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند و از گوشت قربانی سلامتی که برای یَهُوَه است بخورد آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»
۲۲) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۳) «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را مخورید.
۲۴) اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می شود لیکن هرگز خورده نشود.
۲۵) زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه می گذرانند بخورد آن کس که خورد از قوم خود منقطع شود.
۲۶) و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همهٔ خانه های خود مخورید.
۲۷) هر کسی که از هر قسم خون بخورد آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»
۲۸) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲۹) «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: هر که قربانی سلامتی خود را برای یَهُوَه بگذراند قربانی خود را از قربانی سلامتی خود نزد یَهُوَه بیاورد.
۳۰) به دست های خود هدایای آتشین یَهُوَه را بیاورد پیه را با سینه بیاورد تا سینه به جهت هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه جنبانیده شود.
۳۱) و کاهن پیه را بر قربانی گاه بسوزاند و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود.
۳۲) و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید.
۳۳) آن کس از پسران هارون که خون قربانی سلامتی و پیه را گذرانید ران راست حِصّهٔ وی خواهد بود.
۳۴) زیرا سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل ذبایح سلامتی ایشان گرفتم و آن ها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضهٔ ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم.»
۳۵) این است حصّهٔ مسح هارون و حصّهٔ مسح پسرانش از هدایای آتشین یَهُوَه در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای یَهُوَه کهانت کنند.
۳۶) که یَهُوَه امر فرمود که به ایشان داده شود در روزی که ایشان را از میان بنی اسرائیل مسح کرد این فریضهٔ ابدی در نسل های ایشان است.
۳۷) این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و قربانی سلامتی
۳۸) که یَهُوَه به موسی در کوه سینا امر فرموده بود در روزی که بنی اسرائیل را مأمور فرمود تا قربانی های خود را نزد یَهُوَه بگذرانند در صحرای سینا.

لاویان باب ۸

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «هارون و پسرانش را با او و رخت ها و روغن مسح و گوسالهٔ قربانی گناه و دو قوچ و سبد نان فطیر را بگیر.
۳) و تمامی جماعت را به در خیمه اجتماع جمع کن.»
۴) پس موسی چنانکه یَهُوَه به وی امر فرموده بود به عمل آورد و جماعت به در خیمه اجتماع جمع شدند.
۵) و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه یَهُوَه فرموده است که کرده شود.»
۶) پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد و ایشان را به آب غسل داد.
۷) و پیراهن را بر او پوشانید و کمربند را بر او بست و او را به ردا ملبس ساخت و ایفود را بر او گذاشت و زنّار ایفود را بر او بسته آن را بر وی استوار ساخت.
۸) و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تُمیم را در سینه‌بند گذارد.
۹) و عمامه را بر سرش نهاد و بر عمامه در پیش آن تَتکه زرین یعنی افسر مقدس را نهاد چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.
۱۰) و موسی روغن مسح را گرفته مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده آن ها را تقدیس نمود.

۱۱) و قدری از آن را بر قربانی گاه هفت مرتبه پاشین و قربانی گاه و همه اسبابش و حوض و پایه اش را مسح کرد تا آن ها را تقدیس نماید.
۱۲) و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید.
۱۳) و موسی پسران هارون را نزدیک آورده بر ایشان پیراهن ها را پوشانید و کمربندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.
۱۴) پس گوساله قربانی گناه را آورد و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر گوسالهٔ قربانی گناه نهادند.
۱۵) و آن را ذبح کرد و موسی خون را گرفته بر شاخ های قربانی گاه به هر طرف به انگشت خود مالید و قربانی گاه را طاهر ساخت و خون را بر بنیان قربانی گاه ریخته آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید.
۱۶) و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو گُرده و پیه آن ها را گرفت و موسی آن ها را بر قربانی گاه سوزانید
۱۷) و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.
۱۸) پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر قوچ نهادند.
۱۹) و آن را ذبح کرد و موسی خون را به اطراف قربانی گاه پاشید.
۲۰) و قوچ را قطعه قطعه کرد و موسی سر و قطعه ها و چربی را سوزانید.
۲۱) و احشا و پاچه‌ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر قربانی گاه سوزانید. این قربانی سوختنی به جهت عطر خوشبو و هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بود چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.
۲۲) پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد و هارون و پسرانش دست های خود را بر سر قوچ نهادند.
۲۳) و آن را ذبح کرد و موسی قدری از خونش را گرفته بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او و بر شست پای راست او مالید.
۲۴) و پسران هارون را نزدیک آورد و موسی قدری خون را بر نرمه گوش راست ایشان و بر شست دست راست ایشان و بر شست پای راست ایشان مالید و موسی خون را به اطراف قربانی گاه پاشید.
۲۵) و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست و سفیدی جگر و دوگُرده و پیه آن ها و ران راست را گرفت.
۲۶) و از سبد نان فطیر که به حضور یَهُوَه بود یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت و آن ها را بر پیه و بر ران راست نهاد.
۲۷) و همه را بر دست هارون و بر دست های پسرانش نهاد. و آن ها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه جنبانید.

۲۸) و موسی آن ها را از دست های ایشان گرفته بر قربانی گاه بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیهٔ تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین به جهت یَهُوَه بود.

۲۹) و موسی سینه را گرفته آن را به حضور یَهُوَه برای هدیه جنبانیدنی جنبانید و از قوچ تخصیص این حصهٔ موسی بود چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.

۳۰) و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر قربانی گاه بود گرفته آن را بر هارون و رخت هایش و بر پسرانش و رخت های پسرانش با وی پاشید و هارون و رخت هایش و پسرانش و رخت های پسرانش را با وی تقدیس نمود.

۳۱) و موسی هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد در خیمهٔ اجتماع بپزید و آن را با نانی که در سبد تخصیص است در آنجا بخورید چنانکه امر فرموده‌گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند.

۳۲) و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید.

۳۳) و از در خیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزی که ایام تخصیص شما تمام شود زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد.

۳۴) چنانکه امروز کرده شده است همچنان یَهُوَه امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد.

۳۵) پس هفت روز نزد در خیمه اجتماع روز و شب بمانید و امر یَهُوَه را نگاه دارید مبادا بمیرید زیرا همچنین مأمور شده‌ام.»

۳۶) و هارون و پسرانش همهٔ کارهایی را که یَهُوَه به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

لاویان باب ۹

۱) و واقع شد که در روز هشتم موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند.

۲) و هارون را گفت: «گوسال های نرینه برای قربانی گناه و قوچی به جهت قربانی سوختنی هر دو را بی‌عیب بگیر و به حضور یَهُوَه بگذران.

۳) و بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: بزغالهٔ نرینه برای قربانی گناه و گوساله و بره‌ای هر دو یک ساله و بی‌عیب برای قربانی سوختنی بگیرید.

۴) و گاوی و قوچی برای قربانی سلامتی تا به حضور یَهُوَه ذبح شود و هدیه آردی سرشته شدهٔ به روغن را زیرا که امروز یَهُوَه بر شما ظاهر خواهد شد.»

۵) پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده به حضور یَهُوَه ایستادند.

۶) و موسی گفت: «این است کاری که یَهُوَه امر فرموده است که بکنید و جلال یَهُوَه بر شما ظاهر خواهد شد.»

۷) و موسی هارون را گفت: «نزدیک قربانی گاه بیا و قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران و برای خود و برای قوم کفاره‌کن و قربانی قوم را بگذران و به جهت ایشان کفاره کن چنانکه یَهُوَه امر فرموده است.»

۸) و هارون به قربانی گاه نزدیک آمده گوسالهٔ قربانی گناه را که برای خودش بود ذبح کرد.

۹) و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده آن را بر شاخ های قربانی گاه مالید و خون را بر بنیان قربانی گاه ریخت.
۱۰) و پیه و گُرده‌ها و سفیدی جگر از قربانی گناه را بر قربانی گاه سوزانید چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.
۱۱) و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید.
۱۲) و قربانی سوختنی را ذبح کرد و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف قربانی گاه پاشید.
۱۳) و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند و آن را بر قربانی گاه سوزانید.
۱۴) و احشا و پاچه‌ها را شست و آن ها را بر قربانی سوختنی بر قربانی گاه سوزانید.
۱۵) و قربانی قوم را نزدیک آورد و بز قربانی گناه را که برای قوم بود گرفته آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گناه گذرانید.
۱۶) و قربانی سوختنی را نزدیک آورده آن را به حسب قانون گذرانید.
۱۷) و هدیهٔ آردی را نزدیک آورده مشتی از آن برداشت و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر قربانی گاه سوزانید.
۱۸) و گاو و قوچ قربانی سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف قربانی گاه پاشید.
۱۹) و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می‌پوشانید و گُرده‌ها و سفیده جگر را.
۲۰) و پیه را بر سینه‌ها نهادند و پیه را بر قربانی گاه سوزانید.
۲۱) و هارون سینه‌ها و ران راست را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه جنبانید چنانکه موسی امر فرموده بود.
۲۲) پس هارون دست های خود را به سوی قوم برافراشته ایشان را برکت داد و از گذرانید قربانی گناه و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بزیر آمد.
۲۳) و موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند و بیرون آمده قوم را برکت دادند و جلال یَهُوَه بر جمیع قوم ظاهر شد.
۲۴) و آتش از حضور یَهُوَه بیرون آمده قربانی سوختنی و پیه را بر قربانی گاه بلعید و چون تمامی قوم این را دیدند صدای بلند کرده به روی در افتادند.

لاویان باب ۱۰

۱) و ناداب و ابیهو پسران هارون هر یکی مجمرهٔ خود را گرفته آتش بر آن ها نهادند. و بخور بر آن گذارده آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود به حضور یَهُوَه نزدیک آوردند.
۲) و آتش از حضور یَهُوَه به در شده ایشان را بلعید و به حضور یَهُوَه مردند.
۳) پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه یَهُوَه فرموده و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد.

۴) و موسی میشائیل و الصافات پسران عزّیئیل عموی هارون را خوانده به ایشان گفت: «نزدیک آمده برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرید.»
۵) پس نزدیک آمده ایشان را در پیراهن های ایشان بیرون لشکرگاه بردند چنانکه موسی گفته بود.
۶) و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتامار را گفت: «موی های سر خود را باز نکنید و گریبان خود را چاک مزنید مبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل به جهت آتشی که یَهُوَه افروخته است ماتم خواهند کرد.
۷) و از در خیمه اجتماع بیرون مروید مبادا بمیرید زیرا روغن مسح یَهُوَه بر شماست.» پس به حسب آنچه موسی گفت کردند.
۸) و یَهُوَه هارون را خطاب کرده گفت:
۹) «تو و پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکِری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضهٔ ابدی در نسل های شما.
۱۰) و تا در میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر تمیز دهید
۱۱) و تا به بنی‌اسرائیل همهٔ فرایضی را که یَهُوَه به دست موسی برای ایشان گفته است تعلیم دهید.»
۱۲) و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتامار که باقی بودند گفت: «هدیهٔ آردی که از هدایای آتشین یَهُوَه مانده است بگیرید و آن را بی‌خمیرمایه نزد قربانی گاه بخورید زیرا قدس‌اقداس است.
۱۳) و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین یَهُوَه این حصّهٔ تو و حصهٔ پسران توست چنانکه مأمور شده ام.
۱۴) و سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی‌اسرائیل برای حصهٔ تو و حصهٔ پسرانت داده شده است.
۱۵) ران افراشتنی و سینهٔ جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند تا هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه جنبانیده شود و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود به فریضهٔ ابدی چنانکه یَهُوَه امر فرموده است.»
۱۶) و موسی بز قربانی گناه را طلبید و اینک سوخته شده بود پس بر العازار و ایتامار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده گفت:
۱۷) «چرا قربانی گناه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس‌اقداس است و به شما داده شده بود تا گناه جماعت را برداشته برای ایشان به حضور یَهُوَه کفاره کنید.
۱۸) اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد البته میبایست آن را در قدس خورده باشید چنانکه امر کرده بودم.»
۱۹) هارون به موسی گفت: «اینک امروز قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور یَهُوَه گذرانیدند و چنین چیزها بر من واقع شده است پس اگر امروز قربانی گناه را میخوردم آیا منظور نظر یَهُوَه می شد؟»
۲۰) چون موسی اینرا شنید در نظرش پسند آمد.

لاویان باب ۱۱

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده به ایشان گفت:
۲) «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگویید: اینها حیواناتی هستند که می‌باید بخورید از همه بهایمی که بر روی زمین‌اند.
۳) هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده‌ای از بهایم آن را بخورید.
۴) اما از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را مخورید یعنی شتر زیرا نشخوار می کند لیکن شکافته سم نیست آن برای شما نجس است.
۵) و ونَک زیرا نشخوار می کند اما شکافته سم نیست این برای شما نجس است.
۶) و خرگوش زیرا نشخوار می کند ولی شکافته سم نیست این برای شما نجس است.
۷) و خوک زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند این برای شما نجس است.
۸) از گوشت آن ها مخورید و لاش آن ها را لمس نکنید اینها برای شما نجس‌اند.
۹) از همهٔ آنچه در آب است اینها را بخورید هر چه پر و فلس دارد در آب خواه در دریا خواه در نهرها آن ها را بخورید.
۱۰) و هر چه پر و فلس ندارد در دریا یا در نهرها از همهٔ حشرات آب و همهٔ جانورانی که در آب می باشند اینها نزد شما مکروه باشند.
۱۱) البته نزد شما مکروه‌اند از گوشت آن ها مخورید و لاشهای آن ها را مکروه دارید.
۱۲) هرچه در آب ها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود.
۱۳) و از مرغان اینها را مکروه دارید خورده نشوند زیرا مکروه‌اند عقاب و استخوان خوار و نَسرِبحر.
۱۴) و کرکس و لاشخوار به اجناس آن.
۱۵) و غُراب به اجناس آن.
۱۶) و شترمرغ و جغد و مرغ‌دریایی و باز به اجناس آن.
۱۷) و بوم و غواص و بوتیمار.
۱۸) و قاز و مرغ سقا و رخم.
۱۹) و لقلق و کُلنگ به اجناس آن و هدهد و شبپره.
۲۰) و همهٔ حشرات بالدار که بر چهارپا میروند برای شما مکروه‌اند.
۲۱) لیکن اینها را بخورید از همهٔ حشرات بالدار که بر چهارپا میروند هر کدام که بر پایهای خود ساقها برای جستن بر زمین دارند.
۲۲) از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دبا به اجناس آن و حرجوان به اجناس آن و حدب به اجناس آن.
۲۳) و سایر حشرات بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه‌اند.
۲۴) از آن ها نجس میشوید هر که لاش آن ها را لمس کند تا شام نجس باشد.
۲۵) و هر که چیزی از لاش آن ها را بردارد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.

۲۶) و هر بهیمه‌ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند و هر که آن ها را لمس کند نجس است.
۲۷) و هر چه بر کف یا رود از همهٔ جانورانی که بر چهار پا میروند اینها برای شما نجس‌اند هر که لاش آن ها را لمس کند تا شام نجس باشد.
۲۸) و هر که لاش آن ها را بردارد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس‌اند.
۲۹) «و از حشراتی که بر زمین می خزند اینها برای شما نجس‌اند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن
۳۰) و دله و ورل و چلپاسه و کرباسه و بوقلمون.
۳۱) از جمیع حشرات اینها برای شما نجس‌اند: هر که لاش آن ها را لمس کند تا شام نجس باشد
۳۲) و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد خواه هر ظرف چوبی خواه رخت خواه چرم خواه جوال هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد پس طاهر خواهد بود.
۳۳) و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید.
۳۴) هر خوراک در آن که خورده شود اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد و هر مشروبی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد.
۳۵) و بر هرچیزی که پاره‌ای از لاش آن ها بیفتد نجس باشد خواه تنور خواه اجاق شکسته شود اینها نجس‌اند و نزد شما نجس خواهند بود.
۳۶) و چشمه و حوض که مجمع آب باشد طاهر است لیکن هر که لاش آن ها را لمس کند نجس خواهد بود.
۳۷) و اگر پاره‌ای از لاش آن ها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است.
۳۸) لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پاره‌ای از لاش آن ها بر آن بیفتد این برای شما نجس باشد.
۳۹) و اگر یکی از بهایمی که برای شما خوردنی است بمیرد هر که لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد.
۴۰) و هر که لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر که لاش آن را بردارد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.
۴۱) «و هر حشراتی که بر زمین می خزد مکروه است خورده نشود.
۴۲) و هر چه بر شکم راه رود و هر چه بر چهارپا راه رود و هرچه پایهای زیاده دارد یعنی همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند آن ها را مخورید زیرا که مکروه‌اند.
۴۳) خویشتن را به هر حشراتی که می خزد مکروه نسازید و خود را به آن ها نجس نسازید مبادا از آن ها ناپاک شوید.
۴۴) زیرا من یَهُوَه خدای شما هستم پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همهٔ حشراتی که بر زمین می خزند نجس نسازید.
۴۵) زیرا من یَهُوَه هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم.

۴۶) این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آب ها حرکت می کند و هر حیوانی که بر زمین می خزد.
۴۷) تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

لاویان باب ۱۲

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو: چون زنی آبستن شده پسر نرینه ای بزاید آنگاه هفت روز نجس باشد موافق ایام طَمث حیضش نجس باشد.
۳) و در روز هشتم گوشت غُلفهٔ او مختون شود.
۴) و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید و به مکان مقدس داخل نشود تا ایام طُهرش تمام شود.
۵) و اگر دختری بزاید دو هفته بر حسب مدت طَمث خود نجس باشد و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند.
۶) و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود بره‌ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجهٔ کبوتر یا فاخته‌ای برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد.
۷) و او آن را به حضور یَهُوَه خواهد گذرانید و برایش کفاره خواهد کرد تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید خواه پسر خواه دختر.
۸) و اگر دست او به قیمت بره نرسد آنگاه دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر بگیرد یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد و طاهر خواهد شد.»

لاویان باب ۱۳

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲) «چون شخصی را در پوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه‌ای براق بشود و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند.
۳) و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلا سفید گردیده است و نمایشِ بلا از پوست بدنش گودتر باشد بلای برص است پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد.
۴) و اگر آن لکهٔ براق در پوست بدنش سفید باشد و از پوست گودتر ننماید و موی آن سفید نگردیده آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد.
۵) و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید و اگر آن بلا در نظرش ایستاده باشد و بلا در پوست پهن نشده پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد.
۶) و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند و اگر بلا کم رنگ شده و در پوست پهن نگشته است کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد.

۷) و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آنکه خود را به کاهن برای تطهیر نمود پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید.

۸) و کاهن ملاحظه نماید و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد حکم به نجاست او بدهد. این برص است.

۹) «و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند.

۱۰) و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد و موی را سفید کرده و گوشت خام زنده در آماس باشد

۱۱) این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است.

۱۲) و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هر جایی که کاهن بنگرد پوشانید باشد

۱۳) پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فرو گرفته است به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چون که همهٔ بدنش سفید شده است طاهر است.

۱۴) لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود نجس خواهد بود.

۱۵) و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است.

۱۶) و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید.

۱۷) و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.

۱۸) «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد

۱۹) و در جای دمل آماس سفید یا لکهٔ براق سفید مایل به سرخی پدید آید آن را به کاهن بنماید.

۲۰) و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که از دمل درآمده است.

۲۱) و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد.

۲۲) و اگر در پوست پهن شده کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می باشد.

۲۳) و اگر آن لکهٔ براق در جای خود مانده پهن نشده باشد این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد.

۲۴) یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زندهٔ آن داغ لکهٔ براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید

۲۵) پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو در لکهٔ براق سفید گردیده و گودتر از پوست بنماید این برص است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است.

۲۶) و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکهٔ براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست نباشد و کم‌رنگ باشد کاهن او را هفت روز نگه دارد.

۲۷) و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است.

۲۸) و اگر لکهٔ براق در جای خود مانده در پوست پهن نشده باشد و کم‌رنگ باشد این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است.

۲۹) «و چون مرد یا زن بلایی در سر یا در زنخ داشته باشد

۳۰) کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعَفَه یعنی برص سر یا زنخ است.

۳۱) و چون کاهن بلای سعفه را ببیند اگر گودتر از پوست ننماید و موی سیاه در آن نباشد پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد.

۳۲) و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعفه پهن نشده و موی زرد در آن نباشد و سعفه گودتر از پوست ننماید

۳۳) آنگاه موی خود را بتراشد لیکن سعفه را نتراشد و کاهن آن مبتلای سغفه را باز هفت روز نگاه دارد.

۳۴) و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده و از پوست گودتر ننماید پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد.

۳۵) لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعفه در پوست پهن شود

۳۶) پس کاهن او را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد کاهن موی زرد را نجوید او نجس است.

۳۷) اما اگر در نظرش سعفه ایستاده باشد و موی سیاه از آن درآمده پس سعفه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد.

۳۸) «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه‌های براق یعنی لکه‌های براق سفید داشته باشد

۳۹) کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه‌ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد این بهق است که از پوست درآمده. او طاهر است.

۴۰) و کسی که موی سر او ریخته باشد او اقرع است و طاهر می باشد.

۴۱) و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد او اصلع است و طاهر می باشد.

۴۲) و اگر در سر کل یا پیشانی کل بلای سفید مایل به سرخی باشد آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است.

۴۳) پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او با پیشانی کل او سفید مایل به سرخی مانند برص در پوست بدن باشد

۴۴) او مبروص است و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بلای وی در سرش است.

۴۵) و اما مبروص که این بلا را دارد گریبان او چاک شده و موی او گشاده و شاربهای او پوشیده شود و ندا کند نجس نجس.

۴۶) و همهٔ روزهایی که بلا دارد البته نجس خواهد بود و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.

۴۷) «و رختی که بلای برص داشته باشد خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه‌ای
۴۸) خواه در تار و خواه در پود چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم یا از هر چیزی که از چرم ساخته می شود
۴۹) اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد در رخت یا در چرم خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی این بلای برص است. به کاهن نشان داده شود.
۵۰) و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد.
۵۱) و آن چیزی را که بلا دارد در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد خواه در تار خواه در پود یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می شود این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد.
۵۲) پس آن رخت را بسوزاند چه تار و چه پود خواه در پشم خواه در پنبه یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود.
۵۳) اما چون کاهن آن را ملاحظه کند اگر بلا در رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد
۵۴) پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند و آن را هفت روز دیگر نگاه دارد.
۵۵) و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده هر چند بلا هم پهن نشده باشد این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون.
۵۶) و چون کاهن ملاحظه نماید اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود پاره کند.
۵۷) و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان.
۵۸) و آن رخت خواه تار و خواه پود یا هر ظرف چرمی را که شسته ای و بلا از آن رفع شده باشد دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود.»
۵۹) این است قانون بلای برص در رخت پشمین یا پنبه ای خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

لاویان باب ۱۴

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود.
۳) و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بلای برص از مبروص رفع شده باشد
۴) کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود دو گنجشک زندهٔ طاهر و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرند.
۵) و کاهن ام کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند.

۶) و اما گنجشک زنده را با چوب اَرَز و قرمز و زوفا بگیرد و آن ها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده فرو برد.

۷) و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند.

۸) و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید و تمامی موی خود را بتراشد و به آب غسل کند و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود لیکن تا هفت روز بیرون خیمهٔ خود بماند.

۹) و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراشد از سر و ریش و آبروی خود یعنی تمامی موی خود را بتراشد و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.

۱۰) «و در روز هشتم دو برهٔ نرینهٔ بی‌عیب و یک برهٔ مادهٔ یک سالهٔ بی‌عیب و سه عشر آرد نرم سرشته شدهٔ به روغن برای هدیهٔ آردی و یک لُج روغن بگیرد.

۱۱) و آن کاهن که او را تطهیر می کند آن کس را که باید تطهیر شود با این چیزها به حضور یَهُوَه نزد در خیمه اجتماع حاضر کند.

۱۲) و کاهن یکی از بره‌های نرینه را گرفته آن را با آن لج روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آن ها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه بجنباند.

۱۳) و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می کنند در مکان مقدس ذبح کند زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس‌اقداس است.

۱۴) و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد و کاهن آن را بر نرمهٔ گوش راست کسی که باید تطهیر شود و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد.

۱۵) و کاهن قدری از لُج روغن گرفته آن را در کف دست چپ خود بریزد.

۱۶) و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فرو برد و هفت مرتبه روغن را به حضور یَهُوَه بپاشد.

۱۷) و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمهٔ گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود بالای خون قربانی جرم بمالد.

۱۸) و بقیهٔ روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور یَهُوَه کفاره خواهد نمود.

۱۹) و کاهن قربانی گناه را بگذراند و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند.

۲۰) و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر قربانی گاه بگذراند و برای وی کفاره خواهد کرد و طاهر خواهد بود.

۲۱) و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد پس یک برهٔ نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شدهٔ به روغن برای هدیهٔ آردی و یک لُج روغن

۲۲) و دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر آنچه دستش به آن برسد و یکی قربانی گناه و دیگر قربانی سوختنی بشود.
۲۳) «و در روز هشتم آن ها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور یَهُوَه بیاورد.
۲۴) و کاهن برهٔ قربانی جرم و لُج روغن را بگیرد و کاهن آن ها را برای هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه بجنباند.
۲۵) و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته بر نرمهٔ گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که تطهیر می شود بمالد.
۲۶) و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد.
۲۷) و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور یَهُوَه بپاشد.
۲۸) و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نرمهٔ گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که تطهیر می شود بر جای خون قربانی جرم بمالد.
۲۹) و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی که تطهیر می شود بمالد تا برای وی به حضور یَهُوَه کفاره کند.
۳۰) و یکی از دو فاخته یا از دو جوجهٔ کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند.
۳۱) یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسی که تطهیر می شود به حضور یَهُوَه کفاره خواهد کرد.»
۳۲) این است قانون کسی که بلای برص دارد و دست وی به تطهیر خود نمیرسد.
۳۳) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۳۴) «چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می دهم داخل شوید و بلای برص را در خانه ای از زمین ملک شما عارض گردانم
۳۵) آنگاه صاحب‌خانه آمده کاهن را اطلاع داده بگوید که مرا به نظر می آید که مثل بلا در خانه است.
۳۶) و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا خانه را خالی کنند مبادا آنچه در خانه است نجس شود و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود
۳۷) و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد و از سطح دیوار گودتر بنماید
۳۸) پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد.
۳۹) و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد
۴۰) آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگ هایی را که بلا در آن هاست کنده آن ها را به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.
۴۱) و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند.
۴۲) و سنگ های دیگر گرفته به جای آن سنگ ها بگذارند و خاک دیگر گرفته خانه را اندود کنند.

۴۳) و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگ ها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند
۴۴) پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است.
۴۵) پس خانه را خراب کند با سنگ هایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند.
۴۶) و هرکه داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود.
۴۷) و هر که در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد رخت خود را بشوید.
۴۸) و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد زیرا بلا رفع شده است.
۴۹) و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد.
۵۰) و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید
۵۱) و چوب ارز و زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته آن ها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد و هفت مرتبه بر خانه بپاشد.
۵۲) و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید.
۵۳) و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود.»
۵۴) این است قانون برای هر بلای برص و برای سعفه
۵۵) و برای برص رخت و خانه
۵۶) و برای آماس و قوبا و لکهٔ براق.
۵۷) و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس می باشد و چه وقت طاهر این قانون برص است.

لاویان باب ۱۵

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگویید: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است.
۳) و این است نجاستش به سبب جریان او خواه جریانش از گوشتش روان باشد خواه جریانش از گوشتش بسته باشد. این نجاست اوست.
۴) هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است و هر چه بر آن بنشیند نجس است.
۵) و هر که بستر او را لمس نماید رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۶) و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.
۷) و هر که بدن صاحب جریان را لمس نماید رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۸) و اگر صاحب جریان بر شخص طاهر آب دهن اندازد آن کس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۹) و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود نجس باشد.

۱۰) و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس باشد و هر که این چیزها را بردارد رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۱۱) و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید و دست خود را به آب نشسته باشد رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۱۲) و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید شکسته شود و هر ظرف چوبین به آب شسته شود.

۱۳) «و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد.

۱۴) و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد و به حضور یَهُوَه به در خیمه اجتماع آمده آن ها را به کاهن بدهد.

۱۵) و کاهن آن ها را بگذراند یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور یَهُوَه جریانش را کفاره خواهد کرد.

۱۶) «و چون منی از کسی در آید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد و تا شام نجس باشد.

۱۷) و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود و تا شام نجس باشد.

۱۸) و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند.

۱۹) «و اگر زنی جریان دارد و جریانی که در بدنش است خون باشد هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید تا شام نجس باشد.

۲۰) و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد.

۲۱) و هر که بستر او را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۲۲) و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۲۳) و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد.

۲۴) و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود.

۲۵) «و زنی که روزهای بسیار غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد یا زیاده از زمان حیض خود جریان دارد تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است.

۲۶) و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود.

۲۷) و هر که این چیزها را لمس نماید نجس می باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد.

۲۸) «و اگر از جریان خود طاهر شده باشد هفت روز برای خود بشمارد و بعد از آن طاهر خواهد بود.
۲۹) و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر بگیرد و آن ها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد.
۳۰) و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور یَهُوَه کفاره کند.
۳۱) پس بنی‌اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.»
۳۲) این است قانون کسی که جریان دارد و کسی که منی از وی در آید و از آن نجس شده باشد.
۳۳) و حایض در حیضش و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن و مردی که با زن نجس همبستر شود.

لاویان باب ۱۶

۱) و یَهُوَه موسی را بعد از مردن دو پسر هارون وقتی که نزد یَهُوَه آمدند و مردند خطاب کرده گفت:
۲) «پس یَهُوَه به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود مبادا بمیرد زیرا که در ابر بر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد.
۳) و با این چیزها هارون داخل قدس بشود با گوسال های برای قربانی گناه و قوچی برای قربانی سوختنی.
۴) و پیراهن کتان مقدس را بپوشد و زیر جامهٔ کتان بر بدنش باشد و به کمربند کتان بسته شود و به عمامهٔ کتان معمم باشد. اینها رخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده آن ها را بپوشد.
۵) و از جماعت بنی‌اسرائیل دو بز نرینه برای قربانی گناه و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد.
۶) و هارون گوسالهٔ قربانی گناه را که برای خود اوست بگذراند و برای خود و اهل خانهٔ خود کفاره نماید.
۷) و دو بز را بگیرد و آن ها را به حضور یَهُوَه به در خیمه اجتماع حاضر سازد.
۸) و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد یک قرعه برای یَهُوَه و یک قرعه برای عزازیل.
۹) و هارون بزی را که قرعه برای یَهُوَه بر آن برآمد نزدیک بیاورد و به جهت قربانی گناه بگذراند.
۱۰) و بزی که قرعه برای عزازیل بر آن برآمد به حضور یَهُوَه زنده حاضر شود و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزازیل به صحرا بفرستد.
۱۱) «و هارون گاو قربانی گناه را که برای خود اوست نزدیک بیاورد و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید و گاو قربانی گناه را که برای خود اوست ذبح کند.
۱۲) و مجمری پر از زغال آتش از روی قربانی گاه که به حضور یَهُوَه است و دو مشت پر از بخور معطر کوبیده شده برداشته به اندرون حجاب بیاورد.
۱۳) و بخور را بر آتش به حضور یَهُوَه بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است بپوشاند مبادا بمیرد.

۱۴) و از خون گاو گرفته بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد و قدری از خون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد.

۱۵) پس بز قربانی گناه را که برای قوم است ذبح نماید و خونش را به اندرون حجاب بیاورد و با خونش چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد.

۱۶) و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنی‌اسرائیل و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گناهان ایشان و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است همچنین بکند.

۱۷) و هیچکس در خیمه اجتماع نباشد و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید پس برای خود و برای اهل خانهٔ خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد.

۱۸) پس نزد قربانی گاه که به حضور یَهُوَه است بیرون آید و برای آن کفاره نماید و از خون گاو و از خون بز گرفته آن را بر شاخه‌های قربانی گاه به هر طرف بپاشد.

۱۹) و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را تطهیر کند و آن را از نجاسات بنی‌اسرائیل تقدیس نماید.

۲۰) «و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای قربانی گاه فارغ شود آنگاه بز زنده را نزدیک بیاورد.

۲۱) و هارون دو دست خود را بر سر بز زنده بنهد و همهٔ خطایای بنی‌اسرائیل و همهٔ تقصیرهای ایشان را با همهٔ گناهان ایشان اعتراف نماید و آن ها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد.

۲۲) و بز همهٔ گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند.

۲۳) و هارون به خیمه اجتماع داخل شود و رخت کتان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بود بیرون کرده آن ها را در آنجا بگذارد.

۲۴) و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد و رخت خود را پوشیده بیرون آید و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند و برای خود و برای قوم کفاره نماید.

۲۵) و پیه قربانی گناه را بر قربانی گاه بسوزاند.

۲۶) و آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.

۲۷) و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آن ها به قدس برای کردن کفاره آورده شد بیرون لشکرگاه برده شود و پوست و گوشت و سِرگین آن ها را به آتش بسوزانند.

۲۸) و آنکه آن ها را سوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.

۲۹) «و این برای شما فریضهٔ دائمی باشد که در روز دهم از ماه هفتم جآن های خود را ذلیل سازید و هیچ کار نکنید خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما مأوا گزیده باشد.

۳۰) زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد و از جمیع گناهان خود به حضور یَهُوَه طاهر خواهید شد.
۳۱) این سبَت آرامی برای شماست پس جآن های خود را ذلیل سازید. این است فریضهٔ دائمی.
۳۲) و کاهنی که مسح شده و تخصیص شده باشد تا در جای پدر خود کهانت نماید کفاره را بنماید. و رخت های کتان یعنی رخت های مقدس را بپوشد.
۳۳) و برای قدس مقدس کفاره نماید و برای خیمهٔ اجتماع و قربانی گاه کفاره نماید و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید.
۳۴) و این برای شما فریضهٔ دائمی خواهد بود تا برای بنی‌اسرائیل از تمامی گناهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرمود همچنان بعمل آورد.

لاویان باب ۱۷

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «هارون و پسرانش و جمیع بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: این است کاری که یَهُوَه می فرماید و می گوید:
۳) هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بز در لشکرگاه ذبح نماید یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید
۴) و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد تا قربانی برای یَهُوَه پیش مسکن یَهُوَه بگذراند بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.
۵) تا آنکه بنی‌اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می کنند بیاورند یعنی برای یَهُوَه به در خیمهٔ اجتماع نزد کاهن آن ها را بیاورند و آن ها را به جهت ذبایح سلامتی برای یَهُوَه ذبح نمایند.
۶) و کاهن خون را بر قربانی گاه یَهُوَه نزد در خیمه اجتماع بپاشد و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای یَهُوَه شود.
۷) و بعد از این ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آن ها زنا می کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در تمام نسل های ایشان فریضهٔ دائمی خواهد بود.
۸) «و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما مأوا گزینند که قربانی سوختنی یا قربانی بگذراند
۹) و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد تا آن را برای یَهُوَه بگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد.
۱۰) و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما مأوا گزینند که هر قسم خون را بخورد من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد بر می گردانم و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.
۱۱) زیرا که جان جسد در خون است و من آن را بر قربانی گاه به شما داده‌ام تا برای جآن های شما کفاره کند زیرا خون است که برای جان کفاره می کند.

۱۲) بنابراین بنی‌اسرائیل را گفته‌ام: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما مأوا گزیند خون نخورد.
۱۳) و هر شخص از بنی‌اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما مأوا گزینند که هر جانور یا مرغی را که خورده می شود صید کند پس خون آن را بریزد و به خاک بپوشاند.
۱۴) زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است پس بنی‌اسرائیل را گفته‌ام خون هیچ ذی جسد را مخورید زیرا جان هر ذی جسد خون آن است هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد.
۱۵) «و هر کسی از متوطنان یا از غریبانی که گوشت مردار یا دریده شده‌ای بخورد رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد.
۱۶) و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد متحمل گناه خود خواهد بود.»

لاویان باب ۱۸

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: من یَهُوَه خدای شما هستم.
۳) مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن می بودید عمل نکنیید و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل نکنیید و برحسب فرایض ایشان رفتار نکنید.
۴) احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آن ها رفتار نماییید من یَهُوَه خدای شما هستم.
۵) پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید که هر آدمی که آن ها را بجا آورد در آن ها زیست خواهد کرد من یَهُوَه هستم.
۶) «هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یَهُوَه هستم.
۷) عورت پدر خود یعنی عورت مادر خود را کشف نکن او مادر توست. کشف عورت او نکن.
۸) عورت زن پدر خود را کشف نکن. آن عورت پدر تو است.
۹) عورت خواهر خود خواه دختر پدرت خواه دختر مادرت چه مولود در خانه چه مولود بیرون عورت ایشان را کشف نکن.
۱۰) عورت دختر پسرت و دختر دخترت عورت ایشان را کشف نکن زیرا که اینها عورت تو است.
۱۱) عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد او خواهر تو است کشف عورت او را نکن.
۱۲) عورت خواهر پدر خود را کشف نکن او از اقربای پدر تو است.
۱۳) عورت خواهر مادر خود را کشف نکن او از اقربانی مادر تو است.
۱۴) عورت برادر پدر خود را کشف نکن و به زن او نزدیکی نکن. او (به منزلهٔ) عمهٔ تو است.
۱۵) عورت عروس خود را کشف نکن او زن پسر تو است. عورت او را کشف نکن.
۱۶) عورت زن برادر خود را کشف نکن. آن عورت برادر تو است.
۱۷) عورت زنی را با دخترش کشف نکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را نگیر تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می باشند و این فجور است.
۱۸) و زنی را با خواهرش نگیر تا هیوی او بشود و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است کشف نمایی.

۱۹) و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی نکن تا عورت او را کشف کنی.
۲۰) و با زن همسایهٔ خود همبستر مشو تا خود را با وی نجس سازی.
۲۱) «و کسی از نسل خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی‌حرمت نساز. من یَهُوَه هستم.

۲۲) «و با ذکور مثل زن جماع نکن زیرا که این فجور است.
۲۳) و با هیچ بهیمه‌ای جماع نکن تا خود را به آن نجس سازی و زنی پیش بهیمه‌ای نایستد تا با آن جماع کند زیرا که این فجور است.
۲۴) «به هیچ کدام از اینها خویشتن را نجس نسازید زیرا به همهٔ اینها امت هایی که من پیش روی شما بیرون می کنم نجس شده‌اند.
۲۵) و زمین نجس شده است و انتقام گناهش را از آن خواهم کشید و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود.
۲۶) پس شما فرایض و احکام مرا نگاه دارید و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید نه متوطن و نه غریبی که در میان شما مأوا گزیند.
۲۷) زیرا مردمان آن زمین که قبل از شما بودند جمیع این فجور را کردند زمین نجس شده است.
۲۸) مبادا زمین شما را نیز قی کند اگر آن را نجس سازید چنانکه امت هایی را که قبل از شما بودند قی کرده است.
۲۹) زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند همهٔ کسانی که کرده باشند از میان قوم خود منقطع خواهند شد.
۳۰) پس وصیت مرا نگاه دارید و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل نکنیید و خود را به آن ها نجس نسازید. من یَهُوَه خدای شما هستم.»

لاویان باب ۱۹

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: مقدس باشید زیرا که من یَهُوَه خدای شما قدوس هستم.
۳) هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سبت های مرا نگاه دارید من یَهُوَه خدای شما هستم.
۴) به سوی بت ها میل نکنید و خدایان ریخته شده برای خود نسازید. من یَهُوَه خدای شما هستم.
۵) و چون قربانی سلامتی نزد یَهُوَه بگذرانید آن را بگذرانید تا مقبول شوید
۶) در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده شود و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود.
۷) و اگر در روز سوم خورده شود مکروه می باشد مقبول نخواهد شد.

۸) و هر که آن را بخورد متحمل گناه خود خواهد بود زیرا چیز مقدس یَهُوَه را بی‌حرمت کرده است آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.

۹) «و چون حاصل زمین خود را درو کنید گوشه‌های مزرعه خود را تمام نکنید و محصول خود را خوشه چینی نکنید.

۱۰) و تاکستان خود را دانه‌چینی نکن و خوشه‌های ریخته شدهٔ تاکستان خود را بر مچین آن ها را برای فقیر و غریب بگذار من یَهُوَه خدای شما هستم.

۱۱) دزدی نکنید و مکر نکنیید و با یکدیگر دروغ نگویید.

۱۲) و به نام من قسم دروغ مخورید که نام خدای خود را بی‌حرمت نموده باشی من یَهُوَه هستم.

۱۳) مال همسایه خود را غصب نکن و ستم نکن و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند.

۱۴) کر را لعنت نکن و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار و از خدای خود بترس من یَهُوَه هستم.

۱۵) در داوری بی‌انصافی نکن و فقیر را طرفداری نکن و بزرگ را محترم مدار و دربارهٔ همسایهٔ خود به انصاف داوری بکن

۱۶) «در میان قوم خود برای سخن چینی گردش نکن و برخون همسایه خود نایست. من یَهُوَه هستم.

۱۷) «برادر خود را در دل خود بغض نکن البته همسایهٔ خود را تنبیه کن و به سبب او متحمل گناه نباش.

۱۸) از ابنای قوم خود انتقام نگیر و کینه نورز و همسایهٔ خود را مثل خویشتن محبت نما. من یَهُوَه هستم.

۱۹) «فرایض مرا نگاه دارید. بهیمهٔ خود را با غیر جنس آن به جماع وامدار و مزرعه خود را به دو قسم تخم نکار و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود نکن.

۲۰) «و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد اما فدیه نداده شده و نه آزادی به او بخشیده ایشان را سیاست باید کرد لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود.

۲۱) و مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد یَهُوَه به در خیمه اجتماع بیاورد.

۲۲) و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم نزد یَهُوَه گناهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و او از گناهی که کرده است آمرزیده خواهد شد.

۲۳) «و چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک نشاندید پس میوهٔ آن را مثل نامختونی آن بشمارید سه سال برای شما نامختون باشد خورده نشود.

۲۴) و در سال چهارم همهٔ میوهٔ آن برای تمجید یَهُوَه مقدس خواهد بود.

۲۵) و در سال پنجم میوهٔ آن را بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند. من یَهُوَه خدای شما هستم.

۲۶) هیچ چیز را با خون مخورید و تفأل مزنید و شگون نکنید.

۲۷) گوشه‌های سر خود را متراشید و گوشه‌های ریش خود را مچینید.

۲۸) بدن خود را به جهت مرده مجروح نسازید و هیچ نشان بر خود داغ نکنید. من یَهُوَه هستم.

۲۹) «دختر خود را بی‌عصمت نساز و او را به فاحشگی وامدار مبادا زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد.
۳۰) «سبت های مرا نگاه دارید و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یَهُوَه هستم.
۳۱) «به اصحاب اجنه توجه نکنید و از جادوگران پرسش نکنیید تا خود را به ایشان نجس سازید. من یَهُوَه خدای شما هستم.
۳۲) «در پیش ریش سفید برخیز و روی مرد پیر را محترم دار و از خدای خود بترس. من یَهُوَه هستم.
۳۳) «و چون غریبی با تو در زمین شما مأوا گزیند او را میازارید.
۳۴) غریبی که در میان شما مأوا گزیند مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل خود محبت نما زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یَهُوَه خدای شما هستم.
۳۵) «در عدل هیچ بی‌انصافی نکنید یعنی در پیمایش یا در وزن یا در پیمانه.
۳۶) ترازوی راست و سنگ های راست و ایفهٔ راست و هین راست بدارید. من یَهُوَه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم.
۳۷) پس جمیع فرایض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آن ها را بجا آورید. من یَهُوَه هستم.»

لاویان باب ۲۰

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را بگو: هر کسی از بنی‌اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل مأوا گزینند که از نسل خود به مولَک بدهد البته کشته شود قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند.
۳) و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت زیرا که از نسل خود به مولک داده است تا مکان مقدس مرا نجس سازد و نام قدوس مرا بی‌حرمت کند.
۴) و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص بپوشانند وقتی که از نسل خود به مولک داده باشد و او را نکشند
۵) آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید و او را و همهٔ کسانی را که در عقب او زناکار شده در پیروی مولَک زنا کرده‌اند از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت.
۶) «و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید تا در عقب ایشان زنا کند من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت.
۷) پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید زیرا من یَهُوَه خدای شما هستم.
۸) و فرایض مرا نگاه داشته آن ها را بجا آورید. من یَهُوَه هستم که شما را تقدیس می کنم.
۹) «و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند البته کشته شود چون که پدر و مادر خود را لعنت کرده است خونش بر خود او خواهد بود.
۱۰) «و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید زانی و زانیه البته کشته شوند.

۱۱) و کسی که با زن پدر خود بخوابد و عورت پدر خود را کشف نماید هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.

۱۲) و اگر کسی با عروس خود بخوابد هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده‌اند. خون ایشان بر خود ایشان است.

۱۳) و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فجور کرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است.

۱۴) و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند تا در میان شما قباحتی نباشد.

۱۵) و مردی که با بهیمه‌ای جماع کند البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید.

۱۶) و زنی که به بهیمه‌ای نزدیک شود تا با آن جماع کند آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آن ها بر خود آن هاست.

۱۷) و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۸) و کسی که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید او چشمهٔ او را کشف کرده است و او چشمهٔ خون خود را کشف نموده است هر دوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد.

۱۹) و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف نکن آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود.

۲۰) و کسی که با زن عموی خود بخوابد عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بی‌کس خواهند بود.

۲۱) و کسی که زن برادر خود را بگیرد این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی‌کس خواهند بود.

۲۲) «پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته آن ها را بجا آورید تا زمینی که من شما را به آنجا می آورم تا در آن ساکن شوید شما را قی نکند.

۲۳) و به رسوم قوم هایی که من آن ها را از پیش ما بیرون می کنم رفتار ننمایید زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم.

۲۴) و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یَهُوَه خدای شما هستم که شما را از امت ها امتیاز کرده‌ام.

۲۵) پس در میان بهایم طاهر و نجس و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید و جآن های خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیزی که بر زمین می خزد مکروه نسازید که آن ها را برای شما جدا کرده‌ام تا نجس باشند.

۲۶) و برای من مقدس باشید زیرا که من یَهُوَه قدوس هستم و شما را از امت ها امتیاز کرده‌ام تا از آن من باشید.

۲۷) مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد البته کشته شوند ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

لاویان باب ۲۱

۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان خود را نجس نسازد
۲) جز برای خویشان نزدیک خود یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش.
۳) و برای خواهر باکرهٔ خود که قریب او باشد و شوهر ندارد برای او خود را نجس تواند کرد.
۴) چون که در قوم خود رئیس است خود را نجس نسازد تا خویشتن را بی‌عصمت نماید.
۵) سر خود را بی‌مو نسازند و گوشه‌های ریش خود را نتراشند و بدن خود را مجروح ننمایند.
۶) برای خدای خود مقدس باشند و نام خدای خود را بی‌حرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین یَهُوَه و طعام خدای خود را ایشان می گذرانند. پس مقدس باشند.
۷) زن زانیه یا بی‌عصمت را نکاح ننمایند و زن مطلّقه از شوهرش را نگیرند زیرا او برای خدای خود مقدس است.
۸) پس او را تقدیس نما زیرا که او طعام خدای خود را میگذراند. پس برای تو مقدس باشد زیرا من یَهُوَه که شما را تقدیس می کنم قدوس هستم.
۹) و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی‌عصمت ساخته باشد پدر خود را بی‌عصمت کرده است. به آتش سوخته شود.
۱۰) «و آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشدکه بر سر او روغن مسح ریخته شده و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد موی سر خود را نگشاید و گریبان خود را چاک نکند
۱۱) و نزد هیچ شخص مرده نرود و برای پدر خود و مادر خود خویشتن را نجس نسازد.
۱۲) و از مکان مقدس بیرون نرود و مکان مقدس خدای خود را بی‌عصمت نسازد زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می باشد. من یَهُوَه هستم.
۱۳) و او زن باکره‌ای نکاح کند.
۱۴) و بیوه و مطلقه و بی‌عصمت و زانیه اینها را نگیرد. فقط باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد.
۱۵) و نسل خود را در میان قوم خود بی‌عصمت نسازد. من یَهُوَه هستم که او را مقدس می سازم.»
۱۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۷) «هارون را خطاب کرده بگو: هر کس از اولاد او در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید تا طعام خدای خود را بگذراند.
۱۸) پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضا
۱۹) و نه کسی که شکسته پا یا شکسته دست باشد
۲۰) و نه گوژپشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد و نه صاحب جرب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه.

۲۱) هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید تا هدایای آتشین یَهُوَه را بگذراند چون که معیوب است برای گذرانیدن طعام خدای خود نزدیک نیاید.
۲۲) طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس‌اقداس است و خواه از آنچه مقدس است بخورد.
۲۳) لیکن به حجاب داخل نشود و به قربانی گاه نزدیک نیاید چون که معیوب است‌تا مکان مقدس مرا بی‌حرمت نسازد. من یَهُوَه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.»
۲۴) پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی‌اسرائیل را چنین گفت.

لاویان باب ۲۲

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «هارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی‌اسرائیل که برای من وقف می کنند احتراز نمایند و نام قدوس مرا بی‌حرمت نسازند. من یَهُوَه هستم.
۳) به ایشان بگو: هر کس از همهٔ نسل شما در نسل های شما که به موقوفاتی که بنی‌اسرائیل برای یَهُوَه وقف نمایند نزدیک بیاید و نجاست او بر وی باشد آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من یَهُوَه هستم.
۴) هر کس از نسل هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا طاهر نشود از چیزهای مقدس نخورد و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید و کسی که منی از وی در آید
۵) و کسی که هر حشرات را که از آن نجس می شوند لمس نماید یا آدمی را که از او نجس می شوند لمس نماید یا آدمی را که از او نجس می شوند از هر نجاستی که دارد.
۶) پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد.
۷) و چون آفتاب غروب کند آنگاه طاهر خواهد بود و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چون که خوراک وی است.
۸) گوشت مردار یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من یَهُوَه هستم.
۹) پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی‌حرمت نمایند بمیرند. من یَهُوَه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.
۱۰) هیچ غریبی چیز مقدس نخورد و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد.
۱۱) اما کاهن کسی را بخرد زر خرید او می باشد. او آن را بخورد و خانه‌زاد او نیز. هر دو خوراک او را بخورند.
۱۲) و دختر کاهن اگر منکوحهٔ مرد غریب باشد از هدایای مقدس نخورد.
۱۳) و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد خوراک پدر خود را بخورد لیکن هیچ غریب از آن نخورد.
۱۴) و اگر کسی سهواً چیز مقدس را بخورد پنج یک بر آن اضافه کرده آن چیز مقدس را به کاهن بدهد.
۱۵) و چیزهای مقدس بنی‌اسرائیل را که برای یَهُوَه می گذرانند بی‌حرمت نسازند.

۱۶) و به خوردن چیزهای مقدس ایشان ایشان را متحمل جرم گناه نسازند زیرا من یَهُوَه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.»
۱۷) ویَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۸) «هارون و پسرانش و جمیع بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذراند خواه یکی از نذرهای ایشان‌خواه یکی از نوافل ایشان که آن را برای قربانی سوختنی نزد یَهُوَه می گذرانند
۱۹) تا شما مقبول شوید. آن را نر بی‌عیب از گاو یا از گوسفند یا از بز بگذرانید.
۲۰) هر چه را که عیب دارد نگذرانید برای شما مقبول نخواهد شد.
۲۱) و اگر کسی قربانی سلامتی برای یَهُوَه بگذراند خواه برای وفای نذر خواه برای نافله چه از رمه چه از گله آن بی‌عیب باشد تا مقبول بشود البته هیچ عیب در آن نباشد.
۲۲) کور یا شکسته یا مجروح یا آبله‌دار یا صاحب جرب یا گری اینها را برای یَهُوَه نگذرانید و از اینها هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بر قربانی گاه مگذارید.
۲۳) اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد آن را برای نوافل بگذران لیکن برای نذر قبول نخواهد شد.
۲۴) و آنچه را که بیضهٔ آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد برای یَهُوَه نزدیک میاورید و در زمین خود قربانی نگذرانید.
۲۵) و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچ یک از اینها نگذرانید زیرا فساد آن ها در آن هاست. چون که عیب دارند برای شما مقبول نخواهند شد.»
۲۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۷) «چون گاو یا گوسفند یا بز زاییده شود هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیهٔ آتشین نزد یَهُوَه مقبول خواهد شد.
۲۸) اما گاو یا گوسفند آن را با بچه‌اش در یک روز ذبح نکنیید.
۲۹) و چون قربانی تشکر برای یَهُوَه ذبح نمایید آن را ذبح کنید تا مقبول شوید.
۳۰) در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من یَهُوَه هستم.
۳۱) پس اوامر مرا نگاه داشته آن ها را بجا آورید. من یَهُوَه هستم.
۳۲) و نام قدوس مرا بی‌حرمت نسازید و در میان بنی‌اسرائیل تقدیس خواهم شد. من یَهُوَه هستم که شما را تقدیس می کنم.
۳۳) و شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یَهُوَه هستم.»

لاویان باب ۲۳

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: موسمهای یَهُوَه که آن ها را محفلهای مقدس خواهید خواند اینها موسمهای من می باشند.

۳) «شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبَت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار نکنید. آن در همهٔ خانه های شما سبَت برای یَهُوَه است.

۴) «اینها موسمهای یَهُوَه و محفلهای مقدس می باشد که آن ها را در وقتهای آن ها اعلان باید کرد.

۵) در ماه اول در روز چهاردهم ماه بین‌العصرین فصح یَهُوَه است.

۶) و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای یَهُوَه است هفت روز فطیر بخورید.

۷) در روز اول محفل مقدس برای شما باشد هیچ کار از شغل نکنید.

۸) هفت روز هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید و در روز هفتم محفل مقدس باشد هیچ کار از شغل نکنید.»

۹) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۱۰) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما می دهم داخل شوید و محصول آن را درو کنید آنگاه بافهٔ نوبر خود را نزد کاهن بیاورید.

۱۱) و بافه را به حضور یَهُوَه بجنباند تا شما مقبول شوید در فردای بعد از سبَت کاهن آن را بجنباند.

۱۲) و در روزی که شما بافه را می‌جنبانید برهٔ یکسالهٔ بی‌عیب برای قربانی سوختنی به حضور یَهُوَه بگذرانید.

۱۳) و هدیهٔ آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود تا هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو برای یَهُوَه باشد و هدیهٔ ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود.

۱۴) و نان و خوشه‌های برشته شده و خوشه‌های تازه مخورید تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای تمام نسل های شما در همهٔ خانه های شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود.

۱۵) و از فردای آن سبَت از روزی که بافهٔ جنبانیدنی را آورده باشید برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود.

۱۶) تا فردای بعد از سبَت هفتم پنجاه روز بشمارید و هدیهٔ آردی تازه برای یَهُوَه بگذرانید.

۱۷) از خانه های خود دو نان جنبانیدنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد و با خمیرمایه پخته شود تا نوبر برای یَهُوَه باشد.

۱۸) و همراه نان هفت برهٔ یکسالهٔ بی‌عیب و یک گوساله و دو قوچ و آن ها با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آن ها قربانی سوختنی برای یَهُوَه خواهد بود و هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو برای یَهُوَه.

۱۹) و یک بز نر برای قربانی گناه و دو برهٔ نر یکساله برای قربانی سلامتی بگذرانید.

۲۰) و کاهن آن ها را با نان نوبر به جهت هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه با آن دو بره بجنباند تا برای یَهُوَه به جهت کاهن مقدس باشد.

۲۱) و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد و هیچ کار از شغل نکنید. در همهٔ خانه های شما بر تمام نسل های شما فریضهٔ ابدی باشد.

۲۲) و چون محصول زمین خود را درو کنید گوشه‌های مزرعهٔ خود را تماماً درو نکن و حصاد خود را خوشه چینی نکن آن ها را برای فقیر و غریب بگذار. من یَهُوَه خدای شما هستم.»

۲۳) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲۴) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه آرامی سبَت برای شما خواهد بود یعنی یادگاری نواختن کَرِنّاها و محفل مقدس.
۲۵) هیچ کار از شغل نکنید و هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید.»
۲۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۷) «در دهم این ماهِ هفتم روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جآن های خود را ذلیل سازید و هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید.
۲۸) و در همان روز هیچ کار نکنید زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور یَهُوَه خدای شما کفاره بشود.
۲۹) و هر کسی که در همآن روز خود را ذلیل نسازد از قوم خود منقطع خواهد شد.
۳۰) و هر کسی که در همآن روز هر گونه کاری بکند آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهم ساخت.
۳۱) هیچ کار نکنید. برای تمام نسل های شما در همهٔ خانه های شما فریضه‌ای ابدی است.
۳۲) این برای شما سبَت آرامی خواهد بود پس جآن های خود را ذلیل سازید در شام روز نهم از شام تا شام سبَت خود را نگاه دارید.»

۳۳) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۳۴) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم عید خیمه‌ها هفت روز برای یَهُوَه خواهد بود.
۳۵) در روز اول محفل مقدس باشد هیچ کار از شغل نکنید.
۳۶) هفت روز هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد و هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید. این تکمیل عید است هیچ کار از شغل نکنید.
۳۷) این موسمهای یَهُوَه است که در آن ها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید یعنی قربانی سوختنی و هدیهٔ آردی و قربانی و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روزش
۳۸) سوای سبت های یَهُوَه و سوای عطایای خود و سوای جمیع نذرهای خود و سوای همهٔ نوافل خود که برای یَهُوَه می دهید.
۳۹) در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید عید یَهُوَه را هفت روز نگاه دارید در روز اول آرامی سبَت خواهد بود و در روز هشتم آرامی سبَت.
۴۰) و در روز اول میوهٔ درختان نیکو برای خود بگیرید و شاخه‌های خرما و شاخه‌های درختان پر برگ و بیدهای نهر و به حضور یَهُوَه خدای خود هفت روز شادی نمایید.
۴۱) و آن را هر سال هفت روز برای یَهُوَه عید نگاه دارید برای تمام نسل های شما فریضه‌ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید.
۴۲) هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید همهٔ متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن شوند.

۴۳) تا طبقات شما بدانند که من بنی‌اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یَهُوَه خدای شما هستم.»

۴۴) پس موسی بنی‌اسرائیل را از موسمهای یَهُوَه خبر داد.

لاویان باب ۲۴

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲) که «بنی‌اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند تا چراغ را دائماً روشن کنند.

۳) و هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمهٔ اجتماع از شام تا صبح به حضور یَهُوَه پیوسته بیاراید. در تمام نسل های شما فریضهٔ ابدی است.

۴) چراغ ها را بر چراغدان طاهر به حضور یَهُوَه پیوسته بیاراید.

۵) و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گِرده بپز برای هر گِرده دو عشر باشد.

۶) و آن ها را به دو صف در هر صف شش بر میز طاهر به حضور یَهُوَه بگذار.

۷) و بر هر صف بخور صاف بنه تا به جهت یادگاری برای نان و هدیهٔ آتشین باشد برای یَهُوَه.

۸) در هر روز سبَت آن را همیشه به حضور یَهُوَه بیاراید. از جانب بنی‌اسرائیل عهد ابدی خواهد بود.

۹) و از آنِ هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند زیرا این از هدایای آتشین یَهُوَه به فریضهٔ ابدی برای وی قدس‌اقداس خواهد بود.»

۱۰) و پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنی‌اسرائیل بیرون آمد و پسر زن اسرائیلی با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند.

۱۱) و پسر زن اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادر او شلومیت دختر دبری از سبط دان بود.

۱۲) و او را در زندان انداختند تا از دهن یَهُوَه اطلاع یابند.

۱۳) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۱۴) «آن کس را که لعنت کرده است بیرون لشکرگاه ببر و همهٔ آنانی که شنیدند دست های خود را بر سر وی بنهند و تمامی جماعت او را سنگسار کنند.

۱۵) و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل گناه خود خواهد بود.

۱۶) و هر که اسم یَهُوَه را کفر گوید هرآینه کشته شود تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند خواه غریب خواه متوطن چون که اسم را کفر گفته است کشته شود.

۱۷) «و کسی که آدمی را بزند که بمیرد البته کشته شود.

۱۸) و کسی که بهیمه‌ای را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد جان به عوض جان.

۱۹) و کسی که همسایهٔ خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد به او کرده خواهد شد.

۲۰) شکستگی عوض شکستگی چشم عوض چشم دندان عوض دندان چنانکه به آن شخص عیب رسانیده همچنان به او رسانیده شود.

۲۱) و کسی که بهیمه‌ای را کشت عوض آن را بدهد اما کسی که انسان را کشت کشته شود.
۲۲) شما را یک حکم خواهد بود خواه غریب خواه متوطن زیرا که من یَهُوَه خدای شما هستم.»
۲۳) و موسی بنی‌اسرائیل را خبر داد و آن را که لعنت کرده بود بیرون لشکرگاه بردند و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنی‌اسرائیل چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود به عمل آوردند.

لاویان باب ۲۵

۱) و یَهُوَه موسی را در کوه سینا خطاب کرده گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما می دهم داخل شوید آنگاه زمین سبَت یَهُوَه را نگاه بدارد.
۳) شش سال مزرعهٔ خود را بکار و شش سال تاکستان خود را پازش بکن و محصولش را جمع کن.
۴) و در سال هفتم سبَت آرامی برای زمین باشد یعنی سبَت برای یَهُوَه. مزرعهٔ خود را نکار و تاکستان خود را پازش نکن.
۵) آنچه از مزرعهٔ تو خودرو باشد درو نکن و انگورهای مو پازش ناکردهٔ خود را مچین سال آرامی برای زمین باشد.
۶) و سبَت زمین خوراک به جهت شما خواهد بود برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد تو مأوا گزیند.
۷) و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند همهٔ محصولش خوراک خواهد بود.
۸) «و برای خود هفت سبت سالها بشمار یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود.
۹) و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره کَرِنّا را بگردان.
۱۰) سال پنجاهم را تقدیس نمایید و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود و هرکس از شما به ملک خود برگردد و هرکس از شما به قبیلهٔ خود برگردد.
۱۱) این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت نکنید و حاصل خودروی آن را مچینید و انگورهای مو پازش ناکردهٔ آن را مچینید.
۱۲) چون که یوبیل است برای شما مقدس خواهد بود محصول آن را در مزرعه بخورید.
۱۳) در این سال یوبیل هرکس از شما به ملک خود برگردد.
۱۴) و اگر چیزی به همسایهٔ خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه‌ات بخری یکدیگر را مغبون نسازید.
۱۵) برحسب شمارهٔ سال های بعد از یوبیل از همسایهٔ خود بخر و بر حسب سال های محصولش به تو بفروشد.
۱۶) بر حسب زیادتی سالها قیمت آن را زیاده کن و بر حسب کمی سالها قیمتش را کم نما زیرا که شمارهٔ حاصلها را به تو خواهد فروخت.
۱۷) و یکدیگر را مغبون نسازید و از خدای خود بترس. من یَهُوَه خدای شما هستم.

۱۸) پس فرایض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته آن ها را به عمل آورید تا در زمین به امنیت ساکن شوید.
۱۹) «و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد و به امنیت در آن ساکن خواهید بود.
۲۰) و اگر گویید در سال هفتم چه بخوریم زیرا اینک نمی‌کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم
۲۱) پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود و محصولِ سه سال خواهد داد.
۲۲) و در سال هشتم بکارید و از محصولِ کهنه تا سال نهم بخورید تا حاصل آن برسد کهنه را بخورید.
۲۳) و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است و شما نزد من غریب و مهمان هستید.
۲۴) و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید.
۲۵) اگر برادر تو فقیر شده بعضی از ملک خود را بفروشد آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید و آنچه را که برادرت میفروشد انفکاک نماید.
۲۶) و اگر کسی ولی ندارد و برخوردار شده قدر فکاک آن را پیدا نماید.
۲۷) آنگاه سال های فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته بود رد نماید و او به ملک خود برگردد.
۲۸) و اگر نتواند برای خود پس بگیرد آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند و در یوبیل رها خواهد شد و او به ملک خود خواهد برگشت.
۲۹) «و اگر کسی خانهٔ سکونتی در شهر حصاردار بفروشد تا یکسال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت مدت انفکاک آن یکسال خواهد بود.
۳۰) و اگر در مدت یکسال تمام آن را انفکاک ننماید پس آن خان های که در شهر حصاردار است برای خریدار آن نسلاً بعد نسل برقرار باشد در یوبیل رها نشود.
۳۱) لیکن خانه‌های دهات که حصار گرد خود ندارد با مزرعه‌های آن زمین شمرده شود. برای آن ها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد.
۳۲) و اما شهرهای لاویان خانه‌های شهرهای ملک ایشان حق انفکاک آن ها همیشه برای لاویان است.
۳۳) و اگر کسی از لاویان بخرد پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهرِ ملک او در یوبیل رها خواهد شد زیرا خانه‌های شهرهای لاویان در میان بنی‌اسرائیل ملک ایشان است.
۳۴) و مزرعه‌های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.
۳۵) «و اگر بردارت فقیر شده نزد تو تهی‌دست باشد او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا با تو زندگی نماید.
۳۶) از او ربا و سود نگیر و از خدای خود بترس تا برادرت با تو زندگی نماید.
۳۷) نقد خود را به او به ربا نده و خوراک خود را به او به سود نده.
۳۸) من یَهُوَه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم.
۳۹) و اگر برادرت نزد تو فقیر شده خود را به تو بفروشد بر او مثل غلام خدمت مگذار.

۴۰) مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید.
۴۱) آنگاه از نزد تو بیرون رود خود او و پسرانش همراه وی و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید.
۴۲) زیرا که ایشان بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم مثل غلامان فروخته نشوند.
۴۳) بر او به سختی حکمرانی نکن و از خدای خود بترس.
۴۴) و اما غلامانت و کنیزانت که برای تو خواهند بود از امت هایی که به اطراف تو می باشند از ایشان غلامان و کنیزان بخرید.
۴۵) و هم از پسران مهمانانی که نزد شما مأوا گزینند و از قبیله‌های ایشان که نزد شما باشند که ایشان را در زمین شما تولید نمودند بخرید و مملوک شما خواهند بود.
۴۶) و ایشان را بعد از خود برای پسران خود واگذارید تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید و اما برادران شما از بنی‌اسرائیل هیچکس بر برادر خود به سختی حکمرانی نکند.
۴۷) «و اگر غریب یا مهمانی نزد شما برخوردار گردد و برادرت نزد او فقیر شده به آن غریب یا مهمان تو یا به نسل خاندان آن غریب خود را بفروشد
۴۸) بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک می باشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید.
۴۹) یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید یا یکی از خویشان او از خاندانش او را انفکاک نماید یا خود او اگر برخوردار گردد خویشتن را انفکاک نماید.
۵۰) و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند و نقد فروش او بر حسب شمارهٔ سالها باشد موافق روزهای مزدور نزد او باشد.
۵۱) اگر سال های بسیار باقی باشد برحسب آن ها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود پس بدهد.
۵۲) و اگر تا سال یوبیل سال های کم باقی باشد با وی حساب بکند و بر حسب سال هایش نقد انفکاک خود را رد نماید.
۵۳) مثل مزدوری که سال به سا اجیر باشد نزد او بماند و در نظر تو به سختی بر وی حکمرانی نکند.
۵۴) و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوبیل رها شود هم خود او و پسرانش همراه وی.
۵۵) زیرا برای من بنی‌اسرائیل غلام‌اند ایشان غلام من می باشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من یَهُوَه خدای شما هستم.

لاویان باب ۲۶

۱) »برای خود بت ها نسازید و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپا نکنیید و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید زیرا که من یَهُوَه خدای شما هستم.
۲) سبت های مرا نگاه دارید و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یَهُوَه هستم.
۳) اگر در فرایض من سلوک نمایید و اوامر مرا نگاه داشته آن ها را بجا آورید
۴) آنگاه بارآن های شما را در موسم آن ها خواهم داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و درختان صحرا میوهٔ خود را خواهد داد.

۵) و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید و نان خود را به سیری خورده در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد.

۶) و به زمین به سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد.

۷) و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.

۸) و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد و صد از شما ده هزار را خواهند راند و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد.

۹) و بر شما التفات خواهم کرد و شما را بارور گردانیده شما را کثیر خواهم ساخت و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود.

۱۰) و غَلهٔ کُهنهٔ پارینه را خواهید خورد و کُهنه را برای نو بیرون خواهید آورد.

۱۱) و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شما را مکروه نخواهد داشت.

۱۲) و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود.

۱۳) من یَهُوَه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید و بندهای یوغ شما را شکستم و شما را راست‌روان ساختم.

۱۴) «و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را بجا نیاورید

۱۵) و اگر فرایض مرا رد نمایید و دل شما احکام مرا مکروه دارد تا تمامی اوامر مرا بجا نیاورده عهد مرا بشکنید

۱۶) من اینرا به شما خواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان را فنا سازد و جان را تلف کند بر شما مسلط خواهم ساخت و تخم خود را بی‌فایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد.

۱۷) و روی خود را به ضد شما خواهم داشت و پیش روی دشمنان خود منهزم خواهید شد و آنانی که از شما نفرت دارند بر شما حکمرانی خواهند کرد و بدون تعاقب کننده‌ای فرار خواهید نمود.

۱۸) «و اگر با وجود این همه مرا نشنوید آنگاه شما را برای گناهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد.

۱۹) و فخر قوت شما را خواهم شکست و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم ساخت.

۲۰) و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد و درختان زمین میوهٔ خود را نخواهد آورد.

۲۱) و اگر به خلاف من رفتار نموده از شنیدن من ابا نمایید آنگاه برحسب گناهان هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم.

۲۲) و وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما را بی‌اولاد سازند و بهایم شما را هلاک کنند و شما را در شماره کم سازند و شاهراههای شما ویران خواهد شد.

۲۳) «و اگر با این همه از من متنبه نشده به خلاف من رفتار کنید

۲۴) آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد و شما را برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد.
۲۵) و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد و چون به شهرهای خود جمع شوید وبا در میان شما خواهم فرستاد و به دست دشمن تسلیم خواهید شد.
۲۶) و چون عصای نان شما را بشکنم ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد و چون بخورید سیر نخواهید شد.
۲۷) «و اگر با وجود این مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نمایید
۲۸) آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد و من نیز برای گناهانتان شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد.
۲۹) و گوشت پسران خود را خواهید خورد و گوشت دختران خود را خواهید خورد.
۳۰) و مکآن های بلند شما را خراب خواهم ساخت و اصنام شما را قطع خواهم کرد و لاشه‌های شما را بر لاشه‌های بت های شما خواهم افکند و جان من شما را مکروه خواهد داشت.
۳۱) و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت و مکآن های مقدس شما را ویران خواهم کرد و بوی عطرهای خوشبوی شما را نخواهم بویید.
۳۲) و من زمین را ویران خواهم ساخت به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند متحیر خواهند شد.
۳۳) و شما را در میان امت ها پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد.
۳۴) آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی‌اش حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید از سبت های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبت های خود تمتع خواهد برد.
۳۵) تمامی روزهای ویرانی‌اش آرامی خواهد یافت یعنی آن آرامی که در سبت های شما حینی که در آن ساکن می بودید نیافته بود.
۳۶) «و اما در دل های بقیهٔ شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد و آواز برگِ رانده شده ایشان را خواهد گریزانید و بدون تعاقب کننده‌ای مثل کسی که از شمشیر فرار کند خواهند گریخت و خواهند افتاد.
۳۷) و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت با آنکه کسی تعاقب نکند و شما را یارای مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود.
۳۸) و در میان امت ها هلاک خواهید شد و زمینِ دشمنان شما شما را خواهد خورد.
۳۹) و بقیهٔ شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد و در گناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد.
۴۰) «پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده و سلوکی که به خلاف من نموده‌اند اعتراف خواهند کرد.
۴۱) از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود را بپذیرند

۴۲) آنگاه عهد خود را با یعقوب بیاد خواهم آورد و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد و آن زمین را بیاد خواهم آورد.

۴۳) و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سبت های خود تمتع خواهد برد و ایشان سزای گناه خود را خواهند پذیرفت به سبب اینکه احکام مرا رد کردند و دل ایشان فرایض مرا مکروه داشت.

۴۴) و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند من ایشان را رد نخواهم کرد و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان را هلاک کنم و عهد خود را با ایشان بشکنم زیرا که من یَهُوَه خدای ایشان هستم.

۴۵) بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امت ها از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای ایشان باشم. من یَهُوَه هستم.»

۴۶) این است فرایض و احکام و شرایعی که یَهُوَه در میان خود و بنی‌اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

لاویان باب ۲۷

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید نفوس بر حسب برآورد تو از آن یَهُوَه باشند.

۳) و اگر برآورد تو به جهت ذکور از بیست ساله تا شصت ساله باشد برآورد تو پنجاه مثقال نقره بر حسب مثقال قدس خواهد بود.

۴) و اگر اُناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود.

۵) و اگر از پنج ساله تا یست ساله باشد برآورد تو به جهت ذکور بیست مثقال و به جهت اُناث ده مثقال خواهد بود.

۶) و اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد برآورد تو به جهت ذکور پنج مثقال نقره و به جهت اُناث برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود.

۷) و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد اگر ذکور باشد آنگاه برآورد تو پانزده مثقال و برای اُناث ده مثقال خواهد بود.

۸) و اگر از برآورد تو فقیر تر باشد پس او را به حضور کاهن حاضر کنند وکاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوهٔ آن که نذر کرده برای وی برآورد نماید.

۹) «و اگر بهیمه‌ای باشد از آن هایی که برای یَهُوَه قربانی می گذرانند هر آنچه را که کسی از آن ها به یَهُوَه بدهد مقدس خواهد بود.

۱۰) آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند و اگر بهیمه‌ای را به بهیمه‌ای مبادله کند هم آن و آنچه به عوض آن داده شود هر دو مقدس خواهد بود.

۱۱) و اگر هر قسم بهیمهٔ نجس باشد که از آن قربانی برای یَهُوَه نمی گذرانند آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند.

۱۲) و کاهن آن را چه خوب و چه بد قیمت کند و بر حسب برآورد تو ای کاهن چنین باشد.
۱۳) و اگر آن را فدیه دهد پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد.
۱۴) «و اگر کسی خانهٔ خود را وقف نماید تا برای یَهُوَه مقدس شود کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد همچنان بماند.
۱۵) و اگر وقف کننده بخواهد خانهٔ خود را فدیه دهد پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود.
۱۶) «و اگر کسی قطعه‌ای از زمین ملک خود را برای یَهُوَه وقف نماید آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد.
۱۷) و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید موافق برآورد تو برقرار باشد.
۱۸) و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید آنگاه کاهن نقد آن را موافق سال هایی که تا سال یوبیل باقی می باشد برای وی بشمارد و از برآورد تو تخفیف شود.
۱۹) و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواهد آن را فدیه دهد پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.
۲۰) و اگر نخواهد زمین را فدیه دهد یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد بعد از آن فدیه داده نخواهد شد.
۲۱) و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای یَهُوَه مقدس خواهد بود ملکیت آن برای کاهن است.
۲۲) و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود برای یَهُوَه وقف نماید
۲۳) آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد و در آن روز برآورد تو را مثل وقف یَهُوَه به وی بدهد.
۲۴) و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود.
۲۵) و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.
۲۶) «لیکن نخست زاده‌ای از بهایم که برای یَهُوَه نخست زاده شده باشد هیچکس آن را وقف ننماید خواه گاو خواه گوسفند از آن یَهُوَه است.
۲۷) و اگر از بهایمِ نجس باشد آنگاه آن را برحسب برآورد تو فدیه دهد و پنج یک بر آن بیفزاید و اگر فدیه داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود.
۲۸) اما هر چیزی که کسی برای یَهُوَه وقف نماید از کل مایملک خود چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود نه فروخته شود و نه فدیه داده شود زیرا هرچه وقف باشد برای یَهُوَه قدس‌اقداس است.
۲۹) هر وقفی که از انسان وقف شده باشد فدیه داده نشود. البته کشته شود.
۳۰) «و تمامی ده یک زمین چه از تخم زمین چه از میوهٔ درخت از آن یَهُوَه است و برای یَهُوَه مقدس می باشد.
۳۱) و اگر کسی از ده یک خود چیزی فدیه دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید.

۳۲) و تمامی ده یک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصا بگذرد دهم آن برای یَهُوَه مقدس خواهد بود.

۳۳) در خوبی و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیه داده نشود.»

۳۴) این است اوامری که یَهُوَه به موسی برای بنی‌اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

کتاب اعداد

Numbers

- **نام عبری:** במדבר (بَمیدبار)
- **تعداد باب:** ۳۶
- **تعداد آیات:** ۱۲۸۸
- **موضوع:** کتاب اعداد از حوادثی سخن می گوید که در بیابان، بین راه مصر و سرزمین موعود بر قوم اسرائیل گذشته است. ترجمه عبری نام این کتاب «در بیابان» است.

اعداد باب ۱

۱) و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر یَهُوَه در بیابان سینا در خیمهٔ اجتماع موسی را خطاب کرده گفت:

۲) «حساب تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان به شمارهٔ اسمهای همهٔ ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید.

۳) از بیست ساله و زیاده هر که از اسرائیل به جنگ بیرون میرود تو و هارون ایشان را بر حسب افواج ایشان بشمارید.

۴) و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هریک رئیس خاندان آبایش باشد.

۵) و اسمهای کسانی که با شما باید بایستند این است:از رؤبین الیصور بن شَدَیئور.

۶) و از شمعون شِلومیئیل بن صوریشدّای.

۷) و از یهودا نَحشون بن عمیناداب.

۸) و از یساکار نَتَنائیل بن صوغَر.

۹) و از زَبولون اَلیاب بن حِیلون.

۱۰) و از بنی‌یوسف: از اَفرایم اَلیشمع بن‌عمیهود. و از منَسی جملیئیل بن‌فَدهَصور.

۱۱) از بنیامین اَبیدان بن‌جِدعونی.

۱۲) و از دان اَخیعزَر بن‌عمی شدّای.

۱۳) و از اشیر فَجَعیئیل بن‌عکران.

۱۴) و از جاد اَلیاساف بن‌دُعوئیل.

۱۵) و از نَفتالی اَخیرَع بن‌عینان.»

۱۶) اینان هستند دعوت شدگان جماعت و آقایان اسباط آبای ایشان و رؤسای هزاره‌های اسرائیل.

۱۷) و موسی و هارون این کسان را که به نام معین شدند گرفتند.

۱۸) و در روز اول ماه دوم تمامی جماعت را جمع کرده نسب‌نامه‌های ایشان را بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان به شمارهٔ اسمها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند.

۱۹) چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود ایشان را در بیابان سینا بشمرد.

۲۰) و اما انساب بنی‌رؤبین نخست زادهٔ اسرائیل برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکوری از بیست‌ساله و بالاتر جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می رفتند.

۲۱) شمرده شدگان ایشان از سبط رؤبین چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

۲۲) و انسان بنی‌شمعون بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان کسانی که از ایشان شمرده شدند موافق شمارهٔ اسمها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.

۲۳) شمرده‌شدگان ایشان از سبط شمعون پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

۲۴) و انساب بنی‌جاد بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۲۵) شمرده‌شدگان ایشان از سبط جاد چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.
۲۶) و انساب بنی‌یهودا برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۲۷) شمرده‌شدگان ایشان از سبط یهودا هفتاد و چهارهزار و شش صد نفر بودند.
۲۸) و انساب بنی‌یساکار برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۲۹) شمرده‌شدگان ایشان از سبط یساکار پنجاه و چهار هزار و چهار صدنفر بودند.
۳۰) و انساب بنی‌زبولون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۳۱) شمرده‌شدگان ایشان را سبط زبولون پنجاه و هفت‌هزار و چهارصد نفر بودند.
۳۲) و انساب بنی‌یوسف از بنی‌اَفرایم برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۳۳) شمرده‌شدگان ایشان از اسباط اَفرایم چهل هزار و پانصد نفر بودند.
۳۴) و انساب بنی‌منَسی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۳۵) شمرده‌شدگان ایشان از سبط منَسی سی و دو هزار و دویست نفر بودند.
۳۶) و انساب بنی‌بنیامین برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۳۷) شمرده‌شدگان ایشان از سبط بنیامین سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.
۳۸) و انساب بنی‌دان بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ می رفت.
۳۹) شمرده‌شدگان ایشان از سبط دان شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.
۴۰) و انساب بنی‌اَشیر بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۴۱) شمرده‌شدگان ایشان از سبط اَشیر چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند.
۴۲) و انساب بنی‌نَفتالی بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان موافق شمارهٔ اسمها از بیست‌ساله و بالاتر هر که برای جنگ بیرون می رفت.
۴۳) شمرده‌شدگان ایشان از سبط نَفتالی پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند.
۴۴) اینان هستند شمرده‌شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از آقایان اسرائیل که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود شمردند.
۴۵) و تمامی شمرده‌شدگان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان از بیست‌ساله و بالاتر هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می رفت.

۴۶) همهٔ شمرده‌شدگان ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
۴۷) اما لاویان برحسب سبط آبای ایشان در میان آن ها شمرده نشدند.
۴۸) زیرا یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۴۹) «اما سبط لاوی را مشمار و حساب ایشان را در میان بنی‌اسرائیل نگیر.
۵۰) لیکن لاویان را بر مسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هر چه علاقه به آن دارد بگمار و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند.
۵۱) و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند و چون مسکن افراشته شود لاویان آن را برپا نمایند و غریبی که نزدیک آن آید کشته شود.
۵۲) و بنی‌اسرائیل هر کس در محلهٔ خود و هر کس نزد علَم خویش برحسب افواج خود خیمه زنند.
۵۳) و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند مبادا غضب بر جماعت بنی‌اسرائیل بشود و لاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.»
۵۴) پس بنی‌اسرائیل چنین کردند و برحسب آنچه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود به عمل آوردند.

اعداد باب ۲

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲) «هرکس از بنی‌اسرائیل نزد علَم و نشان خاندان آبای خویش خیمه زند در برابر و اطراف خیمهٔ اجتماع خیمه زنند.
۳) و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علَمِ محلّهٔ یهودا برحسب افواج خود خیمه زنند و رئیس بنی‌یهودا نَحشُون بن‌عمیناداب باشد.
۴) و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند.
۵) و سبط یساکار نَتنائیل بن‌صوغر باشد.
۶) و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.
۷) و سبط زبولون و رئیس بنی‌زبولون اَلیآب بن‌حِیلون باشد.
۸) و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.
۹) جمیع شمرده‌شدگان محلهٔ یهودا بر حسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهار صد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند.
۱۰) «و بر جانب جنوب علَم محلهٔ رؤبین بر حسب افواج ایشان باشد و رئیس بنی‌رؤبین اَلیصور بن‌شَدیئُور باشد.
۱۱) و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.
۱۲) و در پهلوی او سبط شَمعون خیمه زنند و رئیس بنی‌شَمعون شلومیئیل بن‌صوریشَدّای باشد.
۱۳) و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.
۱۴) و سبط جاد و رئیس بنی‌جاد اَلیاساف بن‌رَعوئیل باشد.
۱۵) و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

۱۶) جمیع شمرده‌شدگان محلهٔ رؤبین بر حسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.
۱۷) «و بعد از آن خیمهٔ اجتماع با محلهٔ لاویان در میان محله‌ها کوچ کند چنانکه خیمه می زنند همچنان هر کس در جای خود نزد علَمهای خویش کوچ کنند.
۱۸) «و به طرف مغرب علَم محلهٔ اَفرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی‌اَفرایم الیشَمع بن‌عمیهود باشد.
۱۹) و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل هزار و پانصدنفر بودند.
۲۰) و در پهلوی او سبط منَسی و رئیس بنی‌منَسی جملیئیل بن‌فَدهَصور باشد.
۲۱) و فوج او که از ایشان شمرده شدند سی و دو هزار و دویست نفر بودند.
۲۲) و سبط بنیامین و رئیس بنی‌بنیامین اَبیدان بن‌جِدعونی باشد.
۲۳) و فوج او که از ایشان شمرده شدند سی و پنج هزار و چهار صد نفر بودند.
۲۴) جمیع شمرده‌شدگان محلهٔ اَفرایم برحسب افواج ایشان صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند و ایشان سوم کوچ کنند.
۲۵) «و به طرف شمال علَم محلهٔ دان بر حسب افواج ایشان و رئیس بنی‌دان اَخیعزَر بن‌عمی شدّای باشد.
۲۶) و فوج او که از ایشان شمرده شدند شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند.
۲۷) و در پهلوی ایشان سبط اَشیر خیمه زنند و رئیس بنی‌اَشیر فَجعیئیل بن‌عکران باشد.
۲۸) و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و یکهزار و پانصد نفر بودند.
۲۹) و سبط نَفتالی و رئیس بنی‌نَفتالی اَخیرع بن عِینان باشد.
۳۰) و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و سه هزار و چهار صد نفر بودند.
۳۱) جمیع شمرده‌شدگان محلهٔ دان صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علَمهای خود در عقب کوچ کنند.»
۳۲) اینان هستند شمردگان بنی‌اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان جمیع شمرده‌شدگان محله‌ها موافق افواج ایشان ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند.
۳۳) اما لاویان چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود در میان بنی‌اسرائیل شمرده نشدند.
۳۴) و بنی‌اسرائیل موافق هرچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود عمل نمودند به اینطور نزد علَمهای خود خیمه می زدند و به اینطور هر کس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خود کوچ می کردند.

اعداد باب ۳

۱) این است اَنساب هارون و موسی در روزی که یَهُوَه در کوه سینا با موسی متکلم شد.
۲) و نام های پسران هارون این است: نخست زاده‌اش ناداب و اَبیهو و اَلعازار و ایتامار.
۳) این است نام های پسران هارون کهنه که مسح شده بودند که ایشان را برای کهانت تخصیص نمود.

۴) اما ناداب و اَبیهو در حضور یَهُوَه مردند هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور یَهُوَه گذرانیدند و ایشان را پسری نبود و اَلعازار و ایتامار به حضور پدر خود هارون کهانت می نمودند.

۵) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۶) «سبط لاوی را نزدیک آورده ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند.

۷) و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمهٔ اجتماع نگاه داشته خدمت مسکن را بجا آوردند.

۸) و جمیع اسباب خیمهٔ اجتماع و شعائر بنی‌اسرائیل را نگاه داشته خدمت مسکن را بجا آوردند.

۹) و لاویان را به هارون و پسرانش بده زیرا که ایشان از جانب بنی‌اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند.

۱۰) و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کهانت خود را بجا بیاورند و غریبی که نزدیک آید کشته شود.»

۱۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت

۱۲) که «اینک من لاویان را از میان بنی‌اسرائیل به عوض هر نخست زاده‌ای از بنی‌اسرائیل که رَحِم را بگشاید گرفته‌ام پس لاویان از آن من می باشند.

۱۳) زیرا جمیع نخست زادگان از آنِ منند و در روزی که همهٔ نخست زادگان زمین مصر را کشتم‌جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم پس از آن من می باشند. من یَهُوَه هستم.»

۱۴) و یَهُوَه موسی را در بیابان سینا خطاب کرده گفت:

۱۵) «بنی‌لاوی را بر حسب خاندان آبا و قبایل ایشان بشمار هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.»

۱۶) پس موسی برحسب قول یَهُوَه چنانکه مأمور شد ایشان را شمرد.

۱۷) و پسران لاوی موافق نام های ایشان اینان هستند: جرشون و قَهات و مراری.

۱۸) و نام های بنی‌جرشون بر حسب قبایل ایشان این است: لِبّنی و شِمعّی.

۱۹) و پسران قَهات برحسب قبایل ایشان: عمرام و یصهار و حبرون و عزّیئیل.

۲۰) و پسران مراری بر حسب قبایل ایشان: محلّی و موشی بودند. اینان هستند قبایل لاویان برحسب خاندان آبای ایشان.

۲۱) و از جرشون قبیلهٔ لِبّنی و قبیلهٔ شِمّعی. اینان هستند قبایل جرشونیان.

۲۲) و شمرده‌شدگان ایشان به شمارهٔ همهٔ ذکوران از یک ماهه و بالاتر شمرده‌شدگان ایشان هفت‌هزار و پانصد نفر بودند.

۲۳) و قبایل جرشونیان در عقب مسکن به طرف مغرب خیمه زنند.

۲۴) و آقا خاندان آبای جرشونیان اَلیاساف بن‌لایل باشد.

۲۵) و ودیعت بنی‌جرشون در خیمهٔ اجتماع مسکن و خیمه و پوشش آن و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ اجتماع باشد.

۲۶) و نجیرهای صحن و پردهٔ دروازهٔ صحن که پیش روی مسکن و به اطراف قربانی گاه است و طنآب هایش با هر خدمت آن ها.
۲۷) و از قَهات قبیلهٔ عمرامیان و قبیلهٔ یصهاریان و قبیلهٔ حبرونیان و قبیلهٔ عزّیئیلیان اینان هستند قبایل قَهاتیان.
۲۸) به شمارهٔ همهٔ ذکوران از یک ماهه و بالاتر هشت هزار و ششصد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می داشتند.
۲۹) و قبایل بنی‌قَهات به طرف جنوب مسکن خیمه بزنند.
۳۰) و آقا خاندان آبای قبایل قَهاتیان اَلیاصافان بن‌عزّیئیل باشد.
۳۱) و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و قربانی گاه‌ها و اسباب قدس که با آن ها خدمت می کنند و حجاب و هر خدمت آن باشد.
۳۲) و آقا آقایان لاویان اَلعازار بن‌هارونِ کاهن باشد و نظارتِ نگهبانانِ خدمتِ قدس او را خواهد بود.
۳۳) و از مراری قبیلهٔ محلیان و قبیلهٔ موشیان اینان هستند قبایل مراری.
۳۴) و شمرده‌شدگان ایشان و شمارهٔ همهٔ ذکوران از یک ماهه و بالاتر شش هزار و دویست نفر بودند.
۳۵) و آقا خاندان آبای قبایل مراری صوریئیل بن‌ابیحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن خیمه بزنند.
۳۶) و ودیعت معین بنی‌مراری تختهای مسکن و پشت‌بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد.
۳۷) و ستونهای اطراف صحن و پایه‌های آن ها و میخ ها و طنآب های آن ها.
۳۸) و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمهٔ اجتماع به طرف طلوع شمس موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی‌اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید کشته شود.
۳۹) و جمیع شمرده‌شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان یَهُوَه شمردند همهٔ ذکوران از یک ماهه و بالاتر بیست و دو هزار نفر بودند.
۴۰) و یَهُوَه به موسی گفت: «جمیع نخست زادگان نرینهٔ بنی‌اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار و حساب نام های ایشان را بگیر.
۴۱) و لاویان را به عوض همهٔ نخست زادگان بنی‌اسرائیل برای من که یَهُوَه هستم بگیر و بهایم لاویان را به عوض همهٔ نخست زادگان بهایم بنی‌اسرائیل.»
۴۲) پس موسی چنانکه یَهُوَه او را امر فرموده بود همهٔ نخست زادگان بنی‌اسرائیل را شمرد.
۴۳) و جمیع نخست زادگان نرینه برحسب شمارهٔ اسمهای شمرده‌شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند.
۴۴) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۴۵) «لاویان را به عوض جمیع نخست زادگان بنی‌اسرائیل و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر و لاویان از آن من خواهند بود. من یَهُوَه هستم.
۴۶) و اما دربارهٔ فدیهٔ دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنی‌اسرائیل که بر لاویان زیاده‌اند

۴۷) پنج مثقال برای هر سری بگیر آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد بگیر.
۴۸) و نقد فدیهٔ آنانی که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.»
۴۹) پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند بر کسانی که لاویان فدیهٔ آن ها شده بودند گرفت.
۵۰) و از نخست زادگان بنی‌اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد گرفت.
۵۱) و موسی نقد فدیه را برحسب قول یَهُوَه چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود به هارون و پسرانش داد.

اعداد باب ۴

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲) «حساب بنی‌قَهات را از میان بنی‌لاوی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر.
۳) از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که داخل خدمت شود تا در خیمهٔ اجتماع کار کند.
۴) «و خدمت بنی‌قَهات در خیمهٔ اجتماع کار قدس‌الاقداس باشد.
۵) «و هنگامی که از دو کوچ می کند هارون و پسرانش داخل شده پوشش حجاب را پایین بیاورند و تابوت شهادت را به آن بپوشانند.
۶) و بر آن پوششِ پوستِ خزِ آبی بگذارند و جامه‌ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده چوب دست هایش را بگذرانند.
۷) «و بر میز نانِ تَقَدِمِه جامهٔ لاجوردی بگسترانند و بر آن بشقاب ها و قاشقها و کاسه‌ها و پیاله‌های ریختنی را بگذرانند و نان دائمی بر آن باشد.
۸) و جامهٔ قرمز بر آن ها گسترانیده آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوبدست هایش را بگذرانند.
۹) «و جامهٔ لاجوردی گرفته شمعدان روشنایی و چراغ هایش و گُلگیرهایش و سینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آن ها خدمتش می کنند بپوشانند
۱۰) و آن را و همهٔ اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده بر چوب دستی بگذارند.
۱۱) «و بر قربانی گاه زرین جامهٔ لاجوردی گسترانیده آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوبدست هایش را بگذرانند.
۱۲) «و تمامی اسباب خدمت را که به آن ها دو قدس خدمت می کنند گرفته آن ها را در جامهٔ لاجوردی بگذارند و آن ها را به پوشش پوست خز پوشانیده بر چوبدست بنهند.
۱۳) «و قربانی گاه را از خاکستر خالی کرده جامهٔ ارغوانی بر آن بگسترانند.

۱۴) و جمیع اسبابش را که به آن ها خدمت آن را می کنند یعنی مجمرها و چنگال ها و خاک‌اندازها و کاسه‌ها همهٔ اسباب قربانی گاه را بر روی آن بنهند و بر آن پوشش پوست خز گسترانیده چوب دست هایش را بگذرانند.

۱۵) «و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند بعد از آن پسران قَهات برای برداشتن آن بیایند اما قدس را لمس ننمایند مبادا بمیرند این چیزها از خیمهٔ اجتماع حمل بنی‌قهات می باشد.

۱۶) «و ودیعت اَلعازار بن‌هارون کاهن روغن به جهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیهٔ آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می باشد با هر آنچه در آن است خواه از قدس و خواه از اسبابش.»

۱۷) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:

۱۸) «سبط قبایل قَهاتیان را از میان لاویان منقطع نسازید.

۱۹) بلکه با ایشان چنین رفتار نمایید تا چون به قدس‌الاقداس نزدیک آیند زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند و هر یک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگمارند.

۲۰) و اما ایشان به جهت دیدن قدس لحظه‌ای هم داخل نشوند مبادا بمیرند.»

۲۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲۲) «حساب بنی‌جرشون را نیز برحسب خاندان آبا و قبایل ایشان بگیر.

۲۳) از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار هر که داخل شود تا در خیمهٔ اجتماع به شغل بپردازد و خدمت بنماید.

۲۴) «این است خدمت قبایل بنی‌جرشون در خدمتگذاری و حمل

۲۵) که تجیرهای مسکن و خیمهٔ اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است و پردهٔ دروازهٔ خیمهٔ اجتماع را بردارند.

۲۶) و تجیرهای صحن و پردهٔ مدخل دروازهٔ صحن که پیش مسکن و به اطراف قربانی گاه است و طنآب های آن ها و همهٔ اسباب خدمت آن ها و هرچه به آن ها باید کرده شود ایشان بکنند.

۲۷) و تمامی خدمت بنی‌جرشون در هر حمل و خدمت ایشان به فرمان هارون و پسران او بشود و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید.

۲۸) این است خدمت قبایل بنی‌جرشون در خیمهٔ اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتامار بن‌هارون کاهن باشد.

۲۹) «و بنی‌مراری را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بشمار.

۳۰) از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل شود تا کار خیمهٔ اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار.

۳۱) این است ودیعت حمل ایشان در تمامی خدمت ایشان در خیمهٔ اجتماع تختهای مسکن و پشت‌بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش.

۳۲) و ستونهای اطراف صحن و پایه‌های آن ها و میخ های آن ها و طنآب های آن ها با همهٔ اسباب آن ها و تمامی خدمت آن ها پس اسباب ودیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید.

۳۳) این است خدمت قبایل بنی‌مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمهٔ اجتماع زیر دست ایتامار بن‌هارونِ کاهن.»
۳۴) و موسی و هارون و آقایان جماعت بنی‌قهات را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند.
۳۵) از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل می شد تا در خیمهٔ اجتماع مشغول شود.
۳۶) و شمرده‌شدگان ایشان بر حسب قبایل ایشان دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند.
۳۷) اینان هستند شمرده‌شدگان قبایل قَهاتیان هر که در خیمهٔ اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه یَهُوَه به واسطهٔ موسی فرموده بود شمردند.
۳۸) و شمرده‌شدگان بنی‌جرشون بر حسب قبایل و خاندان آبای ایشان
۳۹) از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل می شد تا در خیمهٔ اجتماع کار کند.
۴۰) و شمرده‌شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان دو هزار و ششصد و سی نفر بودند.
۴۱) اینان هستند شمرده‌شدگان قبایل بنی‌جرشون هر که در خیمهٔ اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان یَهُوَه شمردند.
۴۲) و شمرده‌شدگان قبایل بنی‌مراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان
۴۳) از سی‌ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هر که به خدمت داخل می شد تا در خیمهٔ اجتماع کار کند.
۴۴) و شمرده‌شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه‌هزار و دویست نفر بودند.
۴۵) اینان هستند شمرده‌شدگان قبایل بنی‌مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه یَهُوَه به واسطهٔ موسی فرموده بود شمردند.
۴۶) جمیع شمرده‌شدگان لاویان که موسی و هارون و آقایان اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند
۴۷) از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه داخل می شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمهٔ اجتماع بکند.
۴۸) شمرده‌شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند.
۴۹) برحسب فرمان یَهُوَه به توسط موسی هرکس موافق خدمتش و حملش شمرده شد.و چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود او ایشان را شمرد.

اعداد باب ۵

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را فرما که مبروص را و هر که جریان دارد و هر که از گوشت مردار نجس شود از اردو اخراج کنند.
۳) خواه مرد و خواه زن ایشان را اخراج نمایید بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم نجس نسازند.»
۴) و بنی‌اسرائیل چنین کردند و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه یَهُوَه به موسی گفته بود بنی‌اسرائیل به آنطور عمل نمودند.

۵) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده‌گفت:
۶) «بنی‌اسرائیل را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هرکدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده به یَهُوَه خیانت ورزد و آن شخص مجرم شود
۷) آنگاه گناهی را که کرده است اعتراف بنماید و اصل جرم خود را رد نماید و خمس آن را بر آن مزید کرده به کسی که بر او جرم نموده است بدهد.
۸) و اگر آن کس را ولیّ‌ای نباشد که دیهٔ جرم به او داده شود آنگاه دیهٔ جرمی که برای یَهُوَه داده می شود از آن کاهن خواهد بود علاوه بر قوچ کفاره که به آن دربارهٔ وی کفاره می شود.
۹) و هر هدیهٔ افراشتنی از همهٔ موقوفات بنی‌اسرائیل که نزد کاهن میآورند از آن او باشد.
۱۰) و موقوفات هرکس از آن او خواهد بود و هرچه که کسی به کاهن بدهد از آن او باشد.»
۱۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته به وی خیانت ورزد
۱۳) و مردی دیگر با او همبستر شود و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد آن زن نجس می باشد. و اگر بر او شاهدی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود
۱۴) و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود و آن زن نجس شده باشد یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود و آن زن نجس نشده باشد
۱۵) پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد و به جهت او برای هدیه یک عشر ایفهٔ آرد جوین بیاورد و روغن بر آن نریزد و کندر بر آن ننهد زیرا که هدیهٔ غیرت است و هدیهٔ یادگار که گناه را بیاد میآورد.
۱۶) «و کاهن او را نزدیک آوردهٔ به حضور یَهُوَه برپا دارد.
۱۷) و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته برآب بپاشد.
۱۸) و کاهن زن را به حضور یَهُوَه برپا داشته موی سر او را باز کند و هدیهٔ یادگار را که هدیهٔ غیرت باشد بر دست آن زن بگذارد و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد.
۱۹) و کاهن به زن قسم داده به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده و اگر بسوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برنگشته‌ای پس از این آب تلخ لعنت مبرا شوی.
۲۰) و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته نجس شده‌ای و کس غیر از شوهرت با تو همبستر شده است
۲۱) آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: یَهُوَه تو را در میان قومت مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه یَهُوَه ران تو را ساقط و شکم تو را منتَفَخ گرداند.
۲۲) و این آب لعنت در احشای تو داخل شده شکم تو را منتفخ و ران تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.
۲۳) «و کاهن این لعنتها را در طوماری بنویسد و آن ها را در آب تلخ محو کند.
۲۴) و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند و آن آب لعنت در او داخل شده تلخ خواهد شد.

۲۵) و کاهن هدیهٔ غیرت را از دست زن گرفته آن هدیه را به حضور یَهُوَه بجنباند و آن را نزد قربانی گاه بیاورد.

۲۶) و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته آن را بر قربانی گاه بسوزاند و بعد از آن آن آب را به زن بنوشاند.

۲۷) و چون آب را به او نوشانید اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد آن آب لعنت داخل او شده تلخ خواهد شد و شکم او منتَفَخ و ران او ساقط خواهد گردید و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود.

۲۸) و اگر آن زن نجس نشده طاهر باشد آنگاه مبرا شده اولاد خواهد زایید.

۲۹) «این است قانون غیرت هنگامی که زن از شوهر خود برگشته نجس شده باشد.

۳۰) یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید و بر زنش غیور شود آنگاه زن را به حضور یَهُوَه برپا بدارد و کاهن تمامی این قانون را دربارهٔ او اجرا دارد.

۳۱) پس آن مرد از گناه مبرا شود و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

اعداد باب ۶

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص یعنی نذر نذیره بکند و خود را برای یَهُوَه تخصیص نماید

۳) آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکهٔ شراب و سرکهٔ مسکرات را ننوشد و هیچ عصیر انگور ننوشد و انگور تازه یا خشک نخورد.

۴) و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود از هسته تا پوست نخورد.

۵) «و تمام ایام نذر تخصیص او اُستُره بر سر او نیاید و تا انقضای روزهایی که خود را برای یَهُوَه تخصیص نموده است مقدس شده گیسهای موی سر خود را بلند دارد.

۶) «و تمام روزهایی که خود را برای یَهُوَه تخصیص نموده استنزدیک بدن میت نباید.

۷) برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود هنگامی که بمیرند خویشتن را نجس نسازد زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می باشد.

۸) تمامی روزهای تخصیص برای یَهُوَه مقدس خواهد بود.

۹) «و اگر کسی دفعتاً ناگهان نزد او بمیرد پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد یعنی در روز هفتم آن را بتراشد.

۱۰) و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجهٔ کبوتر نزد کاهن به در خیمهٔ اجتماع بیاورد.

۱۱) و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده برای وی کفاره نماید از آنچه به سبب میت گناه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید.

۱۲) و روزهای تخصیص خود را برای یَهُوَه (از نو) تخصیص نماید و برهٔ نرینهٔ یکساله برای قربانی جرم بیاورد. لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود چون که تخصیصش نجس شده است.

۱۳) «این است قانون نذیره چون روزهای تخصیص او تمام شود آنگاه او را نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع بیاورند.
۱۴) و قربانی خود را برای یَهُوَه بگذراند یعنی یک برهٔ نرینهٔ یکسالهٔ بی‌عیب به جهت قربانی سوختنی و یک برهٔ ماده یکسالهٔ بی‌عیب به جهت قربانی گناه و یک قوچ بی‌عیب به جهت قربانی سلامتی.
۱۵) و یک سبد نان فطیر یعنی گِرده‌های آرد نرم سرشته شدهٔ با روغن و قرص های فطیر مسح شده با روغن و هدیهٔ آردی آن ها و هدیهٔ ریختنی آن ها.
۱۶) «و کاهن آن ها را به حضور یَهُوَه نزدیک آورده قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند.
۱۷) و قوچ را با سبد نان قطیر به جهت قربانی سلامتی برای یَهُوَه بگذراند و کاهن هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی او را بگذراند.
۱۸) «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد در خیمهٔ اجتماع بتراشد و موی سر تخصیص خود را گرفته آن را بر آتشی که زیر قربانی سلامتی است بگذراند.
۱۹) «و کاهن سرِ دست بریان شدهٔ قوچ را با یک گِرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته آن را بر دست نذیره بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد.
۲۰) و کاهن آن ها را به جهت هدیهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه بجنباند این با سینهٔ جنبانیدنی به حضور یَهُوَه بجنباند این با سینهٔ جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.
۲۱) «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که به جهت تخصیص خود برای یَهُوَه باید بگذراند علاوه بر آنچه دستش به آن میرسد موافق نذری که کرده باشد همچنین بر حسب قانون تخصیص خود باید بکند.»
۲۲) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت
۲۳) «هارون و پسرانش را خطاب کرده بگو: به اینطور بنی‌اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید:
۲۴) «یَهُوَه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید.
۲۵) یَهُوَه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند.
۲۶) یَهُوَه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد.
۲۷) و نام مرا بر بنی‌اسرائیل بگذارند و من ایشان را برکت خواهم داد.»

اعداد باب ۷

۱) و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و قربانی گاه را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود
۲) آقایان اسرائیل و رؤسای خاندان آبای ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها رؤسای اسباط بودند که بر شمرده‌شدگان گماشته شدند.
۳) پس ایشان به جهت هدیهٔ خود به حضور یَهُوَه شش ارابهٔ سر پوشیده و دوازده گاو آوردند یعنی یک ارابه برای دو آقا و برای هر نفری یک گاو و آن ها را پیش روی مسکن آوردند.

۴) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۵) «اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردند خدمت خیمهٔ اجتماع به کار آید و به لاویان به هر کس به اندازهٔ خدمتش تسلیم نما.»
۶) پس موسی ارابه‌ها و گاوها را گرفته آن ها را به لاویان تسلیم نمود.
۷) دو ارابه و چهار گاو به بنی‌جرشون به اندازهٔ خدمت ایشان تسلیم نمود.
۸) و چهار ارابه و هشت گاو به بنی‌مراری به اندازهٔ خدمت ایشان به دست ایتامار بن‌هارون کاهن تسلیم نمود.
۹) اما به بنی‌قَهات هیچ نداد زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند.
۱۰) و آقایان به جهت تبرک قربانی گاه در روز مسح کردن آن هدیه گذرانیدند. و آقایان هدیهٔ خود را پیش قربانی گاه آوردند.
۱۱) و یَهُوَه به موسی گفت که هر آقا در روز نوبهٔ خود هدیهٔ خویش را به جهت تبرک قربانی گاه بگذراند.
۱۲) و در روز اول نَحشون بن‌عمیناداب از سبط یهودا هدیهٔ خود را گذرانید.
۱۳) و هدیهٔ او یک طَبقِ نقره هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود به جهت هدیهٔ آردی.
۱۴) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۱۵) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۱۶) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۱۷) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله این بود هدیهٔ نَحشون بن‌عمیناداب.
۱۸) و در روز دوم نتنائیل بن‌صوغر آقا یساکار هدیه گذرانید.
۱۹) و هدیه‌ای که او گذرانید یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هر دوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۲۰) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۲۱) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۲۲) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۲۳) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله این بود هدیهٔ نَتَنائیل بن‌صوغر.
۲۴) و در روز سوم اَلیآب بن‌حیلون آقا بنی‌زبولون
۲۵) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هردوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.

۲۶) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور
۲۷) و یک گاو جوان و یک قوچ و برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۲۸) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۲۹) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله این بود هدیهٔ اَلیآب بن‌حیلون.
۳۰) و در روز چهارم اَلیصور بن‌شَدَیتور آقا بنی‌رؤبین.
۳۱) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هر دوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۳۲) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۳۳) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۳۴) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۳۵) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ اَلیصور بن‌شَدَیتور.
۳۶) و در روز پنجم شَلومیئیل بن‌صور یشدّای آقا بنی‌شمعون.
۳۷) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هر دوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیه آردی.
۳۸) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۳۹) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۴۰) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۴۱) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله این بود هدیهٔ شَلومیئیل بن‌صوریشدّای.
۴۲) و در روز ششم اَلیاساف بن‌دَعوئیل آقا بنی‌جاد.
۴۳) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هر دوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۴۴) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۴۵) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۴۶) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۴۷) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ اَلیاساف بن‌دَعوئیل.
۴۸) و در روز هفتم اَلیشَمع بن‌عمیهود آقا بنی‌افرایم.
۴۹) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هر دوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۵۰) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.

۵۱) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۵۲) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۵۳) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ اَلیشَمع بن‌عمیهود.
۵۴) و در روز هشتم جمَلیئیل بن‌فَدهصور آقا بنی‌منَسی.
۵۵) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی‌مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هردوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۵۶) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۵۷) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یک ساله به جهت قربانی سوختنی.
۵۸) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۵۹) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ جملیئیل بن‌فَدَهصور.
۶۰) و در روز نهم اَبیدان بن‌جِدعونی آقا بنی‌بنیامین.
۶۱) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هردوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۶۲) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۶۳) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۶۴) و یک بز نر به جهت قربانی گناه
۶۵) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ اَبیدان بن‌جِدعونی.
۶۶) و در روز دهم اَخیعزَر بن‌عمی شدّای آقا بنی‌دان.
۶۷) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هردوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۶۸) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۶۹) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۷۰) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۷۱) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ اَخیعزَر بن‌عمی شدّای.
۷۲) و در روز یازدهم فَجعیئیل بن‌عکران آقا بنی‌اشیر.
۷۳) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق قدس هردوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۷۴) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۷۵) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.

۷۶) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۷۷) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ فَجّعئیل بن‌عکران.
۷۸) و در روز دوازدهم اَخیرَع بن‌عینان آقا بنی‌نفتالی.
۷۹) هدیهٔ او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس هردوی آن ها پر از آرد نرم مخلوط با روغن به جهت هدیهٔ آردی.
۸۰) و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.
۸۱) و یک گاو جوان و یک قوچ و یک برهٔ نرینهٔ یکساله به جهت قربانی سوختنی.
۸۲) و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۸۳) و به جهت قربانی سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود هدیهٔ اَخیرَع بن‌عینان.
۸۴) این بود تبرک قربانی گاه در روزی که مسح شده بود از جانب آقایان اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا.
۸۵) هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد که تمامی نقرهٔ ظروف دو هزار و چهار صد مثقال موافق مثقال قدس بود.
۸۶) و دوازده قاشق طلا پر از بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود.
۸۷) تمامی گاوان به جهت قربانی سوختنی‌دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده برهٔ نرینهٔ یکساله. با هدیهٔ آردی آن ها و دوازده بزِ نر به جهت قربانی گناه.
۸۸) و تمامی گاوان به جهت قربانی سلامتی بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت برهٔ نرینهٔ یکساله. این بود تبرک قربانی گاه بعد از آنکه مسح شده بود.
۸۹) و چون موسی به خیمهٔ اجتماع داخل شد تا با وی سخن گوید آنگاه قول را می‌شنید که از بالای کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود از میان دو کروبی به وی سخن می گفت پس با او تکلم می کرد.

اعداد باب ۸

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «هارون را خطاب کرده به وی بگو: هنگامی که چراغ ها را برافرازی هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.»
۳) پس هارون چنین کرد و چراغ ها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده بود.
۴) و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گل هایش چرخکاری بود موافق نمونه‌ای که یَهُوَه به موسی نشان داده بود به همین طور شمعدان را ساخت.
۵) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۶) «لاویان را از میان بنی‌اسرائیل گرفته ایشان را تطهیر نما.
۷) و به جهت تطهیر ایشان به ایشان چنین عمل نما: آن کفاره گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود اُستُره بگذرانند و رخت خود را شسته خود را تطهیر نمایند.
۸) و گاوی جوان و هدیهٔ آردی آن یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند و گاو جوان دیگر به جهت قربانی گناه بگیر.
۹) و لاویان را پیش خیمهٔ اجتماع نزدیک بیاور و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را جمع کن.
۱۰) و لاویان را به حضور یَهُوَه نزدیک بیاور و بنی‌اسرائیل دست های خود را بر لاویان بگذارند.
۱۱) و هارون لاویان را از جانب بنی‌اسرائیل به حضور یَهُوَه هدیه بگذراند تا خدمت یَهُوَه را بجا بیاورند.
۱۲) و لاویان دست های خود را بر سر گاوان بنهند و تو یکی را به جهت قربانی گناه و دیگری را به جهت قربانی سوختنی برای یَهُوَه بگذران تا به جهت لاویان کفاره شود.
۱۳) و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار و ایشان را برای یَهُوَه هدیه بگذران.
۱۴) و لاویان را از میان بنی‌اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود.
۱۵) «و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمهٔ اجتماع را بجا آورند و تو ایشان را تطهیر کرده ایشان را هدیه بگذران.
۱۶) زیرا که ایشان از میان بنی‌اسرائیل به من بالکل داده شده‌اند و به عوض هر گشایندهٔ رحم یعنی به عوض همهٔ نخست زادگان بنی‌اسرائیل ایشان را برای خود گرفته‌ام.
۱۷) زیرا که جمیع نخست زادگان بنی‌اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم از آن من‌اند. در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم ایشان را برای خود تقدیس نمودم.
۱۸) پس لاویان را به عوض همهٔ نخست زادگان بنی‌اسرائیل گرفتم.
۱۹) و لاویان را از میان بنی‌اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی‌اسرائیل را در خیمهٔ اجتماع بجا آورند و به جهت بنی‌اسرائیل کفاره نمایند و چون بنی‌اسرائیل به قدس نزدیک آیند وبا به بنی‌اسرائیل عارض نشود.»
۲۰) پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به لاویان چنین کردند بر حسب هرآنچه یَهُوَه موسی را دربارهٔ لاویان امر فرمود همچنان بنی‌اسرائیل به ایشان عمل نمودند.
۲۱) و لاویان برای گناه خود کفاره کرده رخت خود را شستند و هارون ایشان را به حضور یَهُوَه هدیه گذرانید و هارون برای ایشان کفاره نموده ایشان را تطهیر کرد.
۲۲) و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمهٔ اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند و چنانکه یَهُوَه موسی را دربارهٔ لاویان امر فرمود همچنان به ایشان عمل نمودند.
۲۳) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۴) «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمهٔ اجتماع مشغول خدمت بشوند.
۲۵) و از پنجاه ساله از کار خدمت بازایستند و بعد از آن خدمت نکنند.

۲۶) لیکن با برادران خود در خیمهٔ اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند و خدمتی دیگر نکنند. به این طور با لاویان دربارهٔ ودیعت ایشان عمل نما.»

اعداد باب ۹

۱) و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر یَهُوَه موسی را در صحرای سینا خطاب کرده گفت:

۲) «بنی‌اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند.

۳) در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید برحسب همهٔ فرایضش و همهٔ احکامش آن را معمول دارید.»

۴) پس موسی به بنی‌اسرائیل گفت که فصح را بجا آورند.

۵) و فصح را در روز چهاردهم ماه اول در وقت عصر در صحرای سینا بجا آورند برحسب هرچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود بنی‌اسرائیل چنان عمل نمودند.

۶) اما بعضی اشخاص بودند که از مِیت آدمی نجس شده فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند

۷) و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم پس چرا از گذرانیدن قربانی یَهُوَه در موسمش در میان بنی‌اسرائیل ممنوع شویم؟»

۸) موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه یَهُوَه در حق شما امر فرماید بشنوم.»

۹) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۱۰) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده بگو: اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میت نجس شود یا در سفَرِ دور باشد مع‌هذا فصح را برای یَهُوَه بجا آورد.

۱۱) در روز چهاردهم ماه دوم آن را در وقت عصر بجا آورند و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند.

۱۲) چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند برحسب جمیع فرایض فصح آن را معمول دارند.

۱۳) اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح بازایستد آن کس از قوم خود منقطع شود چون که قربانی یَهُوَه را در موسمش نگذرانیده است آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد.

۱۴) و اگر غریبی در میان شما مأوا گزیند و بخواهد که فصح را برای یَهُوَه بجا آورد برحسب فریضه و حکم فصح عمل نماید برای شما یک فریضه می باشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

۱۵) و در روزی که مسکن بر پا شد ابر مسکن خیمهٔ شهادت را پوشانید و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می بود.

۱۶) همیشه چنین بود که ابر آن را می‌پوشانید و منظر آتش در شب.

۱۷) و هرگاه ابر از خیمه برمی‌خاست بعد از آن بنی‌اسرائیل کوچ می کردند و در هر جایی که ابر ساکن می شد آنجا بنی‌اسرائیل اردو می زدند.

۱۸) به فرمان یَهُوَه بنی‌اسرائیل کوچ می کردند و به فرمان یَهُوَه اردو می زدند همهٔ روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می بود در اردو میماندند.
۱۹) و چون ابر روزهای بسیار بر مسکن توقف می کرد بنی‌اسرائیل ودیعت یَهُوَه را نگاه می داشتند و کوچ نمی کردند.
۲۰) و بعضی اوقات ابر ایام قلیلی بر مسکن میماند آنگاه به فرمان یَهُوَه در اردو میماندند و به فرمان یَهُوَه کوچ می کردند.
۲۱) و بعضی اوقات ابر از شام تا صبح میماند و در وقت صبح ابر برمی‌خاست آنگاه کوچ می کردند یا اگر روز و شب میماند چون ابر برمی‌خاست می‌کوچیدند.
۲۲) خواهد دو روز و خواه یک ماه و خواه یکسال هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده بر آن ساکن می بود بنی‌اسرائیل در اردو میماندند و کوچ نمی کردند و چون برمی‌خاست می‌کوچیدند.
۲۳) به فرمان یَهُوَه اردو می زدند و به فرمان یَهُوَه کوچ می کردند و ودیعت یَهُوَه را برحسب آنچه یَهُوَه به واسطهٔ موسی فرموده بود نگاه می داشتند.

اعداد باب ۱۰

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده‌گفت:
۲) «برای خود دو کَرِنّای نقره بساز آن ها را از چرخکاری درست کن و آن ها را به جهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر.
۳) و چون آن ها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به درخیمهٔ اجتماع جمع شوند.
۴) و چون یکی را بنوازند آقایان و رؤسای هزاره‌های اسرائیل نزد تو جمع شوند.
۵) و چون تیز آهنگ بنوازید محله‌هایی که بطرف مشرق جا دارند کوچ بکنند.
۶) و چون مرتبهٔ دوم تیز آهنگ بنوازید محله‌هایی که بطرف جنوب جا دارند کوچ کنند به جهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند
۷) و به جهت جمع کردن جماعت بنوازید لیکن تیز آهنگ منوازید.
۸) «و بنی‌هارون کَهنه کَرِنّاها را بنوازند. این برای شما در نسل های شما فریضهٔ ابدی باشد.
۹) و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می نماید می روید کَرِنّاها را تیز آنهنگ بنوازید پس به حضور یَهُوَه خدای خود بیاد آورده خواهید شد و از دشمنان خود نجات خواهید یافت.
۱۰) و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه های خود کَرِنّاها را بر قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من یَهُوَه خدای شما هستم.»
۱۱) و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمهٔ شهادت برداشته شد
۱۲) و بنی‌اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند و ابر در صحرای فاران ساکن شد
۱۳) و ایشان اول به فرمان یَهُوَه به واسطهٔ موسی کوچ کردند.
۱۴) و علَم محلهٔ بنی‌یهودا اول با افواج ایشان روانه شد و بر فوج او نَحشون بن‌عمیناداب بود.

۱۵) و بر فوج سبط بنی‌یساکار نَتَنائیل بن‌صوغر.
۱۶) و بر فوج سبط بنی‌زَبولون اَلیآب بن‌حیلون.
۱۷) پس مسکن را پایین آوردند و بنی‌جرشون و بنی‌مراری که حاملان مسکن بودند کوچ کردند.
۱۸) و علَم محلهٔ رؤبین با افواج ایشان روانه شد و بر فوج او اَلیصور بن‌شَدَیئور بود.
۱۹) و بر فوج سبط بنی‌شمعون شَلومیئیل بن‌صورِیشَدّای.
۲۰) و بر فوج سبط بنی‌جاد اَلیاساف بن‌دَعوئیل.
۲۱) پس قَهاتیان که حاملان قدس بودند کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان آن ها مسکن را برپا داشتند.
۲۲) پس علَم محلهٔ بنی‌افرایم با افواج ایشان روانه شد و بر فوج او اَلیشَمع بن‌عمیهود بود.
۲۳) و بر فوج سبط بنی‌منسی جمَلیئیل بن‌فَدَهصور
۲۴) و بر فوج سبط بنی‌بنیامین اَبیدان بن‌جِدعونی
۲۵) پس علم محلهٔ بنی‌دان که مؤخر همهٔ محله‌ها بود با افواج ایشان روانه شد و بر فوج او اَخیعزَر بن‌عمی شدّای بود.
۲۶) و بر فوج سبط بنی‌اشیر فَجعیئیل بن‌عکران.
۲۷) و بر فوج سبط بنی‌نفتالی اَخیرَع بن‌عینان.
۲۸) این بود مراحل بنی‌اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند.
۲۹) و موسی به حوباب بن‌روعوئیل مدیانی که برادرزن موسی بود گفت: «ما به مکانی که یَهُوَه دربارهٔ آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید کوچ می کنیم همراه ما بیا و بتو احسان خواهیم نمود چون که یَهُوَه دربارهٔ اسرائیل نیکو گفته است.»
۳۰) او وی را گفت: «نمیآیم بلکه به زمین و به خاندان خود خواهم رفت.»
۳۱) گفت: «ما را ترک نکن زیرا چون که تو منازل ما را در صحرا میدانی به جهت ما مثل چشم خواهی بود.
۳۲) و اگر همراه ما بیایی هر احسانی که یَهُوَه بر ما بنماید همان را بر تو خواهیم نمود.»
۳۳) و از کوه یَهُوَه سفر سه روزه کوچ کردند و تابوت عهد یَهُوَه سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد.
۳۴) و ابر یَهُوَه در روز بالای سر ایشان بود وقتی که از لشکرگاه روانه می شدند.
۳۵) و چون تابوت روانه می شد موسی می گفت: «ای یَهُوَه برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبغِضانت از حضور تو منهزم گردند.»
۳۶) و چون فرود می آمد می گفت: «ای یَهُوَه نزد هزاران هزارِ اسرائیل رجوع نما.»

اعداد باب ۱۱

۱) و قوم شکایت‌کنان در گوش یَهُوَه بد گفتند و یَهُوَه اینرا شنیده غضبش افروخته شد و آتش یَهُوَه در میان ایشان مشتعل شده در اطراف اردو بسوخت.
۲) و قوم نزد موسی فریاد برآورده موسی نزد یَهُوَه دعا نمود و آتش خاموش شد.

۳) پس آن مکان را تَبعیرَه نام نهادند زیرا که آتش یَهُوَه در میان ایشان مشتعل شد.
۴) و گروه مختلف که در میان ایشان بودند شهوت‌پرست شدند و بنی‌اسرائیل باز گریان شده گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند.
۵) ماهی‌ای را که در مصر مفت میخوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد میآوریم.
۶) و الآن جان ما خشک شده و چیزی نیست و غیر از این منّ در نظر ما هیچ نمی آید.»
۷) و منّ مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل شکل مقُل.
۸) و قوم گردش کرده آن را جمع می نمودند و آن را در آسیا خرد می کردند یا در هاون میکوبیدند و در دیگ ها پخته گِرِّده‌ها از آن میساختند. و طعم آن مثل طعم قرص های روغنی بود.
۹) و چون شبنم در وقت شب بر اردو می‌بارید منّ نیز بر آن می‌ریخت.
۱۰) و موسی قوم را شنید که با اهل خانهٔ خود هر یک به خیمهٔ خویش میگریستند و خشم یَهُوَه به شدت افروخته شد و در نظر موسی نیز قبیح آمد.
۱۱) و موسی به یَهُوَه گفت: «چرا به بندهٔ خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟
۱۲) آیا من به تمامی این قوم حامله شده یا من ایشان را زاییده‌ام که به من میگویی ایشان را در آغوش خود بردار به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی دارد؟
۱۳) گوشت از کجا پیدا کنم تا به همهٔ این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده می گویند ما را گوشت بده تا بخوریم.
۱۴) من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است.
۱۵) و اگر با من چنین رفتار نمایی پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»
۱۶) پس یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی‌اسرائیل که ایشان را میدانی که مشایخ قوم و آقایان آن ها می باشند نزد من جمع کن و ایشان را به خیمهٔ اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند.
۱۷) و من نازل شده در آنجا با تو سخن خواهم گفت و از روحی که بر توست گرفته بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.
۱۸) «و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایید تا گوشت بخورید چون که در گوش یَهُوَه گریان شده گفتید کیست که ما را گوشت بخوراند. زیرا که در مصر ما را خوش میگذشت. پس یَهُوَه شما را گوشت خواهد داد تا بخورید.
۱۹) نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز
۲۰) بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود چون که یَهُوَه را که در میان شماست رد نمودید و به حضور وی گریان شده گفتید چرا از مصر بیرون آمدیم.»
۲۱) موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند.

۲۲) آیا گله‌ها و رمه‌ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همهٔ ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟»
۲۳) یَهُوَه موسی را گفت: «آیا دست یَهُوَه کوتاه شده است؟ الآن خواهی دید که کلام من بر تو واقع می شود یا نه.»
۲۴) پس موسی بیرون آمده سخنان یَهُوَه را به قوم گفت و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت.
۲۵) و یَهُوَه بر ابر نازل شده با وی تکلم نمود و از روحی که بر وی بود گرفته بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت نبوت کردند لیکن مزید نکردند.
۲۶) اما دو نفر در لشکرگاه باقی‌ماندند که نام یکی‌اَلداد بود و نام دیگری می داد و روح بر ایشان نازل شد و نام های ایشان در ثبت بود لیکن نزد خیمه نیامده در لشکرگاه نبوت کردند.
۲۷) آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده گفت: «الداد و می داد در لشکرگاه نبوت می کنند.»
۲۸) و یوشع بن‌نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود در جواب گفت: «ای آقایم موسی ایشان را منع نما.»
۲۹) موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می‌بری؟ کاشکه تمامی قوم یَهُوَه نبی می بودند و یَهُوَه روح خود را بر ایشان افاضه می کرد.»
۳۰) پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند.
۳۱) و بادی از جانب یَهُوَه وزیده سلوی را از دریا برآورد و آن ها را به اطراف لشکرگاه تخمیناً یکروز راه به این طرف و یکروز راه به آن طرف پراکنده ساخت و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند.
۳۲) و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود ده حومر جمع کرده بود و آن ها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند.
۳۳) و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می بود پیش از آنکه خاییده شود که غضب یَهُوَه بر ایشان افروخته شده یَهُوَه قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.
۳۴) و آن مکان را قِبِّروت هنّاوَه نامیدند زیرا قومی را که شهوت‌پرست شدند در آنجا دفن کردند.
۳۵) و قوم از قِبِّروت هتّاوَه به حضیروت کوچ کرده در حضیروت توقف نمودند.

اعداد باب ۱۲

۱) و مریم و هارون دربارهٔ زن حبشی که موسی گرفته بود بر او شکایت آوردند زیرا زن حبشی گرفته بود.
۲) و گفتند: «آیا یَهُوَه با موسی به تنهایی تکلم نموده است مگر به ما نیز تکلم ننموده؟» و یَهُوَه اینرا شنید.
۳) و موسی مرد بسیار حلیم بود بیشتر از جمیع مردمانی که بر روی زمین‌اند.
۴) در ساعت یَهُوَه به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمهٔ اجتماع بیرون آیید.» و هر سه بیرون آمدند.

۵) و یَهُوَه در ستون ابر نازل شده به در خیمه ایستاد و هارون و مریم را خوانده ایشان هر دو بیرون آمدند.
۶) و او گفت: «الآن سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نبیّ‌ای باشد من که یَهُوَه هستم خود را در رؤیا بر او ظاهر می کنم و در خواب به او سخن میگویم.
۷) اما بندهٔ من موسی چنین نیست. او در تمامی خانهٔ من امین است.
۸) با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن میگویم و شبیه یَهُوَه را معاینه می‌بیند. پس چرا نترسیدید که بر بندهٔ من موسی شکایت آوردید؟»
۹) و غضب یَهُوَه بر ایشان افروخته شده برفت.
۱۰) و چون ابر از روی خیمه برخاست اینک مریم مثل برف مبروص بود و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.
۱۱) و هارون به موسی گفت: «وای ای آقایم بار این گناه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده گناه ورزیده‌ایم.
۱۲) و او مثل گوشت مردارای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید نصف بدنش پوسیده باشد.»
۱۳) پس موسی نزد یَهُوَه استغاثه کرده گفت: «ای خدا او را شفا بده.»
۱۴) یَهُوَه به موسی گفت: «اگر پدرش به روی وی فقط آب دهان می‌انداخت آیا هفت روز خجل نمی شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود و بعد از آن داخل شود.»
۱۵) پس مریم هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس ماند و تا داخل شدن مریم قوم کوچ نکردند.
۱۶) و بعد از آن قوم از حضیروت کوچ کرده در صحرای فاران اردو زدند.

اعداد باب ۱۳

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «کسانی بفرست تا زمین کنعان را که به بنی‌اسرائیل دادم جاسوسی کنند. یک نفر را از هر سبط آبای ایشان که هر کدام در میان ایشان آقا باشد بفرستید. «
۳) پس موسی به فرمان یَهُوَه ایشان را از صحرای فاران فرستاد و همه ایشان رؤسای بنی‌اسرائیل بودند.
۴) و نام های ایشان اینهاست: از سبط رؤبین شَموع بن‌زَکّور.
۵) از سبط شمعون شافاط بن‌حوری.
۶) از سبط یهودا کالیب بن‌یفنّه.
۷) از سبط یساکار یجّآل بن‌یوسف.
۸) از سبط افرایم هوشَع بن‌نون.
۹) از سبط بنیامین فَلطی بن‌رافو.
۱۰) از سبط زبولون جدّیئیل بن‌سودی.
۱۱) از سبط یوسف از سبط منسی جدّی بن سوسی.
۱۲) از سبط دان عمیئیل بن‌جملی.

۱۳) از سبط اشیر ستوربن‌میکائیل.
۱۴) از سبط نفتالی نَحبی بن‌وَفسی.
۱۵) از سبط جاد جاؤئیل بن‌ماکی.
۱۶) این است نام های کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد و موسی هوشع بن‌نون را یهوشوع نام نهاد.
۱۷) و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته به کوهستان برآیید.
۱۸) و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف قلیل‌اند یا کثیر.
۱۹) و زمینی که در آن ساکنند چگونه است نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند در چادرها یا در قلعه‌ها؟
۲۰) و چگونه است زمین چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی دل شده از میوهٔ زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود.
۲۱) پس رفته زمین را از بیابان سین تا رَحوب نزد مدخل حمات جاسوسی کردند.
۲۲) و به جنوب رفته به حبرون رسیدند و اَخیمان و شیشای و تلمای بنی‌عناق در آنجا بودند اما حبرون هفت سال قبل ازصوعنِ مصر بنا شده بود.
۲۳) و به وادی اَشکول آمدند و شاخ های با یک خوشهٔ انگور بریده آن را بر چوب دستی میان دو نفر با قدری از انار و انجیر برداشته آوردند.
۲۴) و آن مکان به سبب خوشهٔ انگور که بنی‌اسرائیل از آنجا بریده بودند به وادی اَشکول نامیده شد.
۲۵) و بعد از چهل روز از جاسوسی زمین برگشتند.
۲۶) و روانه شده نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند و میوهٔ زمین را به ایشان نشان دادند.
۲۷) و برای او حکایت کرده‌گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم و به درستی که به شیر و شهد جاری است و میوه‌اش این است.
۲۸) لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زورآورند و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم و بنی‌عناق را نیز در آنجا دیدیم.
۲۹) و عمالقه در زمین جنوب ساکنند و حِتّیان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و بر کنارهٔ اردن ساکنند.»
۳۰) و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم زیرا که میتوانیم بر آن غالب شویم.»
۳۱) اما آن کسانی که با وی رفته بودند گفتند: «نمی توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند.»

۳۲) و دربارهٔ زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند خبر بد نزد بنی‌اسرائیل آورده گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن را از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد و تمامی قومی که در آن دیدیم مردان بلند قد بودند.

۳۳) و در آنجا جباران بنی‌عناق را دیدیم که اولاد جبارانند و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می کردیم.»

اعداد باب ۱۴

۱) و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند.

۲) و جمیع بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کردند و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌مردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم.

۳) و چرا یَهُوَه ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند؟»

۴) و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده به مصر برگردیم.»

۵) پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی‌اسرائیل به رو افتادند.

۶) و یوشع بن‌نون و کالیب بن‌یفنّه که از جاسوسان زمین بودند رخت خود را دریدند.

۷) و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را خطاب کرده گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم زمین بسیاربسیار خوبی است.

۸) اگر یَهُوَه از ما راضی است ما را به این زمین آورده آن را به ما خواهد بخشید زمینی که به شیر و شهد جاری است.

۹) زنهار از یَهُوَه متمرد مشوید و از اهل زمین ترسان نباشید زیرا که ایشان خوراک ما هستند سایهٔ ایشان از ایشان گذشته است و یَهُوَه با ماست از ایشان مترسید.»

۱۰) لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال یَهُوَه در خیمهٔ اجتماع بر تمامی بنی‌اسرائیل ظاهر شد.

۱۱) و یَهُوَه به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همهٔ آیاتی که در میان ایشان نمودم به من ایمان نیاورند؟

۱۲) ایشان را به وبا مبتلا ساخته هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.»

۱۳) موسی به یَهُوَه گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی.

۱۴) و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده‌اند که تو ای یَهُوَه در میان این قوم هستی زیرا که تو ای یَهُوَه معاینه دیده میشوی و ابر تو بر ایشان قایم است و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابر و شب در ستون آتش می خرامی.

۱۵) پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکُشی طوایفی که آوازهٔ تو را شنیده‌اند خواهند گفت:

۱۶) چون که یَهُوَه نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود در آورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت.
۱۷) پس الآن قدرت یَهُوَه عظیم بشود چنانکه گفته بودی
۱۸) که یَهُوَه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزندهٔ گناه و عصیان است لیکن مجرم را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم میرساند.
۱۹) پس گناه این قوم را بر حسب عظمتِ رحمت خود بیامرز چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده‌ای.»
۲۰) یَهُوَه گفت: «برحسب کلام تو آمرزیدم.
۲۱) لیکن به حیات خود قسم که تمامی زمین از جلال یَهُوَه پر خواهد شد.
۲۲) چون که جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودند دیدند مرا ده مرتبه امتحان کرده آواز مرا نشنیدند.
۲۳) به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم نخواهند دید و هر که مرا اهانت کرده باشد آن را نخواهد دید.
۲۴) لیکن بندهٔ من کالیب چون که روح دیگر داشت و مرا تماماً اطاعت نمود او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت و نسل او وارث آن خواهند شد.
۲۵) و چون که عمالیقیان و کنعانیان در وادی ساکنند فردا رو گردانیده از راه بحر قلزم به صحرا کوچ کنید.»
۲۶) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲۷) «تا به کی جماعت شریر را که بر من همهمه می کنند متحمل بشوم؟ همهمهٔ بنی‌اسرائیل را که بر من همهمه می کنند شنیدم.
۲۸) به ایشان بگو یَهُوَه می گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید همچنان با شما عمل خواهم نمود.
۲۹) لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد و جمیع شمرده‌شدگان شما بر حسب تمامی عدد شما از بیست ساله و بالاتر که بر من همهمه کرده‌اید.
۳۰) شما به زمینی که دربارهٔ آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم هرگز داخل نخواهید شد مگر کالیب بن‌یفُنّه و یوشع بن‌نون.
۳۱) اما اطفال شما که دربارهٔ آن ها گفتید که به یغما برده خواهند شد ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید خواهند دانست.
۳۲) لیکن لاشه‌های شما در این صحرا خواهد افتاد.
۳۳) و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد تا لاشه‌های شما در صحرا تلف شود.
۳۴) بر حسب شمارهٔ روزهایی که زمین را جاسوسی می کردید یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز بار گناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد و مخالفت مرا خواهید دانست.

۳۵) من که یَهُوَه هستم گفتم که البته اینرا به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده‌اند خواهم کرد و در این صحرا تلف شده در اینجا خواهند مرد.»

۳۶) و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود و ایشان چون برگشتند خبر بد دربارهٔ زمین آورده تمام جماعت را از او گله‌مند ساختند

۳۷) آن کسانی که این خبر بد را دربارهٔ زمین آورده بودند به حضور یَهُوَه از وبا مردند.

۳۸) اما یوشع بن‌نون و کالیب بن‌یفُنّه از جملهٔ آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند زنده ماندند.

۳۹) و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی‌اسرائیل گفت قوم بسیار گریستند.

۴۰) و بامدادان به زودی برخاسته به سر کوه برآمده گفتند: «اینک حاضریم و به مکانی که یَهُوَه وعده داده است می رویم زیرا گناه کرده‌ایم.»

۴۱) موسی گفت: «چرا از فرمان یَهُوَه تجاوز می نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد.

۴۲) مروید زیرا یَهُوَه در میان شما نیست مبادا از پیش دشمنان خود منهزم شوید.

۴۳) زیرا عمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند پس به شمشیر خواهید افتاد و چون که از پیروی یَهُوَه رو گردانیده‌اید لهذا یَهُوَه با شما نخواهد بود.»

۴۴) لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند اما تابوت عهد یَهُوَه و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند.

۴۵) آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرود آمده ایشان را زدند و تا حرما منهزم ساختند.

اعداد باب ۱۵

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می دهم داخل شوید

۳) و می خواهید هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه بگذرانید چه قربانی سوختنی و چه قربانی وفای نذر یا برای نافله یا در عیدهای خود برای گذرانیدن هدیهٔ خوشبو به جهت یَهُوَه خواه از رمه و خواه از گله

۴) آنگاه کسی که هدیهٔ خود را میگذراند برای هدیهٔ آردی یک عشر ایفهٔ آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن به جهت یَهُوَه بگذراند.

۵) و برای هدیهٔ ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای قربانی به جهت هر بره حاضر کن.

۶) «یا به جهت قوچ برای هدیهٔ آردی دو عشر ایفهٔ آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هینِ روغن حاضر کن.

۷) و به جهت هدیهٔ ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی به جهت یَهُوَه حاضر کن.

۸) «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا قربانی‌ای برای ادای نذر یا برای قربانی سلامتی به جهت یَهُوَه حاضر می کنی

۹) آنگاه به جهت هدیهٔ آردی سه عشر آرد نرم مخلوط شده با نصف هین روغن با گاو بگذراند.

۱۰) و برای هدیهٔ ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیهٔ آتشین خوشبو برای یَهُوَه بشود.
۱۱) «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر برهٔ نرینه و هر بزغاله کرده شود.
۱۲) برحسب شماره‌ای که حاضر کنید به این قسم برای هریک موافق شمارهٔ آن ها عمل نمایید.
۱۳) «هر متوطن چون هدیهٔ آتشین خوشبو برای یَهُوَه میگذراند این اوامر را به اینطور بجا بیاورد.
۱۴) و اگر غریبی که در میان شما مأوا گزیند هر که در قرنهای شما در میان شما باشد میخواهد هدیهٔ آتشین خوشبو برای یَهُوَه بگذراند به نوعی که شما عمل می نمایید او نیز عمل نماید.
۱۵) برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما مأوا گزیند یک فریضه باشد فریضهٔ ابدی در نسل های شما مثَل شما به حضور یَهُوَه مثَل غریب است.
۱۶) یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما مأوا گزیند خواهد بود.»
۱۷) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۸) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن در می آورم داخل شوید
۱۹) و از محصول زمین بخورید آنگاه هدیهٔ افراشتنی برای یَهُوَه بگذرانید.
۲۰) از خمیر اول خود گِرده‌ای به جهت هدیهٔ افراشتنی بگذرانید مثل هدیهٔ افراشتنی خرمن همچنان آن را بگذرانید.
۲۱) از خمیر اول خود هدیهٔ افراشتنی در قرنهای خود برای یَهُوَه بگذرانید.
۲۲) «و هرگاه سهواً خطا کرده جمیع این اوامر را که یَهُوَه به موسی گفته است بجا نیاورده باشید
۲۳) یعنی هر چه یَهُوَه به واسطهٔ موسی شما را امر فرمود از روزی که یَهُوَه امر فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما.
۲۴) پس اگر اینکار سهواً و بدون اطلاع جماعت کرده شد آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی به جهت یَهُوَه با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آن موافق رسم بگذرانند و یک بز نر به جهت قربانی گناه.
۲۵) و کاهن برای تمامی جماعت بنی‌اسرائیل کفاره نماید و ایشان آمرزیده خواهند شد زیرا که آن کار سهواً شده است و ایشان قربانی خود را به جهت هدیهٔ آتشین یَهُوَه و قربانی گناه خود را به جهت سهو خویش به حضور یَهُوَه گذرانیده‌اند.
۲۶) و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد آمرزیده خواهند شد زیرا که به تمامی جماعت سهواً شده بود.
۲۷) «و اگر یک نفر سهواً خطا کرده باشد آنگاه بز مادهٔ یکساله برای قربانی گناه بگذراند.
۲۸) و کاهن به جهت آن کسی که سهو کرده است چون که خطای او از نادانستگی بود به حضور یَهُوَه کفاره کند تا به جهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد.
۲۹) به جهت کسی که سهواً خطا کند خواه متوطنی از بنی‌اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد یک قانون خواهد بود.
۳۰) «و اما کسی که به دست بلند عمل نماید چه متوطن و چه غریب او به یَهُوَه کفر کرده باشد. پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد.

۳۱) چون که کلام یَهُوَه را حقیر شمرده حکم او را شکسته است آن کس البته منقطع شود و گناهش بر وی خواهد بود.»
۳۲) و چون بنی‌اسرائیل در صحرا بودند کسی را یافتند که در روز سبَت هیزم جمع می کرد.
۳۳) و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می کرد او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند.
۳۴) و او را در حبس نگاه داشتند زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد.
۳۵) و یَهُوَه به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگ ها سنگسار کنند.»
۳۶) پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده او را سنگسار کردند و بمرد چنانکه یَهُوَه به موسی امر کرده بود.
۳۷) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۳۸) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو که برای خود برگوشه‌های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشتهٔ لاجوردی بر هر گوشهٔ صیصیت بگذراند.
۳۹) و به جهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگرید و تمام اوامر یَهُوَه را بیاد آورده بجا آورید و در پی دل ها و چشمان خود که شما در پی آن ها زنا می کنید منحرف نشوید.
۴۰) تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده بجا آورید و به جهت خدای خود مقدس باشید.
۴۱) من یَهُوَه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یَهُوَه خدای شما هستم.»

اعداد باب ۱۶

۱) ۱ و قورح بن‌یصهار بن‌قَهات بن‌لاوی و داتان و اَبیرام پسران اَبیاَب و اُوَن بن‌قالیت پسران رؤبین (کسان) گرفته
۲) و بعضی از بنی‌اسرائیل یعنی دویست و پنجاه نفر از آقایان جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند به حضور موسی برخاستند.
۳) و به مقابل موسی و هارون جمع شده به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می نمایید زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس‌اند و یَهُوَه در میان ایشان است. پس چرا خویشتن را بر جماعتِ یَهُوَه بر می‌افرازید؟»
۴) و چون موسی اینرا شنید به روی خود درافتاد
۵) و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده گفت: «بامدادان یَهُوَه نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است و او را نزد خود خواهد آورد و هر که را برای خود برگزیده است او را نزد خود خواهد آورد.
۶) این را بکنید که مِجمَرها برای خود بگیرید ای قورح و تمامی جمعیت تو.
۷) و آتش در آن ها گذارده فردا به حضور یَهُوَه بخور در آن ها بریزید و آن کس که یَهُوَه برگزیده است مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می نمایید.»
۸) و موسی به قورح گفت: «ای بنی‌لاوی بشنوید.

۹) آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن یَهُوَه خدمت نمایید و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟
۱۰) و تو را و جمیع برادرانت بنی‌لاوی را با تو نزدیک آورد و آیا کهانت را نیز می طلبید؟
۱۱) از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد یَهُوَه جمع شده‌اید. و اما هارون چیست که بر او همهمه می کنید؟»
۱۲) و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند و ایشان گفتند: «نمی‌آییم.
۱۳) آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟
۱۴) و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیاوردی و ملکیتی از مزرعه‌ها و تاکستآن ها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان را می کنی؟ نخواهیم آمد.»
۱۵) و موسی بسیار خشمناک شده به یَهُوَه گفت: «هدیهٔ ایشان را منظور نکن یک خر از ایشان نگرفتم و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»
۱۶) و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور یَهُوَه حاضر شوید تو و ایشان و هارون.
۱۷) و هر کس مِجَّمر خود را گرفته بخور بر آن ها بگذارد و شما هر کس مِجَّمر خود یعنی دویست و پنجاه مِجَّمر به حضور یَهُوَه بیاورید تو نیز و هارون هر یک مِجَّمر خود را بیاورید.»
۱۸) پس هر کس مِجَّمر خود را گرفته و آتش در آن ها نهاده و بخور بر آن ها گذارده نزد دروازهٔ خیمهٔ اجتماع با موسی و هارون ایستادند.
۱۹) و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمهٔ اجتماع جمع کرد و جلال یَهُوَه بر تمامی جماعت ظاهر شد.
۲۰) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲۱) «خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.»
۲۲) پس ایشان به روی در افتاده گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی آیا یکنفر گناه ورزد و بر تمام جماعت خشمگین شوی؟»
۲۳) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۴) «جماعت را خطاب کرده بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.»
۲۵) پس موسی برخاسته نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.
۲۶) و جماعت را خطاب کرده گفت: «از نزد خیمه‌های این مردمان شریر دور شوید و چیزی را که از آن ایشان است لمس نکنید مبادا در همهٔ گناهان ایشان هلاک شوید.»
۲۷) پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند و داتان و ابیرام بیرون آمده با زنان و پسران و اطفال خود به در خیمه‌های خود ایستادند.
۲۸) و موسی گفت: «از این خواهید دانست که یَهُوَه مرا فرستاده است تا همهٔ این کارها را بکنم و به ارادهٔ من نبوده است.

۲۹) اگر این کسان مثل موت سایر بنی‌آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی‌آدم بر ایشان واقع شود یَهُوَه مرا نفرستاده است.

۳۰) و اما اگر یَهُوَه چیز تازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند آنگاه بدانید که این مردمان یَهُوَه را اهانت نموده‌اند.»

۳۱) و چون از گفتن همهٔ این سخنان فارغ شد زمینی که زیر ایشان بود شکافته شد.

۳۲) و زمین دهان خود را گشوده ایشان را و خانه‌های ایشان و همهٔ کسان را که تعلق به قورح داشتند با تمامی اموال ایشان بلعید.

۳۳) و ایشان با هرچه به ایشان تعلق داشت زنده به گور فرو رفتند و زمین بر ایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند.

۳۴) و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند از نعرهٔ ایشان گریختند زیرا گفتند مبادا زمین ما را نیز ببلعد.

۳۵) و آتش از حضور یَهُوَه بدر امده دویست و پنجاه نفر را که بخور میگذرانیدند سوزانید.

۳۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۳۷) «به العازار بن‌هارون کاهن بگو که مِجَمرها را از میان آتش بردار و آتش را به آن طرف بپاش زیرا که آن ها مقدس است

۳۸) یعنی مِجَمرهای این گناهکاران را به ضد جان ایشان و از آن ها تختهای پهن برای پوشش قربانی گاه بسازند زیرا چون که آن ها را به حضور یَهُوَه گذرانیده‌اند مقدس شده است تا برای بنی‌اسرائیل آیتی باشد.»

۳۹) پس العازر کاهن مِجَمرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته از آن ها پوشش قربانی گاه ساختند.

۴۰) تا برای بنی‌اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد به جهت سوزانیدن بخور به حضور یَهُوَه نزدیک نیاید مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود چنانکه یَهُوَه به واسطهٔ موسی او را امر فرموده بود.

۴۱) و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی‌اسرائیل بر موسی و هارون همهمه کرده گفتند که شما قوم یَهُوَه را کشتید.

۴۲) و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند به سوی خیمهٔ اجتماع نگریستند و اینک ابر آن را پوشانید و جلال یَهُوَه ظاهر شد.

۴۳) و موسی و هارون پیش خیمهٔ اجتماع آمدند.

۴۴) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۴۵) «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود درافتادند.

۴۶) و موسی به هارون گفت: «مِجَمر خود را گرفته‌آتش از روی قربانی گاه در آن بگذار و بخور بر آن بریز و به زودی به سوی جماعت رفته برای ایشان کفاره کن زیرا غضب از حضور یَهُوَه برآمده و وبا شروع شده است.»

۴۷) پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع شده بود. پس بخور را بریخت و به جهت قوم کفاره نمود.
۴۸) و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد.
۴۹) و عدد کسانی که از وبا مردند چهارده هزار و هفتصد بود سوای آنانی که در حادثهٔ قورح هلاک شدند.
۵۰) پس هارون نزد موسی به در خیمهٔ اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

اعداد باب ۱۷

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «به بنی‌اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر یک عصا از هر خاندان آبا از جمیع آقایان ایشان دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان و نام هرکس را بر عصای او بنویس.
۳) و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس زیرا که برای هر آقا خاندان آبای ایشان یک عصا خواهد بود.
۴) و آن ها را در خیمهٔ اجتماع پیش شهادت جایی که من با شما ملاقات می کنم بگذار.
۵) و شخصی را که من اختیار می کنم عصای او شکوفه خواهد آورد. پس همهمهٔ بنی‌اسرائیل را که بر شما می کنند از خود ساکت خواهم نمود.»
۶) و موسی اینرا به بنی‌اسرائیل گفت پس جمیع آقایان ایشان او را عصاها دادند یک عصا برای هر آقا یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان و عصای هارون در میان عصاهای آن ها بود.
۷) و موسی عصاها را به حضور یَهُوَه در خیمهٔ شهادت گذارد.
۸) و در فردای آن روز چون موسی به خیمهٔ شهادت داخل شد اینک عصای هارون که به جهت خاندان لاوی بود شکفته بود و شکوفه آورده و گل داده و بادام رسانیده بود.
۹) و موسی همهٔ عصاها را از حضور یَهُوَه نزد جمیع بنی‌اسرائیل بیرون آورده هر یک نگاه کرده عصای خود را گرفتند.
۱۰) و یَهُوَه به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا به جهت علامت برای ابنای تمرد نگاه داشته شود و همهمهٔ ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»
۱۱) پس موسی چنان کرد و به نحوی که یَهُوَه او را امر فرموده بود عمل نمود.
۱۲) و بنی‌اسرائیل به موسی عرض کرده گفتند: «اینک فانی و هلاک می شویم. جمیع ما هلاک شده‌ایم.
۱۳) هر که نزدیک می آید که به مسکن یَهُوَه نزدیک می آید میمیرد. آیا تماماً فانی شویم؟»

اعداد باب ۱۸

۱) و یَهُوَه به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو گناه مقدَس را متحمل شوید و تو و پسرانت با تو گناه کهانت خود را متحمل شوید.

۲) و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آبای تو باشند با خود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده تو را خدمت نمایند و اما تو با پسرانت پیش خیمهٔ شهادت باشید.

۳) و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند لیکن به اسباب قدس و به قربانی گاه نزدیک نیایند مبادا بمیرند ایشان و شما نیز.

۴) و ایشان با تو متفق شده ودیعت خیمهٔ اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید.

۵) و ودیعت قدس و ودیعت قربانی گاه را نگاه دارید تا غضب بر بنی‌اسرائیل دیگر مستولی نشود.

۶) و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی‌اسرائیل گرفتم و برای شما پیشکش می باشند که به یَهُوَه داده شده‌اند تا خدمت خیمهٔ اجتماع را بجا آورند.

۷) و اما تو با پسرانت کهانت خود را به جهت هر کار قربانی گاه و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد و غریبی که نزدیک آید کشته شود.»

۸) و یَهُوَه به هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراشتنی خود را با همهٔ چیزهای مقدس بنی‌اسرائیل به تو بخشیدم. آن ها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضهٔ ابدی دادم.

۹) از قدس‌اقداس که از آتش نگاه داشته شود این از آن تو خواهد بود هر هدیهٔ ایشان یعنی هر هدیهٔ آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذارنند اینها برای تو و پسرانت قدس‌اقداس باشد.

۱۰) مثل قدس‌اقداس آن ها را بخور. هر ذکور از آن بخورد برای تو مقدس باشد.

۱۱) و این هم از آن تو باشد هدیهٔ افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیهٔ جنبانیدنی بنی‌اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به فریضهٔ ابدی دادم هرکه در خانهٔ تو طاهر باشد از آن بخورد.

۱۲) تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آن ها را که به یَهُوَه می دهند به تو بخشیدم.

۱۳) نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد یَهُوَه میآورند از آن تو باشد هر که در خانهٔ تو طاهر باشد از آن بخورد.

۱۴) و هر چه در اسرائیل وقف بشود از آن تو باشد.

۱۵) و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای یَهُوَه می گذرانند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد اما نخست زادهٔ انسان را البته فدیه دهی و نخست زادهٔ بهایم ناپاک را فدیه‌ای بده.

۱۶) «و اما دربارهٔ فدیهٔ آن ها آن ها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده.

۱۷) ولی نخست زادهٔ گاو یا نخست زادهٔ گوسفند یا نخست زادهٔ بز را فدیه ندهی آن ها مقدسند خون آن ها را بر قربانی گاه بپاش و پیه آن ها را به جهت هدیهٔ آتشین و عطر خوشبو برای یَهُوَه بسوزان.

۱۸) و گوشت آن ها مثل سینهٔ جنبانیدنی از آن تو باشد و ران راست از آن تو باشد.

۱۹) جمیع هدایای افراشتنی را از چیزهای مقدس که بنی‌اسرائیل برای یَهُوَه می گذرانند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضهٔ ابدی دادم. این به حضور یَهُوَه برای تو و نسل تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»
۲۰) و یَهُوَه به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود نصیب تو و ملک تو در میان بنی‌اسرائیل من هستم.
۲۱) «و به بنی‌لاوی اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم به عوض خدمتی که می کنند یعنی خدمت خیمهٔ اجتماع.
۲۲) و بعد از این بنی‌اسرائیل به خیمهٔ اجتماع نزدیک نیایند مبادا گناه را متحمل شده بمیرند.
۲۳) اما لاویان خدمت خیمهٔ اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند این در قرنهای شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود و ایشان در میان بنی‌اسرائیل ملک نخواهند یافت.
۲۴) زیرا که عشر بنی‌اسرائیل را که آن را نزد یَهُوَه برای هدیهٔ افراشتنی بگذرانند به لاویان به جهت ملک بخشیدم. بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنی‌اسرائیل ملک نخواهند یافت.»
۲۵) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۶) «که لاویان را نیز خطاب کرده به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی‌اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرید آنگاه هدیهٔ افراشتنی یَهُوَه را از آن یعنی عشری از عشر بگذرانید.
۲۷) و هدیهٔ افراشتنی شما برای شما مثل غلهٔ خرمن و پری چرخشت حساب می شود.
۲۸) به اینطور شما نیز از همهٔ عشرهایی که از بنی‌اسرائیل میگیرید هدیهٔ افراشتنی برای یَهُوَه بگذرانید و از آن ها هدیهٔ افراشتنی برای یَهُوَه بگذرانید و از آن ها هدیهٔ افراشتنی یَهُوَه را به هارون کاهن بدهید.
۲۹) از جمیع هدایای خود هر هدیهٔ یَهُوَه را از تمامی پیه آن ها و از قسمت مقدس آن ها بگذرانید.
۳۰) و ایشان را بگو هنگامی که پیه آن ها را از آن ها گذرانیده باشید آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد.
۳۱) و شما و خاندان شما آن را در هرجا بخورید زیرا که این مزد شما است به عوض خدمتی که در خیمهٔ اجتماع می کنید.
۳۲) و چون پیه آن ها را از آن ها گذرانیده باشید پس به سبب آن ها متحمل گناه نخواهید بود و چیزهای مقدس بنی‌اسرائیل را ناپاک نکنید مبادا بمیرند.»

اعداد باب ۱۹

۱) و یَهُوَه موسی و هارون را خطاب کرده گفت:
۲) «این است فریضهٔ شریعتی که یَهُوَه آن را امر فرموده گفت: به بنی‌اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد نزد تو بیاورند.
۳) و آن را به العازار کاهن بدهید و آن را بیرون از لشکرگاه برده پیش روی وی کشته شود.
۴) و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد و به سوی پیشگاه خیمهٔ اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد.

۵) و گاو در نظر او سوخته شود و پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود.
۶) و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته آن ها را در میان آتش گاو بیندازد.
۷) پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد.
۸) و کسی که آن را سوزانید رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و تا شام نجس باشد.
۹) «و شخص طاهر خاکستر گاو را جمع کرده بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن به جهت جماعت بنی‌اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است.
۱۰) و کسی که خاکستر گاو را جمع کند رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنی‌اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد فریضه‌ای ابدی خواهد بود.
۱۱) «هر که میتهٔ هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد.
۱۲) و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند و در روز هفتم طاهر باشد و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد در روز هفتم طاهر نخواهد بود.
۱۳) و هر که میتهٔ هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده و خود را به آن پاک نکرده باشد او مسکن یَهُوَه را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود چون که آب تنزیه بر او پاشیده نشده است نجس خواهد بود و نجاستش بر وی باقی است.
۱۴) «این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد هر که داخل آن خیمه شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود.
۱۵) و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد نجس خواهد بود.
۱۶) و هر که در بیابان کشتهٔ شمشیر یا گوشت مردار یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید هفت روز نجس باشد.
۱۷) و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند.
۱۸) و شخص طاهر زوفا گرفته در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همهٔ اسباب و کسانی که در آن بودند و برشخصی که استخوان یا مقتول یا گوشت مردار یا قبر را لمس کرده باشد بپاشد.
۱۹) و آن شخصِ طاهر آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم بپاشد و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود.
۲۰) و اما کسی که نجس شده خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود چون که مقدَس یَهُوَه را ملوث نموده و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است.
۲۱) «و برای ایشان فریضهٔ ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را بپاشد رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد.
۲۲) و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

اعداد باب ۲۰

۱) و تمامی جماعت بنی‌اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند و قوم در قادش اقامت کردند و مریم در آنجا وفات یافته دفن شد.

۲) و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند.

۳) و قوم با موسی منازعت کرده گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور یَهُوَه مردند.

۴) و چرا جماعت یَهُوَه را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما در اینجا بمیریم؟

۵) و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم.»

۶) و موسی و هارون از حضور جماعت نزد در خیمهٔ اجتماع آمدند و به روی خود در افتادند و جلال یَهُوَه بر ایشان ظاهر شد.

۷) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۸) «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده در نظر ایشان به این صخره بگویید که آب خود را بدهد. پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.»

۹) پس موسی عصا را از حضور یَهُوَه چنانکه او را فرموده بود گرفت.

۱۰) و موسی و هارون جماعت را پیش صخره جمع کردند و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟»

۱۱) و موسی دست خود را بلند کرده صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند.

۱۲) و یَهُوَه به موسی و هارون گفت: «چون که مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی‌اسرائیل تقدیس نمایید لهذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.»

۱۳) این است آب مریبه جایی که بنی‌اسرائیل با یَهُوَه مخاصمه کردند و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.

۱۴) و موسی رسولان از قادش نزد ملک اَدوم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است تو میدانی.

۱۵) که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می بودیم و مصریان با ما و با پدران ما بد سلوکی نمودند.

۱۶) و چون نزد یَهُوَه فریاد برآوردیم او آواز ما را شنیده فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم شهری که در آخر حدود توست.

۱۷) تمنا اینکه از زمین تو بگذریم از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت و آب از چاه ها نخواهیم نوشید بلکه از شاهراهها خواهیم رفت و تا از حدود تو نگذشته باشیم به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

۱۸) ادوم وی را گفت: «از من نخواهی گذشت والاً به مقابلهٔ تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.»
۱۹) بنی‌اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم قیمت آن را خواهم داد فقط بر پایهای خود میگذرم و بس.»
۲۰) گفت: «نخواهی گذشت.» و ادوم با خلق بسیار و دست قوی به مقابلهٔ ایشان بیرون آمد.
۲۱) به اینطور ادوم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد. پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.
۲۲) پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از قادش کوچ کرده به کوه هور رسیدند.
۲۳) و یَهُوَه موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادوم خطاب کرده گفت:
۲۴) «هارون به قوم خود خواهد پیوست زیرا چون که شما نزد آب مریبه از قول من عصیان ورزیدید از این جهت او به زمینی که به بنی‌اسرائیل دادم‌داخل نخواهد شد.
۲۵) پس هارون و پسرش العازار را برداشته ایشان را به فراز کوه هور بیاور.
۲۶) و لباس هارون را بیرون کرده بر پسرش العازار بپوشان و هارون در آنجا وفات یافته به قوم خود خواهد پیوست.»
۲۷) پس موسی به طوری که یَهُوَه او را امر فرموده بود عمل نموده ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند.
۲۸) و موسی لباس هارون را بیرون کرده به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قلهٔ کوه وفات یافت و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.[۱]
۲۹) و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

اعداد باب ۲۱

۱) و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود شنید که اسرائیل از راه اَتاریم می آید با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد.
۲) و اسرائیل برای یَهُوَه نذر کرده‌گفت: «اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایی شهرهای ایشان را بالکّل هلاک خواهم ساخت.»
۳) پس یَهُوَه دعای اسرائیل را مستجاب فرموده کنعانیان را تسلیم کرد و ایشان و شهرهای ایشان را بالکّل هلاک ساختند. و آن مکان حرمه نامیده شد.
۴) و از کوه هور به راه بحر قُلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه تنگ شد.

---

۱. تورات در جای دیگری «مُسِرا» (موسیره) را محل وفات هارون معرفی می کند که به ظاهر دچار تناقض گویی گردیده است. در سفر تثنیه چنین آمده: «و بنی‌اسرائیل از بیروتِ بنی‌یعقان به موسیره کوچ کردند و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت.» (تثنیه ۱۰: ۶)

۵) و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست. و دل ما از این خوراکِ سخیف کراهت دارد.»
۶) پس یَهُوَه مارهای آتشی در میان قوم فرستاده قوم را گزیدند و گروهی کثیر از اسرائیل مردند.
۷) و قوم نزد موسی آمده گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا که بریَهُوَه و بر تو شکایت آورده‌ایم پس نزد یَهُوَه دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی به جهت قوم استغاثه نمود.
۸) و یَهُوَه به موسی گفت: «مار آتشینی بساز و آن را بر نیزه‌ای بردار و هر گزیده شده‌ای که بر آن نظر کند خواهد زیست.»
۹) پس موسی مار برنجینی ساخته بر سر نیزه‌ای بلند کرد و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین زنده می شد.
۱۰) و بنی‌اسرائیل کوچ کرده در اوبوت اردو زدند.
۱۱) و از اوبوت کوچ کرده در عییّ عباریم در بیابانی که در مقابل موآب به طرف طلوع آفتاب است اردو زدند.
۱۲) و از آنجا کوچ کرده به وادی زارَد اردو زدند.
۱۳) و از آنجا کوچ کرده به آن طرف اَرنَون که در بیابان خارج از حدود اموریان می باشد اردو زدند زیرا که اَرنَون حد موآب و اموریان است.
۱۴) از این جهت در کتاب جنگهای یَهُوَه گفته می شود: «واهیب در سوفه و وادیهای ارنون
۱۵) و رودخانه وادیهایی که بسوی مسکن عار متوجه است و بر حدود موآب تکیه می زند.»
۱۶) و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که یَهُوَه درباره‌اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.»
۱۷) آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند: «ای چاه بجوش آی. شما برایش سرود بخوانید
۱۸) «چاهی که آقایان حفره زدند و نجبای قوم آن را کندند. به صولجان حاکم به عصاهای خود آن را کندند.» و ایشان از بیابان تا متّانه کوچ کردند.
۱۹) و از متّانه به نَحلیئیل و از نَحلیئیل به باموت.
۲۰) و از باموت به دره‌ای که در صحرای موآب نزد قلهٔ فِسجه که به سوی بیابان متوجه است.
۲۱) و اسرائیل رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده گفت:
۲۲) «مرا اجازت بده تا از زمین تو بگذرم. به سوی مزرعه یا تاکستان انحراف نخواهیم ورزید و از آب چاه نخواهیم نوشید و به شاهراه خواهیم رفت تا از سر حد تو بگذریم.»
۲۳) اما سیحون اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید با اسرائیل جنگ کرد.
۲۴) و اسرائیل او را به دم شمشیر زده زمینش را از اَرنَون تا یبوق و تا حد بنی‌عمون به تصرف آورد زیرا که حد بنی‌عمون مستحکم بود.
۲۵) و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حشبون و در تمامی دهاتش ساکن شد.

۲۶) زیرا که حشبون شهر سیحون ملک اموریان بود و او با ملک سابق موآب جنگ کرده‌تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.
۲۷) بنابراین مثَل آورندگان می گویند: «به حشبون بیایید تا شهر سیحون بنا کرده و استوار شود.
۲۸) زیرا آتشی از حشبون برآمد و شعله‌ای از قریه سیحون. و عارِ موآب را سوزانید و صاحبان بلندیهای ارنون را.
۲۹) وای بر تو ای موآب. ای قوم کموش هلاک شدید. پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد.
۳۰) به ایشان تیر انداختیم. حشبون تا به دیبون هلاک شد. و آن را تا نوفَح که نزد میدَباست ویران ساختیم.»
۳۱) و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند.
۳۲) و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته اموریان را که در آنجا بودند بیرون کردند.
۳۳) پس برگشته از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به اَدرَعی بیرون آمد.
۳۴) و یَهُوَه به موسی گفت: «از او مترس زیرا که او را تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده‌ام و به نحوی که سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود عمل نمودی با او نیز عمل خواهی نمود.»
۳۵) پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند به حدی که کسی از برایش باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

اعداد باب ۲۲

۱) و بنی‌اسرائیل کوچ کرده در عرَبات موآب به آنطرف اردن در مقابل اریحا اردو زدند.
۲) و چون بالاق بن‌صِفّور هر چه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید
۳) موآب از قوم بسیار ترسید زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنی‌اسرائیل مضطرب گردیدند.
۴) و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «الآن این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید به نوعی که گاو سبزهٔ صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاق بن‌صَفّور ملک موآب بود.
۵) پس رسولان به فَتور که بر کنار وادی است نزد بلعام بن‌بعور به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و هان روی زمین را مستور میسازند و در مقابل من مقیم می باشند.
۶) پس الآن بیا و این قوم را برای من لعنت کن زیرا که از من قوی‌ترند شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آییم و ایشان را از زمین خود بیرون کنم زیرا می دانم هر که را تو برکت دهی مبارک است و هر که را لعنت نمایی ملعون است.»
۷) پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان مزد فالگیری را به دست گرفته روانه شدند و نزد بلعام رسیده سخنان بالاق را به وی گفتند.

۸) او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید تا چنانکه یَهُوَه به من گوید به شما باز گویم.» و آقایان موآب نزد بلعام ماندند.
۹) و خدا نزد بلعام آمده گفت: «این کسانی که نزد تو هستند کیستند؟»
۱۰) بلعام به خدا گفت: «بالاق بن‌صَفّور ملک موآب نزد من فرستاده است
۱۱) که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند روی زمین را پوشانیده‌اند. الآن آمده ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده ایشان را دور سازم.»
۱۲) خدا به بلعام گفت: «با ایشان مرو و قوم را لعنت نکن زیرا مبارک هستند.»
۱۳) پس بلعام بامدادان برخاسته به آقایان بالاق گفت: «به زمین خود بروید زیرا یَهُوَه مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.»
۱۴) و آقایان موآب برخاسته نزد بالاق برگشته گفتند که «بلعام از آمدن با ما انکار نمود.»
۱۵) و بالاق بار دیگر آقایان زیاده و بزرگتر از آنان فرستاد.
۱۶) و ایشان نزد بلعام آمده وی را گفتند: «بالاق بن‌صَفّور چنین می گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی.
۱۷) زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود و هر آنچه به من بگویی بجا خواهم آورد پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.»
۱۸) بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: «اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد نمی توانم از فرمان یَهُوَه خدای خود تجاوز نموده کم یا زیاد به عمل آورم.
۱۹) پس الآن شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که یَهُوَه به من دیگر چه خواهد گفت.»
۲۰) و خدا در شب نزد بلعام آمده وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته همراه ایشان برو اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.»
۲۱) پس بلعام بامدادان برخاسته الاغ خود را بیاراست و همراه آقایان موآب روانه شد.
۲۲) و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده فرشتهٔ یَهُوَه در راه به مقاومت وی ایستاد و او بر الاغ خود سوار بود و دو نوکرش همراهش بودند.
۲۳) و الاغ فرشته یَهُوَه را با شمشیر برهنه به دستش بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند.
۲۴) پس فرشته یَهُوَه در جای گود در میان تاکستان بایستاد و به هر دو طرفش دیوار بود.
۲۵) و الاغ فرشتهٔ یَهُوَه را دیده خود را به دیوار چسبانید و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد.
۲۶) و فرشتهٔ یَهُوَه پیش رفته در مکانی تنگ بایستاد که جایی به جهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود.
۲۷) و چون الاغ فرشته یَهُوَه را دید در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده الاغ را به عصای خود زد.
۲۸) آنگاه یَهُوَه دهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: «به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی.

۲۹) بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی. کاش که شمشیر در دست من می بود که الآن تو را میکشتم.»
۳۰) الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای؟ آیا هرگز عادت می داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی»
۳۱) و یَهُوَه چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته یَهُوَه را دید که با شمشیر برهنه در دستش به سر راه ایستاده است. پس خم شده به روی درافتاد.
۳۲) و فرشته یَهُوَه وی را گفت: «الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم زیرا که این سفر تو در نظر من از روی تمرد است.
۳۳) و الاغ مرا دیده این سه مرتبه از من کناره جست. و اگر از من کناره نمی‌جست یقیناً الآن تو را می‌کشتم و او را زنده نگاه می داشتم.»
۳۴) بلعام به فرشته یَهُوَه گفت: «گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الآن اگر در نظر تو ناپسند است برمیگردم.»
۳۵) فرشته یَهُوَه به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم همان را فقط بگو». پس بلعام همراه آقایان بالاق رفت.
۳۶) و چون بالاق شنید که بلعام آمده است به استقبال وی تا شهر موآب که برحد اَرنُون و بر اقصای حدود وی بود بیرون آمد.
۳۷) و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم؟ پس چرا نزد من نیامدی آیا حقیقتاً قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟»
۳۸) بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام. آیا الآن هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می گذارد همان را خواهم گفت.»
۳۹) پس بلعام همراه بالاق رفته به قریت حصوت رسیدند.
۴۰) و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح کرده نزد بلعام و آقایانی که با وی بودند فرستاد.
۴۱) و بامدادان بالاق بلعام را برداشته او را به بلندیهای بعل آورد تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

اعداد باب ۲۳

۱) و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت قربانی گاه بساز و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برایم حاضر کن.»
۲) و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد و بالاق و بلعام گاوی و قوچی بر هر قربانی گاه گذرانیدند.
۳) و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست تا من بروم شاید یَهُوَه برای ملاقات من بیاید و هر چه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.
۴) و خدا بلعام را ملاقات کرد و او وی را گفت: «هفت قربانی گاه برپا داشتم و گاوی و قوچی بر هر قربانی گاه قربانی کردم.»

۵) یَهُوَه سخنی به دهان بلعام گذاشته گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.»
۶) پس نزد او برگشت و اینک او با جمیع آقایان موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود.
۷) و مثَل خود را آورده گفت: «بالاق ملک موآب مرا از ارام از کوه های مشرق آورد که بیا یعقوب را برای من لعنت کن و بیا اسرائیل را نفرین نما.
۸) چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که یَهُوَه نفرین ننموده است؟
۹) زیرا از سر صخره‌ها او را می‌بینم. و از کوه ها او را مشاهده می کنم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می شود و در میان امت ها حساب نخواهد شد.
۱۰) کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»
۱۱) پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی و هان برکت تمام دادی.»
۱۲) او در جوب گفت: «آیا نمی‌باید با حذر باشم تا آنچه را که یَهُوَه به دهانم گذارد بگویم؟»
۱۳) بالاق وی را گفت: «بیا الآن همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید. فقط اقصای ایشان را خواهی دید و جمیع ایشان را نخواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.»
۱۴) پس او را به صحرای صوفیم نزد قلهٔ فِسجه برد و هفت قربانی گاه بنا نموده گاوی و قوچی بر هر قربانی گاه قربانی کرد.
۱۵) و او به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود اینجا بایست تا من در آنجا (یَهُوَه را) ملاقات نمایم.»
۱۶) و یَهُوَه بلعام را ملاقات نموده و سخنی در زبانش گذاشته گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.»
۱۷) پس نزد وی آمد و اینک نزد قربانی سوختنی خود با آقایان موآب ایستاده بود. و بالاق از او پرسید که «یَهُوَه چه گفت؟»
۱۸) آنگاه مثَل خود را آورده گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو و ای پسر صِفّور مرا گوش بگیر.
۱۹) خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی‌آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟
۲۰) اینک مأمور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود.
۲۱) او گناهی در یعقوب ندیده و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یَهُوَه خدای او با وی است. و نعرهٔ پادشاه در میان ایشان است.
۲۲) خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخ ها مثل گاو وحشی است.
۲۳) به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. دربارهٔ یعقوب و دربارهٔ اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد که خدا چه کرده است.
۲۴) اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت و تا شکار را نخورد و خون کشتگان را ننوشد نخواهد خوابید.»
۲۵) بالاق به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.»

۲۶) بلعام در جواب بالاق گفت: «آیا تو را نگفتم که هر آنچه یَهُوَه به من گوید آن را باید بکنم؟»
۲۷) بالاق به بلعام گفت: «بیا تا تو را به جای دیگر ببرم شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایی.»
۲۸) پس بالاق بلعام را بر قلهٔ فغور که مشرف بر بیابان است برد.
۲۹) بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت قربانی گاه بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.»
۳۰) و بالاق به طوری که بلعام گفته بود عمل نموده گاوی و قوچی بر هر قربانی گاه قربانی کرد.

اعداد باب ۲۴

۱) و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر یَهُوَه پسند می آید مثل دفعه‌های پیش برای طلبیدن افسون نرفت بلکه به سوی صحرا توجه نمود.
۲) و بلعام چشمان خود را بلند کرده اسرائیل را دید که موافق اسباط خود ساکن می بودند. و روح خدا بر او نازل شد.
۳) پس مثَل خود را آورده گفت: «وحی بلعام بن‌بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.
۴) وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و رؤیای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید.
۵) چه زیباست خیمه‌های تو ای یعقوب. و خانه های تو ای اسرائیل.
۶) مثل وادیهای کشیده شده مثل باغها بر کنار رودخانه مثل درختان عود که یَهُوَه غرس نموده باشد و مثل سروهای آزاد نزد جوی های آب.
۷) آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آب های بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اَجاج بلندتر و مملکت او برافراشته خواهد شد.
۸) خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخ ها مثل گاو وحشی است. امت های دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوآن های ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت.
۹) مثل شیر نر خود را جمع کرده خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هر که تو را برکت دهد. و ملعون باد هر که تو را لعنت نماید.»
۱۰) پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده هر دو دست خود را برهم زد و بالاق به بلعام گفت: «تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی.
۱۱) پس الآن به جای خود فرار کن. گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا یَهُوَه تو را از احترام باز داشته است.»
۱۲) بلعام به بالاق گفت: «آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم
۱۳) که اگر بالاق خانهٔ خود را پر از نقره و طلا به من بدهد نمی توانم از فرمان یَهُوَه تجاوز نموده از دل خود نیک یا بکنم بلکه آنچه یَهُوَه به من گوید آن را خواهم گفت؟
۱۴) و الآن اینک نزد قوم خود می روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.»

۱۵) پس مثَل خود را آورده گفت: «وحی بلعام بن‌بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد.
۱۶) وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید و معرفت حضرت اعلی را دانست و رؤیای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید.
۱۷) او را خواهم دید لیکن نه الآن. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف موآب را خواهد شکست. و جمیع ابنای فتنه را هلاک خواهد ساخت.
۱۸) و ادوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (اهل) سعیر مملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.
۱۹) و کسی که از یعقوب ظاهر می شود سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»
۲۰) و به عمالقه نظر انداخته مثَل خود را آورده گفت: «عمالیق اولِ امت ها بود اما آخر او منتهی به هلاکت است.»
۲۱) و بر قینیان نظر انداخته مثَل خود را آورد و گفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (شده است).
۲۲) لیکن قاین تباه خواهد شد تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»
۲۳) پس مثَل خود را آورده گفت: «وای. چون خدا این را می کند کیست که زنده بماند؟
۲۴) و کشتیها از جانب کِتّیم آمده آشور را ذلیل خواهند ساخت و عابر را ذلیل خواهند گردانید و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»
۲۵) و بلعام برخاسته روانه شده به جای خود رفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

اعداد باب ۲۵

۱) و اسرائیل در شِطّیم اقامت نمودند و قوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند
۲) زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خود دعوت نمودند. پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده می نمودند.
۳) و اسرائیل به بعل فغور ملحق شدند و غضب یَهُوَه بر اسرائیل افروخته شد.
۴) و یَهُوَه به موسی گفت که: «تمامی رؤسای قوم را گرفته ایشان را برای یَهُوَه پیش آفتاب به دار بکش تا شدت خشم یَهُوَه از اسرائیل برگردد.»
۵) و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بعل فغور ملحق شدند بکشید.»
۶) و اینک مردی از بنی‌اسرائیل آمده زن مدیانی‌ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی‌اسرائیل نزد برادران خود آورد و ایشان به دروازهٔ خیمه اجتماع گریه می کردند.
۷) و چون فینحاس بن‌العازار بن هارون کاهن اینرا دید از میان جماعت برخاسته نیزه‌ای به دست خود گرفت

۸) و از عقب آن مرد اسرائیلی به قُبه داخل شده هر دوی ایشان را یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد و وبا از بنی‌اسرائیل رفع شد.
۹) و آنانی که از وبا مردند بیست و چهار هزار نفر بودند.
۱۰) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۱) «فینحاس بن‌العازار بن‌هارون کاهن غضب مرا از بنی‌اسرائیل برگردانید چون که با غیرت من در میان ایشان غیور شد تا بنی‌اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم.
۱۲) لهذا بگو اینک عهد سلامتی خود را به او می‌بخشم.
۱۳) و برای او و برای نسلش بعد از او این عهد کهانت جاودانی خواهد بود زیرا که برای خدای خود غیور شد و به جهت بنی‌اسرائیل کفاره نمود.»
۱۴) و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید زِمری ابن‌سالو رئیس خاندان آبای سبط شمعون بود.
۱۵) و اسم زن مدیانی که کشته شد کُزبی دختر صور بود و او رئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود.
۱۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۷) «مدیانیان را ذلیل ساخته مغلوب سازید.
۱۸) زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند چون که شما را در واقعه فغور و در امر خواهر خود کُزبی دختر رئیس مدیان که در روز وبا در واقعه فغور کشته شد فریب دادند.»

اعداد باب ۲۶

۱) و بعد از وبا یَهُوَه موسی و العازار بن‌هارون کاهن را خطاب کرده گفت:
۲) «شمارهٔ تمامی جماعت بنی‌اسرائیل را برحسب خاندان آبای ایشان از بیست ساله و بالاتر یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون میروند بگیرید.»
۳) پس موسی و العازارِ کاهن ایشان را در عرَباتِ موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده گفتند:
۴) «قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید چنانکه یَهُوَه موسی و بنی‌اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند امر فرموده بود.»
۵) رؤبین نخست زاده اسرائیل: بنی‌رؤبین: از حنوک قبیله حنوکیان. و از فَلّو قبیله فَلّوئیان.
۶) و از حصرون قبیله حصرونیان. و از کَرَمی قبیله کَرَمیان.
۷) اینان هستند قبایل رؤبینیان و شمرده‌شدگان ایشان چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند.
۸) و بنی‌فَلّو: اَلیآب.
۹) و بنی‌اَلیآب: نموئیل و داتان و ابیرام. اینان هستند داتان و ابیرام که خوانده‌شدگان جماعت بوده با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند چون با یَهُوَه مخاصمه نمودند
۱۰) و زمین دهان خود را گشوده ایشان را با قورح فرو برد هنگامی که آن گروه مردند و آتش آن دویست و پنجاه نفر را سوزانیده عبرت گشتند.
۱۱) لکن پسران قورح نمردند.

۱۲) و بنی‌شمعون برحسب قبایل ایشان از نَموئیل قبیلهٔ نموئیلیان و از یامین قبیلهٔ یامینیان و از یاکین قبیلهٔ یاکینیان.
۱۳) و از زارَح قبیلهٔ زارَحیان و از شاؤل قبیلهٔ شاؤلیان.
۱۴) اینان هستند قبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دویست نفر.
۱۵) و بنی‌جاد بر حسب قبایل ایشان: از صَفون قبیلهٔ صفونیان و از حجی قبیلهٔ حجیان و از شونی قبیلهٔ شونیان.
۱۶) و از اُزنی قبیله اُزنیان و از عیری قبیله عیریان.
۱۷) و از اَرود قبیله اَرودیان و از اَرئیلی قبیله اَرئیلیان.
۱۸) اینان هستند قبایل بنی‌جاد بر حسب شمارهٔ ایشان چهل هزار و پانصد نفر.
۱۹) و بنی‌یهودا عیر و اونان. و عیر و اونان در زمین کنعان مردند.
۲۰) و بنی‌یهودا برحسب قبایل ایشان اینان هستند: از شِیلَه قبیلهٔ شِیلَئیان و از فارَص قبیلهٔ فارصیان و از زارَح قبیلهٔ زارَحیان.
۲۱) و بنی‌فارص اینان هستند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامول قبیلهٔ حامولیان.
۲۲) اینان هستند قبایل یهودا برحسب شمرده‌شدگان ایشان هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.
۲۳) و بنی‌یساکار برحسب قبایل ایشان: از تولَع قبیلهٔ تولعیان و از فُوَّه قبیله فُوَّئیان.
۲۴) و از یاشوب قبیلهٔ یاشوبیان و از شِمرون قبیلهٔ شمرونیان.
۲۵) اینان هستند قبایل یساکار برحسب شمرده‌شدگان ایشان شصت و چهار هزار و سیصد نفر.
۲۶) و بنی‌زبولون برحسب قبایل ایشان: از سارَد قبیلهٔ سارَدیان و از ایلون قبیلهٔ ایلونیان و از یحلیئیل قبیلهٔ یحلیئیلیان.
۲۷) اینان هستند قبایل زبولونیان برحسب شمرده‌شدگان ایشان شصت هزار و پانصد نفر.
۲۸) و بنی‌یوسف برحسب قبایل ایشان: منَسی و افرایم.
۲۹) و بنی‌منَسی: از ماکیر قبیلهٔ ماکیریان و ماکیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیلهٔ جلعادیان.
۳۰) اینان هستند بنی‌جلعاد: از ایعزَر قبیلهٔ ایعزَریان از حالَق قبیلهٔ حالقیان.
۳۱) از اَسرِیئیل قبیلهٔ اَسرِیئیلیان از شکیم قبیلهٔ شکیمیان.
۳۲) از شَمیداع قبیلهٔ شمیداعیان و از حافَر قبیلهٔ حافریان.
۳۳) و صَلُفحاد بن‌حافر را پسری نبود لیکن دختران داشت و نام های دختران صلحفاد محلَه و نوعه و حجلَه و ملکه و تِرصَه.
۳۴) اینان هستند قبایل منَسی و شمرده‌شدگان ایشان پنجاه و دو هزار و هفتصد نفر بودند.
۳۵) و اینان هستند بنی‌افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکَر قبیلهٔ باکریان و از تاحن قبیلهٔ تاحنیان.
۳۶) و بنی‌شوتالح اینان هستند: از عیران قبیلهٔ عیرانیان.
۳۷) اینان هستند قبایل بنی‌افرایم برحسب شمرده‌شدگان ایشان سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی‌یوسف برحسب قبایل ایشان اینان هستند.

۳۸) و بنی‌بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالع قبیلهٔ بالعیان از اَشبیل قبیلهٔ اَشبیلیان و از اَحیرام قبیلهٔ اَحیرامیان.
۳۹) از شَفوفام قبیلهٔ شفوفامیان از حوفام قبیلهٔ حوفامیان.
۴۰) و بنی‌بالع: اَرَّد و نعمان. از اَرَّد قبیلهٔ اَردیان و از نعمان قبیلهٔ نعمانیان.
۴۱) اینان هستند بنی‌بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده‌شدگان ایشان چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.
۴۲) اینان هستند بنی‌دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیلهٔ شوحامیان. اینان هستند قبایل دان بر حسب قبایل ایشان.
۴۳) جمیع قبایل شوحامیان بر حسب شمرده‌شدگان ایشان شصت و چهارهزار و چهارصد نفر بودند.
۴۴) اینان هستند بنی‌اشیر برحسب قبایل ایشان: از یمنه قبیلهٔ یمنَئیان از یشوِی قبیلهٔ یشویان از بریِعه قبیلهٔ بریِعئیان
۴۵) از بنی‌بریعه از حابر قبیله حابریان از ملکیئیل قبیلهٔ ملکیئیلیان.
۴۶) و نام دختر اَشیر ساره بود.
۴۷) اینان هستند قبایل بنی‌اشیر برحسب شمرده‌شدگان ایشان پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر.
۴۸) اینان هستند بنی‌نفتالی برحسب قبایل ایشان: از یاحصئیل قبیلهٔ یاحصئیلیان از جونی قبیلهٔ جونیان.
۴۹) از یصَر قبیلهٔ یصریان از شِلّیم قبیلهٔ شلیمیان.
۵۰) اینان هستند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده‌شدگان ایشان چهل و پنج‌هزار و چهارصد نفر بودند.
۵۱) اینان هستند شمرده‌شدگان بنی‌اسرائیل: ششصد و یکهزار و هفتصد و سی نفر.
۵۲) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۵۳) «برای اینان برحسب شمارهٔ نامها زمین برای ملکیت تقسیم بشود.
۵۴) برای کثیر نصیب او را زیاده کن و برای قلیل نصیب او را کم نما به هر کس برحسب شمرده‌شدگان او نصیبش داده شود.
۵۵) لیکن زمین به قرعه تقسیم شود و برحسب نام های اسباط آبای خود در آن تصرف نمایند.
۵۶) موافق قرعه ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»
۵۷) و اینان هستند شمرده‌شدگان لاوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیلهٔ جرشونیان از قهات قبیلهٔ قهاتیان از مراری قبیلهٔ مراریان.
۵۸) اینان هستند قبایل لاویان: قبیلهٔ لِبنیان و قبیلهٔ حبرونیان و قبیلهٔ محلیان و قبیلهٔ موشیان و قبیلهٔ قورَحیان. اما قَهات عمرام را آورد.
۵۹) و نام زن عمرام یوکابد بود دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عمرام هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید.
۶۰) و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار زاییده شدند.

۶۱) و ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور یَهُوَه گذرانیده بودند مردند.
۶۲) و شمرده‌شدگان ایشان یعنی همهٔ ذکوران از یک ماهه و بالاتر بیست و سه‌هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی‌اسرائیل شمرده نشدند چون که نصیبی در میان بنی‌اسرائیل به ایشان داده نشد.
۶۳) اینان هستند آنانی که موسی و العازارِ کاهن شمردند وقتی که بنی‌اسرائیل را در عرَبات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمردند.
۶۴) و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن شمرده بودند وقتی که بنی‌اسرائیل را در بیابان سینا شمردند.
۶۵) زیرا یَهُوَه دربارهٔ ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد پس از آن ها یک مرد سوای کالیب بن‌یفُنّه و یوشع بن‌نون باقی نماند.

اعداد باب ۲۷

۱) و دختران صَلُفحاد بن‌حافر بن‌جلعاد بن‌ماکیر بن‌منَسی که از قبایل منَسی ابن‌یوسف بود نزدیک آمدند و اینهاست نام های دخترانش: محله و نوعه و حجله و مِلکَه و تِرصَه.
۲) و به حضور موسی و العازار کاهن و به حضور آقایان و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده گفتند:
۳) «پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعیت قورح به ضد یَهُوَه همداستان شدند بلکه در گناه خود مرد و پسری نداشت.
۴) پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله‌اش محو شود؟ لهذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بده.»
۵) پس موسی دعوی ایشان را به حضور یَهُوَه آورد.
۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۷) «دختران صَلُفحاد راست می گویند. البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما.
۸) و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد ملک او را به دخترش انتقال نمایید.
۹) و اگر او را دختری نباشد ملک او را به برادرانش بدهید.
۱۰) و اگر او را برادری نباشد ملک او را به برادران پدرش بدهید.
۱۱) و اگر پدر او را برادری نباشد ملک او را به هرکس از قبیله‌اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید تا مالک آن بشود. پس این برای بنی‌اسرائیل فریضهٔ شرعی باشد چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.»
۱۲) و یَهُوَه به موسی گفت: «به این کوه عباریم برآی و زمینی را که به بنی‌اسرائیل داده‌ام ببین.
۱۳) و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد چنانکه برادرت هارون ملحق شد.

۱۴) زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت مخاصمه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس ننمودید.» این است آب مریبهٔ قادش در بیابان صین.

۱۵) و موسی به یَهُوَه عرض کرده گفت:

۱۶) «ملتمس اینکه یَهُوَه خدای ارواح تمامی بشر کسی را بر این جماعت بگمارد

۱۷) که پیش روی ایشان بیرون رود و پیش روی ایشان داخل شود و ایشان را بیرون برَد و ایشان را درآورد تا جماعت یَهُوَه مثل گوسفندان بی‌شبان نباشند.»

۱۸) و یَهُوَه به موسی گفت: «یوشع بن‌نون را که مردی صاحب روح است گرفته دست خود را بر او بگذار.

۱۹) و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشته در نظر ایشان به وی وصیت نما.

۲۰) و از عزت خود بر او بگذار تا تمامی جماعت بنی‌اسرائیل او را اطاعت نمایند.

۲۱) و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور یَهُوَه سؤال نماید و به فرمان وی او و تمامی بنی‌اسرائیل با وی و تمامی جماعت بیرون روند و به فرمان وی داخل شوند.»

۲۲) پس موسی به نوعی که یَهُوَه او را امر فرموده بود عمل نموده یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت.

۲۳) و دست های خود را بر او گذاشته او را به طوری که یَهُوَه به واسطه موسی گفته بود وصیت نمود.

اعداد باب ۲۸

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:

۲) «بنی‌اسرائیل را امر فرموده به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیهٔ طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید.

۳) و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد یَهُوَه بگذرانید این است: دو برهٔ نرینه یک سالهٔ بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی دائمی.

۴) یک بره را در صبح قربانی کن و برهٔ دیگر را در عصر قربانی کن.

۵) و یک عشر ایفهٔ آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیهٔ آردی.

۶) این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا به جهت عطر خوشبو و قربانی آتشین یَهُوَه معین شد.

۷) و هدیهٔ ریختنی آن یک ربع هین به جهت هر بره‌ای باشد این هدیهٔ ریختنی مسکرات را برای یَهُوَه در قدس بریز.

۸) و برهٔ دیگر را در عصر قربانی کن مثل هدیهٔ آردی صبح و مثل هدیهٔ ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای یَهُوَه باشد.

۹) «و در روز سبَت دو برهٔ یکسالهٔ بی‌عیب و دو عشر ایفهٔ آرد نرم سرشته شده با روغن به جهت هدیهٔ آردی با هدیهٔ ریختنی آن.

۱۰) این است قربانی سوختنی هرروز سبَت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ ریختنی آن.
۱۱) «و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای یَهُوَه بگذرانید دو گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینه یکساله بی‌عیب.
۱۲) و سه عشر ایفهٔ آرد نرم سرشته شده با روغن به جهت هدیهٔ آردی برای هر گاو و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن به جهت هدیه آردی برای هر قوچ.
۱۳) و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن به جهت هدیهٔ آردی برای هر بره تا قربانی سوختنی عطر خوشبو و هدیهٔ آتشین برای یَهُوَه باشد.
۱۴) و هدایای ریختنی آن ها نصف هین شراب برای هر گاو و ثلث هین برای هر قوچ و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال.
۱۵) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ ریختنی آن برای یَهُوَه قربانی بشود.
۱۶) «و در روز چهاردهم ماه اول فصح یَهُوَه است.
۱۷) و در روز پانزدهم این ماه عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود.
۱۸) در روز اول محفلِ مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید.
۱۹) و به جهت هدیهٔ آتشین و قربانی سوختنی برای یَهُوَه دو گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینه یکساله قربانی کنید اینها برای شما بی‌عیب باشد.
۲۰) و به جهت هدیهٔ آردی آن ها سه عشر آرد نرم سرشته شدهٔ با روغن برای هر گاو و دو هشر برای هر قوچ بگذرانید.
۲۱) و یک عشر برای هر بره از آن هفت بره بگذران.
۲۲) و یک بز نر به جهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.
۲۳) اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است بگذرانید.
۲۴) به اینطور هر روز از آن هفت روز طعامِ هدیهٔ آتشین عطر خوشبو برای یَهُوَه بگذرانید و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود با هدیهٔ ریختنی آن.
۲۵) و در روز هفتم برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.
۲۶) «و در روز نوبرها چون هدیهٔ آردی تازه در عید هفته‌های خود برای یَهُوَه بگذرانید محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن نکنید.
۲۷) و به جهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی یَهُوَه دو گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینه یکساله قربانی کنید.
۲۸) و هدیه آردی آن ها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هرگاو و دو عشر برای هر قوچ.
۲۹) و یک عشر برای هر بره از آن هفت بره.
۳۰) و یک بز نر تا برای شما کفاره شود.
۳۱) اینها را با هدیه آردی آن ها و هدایای ریختنی آن ها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی‌عیب باشد.

اعداد باب ۲۹

۱) «و در روز اول ماه هفتم محفل مقدس برای شما باشد در آن هیچ کار خدمت نکنید و برای شما روز نواختن کَرِنّا باشد.

۲) و قربانی سوختنی به جهت عطر خوشبوی یَهُوَه بگذرانید یک گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینهٔ یکسالهٔ بی‌عیب.

۳) و هدیهٔ آردی آن ها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو و دو عشر برای هر قوچ.

۴) و یک عشر برای هر بره از آن هفت بره.

۵) و یک بز نر به جهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود.

۶) سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیهٔ آردی‌اش و قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی‌اش با هدایای ریختنی آن ها برحسب قانون آن ها تا عطر خوشبو و هدیهٔ آتشین یَهُوَه باشد.

۷) «و در روز دهم این ماه هفتم محفل مقدس برای شما باشد. جآن های خود را ذلیل سازید و هیچ کار نکنید.

۸) و قربانی سوختنی عطر خوشبو برای یَهُوَه بگذرانید یک گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینهٔ یکساله که برای شما بی‌عیب باشند.

۹) و هدیهٔ آردی آن ها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هرگاو و دو عشر برای هر قوچ.

۱۰) و یک عشر برای هر بره از آن هفت بره.

۱۱) و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی گناه کفاره‌ای و قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی‌اش و هدایای ریختنی آن ها.

۱۲) «و در روز پانزدهم ماه هفتم محفل مقدس برای شما باشد هیچ کار خدمت نکنید و هفت روز برای یَهُوَه عید نگاه دارید.

۱۳) و قربانی سوختنی هدیهٔ آتشین عطر خوشبو برای یَهُوَه بگذرانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکساله که برای شما بی‌عیب باشند.

۱۴) و به جهت هدیهٔ آردی آن ها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده گاو و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ.

۱۵) و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره.

۱۶) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی و هدیهٔ ریختنی آن.

۱۷) «و در روز دوم دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکسالهٔ بی‌عیب.

۱۸) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شمارهٔ آن ها برحسب قانون.

۱۹) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی‌اش و هدایای ریختنی آن ها.

۲۰) «و در روز سوم یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکساله بی‌عیب.

۲۱) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آن ها برحسب قانون.
۲۲) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی‌اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۲۳) «و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکساله بی‌عیب.
۲۴) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آن ها برحسب قانون.
۲۵) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آردی‌اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۲۶) «و در روز پنجم نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکساله بی‌عیب.
۲۷) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شمارهٔ آن ها برحسب قانون.
۲۸) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آردی‌اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۲۹) «و در روز ششم هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکسالهٔ بی‌عیب.
۳۰) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آن ها برحسب قانون.
۳۱) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آردی‌اش و هدایای ریختنی آن.
۳۲) «و در روز هفتم هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده برهٔ نرینهٔ یکساله بی‌عیب.
۳۳) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شمارهٔ آن ها برحسب قانون.
۳۴) و یک بز نر به جهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیهٔ آردی‌اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۳۵) «و در روز هشتم برای شما جشن مقدس باشد هیچ کار خدمت نکنید.
۳۶) و قربانی سوختنی هدیهٔ آتشین عطر خوشبو برای یَهُوَه بگذرانید یک گاو جوان و یک قوچ و هفت برهٔ نرینهٔ یکسالهٔ بی‌عیب.
۳۷) و هدایای آردی و هدایای ریختنی آن ها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آن ها برحسب قانون.
۳۸) و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیهٔ آردی‌اش و هدیهٔ ریختنی آن.
۳۹) «اینها را شما در موسمهای خود برای یَهُوَه بگذرانید سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.»
۴۰) پس برحسب هر آنچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود موسی بنی‌اسرائیل را اعلام نمود.

اعداد باب ۳۰

۱) و موسی آقایان اسباط بنی‌اسرائیل را خطاب کرده گفت: «این است کاری که یَهُوَه امر فرموده است:

۲) چون شخصی برای یَهُوَه نذر کند یا قَسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید پس کلام خود را باطل نسازد بلکه برحسب هر آنچه از دهانش برآمد عمل نماید.

۳) «و اما چون برای یَهُوَه نذر کرده خود را در خانهٔ پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید

۴) و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده شنیده باشد و پدرش دربارهٔ او ساکت باشد آنگاه تمامی نذرهایش استوار و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد قایم خواهد بود.

۵) اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد استوار نخواهد بود و از این جهت که پدرش او را منع نموده است یَهُوَه او را خواهد آمرزید.

۶) «و اگر به شوهری داده شود و نذرهای او یا سخنی که از لب هایش جسته و جان خود را به آن الزام نموده بر او باشد

۷) و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشتن را به آن ها الزام نموده است قایم خواهند ماند.

۸) لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید او را منع نماید و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لب هایش جسته و خویشتن را به آن الزام نموده باشد باطل سازد پس یَهُوَه او را خواهد آمرزید.

۹) اما نذر زن بیوه یا مطلقه در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد بر وی استوار خواهد ماند.

۱۰) و اما اگر زنی در خانهٔ شوهرش نذر کند یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید

۱۱) و شوهرش بشنود و او را هیچ نگوید و منع ننماید پس تمامی نذرهایش استوار و هر تکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد قایم خواهد بود.

۱۲) و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود آن ها را باطل سازد پس هر چه از لب هایش در آمده باشد دربارهٔ نذرهایش یا تکالیف خود استوار نخواهد ماند. و چون که شوهرش آن را باطل نموده است یَهُوَه او را خواهد آمرزید.

۱۳) هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود شوهرش آن را استوار نماید و شوهرش آن را باطل سازد.

۱۴) اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگوید پس همهٔ نذرهایش و همهٔ تکالیفش را که بر وی باشد استوار نموده باشد چون که در روزی که شنید به وی هیچ نگفت پس آن ها را استوار نموده است.

۱۵) و اگر بعد از شنیدن آن ها را باطل نمود پس او گناه وی را متحمل خواهد بود.»

۱۶) این است فرایضی که یَهُوَه به موسی امر فرمود در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

اعداد باب ۳۱

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲) «انتقام بنی‌اسرائیل را از مدیانیان بگیر و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.»
۳) پس موسی قوم را مخاطب ساخته گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابلهٔ مدیان برآیند و انتقام یَهُوَه را از مدیان بکشند.
۴) هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»
۵) پس از هزاره‌های اسرائیل از هر سبط یک هزار یعنی دوازده هزار نفر مهیا شدهٔ برای جنگ منتخب شدند.
۶) و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد ایشان را با فینحاس بن‌العازار کاهن و اسباب قدس و کَرِنّاها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد.
۷) و با مدیان به طوری که یَهُوَه موسی را امر فرموده بود جنگ کرده همهٔ ذکوران را کشتند.
۸) و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اِوی و راقَم و صور و حور و رابع پنج پادشاه مدیان را کشتند و بلعام بن‌بعور را به شمشیر کشتند.
۹) و بنی‌اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همهٔ املاک ایشان را غارت کردند.
۱۰) و تمامی شهرها و مساکن و قلعه‌های ایشان را به آتش سوزانیدند.
۱۱) و تمامی غنیمت و جمیع غارت از انسان و بهایم گرفتند.
۱۲) و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی‌اسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب که نزد اردن در مقابل اریحاست آوردند.
۱۳) و موسی و العازار کاهن و تمامی آقایان جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند.
۱۴) و موسی بر رؤسای لشکر یعنی سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودندخشمگین شد.
۱۵) و موسی به ایشان گفت: «آیا همهٔ زنان را زنده نگاه داشتید؟
۱۶) اینک اینان هستند که بر حسب مشورت بلعام بنی‌اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به یَهُوَه خیانت ورزیدند و در جماعت یَهُوَه وبا عارض شد.
۱۷) پس الآن هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته با او همبستر شده باشد بکشید.
۱۸) و از زنان هر دختری را که مرد را نشناخته و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید.
۱۹) و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زنید و هر که شخصی را کشته و هر که کشته‌ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم خود را تطهیر نماید.
۲۰) و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نمایید.»

۲۱) و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند گفت: «این است قانون شریعتی که یَهُوَه به موسی امر فرموده است:
۲۲) طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب
۲۳) یعنی هرچه متحمل آتش بشود آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هرچه متحمل آتش نشود آن را از آب بگذرانید.
۲۴) و در روز هفتم رخت خود را بشویید تا طاهر شوید و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.»
۲۵) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۲۶) «تو و العازار کاهن و آقایان خاندان آبای جماعت حساب غنایمی که گرفته شده است چه از انسان و چه از بهایم بگیرید.
۲۷) و غنیمت را در میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند و تمامی جماعت نصف نما.
۲۸) و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای یَهُوَه بگیر یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند.
۲۹) از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیهٔ افراشتنی برای یَهُوَه باشد.
۳۰) و از قسمت بنی‌اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر و آن ها را به لاویانی که ودیعت مسکن یَهُوَه را نگاه میدارند بده.»
۳۱) پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود عمل کردند.
۳۲) و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس بود.
۳۳) و از گاو هفتاد و دو هزار رأس.
۳۴) و از الاغ شصت و یک هزار رأس.
۳۵) و از انسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند سی و دو هزار نفر بودند.
۳۶) و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود.
۳۷) و زکات یَهُوَه از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج رأس بود.
۳۸) و گاوان سی و شش هزار بود و از آن ها زکات یَهُوَه هفتاد و دو رأس بود.
۳۹) و الاغ ها سی هزار و پانصد و از آن ها زکات یَهُوَه شصت و یک رأس بود.
۴۰) و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات یَهُوَه سی و دو نفر بودند.
۴۱) و موسی زکات را که هدیهٔ افراشتنی یَهُوَه بود به العازار کاهن داد چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۴۲) و از قسمت بنی‌اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود
۴۳) و قسمت جماعت از گوسفندان سیصد و سی و هفت هزار و پانصد رأس بود.
۴۴) و از گاوان سی و شش هزار رأس.

۴۵) و از الاغ ها سی هزار و پانصد رأس.
۴۶) و از انسان شانزده هزار نفر.
۴۷) و موسی از قسمت بنی‌اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود چه از انسان و چه از بهایم گرفت و آن ها را به لاویانی که ودیعت مسکن یَهُوَه را نگاه می داشتند داد چنانکه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود.
۴۸) و رؤسایی که بر هزاره‌های لشکر بودند سرداران هزاره‌ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند.
۴۹) و به موسی گفتند: «بندگانت حساب مردان جنگی را که زیر دست ما می باشند گرفتیم و از ما یک نفر مفقود نشده است.
۵۰) پس ما از آنچه هرکس یافته است هدیه‌ای برای یَهُوَه آورده‌ایم از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن‌بندها تا برای جآن های ما به حضور یَهُوَه کفاره شود.»
۵۱) و موسی و العازار کاهن طلا و همهٔ زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند.
۵۲) و تمامی طلای هدیه‌ای که از سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها برای یَهُوَه گذرانیدند شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود.
۵۳) زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند.
۵۴) و موسی و العازار کاهن طلا را از سرداران هزاره‌ها و صدها گرفته به خیمه اجتماع آوردند تا به جهت بنی اسرائیل به حضور یَهُوَه یادگار باشد.

اعداد باب ۳۲

۱) و بنی‌رؤبین و بنی‌جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود. پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان مکان مواشی است
۲) بنی‌جاد و بنی‌رؤبین نزد موسی و العازار کاهن و آقایان جماعت آمده گفتند:
۳) «عطاروت و دیبون و یعزیر و نِمرَه و حشبون و اَلِعالَه و شَبام و نبو و بعون
۴) زمینی که یَهُوَه پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است زمین مواشی است و بندگانت صاحب مواشی میباشیم.»
۵) پس گفتند: «اگر در نظر تو التفات یافته‌ایم این زمین به بندگانت به ملکیت داده شود و ما را از اردن عبور نده.»
۶) موسی به بنی‌جاد و بنی‌رؤبین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟
۷) چرا دل بنی‌اسرائیل را افسرده می کنید تا به زمینی که یَهُوَه به ایشان داده است عبور نکنند؟
۸) به همینطور پدران شما عمل نمودند وقتی که ایشان را از قادِش برنیع برای دیدن زمین فرستادم.
۹) به وادی اشکول رفته زمین را دیدند و دل بنی‌اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که یَهُوَه به ایشان داده بود داخل نشوند.
۱۰) پس غضب یَهُوَه در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده گفت.

۱۱) البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم نخواهند دید چون که ایشان مرا پیروی کامل ننمودند
۱۲) سوای کالیب بن‌یفُنهٔ قِنِزّی و یوشَع بن‌نُون چون که ایشان یَهُوَه را پیروی کامل نمودند.
۱۳) پس غضب یَهُوَه بر اسرائیل افروخته شده ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر یَهُوَه ورزیده بودند هلاک شدند.
۱۴) و اینک شما به جای پدران خود انبوهی از مردان خطاکار برپا شده‌اید تا شدت غضب یَهُوَه را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟
۱۵) زیرا اگر از پیروی او رو بگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»
۱۶) پس ایشان نزد وی آمده گفتند: «آغلها را اینجا برای مواشی خود و شهرها به جهت اطفال خویش خواهیم ساخت.
۱۷) و خود مسلح شده حاضر می شویم و پیش روی بنی‌اسرائیل خواهیم رفت تا آن ها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند.
۱۸) و تا هریکی از بنی‌اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد به خانه‌های خود مراجعت نخواهیم کرد.
۱۹) زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت چون که نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.»
۲۰) و موسی به ایشان گفت: «اگر این کار را بکنید و خویشتن را به حضور یَهُوَه برای جنگ مهیا سازید
۲۱) و هر مرد جنگی از شما به حضور یَهُوَه از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید
۲۲) و زمین به حضور یَهُوَه مغلوب شود پس بعد از آن برگردید به حضور یَهُوَه و به حضور اسرائیل بی گناه خواهید شد و این زمین از جانب یَهُوَه ملک شما خواهد بود.
۲۳) و اگر چنین نکنید اینک به یَهُوَه گناه ورزیده‌اید و بدانید که گناه شما شما را در خواهد گرفت.
۲۴) پس شهرها برای اطفال و آغلها برای گله‌های خود بنا کنید و به آنچه از دهان شما درآمد عمل نمایید.»
۲۵) پس بنی‌جاد و بنی‌رؤبین موسی را خطاب کرده گفتند: «بندگانت به طوری که آقای ما فرموده است خواهیم کرد.
۲۶) اطفال و زنان و مواشی و همهٔ بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند.
۲۷) و جمیع بندگانت مهیای جنگ شده‌چنانکه آقای ما گفته است به حضور یَهُوَه برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»
۲۸) پس موسی العازار کاهن و یوشع بن‌نون و رؤسای خاندان آبای اسباط بنی‌اسرائیل را دربارهٔ ایشان وصیت نمود.

۲۹) و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی‌جاد و بنی‌رؤبین مهیای جنگ شده همراه شما به حضور یَهُوَه از اردن عبور کنند و زمین پیش روی شما مغلوب شود آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید.
۳۰) و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور ننمایند پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.»
۳۱) بنی‌جاد و بنی‌رؤبین در جواب وی گفتند: «چنانکه یَهُوَه به بندگانت گفته است همچنین خواهیم کرد.
۳۲) ما مهیای جنگ شده پیش روی یَهُوَه به زمین کنعان عبور خواهیم کرد و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»
۳۳) پس موسی به ایشان یعنی به بنی‌جاد و بنی‌رؤبین و نصف سبط منسی ابن‌یوسف مملکت سیحون ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش زمین را از هر طرف.
۳۴) و بنی‌جاد دیبون و عطاروت و عروُعیر
۳۵) و عطروت شوفان و یعزیر و یجبهه
۳۶) و بیت نِمرَه و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گله‌ها.
۳۷) و بنی‌رؤبین حشبون و اَلیعالَه و قِرِّیتایم
۳۸) و نَبو و بعَل معون که نام این دو را تغییر دادند و سِبَّمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند.
۳۹) و بنی‌ماکیر بن‌منسی به جلعاد رفته آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند اخراج نمودند.
۴۰) و موسی جلعاد را به ماکیر بن‌منسی داد و او در آن ساکن شد.
۴۱) و یائیر بن‌منسی رفته قصبه‌هایش را گرفت و آن ها را حوُّوت یائیر نامید.
۴۲) و نُوَّبح رفته قنات و دهاتش را گرفته آن ها را به اسم خود نوبح نامید.

اعداد باب ۳۳

۱) این است منازل بنی‌اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیر دست موسی و هارون کوچ کردند.
۲) و موسی به فرمان یَهُوَه سفرهای ایشان را برحسب منازل ایشان نوشت. و این است منازل و مراحل ایشان:
۳) پس در ماه اول از رعمسیس در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند و در فردای بعد از فصح بنی‌اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند.
۴) و مصریان همهٔ نخست زادگان خود را که یَهُوَه از ایشان کشته بود دفن می کردند و یَهُوَه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود.
۵) و بنی‌اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده‌در سکّوت فرود آمدند.
۶) و از سکوت کوچ کرده در ایتام که به کنار بیابان است فرود آمدند.

۷) و از ایتام کوچ کرده به سوی فَمُ الحِیروت که در مقابل بعل صَفون است برگشتند و پیش مجدل فرود آمدند.

۸) و از مقابل حِیروت کوچ کرده از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتام سفر سه روزه کرده در مارّه فرود آمدند.

۹) و از مارّه کوچ کرده به ایلیم رسیدند و در ایلیم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود و در آنجا فرود آمدند.

۱۰) و از ایلیم کوچ کرده نزد بحر قلزم فرود آمدند.

۱۱) و از بحر قلزم کوچ کرده در بیابان سین فرود آمدند.

۱۲) و از بیابان سین کوچ کرده در دُفقَه فرود آمدند.

۱۳) و از دفقه کوچ کرده در اَلوش فرود آمدند.

۱۴) و از الوش کوچ کرده در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند.

۱۵) و از رفیدیم کوچ کرده در بیابان سینا فرود آمدند.

۱۶) و از بیابان سینا کوچ کرده در قِبروت هتّاوه فرود آمدند.

۱۷) و از قبروت هتاوه کوچ کرده در حصیروت فرود آمدند.

۱۸) و از حصیروت کوچ کرده در رِتمه فرود آمدند.

۱۹) و از رِتمه کوچ کرده و در رِمون فارَص فرود آمدند.

۲۰) و از رمون فارص کوچ کرده در لبنه فرود آمدند.

۲۱) و از لبنه کوچ کرده در رِسه فرود آمدند.

۲۲) و از رسه کوچ کرده در قُهیلاتَه فرود آمدند.

۲۳) و از قُهیلاته کوچ کرده در جبل شافر فرود آمدند.

۲۴) و از جبل شافر کوچ کرده در حراده فرود آمدند.

۲۵) و از حراده کوچ کرده در مقهیلوت فرود آمدند.

۲۶) و از مقهیلوت کوچ کرده در تاحت فرود آمدند.

۲۷) و از تاحت کوچ کرده در تارح فرود آمدند.

۲۸) و از تارح کوچ کرده در مِتقَه فرود آمدند.

۲۹) و از متقه کوچ کرده در حشمونَه فرود آمدند.

۳۰) و از حشمونه کوچ کرده در مسیروت فرود آمدند.

۳۱) و از مسیروت کوچ کرده در بنی‌یعَّقان فرود آمدند.

۳۲) و از بنی‌یعقان کوچ کرده در حورالجِدجاد فرود آمدند.

۳۳) و از حورالجدجاد کوچ کرده در یطبات فرود آمدند.

۳۴) و از یطبات کوچ کرده در عبِّرونَه فرود آمدند.

۳۵) و از عبرونه کوچ کرده در عِصیون جابر فرود آمدند.

۳۶) و از عصیون جابر کوچ کرده در بیابان صین که قادش باشد فرود آمدند.

۳۷) و از قادش کوچ کرده در جبل هور در سرحد زمین ادوم فرود آمدند.
۳۸) و هارون کاهن برحسب فرمان یَهُوَه به جبل هور برآمده در سال چهلم خروج بنی‌اسرائیل از زمین مصر در روز اول ماه پنجم وفات یافت.
۳۹) و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.
۴۰) و ملک عِراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی‌اسرائیل اطلاع یافت.
۴۱) پس از جبل هور کوچ کرده در صَلمونَه فرود آمدند.
۴۲) و از صلمونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند.
۴۳) و از فونون کوچ کرده در اوبوت فرود آمدند.
۴۴) و از اوبوت کوچ کرده در عبی عباریم در حدود موآب فرود آمدند.
۴۵) و از عییم کوچ کرده در دیبون جاد فرود آمدند.
۴۶) و از دیبون‌جاد کوچ کرده در علمون دِبَلاتایم فرود آمدند.
۴۷) و از علمون دبلاتایم کوچ کرده در کوه های عباریم در مقابل نبو فرود آمدند.
۴۸) و از کوه های عباریم کوچ کرده در عرَبات موآب نزد اردن در مقابل اریحا فرود آمدند.
۴۹) پس نزد اردن از بیت یشیموت تا اَبل شِطیم در عرَبات موآب اُردُو زدند.
۵۰) و یَهُوَه موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده گفت:
۵۱) «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید
۵۲) جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید و تمامی بت های ریخته شدهٔ ایشان را بشکنید و همهٔ مکآن های بلند ایشان را منهدم سازید.
۵۳) و زمین را به تصرف آورده در آن ساکن شوید زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید.
۵۴) و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید برای کثیر نصیب او را کثیر بدهید و برای قلیل نصیب او را قلیل بدهید جایی که قرعه برای هرکس براید از آن او باشد برحسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نمایید.
۵۵) و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمایید کسانی را که از ایشان باقی می گذارید در چشمان شما خار خواهند بود و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید خواهند رنجانید.
۵۶) و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم با شما رفتار خواهم نمود.»

اعداد باب ۳۴

۱) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده‌گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را امر فرموده به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید یعنی زمین کنعان با حدودش.
۳) آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود.

۴) و حد شما از جانب جنوب گردنه عقرَبیم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود و نزد حصَرَاَدّار بیرون رفته تا عصمون خواهد گذشت.
۵) و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده انتهایش نزد دریا خواهد بود.
۶) «و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما.
۷) «و حد شمالی شما این باشد: از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید.
۸) و از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صَدَد باشد.
۹) و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصَرعینان باشد این حد شمالی شما خواهد بود.
۱۰) «و برای حد شرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید.
۱۱) و این حد از شفام تا ربله به جانب دریای کِنِرَّت به طرف مشرق برسد.
۱۲) و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالملح باشد. این زمین برحسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»
۱۳) و موسی بنی‌اسرائیل را امر کرده گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که یَهُوَه امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود.
۱۴) زیرا که سبط بنی‌رؤبین برحسب خاندان آبای خود و سبط بنی‌جاد برحسب خاندان آبای خود و نصف سبط منسی نصیب خود را گرفته‌اند.
۱۵) این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند.»
۱۶) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۷) «این است نام های کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن‌نون.
۱۸) و یک آقا را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید.
۱۹) و این است نام های ایشان: از سبط یهودا کالیب بن‌یفنه
۲۰) و از سبط بنی‌شمعون شموئیل بن‌عمیهود
۲۱) و از سبط بنی‌بنیامین الیداد بن‌کسلون
۲۲) و از سبط بنی‌دان رئیس بقی ابن‌یجلی
۲۳) و از بنی‌یوسف از سبط بنی‌منسی رئیس حنیئیل بن‌ایفود
۲۴) و از سبط بنی‌افرایم رئیس قموئیل بن‌شِفطان
۲۵) و از سبط بنی‌زبولون رئیس الیصافان بن‌فَرناک
۲۶) و از سبط بنی‌یساکار رئیس فلطئیل بن‌عزّان
۲۷) و از سبط بنی‌اشیر رئیس اخیهود بن‌شلومی
۲۸) و از سبط بنی‌نفتالی رئیس فدهئیل بن‌عمیهود.»
۲۹) اینان هستند که یَهُوَه مأمور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنی‌اسرائیل تقسیم نمایند.

اعداد باب ۳۵

۱) و یَهُوَه موسی را در عرَبات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده گفت:
۲) «بنی‌اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند و نواحی شهرها را از اطراف آن ها به لاویان بدهید.
۳) و شهرها به جهت سکونت ایشان باشد و نواحی آن ها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد.
۴) و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد.
۵) و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع و به طرف جنوب دو هزار ذراع و به طرف مغرب دو هزار ذراع و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.
۶) «و از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجأ خواهد بود و آن ها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آن ها چهل و دو شهر بدهید.
۷) پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد چهل و هشت شهر با نواحی آن ها خواهد بود.
۸) و اما شهرهایی که از ملک بنی‌اسرائیل می دهید از کثیر کثیر و از قلیل قلیل بگیرید. هرکس به اندازهٔ نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»
۹) و یَهُوَه موسی را خطاب کرده گفت:
۱۰) «بنی‌اسرائیل راخطاب کرده به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید
۱۱) آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجأ برای شما باشد تا هر قاتلی که شخصی را سهواً کشته باشد به آنجا فرار کند.
۱۲) و این شهرها برای شما به جهت ملجأ از ولّی مقتول خواهد بود تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد نمیرد.
۱۳) «و از شهرهایی که می دهید شش شهر ملجأ برای شما باشد.
۱۴) سه شهر از آنطرف اردن بدهید و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجأ باشد.
۱۵) به جهت بنی‌اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گزیند این شش شهر برای ملجأ باشد تا هر که شخصی را سهواً کشته باشد به آنجا فرار کند.
۱۶) «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
۱۷) و اگر او را با دست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود بزند تا بمیرد او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
۱۸) و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود بزند تا بمیرد او قاتل است و قاتل البته کشته شود.
۱۹) ولّی خون خود قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورَد او را بکشد.
۲۰) و اگر از روی بغض او را با تیغ زد یا قصداً چیزی بر او انداخت که مرد

۲۱) یا از روی عداوت او را با دست خود زد که مرد آن زننده چون که قاتل است البته کشته شود ولّی خون هرگاه به قاتل برخورَد او را بکشد.

۲۲) «لیکن اگر او را بدون عداوت سهواً تیغ زند یا چیزی بدون قصد بر او اندازد

۲۳) و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته و بد اندیش او نبوده باشد

۲۴) پس جماعت در میان قاتل و ولّی خون برحسب این احکام داوری نمایند.

۲۵) و جماعت قاتل را از دست ولّی خون رهایی دهند و جماعت وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگرداند و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است ساکن باشد.

۲۶) و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید

۲۷) و ولّی خون او را بیرون حدود شهر ملجایش بیابد پس ولّی خون قاتل را بکشد قصاص خون برای او نشود.

۲۸) زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد و بعد از وفات رئیس کهنه قاتل به زمین ملک خود برگردد.

۲۹) «و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع خانه های شما فریضهٔ عدالتی خواهد بود.

۳۰) «هر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد.

۳۱) و هیچ فدیه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است نگیرید بلکه او البته کشته شود.[۱]

۳۲) و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیه نگیرید که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود.

۳۳) و زمینی را که در آن ساکنید ملوث نسازید زیرا که خون زمین را ملوث می کند و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود کفاره نمی توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد.

۳۴) پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم در میان بنی‌اسرائیل ساکن می باشم.»

اعداد باب ۳۶

۱) و رؤسای خاندان آبای قبیلهٔ بنی‌جلعاد بن‌ماکیربن‌منسی که از قبایل بنی‌یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور آقایان و رؤسای خاندان آبای بنی‌اسرائیل عرض کرده

---

۱. بر اساس مفاد آیه ۴۵ سوره مائده، ظاهرا این بخش از تورات مورد تحریف قرار گرفته است. چرا که این آیه بیان می دارد: «... در تورات بر بنی اسرائیل حکم کردیم که نفس را در مقابل نفس قصاص کنید و چشم را مقابل چشم و بینی را به بینی و گوش را به گوش و دندان را به دندان، و هر زخمی را قصاص خواهد بود. پس هر گاه کسی حق قصاص را ببخشد، کفاره او خواهد شد.» این در حالیست که تورات قصاص را اجباری شمرده و حق بخششی برای اولیای دم وجود ندارد.

۲) گفتند: «یَهُوَه آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده به بنی‌اسرائیل بدهد و آقای ما از جانب یَهُوَه مأمور شده است که نصیب برادر ما صَلفُحاد را به دخترانش بدهد.

۳) پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی‌اسرائیل منکوحه شوند ارث ما از میراث پدران ما قطع شده به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند اضافه خواهد شد و از بهرهٔ میراث ما قطع خواهد شد.

۴) و چون یوبیل بنی‌اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.»

۵) پس موسی بنی‌اسرائیل را برحسب قول یَهُوَه امرفرموده گفت: «سبط بنی‌یوسف راست گفتند.

۶) این است آنچه یَهُوَه دربارهٔ دختران صَلُفحاد امر فرمود گفته است: به هرکه در نظر ایشان پسند آید به زنی داده شوند لیکن در قبیلهٔ سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.

۷) پس میراث بنی‌اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود بلکه هر یکی از بنی‌اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند.

۸) و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی‌اسرائیل بشود به کسی از قبیلهٔ سبط پدر خود به زنی داده شود تا هر یکی از بنی‌اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند.

۹) و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود بلکه هرکس از اسباط بنی‌اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»

۱۰) پس چنانکه یَهُوَه موسی را امر فرموده دختران صَلُحاد چنان کردند.

۱۱) و دختران صلفحاد محله و ترصه و حجله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.

۱۲) در قبایل بنی‌منسی ابن‌یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیلهٔ پدر ایشان باقی ماند.

۱۳) این است اوامر و احکامی که یَهُوَه به واسطهٔ موسی در عرَبات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی‌اسرائیل امر فرمود.

کتاب تثنیه

Deuteronomy

- **نام عبری:** דברים (دواریم)
- **تعداد باب:** ۳۴
- **تعداد آیات:** ۹۵۹
- **موضوع:** پس از ارتداد و چهل سال سرگردانی بنی اسرائیل در بیابان، آنان بالاخره به سرزمین موعود می رسند. موسی پیش از ورود به این شهر اقدام به یادآوری عهد الهی و مفاد آن می کند. «تثنیه» از ریشه «ثانی» و به معنی مجدد و دوباره است. دستورات و فرمان هایی که در کتاب های قبلی ذکر شده بود، مجدداً در این کتاب توسط موسی بازگو می‌شود و مورد تأکید قرار می‌گیرد.

تثنیه باب ۱

۱) این است سخنانی که موسی به آنطرف اُردُنّ در بیابان عرَبه مقابل سوف در میان فاران و توفَل و لابان و حضیروت و دی‌ذَهب با تمامی اسرائیل گفت.[۱]

۲) از حوریب به راه جبل سعیر تا قادِش برنیع سفر یازده روزه است.

۳) پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلم موسی بنی‌اسرائیل را برحسب هرآنچه یَهُوَه او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود

۴) بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت در اَدرَعِی ساکن بود کشته بود.

۵) به آن طرف اُردُن در زمین موآب موسی به بیان کردنِ این شریعت شروع کرده‌گفت:

۶) یَهُوَه خدای ما ما را در حوریب خطاب کرده گفت: «توقف شما در این کوه بس شده است.

۷) پس توجه نموده کوچ کنید و به کوهستان اموریان و جمیع حوالی آن از عربه و کوهستان و هامون و جنوب و کنارهٔ دریا یعنی زمین کنعانیان و لُبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد داخل شوید.

۸) اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده زمینی را که یَهُوَه برای پدران شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به ایشان و بعد از آن ها به نسل ایشان بدهد به تصرف آورید.»

۹) و در آن وقت به شما متکلم شده‌گفتم: «من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم.

۱۰) یَهُوَه خدای شما شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید.

۱۱) یَهُوَه خدای پدران شما شما را هزار چندان که هستید بیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است برکت دهد.

۱۲) لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم.

۱۳) پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید تا ایشان را بر شما رؤسا سازم.»

۱۴) و شما در جواب من گفتید: «سخنی که گفتی نیکو است که بکنیم.»

۱۵) پس رؤسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گرفته ایشان را بر شما رؤسا ساختم تا آقایان هزاره‌ها و آقایان صدها و آقایان پنجاهها و آقایان دهها و ناظران اسباط شما باشند.

۱۶) و در آنوقت داوران شما را امر کرده گفتم: دعوای برادران خود را بشنوید و در میان هرکس و برادرش و غریبی که نزد وی باشد به انصاف داوری نمایید.

۱۷) و در داوری طرفداری نکنید کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید زیرا که داوری از آن خداست و هر دعوایی که برای شما مشکل است نزد من بیاورید تا آن را بشنوم.

۱۸) و آن وقت همهٔ چیزهایی را که باید بکنید برای شما امر فرمودم.

---

۱. چگونه ممکن است موسی این سخنان را در آنطرف رود اردن گفته باشد در حالیکه تورات در جای دیگری می گوید موسی هرگز از اردن عبور نخواهد کرد؟ در سفر تثنیه چنین می خوانیم: «یَهُوَه به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد.» (تثنیه ۳۱: ۲)

۱۹) پس از حوریب کوچ کرده از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتیم چنانکه یَهُوَه خدای ما به ما امر فرمود و به قادِش برنیع رسیدیم.
۲۰) و به شما گفتم: «به کوهستان اموریانی که یَهُوَه خدای ما به ما می دهد رسیده‌اید.
۲۱) اینک یَهُوَه خدای تو این زمین را پیش روی تو گذاشته است پس برآی و چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت به تو گفته است آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان نباش.»
۲۲) آنگاه جمیع شما نزد من آمده گفتید: «مردانِ چند پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آن ها می رویم خبر بیاورند.»
۲۳) و این سخن مرا پسند آمد پس دوازده نفر از شما یعنی یکی را از هر سبط گرفتم
۲۴) و ایشان متوجه راه شده به کوه برآمدند و به وادی اَشکُول رسیده آن را جاسوسی نمودند.
۲۵) و از میوهٔ زمین به دست خود گرفته آن را نزد ما آوردند و ما را مخبر ساخته گفتند: «زمینی که یَهُوَه خدای ما به ما می دهد نیکوست.»
۲۶) لیکن شما نخواستید که بروید بلکه از فرمان یَهُوَه عصیان ورزیدید.
۲۷) و در خیمه‌های خود همهمه کرده گفتید: «چون که یَهُوَه ما را دشمن داشت ما را از زمین مصر بیرون آورد تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده هلاک سازد.
۲۸) و حال کجا برویم چون که برادران ما دل ما را گداخته گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است و نیز بنی‌عناق را در آنجا دیده‌ایم.»
۲۹) پس من به شما گفتم: «مترسید و از ایشان هراسان نباشید.
۳۰) یَهُوَه خدای شما که پیش روی شما میرود برای شما جنگ خواهد کرد برحسب هرآنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.»
۳۱) و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یَهُوَه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می‌برد تو را در تمامی راه که می رفتید برمی داشت تا به اینجا رسیدید.
۳۲) لیکن با وجود این همهٔ شما به یَهُوَه خدای خود ایمان نیاوردید.
۳۳) که پیش روی شما در راه می رفت تا جایی برای نزول شما بطلبد وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر.
۳۴) و یَهُوَه آواز سخنان شما را شنیده خشمگین شد و قسم خورده گفت:
۳۵) «هیچکدام از این مردمان و از این طبقهٔ شریر آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم هرگز نخواهند دید.
۳۶) سوای کالیب بن‌یفُنَّه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود به وی و به پسرانش خواهم داد چون که یَهُوَه را پیروی کامل نمود.»
۳۷) و یَهُوَه بخاطر شما بر من نیز خشم نموده گفت که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد.
۳۸) یوشع بن‌نون که بحضور تو می‌ایستد داخل آنجا خواهد شد. پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی‌اسرائیل تقسیم خواهد نمود.
۳۹) و اطفال شما که دربارهٔ آن ها گفتید که به یغما خواهند رفت و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند داخل آنجا خواهند شد و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند.

۴۰) و اما شما رو گردانیده از راه بحر قلزم به بیابان کوچ کنید.»
۴۱) و شما در جواب من گفتید که «به یَهُوَه گناه ورزیده‌ایم پس رفته جنگ خواهیم کرد موافق هر آنچه یَهُوَه خدای ما به ما امر فرموده است. و همهٔ شما اسلحه جنگ خود را بسته عزیمت کردید که به کوه برآیید.
۴۲) آنگاه یَهُوَه به من گفت: «به ایشان بگو که نروند و جنگ نکنیند زیرا که من در میان شما نیستم مبادا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.»
۴۳) پس به شما گفتم لیکن نشنیدید بلکه از فرمان یَهُوَه عصیان ورزیدید و مغرور شده به فراز کوه برآمدید.
۴۴) و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابلهٔ شما بیرون آمده شما را تعاقب نمودند بطوری که زنبورها می کنند و شما را از سعیر تا حرما شکست دادند.
۴۵) پس برگشته به حضور یَهُوَه گریه نمودید اما یَهُوَه آواز شما را نشنید و به شما گوش نداد.
۴۶) و در قادِش برحسب ایام توقّفِ خود روزهای بسیار ماندید.

تثنیه باب ۲

۱) پس برگشته چنانکه یَهُوَه به من گفته بود از راه بحرقلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم.
۲) پس یَهُوَه مرا خطاب کرده گفت:
۳) «دور زدن شما به این کوه بس است بسوی شمال برگردید.
۴) و قوم را امر فرموده بگو که شما از حدود برادران خود بنی‌عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید و ایشان از شما خواهند ترسید پس بسیار احتیاط کنید.
۵) و با ایشان منازعه نکنید زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پایی هم به شما نخواهم داد چون که کوه سعیر را به عیسو به ملکیت داده‌ام.
۶) خوراک را از ایشان به نقره خریده بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده بنوشید.»
۷) زیرا که یَهُوَه خدای تو تو را در همهٔ کارهای دستت برکت داده است او راه رفتنت را در این بیابان بزرگ می داند الآن چهل سال است که یَهُوَه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده‌ای.
۸) پس از برادران خود بنی‌عیسو که در سعیر ساکنند از راه عربه از اِیلَت و عصیون‌جابر عبور نمودیم.
۹) پس برگشته از راه بیابان موآب گذشتیم و یَهُوَه مرا گفت: «موآب را اذیت مرسان و با ایشان منازعت و جنگ نکن زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد چون که عار را به بنی‌لوط برای ملکیت داده‌ام.»
۱۰) ایمیان که قوم عظیم و کثیر و بلندقد مثل عناقیان بودند پیش در آنجا سکونت داشتند.
۱۱) ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیان محسوب بودند لیکن موآبیان ایشان را ایمیان میخوانند.

۱۲) و حوریان در سعیر پیشتر ساکن بودند و بنی‌عیسو ایشان را اخراج نموده ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند و در جای ایشان ساکن شدند چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که یَهُوَه به ایشان داده بود کردند.

۱۳) الآن برخیزید و از وادی زارَد عبور نمایید. پس از وادی زارَد عبور نمودیم.

۱۴) و ایامی که از قادش برنیع راه می رفتیم تا از وادی زارَد عبور نمودیم سی و هشت سال بود تا تمامی آن طبقهٔ مردان جنگی از میان اردو تمام شدند چنانکه یَهُوَه برای ایشان قسم خورده بود.

۱۵) و دست یَهُوَه نیز بر ایشان می بود تا ایشان را از میان اردو بالکّل هلاک کند.

۱۶) پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند

۱۷) آنگاه یَهُوَه مرا خطاب کرده گفت:

۱۸) «تو امروز از عار که سرحد موآب باشد باید بگذری.

۱۹) و چون به مقابل بنی‌عمون برسی ایشان را مرنجان و با ایشان منازعه نکن زیرا که از زمین بنی‌عمون نصیبی به تو نخواهم داد چون که آن را به بنی‌لوط به ملکیت داده‌ام.

۲۰) (آن نیز زمین رفائیان شمرده می شود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند لیکن عمونیان ایشان را زَمزُمیان میخوانند.

۲۱) ایشان قومی عظیم و کثیر و بلندقد مثل عناقیان بودند و یَهُوَه آن ها را از پیش روی ایشان هلاک کرد پس ایشان را اخراج نموده در جای ایشان ساکن شدند.

۲۲) چنانکه برای بنی‌عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته آن ها را اخراج نمودند و تا امروز در جای ایشان ساکنند.

۲۳) و عِوّیان را که در دهات تا به غَزّا ساکن بودند کَفتُوریان که از کَفتُور بیرون آمدند هلاک ساخته در جای ایشان ساکن شدند.)

۲۴) پس برخیزید و کوچ کرده از وادی اَرنون عبور کنید اینک سیحونِ اَموری ملک حشبون و زمین او را به دست تو دادم به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.

۲۵) امروز شروع کرده خوف و ترس تو را بر قوم های زیر تمام آسمان مستولی می گردانم و ایشان آوازهٔ تو را شنیده خواهند لرزید و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»

۲۶) پس قاصدان با سخنان صلح‌آمیز از بیابان قَدِیموت نزد سیحون ملک حشبون فرستاده‌گفتم:

۲۷) «اجازت بده که از زمین تو بگذرم به شاهراه خواهم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد.

۲۸) خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم و آب را به نقره به من بده تا بنوشم فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم.

۲۹) چنانکه بنی‌عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عار ساکنند به من رفتار نمودند تا از اُردُن به زمینی که یَهُوَه خدای ما به ما می دهد عبور نمایم.»

۳۰) اما سیحون ملک حشبون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد زیرا که یَهُوَه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی واگذاشت تا او را چنانکه امروز شده است به دست تو تسلیم نماید.

۳۱) و یَهُوَه مرا گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم پس بنا به تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.»
۳۲) آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابلهٔ ما برای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند.
۳۳) و یَهُوَه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم.
۳۴) و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم.
۳۵) لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم برای خود به غارت بردیم.
۳۶) از عروعیر که بر کنارهٔ وادی اَرنون است و شهری که در وادی است تا جِلعاد قریه‌ای نبود که به ما ممتنع باشد یَهُوَه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.
۳۷) لیکن به زمین بنی‌عمون و به تمامی کنارهٔ وادی یبوق و شهرهای کوهستان و به هرجایی که یَهُوَه خدای ما نهی فرموده بود نزدیک نشدیم.

تثنیه باب ۳

۱) پس برگشته به راه باشان رفتیم و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابلهٔ ما بیرون آمده در اَدرَعِی جنگ کرد.
۲) و یَهُوَه مرا گفت: «از او مترس زیرا که او و تمامی قومش و زمینش را به دست تو تسلیم نموده‌ام تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود عمل نمودی با وی نیز عمل نمایی.»
۳) پس یَهُوَه خدای ما عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند.
۴) و در آنوقت همهٔ شهرهایش را گرفتیم و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم اَرجوب که مملکت عوج در باشان بود.
۵) جمیع اینها شهرهای حصاردار با دیوارهای بلند و دروازه‌ها و پشت‌بندها بود سوای قُرای بی‌حصارِ بسیار کثیر.
۶) و آن ها را بالکلّ هلاک کردیم چنانکه با سیحون ملک حشبون کرده بودیم هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم.
۷) و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.
۸) و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اَموریان که به آن طرف اُردُن بودند از وادی اَرنُون تا جبل حرمون گرفتیم.
۹) (و این حرمون را صیدونیان سِریون میخوانند و اموریان آن را سِنیر میخوانند.)
۱۰) تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخَه و اَدرَعِی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود.

۱۱) زیرا که عوج ملک باشان از بقیهٔ رفائیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آیا آن در رَبّت بنی‌عمون نیست. و طولش نُه ذراع و عرضش چهار ذراع برحسب ذراع آدمی می باشد.

۱۲) و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم و آن را از عروعیر که برکنار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد و شهرهایش را به رؤبینیان و جادیان دادم.

۱۳) و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملک عوج باشد به نصف سبط منسی دادم یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را با تمامی باشان که زمین رفائیان نامیده می شود.

۱۴) یائیر بن‌منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدّ جشوریان و معکِیان گرفت و آن ها را تا امروز به اسم خود باشان حوُّوت یائیر نامید.

۱۵) و جلعاد را به ماکیر دادم.

۱۶) و به رؤبینیان و جادیان از جلعاد تا وادی اِرنون هم وسط وادی و هم کناره‌اش تا وادی یبوق را که حد بنی‌عمون باشد دادم.

۱۷) و عرَبه را نیز و اُردُن و کناره‌اش را از کِنّرِت تا دریای عربه که بحرالملح باشد زیر دامنه‌های فِسجه به طرف مشرق دادم.

۱۸) و در آن وقت به شما امر فرموده گفتم: «یَهُوَه خدای شما این زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید پس جمیع مردان جنگی شما مهیا شده پیش روی برادران خود بنی‌اسرائیل عبور کنید.

۱۹) لیکن زنان و اطفال و مواشی شما چون که می دانم مواشی بسیار دارید در شهرهای شما که به شما دادم بمانند

۲۰) تا یَهُوَه به برادران شما مثل شما آرامی دهد و ایشان نیز زمینی را که یَهُوَه خدای شما به آنطرف اُردُن به ایشان می دهد به تصرف آورند آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادم برگردید.»

۲۱) و در آن وقت یوشع را امر فرموده گفتم: «هرآنچه یَهُوَه خدای شما به این دو پادشاه کرده است چشمان تو دید. پس یَهُوَه با تمامی ممالکی که بسوی آن ها عبور می کنی چنین خواهد کرد.

۲۲) از ایشان مترسید زیرا که یَهُوَه خدای شماست که برای شما جنگ می کند.»

۲۳) و در آنوقت نزد یَهُوَه استغاثه کرده گفتم:

۲۴) «ای سلطان تعالی یَهُوَه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده‌ات شروع کرده‌ای زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو میتواند عمل نماید.

۲۵) تمنّا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که به آنطرف اُردُن است و این کوه نیکو و لُبنان را ببینم.»

۲۶) لیکن یَهُوَه بخاطر شما با من خشمگین شده مرا اجابت ننمود و یَهُوَه مرا گفت: «تو را کافی است. بار دیگر دربارهٔ این امر با من سخن مگو.

۲۷) به قله فِسّجه برآی و چشمان خود را به طرف مغرب و شما ل و جنوب و مشرق بلند کرده به چشمان خود ببین زیرا که از این اُردُن نخواهی گذشت.

۲۸) اما یوشع را امر فرموده او را دلیر و قوی گردان زیرا که او پیش این قوم عبور نموده زمینی را که تو خواهی دید برای ایشان تقسیم خواهد نمود.»
۲۹) پس در درّه در برابر بیت فَغُور توقف نمودیم.

تثنیه باب ۴

۱) پس الآن ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می دهم تا آن ها را بجا آورید بشنوید تا زنده بمانید و داخل شده زمینی را که یَهُوَه خدای پدران شما به شما می دهد به تصرّف آورید.
۲) بر کلامی که من به شما امر می فرمایم چیزی میفزایید و چیزی از آن کم نکنیید تا اوامر یَهُوَه خدای خود را که به شما امر می فرمایم نگاه دارید.
۳) چشمان شما آنچه را یَهُوَه در بعل فغور کرد دید زیرا هر که پیروی بعل فغور کرد یَهُوَه خدای تو او را از میان تو هلاک ساخت.
۴) اما جمیع شما که به یَهُوَه خدای خود ملصق شدید امروز زنده ماندید.
۵) اینک چنانکه یَهُوَه خدایم مرا امر فرموده است فرایض و احکام به شما تعلیم نمودم تا در زمینی که شما داخل آن شده به تصرف میآورید چنان عمل نمایید.
۶) پس آن ها را نگاه داشته بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست در نظر قوم هایی که چون این فرایض را بشنوند خواهند گفت: «هر آینه این طایفه‌ای بزرگ قوم حکیم و فطانت پیشه‌اند.»
۷) زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه یَهُوَه خدای ما است در هر وقت که نزد او دعا می کنیم؟
۸) و کدام طایفهٔ بزرگ است که فرایض و احکام عادل های مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش مشا می گذارم دارند؟
۹) لیکن احتراز نما و خویشتن را بسیار متوجه باش مبادا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبادا اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود بلکه آن ها را به پسرانت و پسران پسرانت تعلیم ده.
۱۰) در روزی که در حضور یَهُوَه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و یَهُوَه به من گفت: «قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم تا بیاموزند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند و پسران خود را تعلیم دهند.»
۱۱) و شما نزدیک آمده زیر کوه ایستادید و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می سوخت.

۱۲) و یَهُوَه با شما از میان آتش متکلّم شد و شما آواز کلمات را شنیدید لیکن صورتی ندیدید بلکه فقط آواز را شنیدید.

۱۳) و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مأمور فرمود برای شما بیان کرد یعنی ده کلمه را و آن ها را بر دو لوح سنگ نوشت.

۱۴) و یَهُوَه مرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعلیم دهم تا آن ها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور می کنید بجا آورید.

۱۵) پس خویشتن را بسیار متوجه باشید زیرا در روزی که یَهُوَه با شما در حوریب از میان آتش تکلّم می کرد هیچ صورتی ندیدید.

۱۶) مبادا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اُنات بسازید

۱۷) یا شبیه هر بهیمه‌ای که بر روی زمین است یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می‌پرد

۱۸) یا شبیه هر خزنده‌ای بر زمین یا شبیه هر ماهی‌ای که در آب های زیر زمین است.

۱۹) و مبادا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده فریفته شوی و سجده کرده آن ها را که یَهُوَه خدایت برای تمامی قوم هایی که زیر تمام آسمانند تقسیم کرده است عبادت نمایی.

۲۰) لیکن یَهُوَه شما را گرفته از کورهٔ آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید چنانکه امروز هستید.

۲۱) و یَهُوَه بخاطر شما بر من خشمگین شده قسم خورد که از اُردُن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یَهُوَه خدایت به تو برای ملکیت می دهد داخل نشوم.

۲۲) بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اُردُن عبور نخواهم کرد لیکن شما عبور خواهید کرد و آن زمین نیکو را به تصرّف خواهید آورد.

۲۳) پس احتیاط نمایید مبادا عهد یَهُوَه خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمایید و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یَهُوَه خدایت به تو نهی کرده است برای خود بسازی.

۲۴) زیرا که یَهُوَه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.

۲۵) چون پسران و پسرانِ پسران را تولید نموده‌و در زمین مدتی ساکن باشید اگر فاسد شده صورت تراشیده و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یَهُوَه خدای شما بد است بجا آورده او را خشمگین سازید

۲۶) آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد می آورم که از آن زمینی که برای تصرّف آن از اُردُن بسوی آن عبور می کنید البته هلاک خواهید شد و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت بلکه بالکل هلاک خواهید شد.

۲۷) و یَهُوَه شما را در میان قوم ها پراکنده خواهد نمود و شما در میان طوایفی که یَهُوَه شما را به آنجا میبرد قلیل‌العدد خواهید ماند.

۲۸) و در آنجا خدایان ساخته شدهٔ دست انسان از چوب و سنگ را عبادت خواهید کرد که نمی‌بینند و نمی شنوند و نمی‌خورند و نمی‌بویند.

۲۹) لیکن اگر از آنجا یَهُوَه خدای خود را بطلبی او را خواهی یافت بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی.

۳۰) چون در تنگی گرفتار شوی و جمیع این وقایع بر تو عارض شود در ایام آخر بسوی یَهُوَه خدای خود برگشته آواز او را خواهی شنید.

۳۱) زیرا که یَهُوَه خدای تو خدای رحیم است تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود فراموش نخواهد کرد.

۳۲) زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید و از یک کنارهٔ آسمان تا به کنارهٔ دیگر بپرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟

۳۳) آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود شنیده باشند و زنده بمانند چنانکه تو شنیدی؟

۳۴) و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد با تجربه‌ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم موافق هر آنچه که یَهُوَه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟

۳۵) این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یَهُوَه خداست و غیر از او دیگری نیست.

۳۶) از آسمان آواز خود را به تو شنوانید تا تو را تأدیب نماید و بر زمین آتش عظیم خود را به تو نشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی.

۳۷) و از این جهت که پدران تو را دوست داشته نسل ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود تو را به حضرت خود با قوّت عظیم از مصر بیرون آورد.

۳۸) تا امت های بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را در آورده زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد چنانکه امروز شده است.

۳۹) لهذا امروز بدان و در دل خود نگاهدار که یَهُوَه خداست بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.

۴۰) و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاهدار تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد تا به ابد طویل نمایی.

۴۱) آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اُردُن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد.

۴۲) تا قاتلی که همسایهٔ خود را نادانسته کشته باشد و پیشتر با وی بغض نداشته به آن ها فرار کند و به یکی از این شهرها فرار کرده زنده ماند.

۴۳) یعنی یاصَر در بیابان در زمین همواری به جهت رؤبینیان و راموت در جلعاد به جهت جادیان و جولان در باشان به جهت منسیان.

۴۴) و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی‌اسرائیل نهاد.

۴۵) این است شهادات و فرایض و احکامی که موسی به بنی‌اسرائیل گفت وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند

۴۶) به آنطرف اُردُن در درّهٔ مقابل بیت‌فغور در زمین سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود و موسی و بنی‌اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند

۴۷) و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را دو ملک اموریانی که به آنطرف اُردُن بسوی مشرق آفتاب بودند به تصرف آوردند

۴۸) از عروعیر که بر کنارهٔ وادی اَرنُون است تا جبل سیئون که حرمون باشد

۴۹) و تمامی عرَبه به آنطرف اُردُن بسوی مشرق تا دریای عرَبه زیر دامنه‌های فِسّجه.

تثنیه باب ۵

۱) و موسی تمامی بنی‌اسرائیل را خوانده به ایشان گفت: ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من امروز به گوش شما میگویم بشنوید تا آن ها را یاد گرفته متوجه باشید که آن ها را بجا آورید.

۲) یَهُوَه خدای ما با ما در حوریب عهد بست.

۳) یَهُوَه این عهد را با پدران ما نبست بلکه با ما که جمیعاً امروز در اینجا زنده هستیم.

۴) یَهُوَه در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد.

۵) (من در آن وقت میان یَهُوَه و شما ایستاده بودم تا کلام یَهُوَه را برای شما بیان کنم. زیرا که شما به سبب آتش می‌ترسیدید و به فراز کوه برنیامدید) و گفت:

۶) «من هستم یَهُوَه خدای تو که تو را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آوردم.

۷) تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

۸) «به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان یا از آنچه پایین در زمین یا از آنچه در آب های زیر زمین است نساز.

۹) آن ها را سجده و عبادت نکن. زیرا من که یَهُوَه خدای تو هستم خدای غیورم و گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند میرسانم.

۱۰) و رحمت می کنم تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام و مرا نگاه دارند.

۱۱) «نام یَهُوَه خدای خود را به باطل مبر زیرا یَهُوَه کسی را که نام او را به باطل برَد بی گناه نخواهد شمرد.

۱۲) » روز سبَت را نگاهدار و آن را تقدیس نما چنانکه یَهُوَه خدایت به تو امر فرموده است.

۱۳) شش روز مشغول باش و هر کار خود را بکن.

۱۴) اما روز هفتمین سبَت یَهُوَه خدای توست. در آن هیچکاری نکن تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و گاوت و الاغت و همهٔ بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه‌های تو باشد تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند.

۱۵) و بیادآور که در زمین مصر غلام بودی و یَهُوَه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد. بنابراین یَهُوَه خدایت تو را امر فرموده است که روز سبَت را نگاهداری.

۱۶) «پدر و مادر خود را حرمت دار چنانکه یَهُوَه خدایت تو را امر فرموده است تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می‌بخشد نیکویی باشد.

۱۷) «قتل نکن.

۱۸) و زنا نکن.

۱۹) و دزدی نکن.

۲۰) و بر همسایهٔ خود شهادت دروغ نده.

۲۱) و بر زن همسایه‌ات طمع نورز و به خانهٔ همسایه‌ات و به مزرعهٔ او و به غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هر چه از آنِ همسایهٔ تو باشد طمع نکن.»

۲۲) این سخنان را یَهُوَه به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت و بر آن ها چیزی نیفزود و آن ها را بر دو لوح سنگ نوشته به من داد.

۲۳) و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید و کوه به آتش می سوخت شما با جمیع رؤسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده

۲۴) گفتید: اینک یَهُوَه خدای ما جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است و آواز او را از میان آتش شنیدیم پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می گوید و زنده است.

۲۵) و اما الآن چرا بمیریم زیرا که این آتشِ عظیمً ما را خواهد سوخت اگر آواز یَهُوَه خدای خود را دیگر بشنویم خواهیم مرد.

۲۶) زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حیّ را که از میان آتش سخن گوید بشنود و زنده ماند؟

۲۷) تو نزدیک برو و هر آنچه یَهُوَه خدای ما بگوید بشنو و هرآنچه یَهُوَه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.

۲۸) و یَهُوَه آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید و یَهُوَه مرا گفت: «آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند شنیدم هر چه گفتند نیکو گفتند.

۲۹) کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌ترسیدند و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا می‌آوردند تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد.

۳۰) برو و ایشان را بگو به خیمه‌های خود برگردید.

۳۱) و اما تو در اینجا پیش من بایست تا جمیع اوامر و فرایض و احکامی را که می‌باید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم و آن ها را در زمینی که من به ایشان می دهم تا در آن تصرّف نمایند بجا آورند.»

۳۲) پس توجه نمایید تا آنچه یَهُوَه خدای شما به شما امر فرموده است به عمل آورید و به راست و چپ انحراف نکنیید.

۳۳) در تمامی آن طریقی که یَهُوَه خدای شما به شما امر فرموده است سلوک نمایید تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد طویل نمایید.

تثنیه باب ۶

۱) و این است اوامر و فرایض و احکامی که یَهُوَه خدای شما امر فرمود که به شما تعلیم داده شود تا آن ها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرفش عبور می کنید بجا آورید.

۲) و تا از یَهُوَه خدای خود ترسان شده جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می فرمایم نگاه داری تو و پسرت و پسر پسرت در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود.

۳) پس ای اسرائیل بشنو و به عمل نمودنِ آن متوجه باش تا برای تو نیکو باشد و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت تو را وعده داده است.

۴) ای اسرائیل بشنو یَهُوَه خدای ما یَهُوَه واحد است.

۵) پس یَهُوَه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما.

۶) و این سخنانی که من امروز تو را امر می فرمایم بر دل تو باشد.

۷) و آن ها را به پسرانت به دقت تعلیم نما و حین نشستنت در خانه و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آن ها گفتگو نما.

۸) و آن ها را بر دست خود برای علامت ببند و در میان چشمانت عصابه باشد.

۹) و آن ها را بر باهوهای در خآن هات و بر دروازه‌هایت بنویس.

۱۰) و چون یَهُوَه خدایت تو را به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد در آوَرَد به شهرهای بزرگ و خوشنمایی که تو بنا نکرده‌ای

۱۱) و به خانه‌های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده‌ای و حوض های کنده شده‌ای که نکنده‌ای و تاکستآن ها و باغهای زیتونی که غرس ننموده‌ای و از آن ها خورده سیر شدی
۱۲) آنگاه با حذر باش مبادا یَهُوَه را که تو را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آورَد فراموش کنی.
۱۳) از یَهُوَه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور.
۱۴) خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تو می باشند پیروی نکنیید.
۱۵) زیرا یَهُوَه خدای تو در میان تو خدای غیور است مبادا غضب یَهُوَه خدایت برتو افروخته شود و تو را از روی زمین هلاک سازد.
۱۶) یَهُوَه خدای خود را میازمایید چنانکه او را در مسا آزمودید.
۱۷) توجه نمایید تا اوامر یَهُوَه خدای خود را و شهادات و فرایض او را که به شما امر فرموده است نگاه دارید.
۱۸) و آنچه در نظر یَهُوَه راست و نیکوست به عمل‌آور تا برای تو نیکو شود و داخل شده آن زمین نیکو را که یَهُوَه برای پدرانت قسم خورد به تصرف آوری.
۱۹) و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید چنانکه یَهُوَه گفته است.
۲۰) چون پسر تو در ایام آینده از تو سؤال نموده گوید که مراد از این شهادات و فرایض و احکامی که یَهُوَه خدای ما به شما امر فرموده است چیست؟
۲۱) پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بودیم و یَهُوَه ما را از مصر با دست قوی بیرون آورد.
۲۲) و یَهُوَه آیات و معجزات عظیم و ردی بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانهٔ او در نظر ما ظاهر ساخت.
۲۳) و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد در آورد.
۲۴) و یَهُوَه ما را مأمور داشت که تمام این فرایض را بجا آورده از یَهُوَه خدای خود بترسیم تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد چنانکه تا امروز شده است.
۲۵) و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یَهُوَه خدای خود بجا آوریم چنانکه ما را امر فرموده است.

تثنیه باب ۷

۱) چون یَهُوَه خدایت تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا میروی در آورد و امت های بسیار را که حِتیان و جِرّجاشیان و اموریان و کنعانیان و فِرِزّیان و حِوّیان و یبوسِیان هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند از پیش تو اخراج نماید.

۲) و چون یَهُوَه خدایت ایشان را به دست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکّل هلاک کن و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم نکن.

۳) و با ایشان مصاهرت نکن دختر خود را به پسر ایشان نده و دختر ایشان را برای پسر خود نگیر.

۴) زیرا که اولاد تو را از متابعت من برخواهند گردانید تا خدایان غیر را عبادت نمایند و غضب یَهُوَه بر شما افروخته شده شما را بزودی هلاک خواهد ساخت.

۵) بلکه با ایشان چنین عمل نمایید قربانی گاههای ایشان را منهدم سازید و تمثالهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید و بت های تراشیدهٔ ایشان را به آتش بسوزانید.

۶) زیرا که تو برای یَهُوَه خدایت قوم مقدس هستی. یَهُوَه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قوم هایی که بر روی زمین‌اند قوم مخصوص برای خود او باشی.

۷) یَهُوَه دل خود را با شما نبست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قوم ها کثیرتر بودید زیرا که شما از همهٔ قوم ها قلیلتر بودید.

۸) لیکن از این جهت که یَهُوَه شما را دوست می داشت و میخواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بجا آورد. پس یَهُوَه شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانهٔ بندگی از دست فرعون پادشاه مصر فدیه داد.

۹) پس بدان که یَهُوَه خدای تو اوست خدا خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست میدارند و اوامر او را بجا میآورند تا هزار پشت نگاه می دارد.

۱۰) و آنانی را که او را دشمن دارند بر روی ایشان مکافات رسانیده ایشان را هلاک میسازد. و به هر که او را دشمن دارد تأخیر ننموده او را بر رویش مکافات خواهد رسانید.

۱۱) پس اوامر و فرایض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می فرمایم نگاهدار.

۱۲) پس اگر این احکام را بشنوید و آن ها را نگاه داشته بجا آورید آنگاه یَهُوَه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است با تو نگاه خواهد داشت.

۱۳) و تو را دوست داشته برکت خواهد داد و خواهد افزود و میوهٔ بطن تو و میوهٔ زمین تو را و غله و شیره و روغن تو را و نتاج رمهٔ تو را و بچه‌های گلهٔ تو را در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد برکت خواهد داد.

۱۴) از همهٔ قوم ها مبارکتر خواهی شد و در میان شما و بهایم شما نر یا ماده نازاد نخواهد بود.

۱۵) و یَهُوَه هر بیماری را از تو دور خواهد کرد و هیچکدام از مرضهای بد مصر را که میدانی بر تو عارض نخواهد گردانید بلکه بر تمامی دشمنانت آن ها را خواهد آورد.

۱۶) و تمامی قوم ها را که یَهُوَه بدست تو تسلیم می کند هلاک ساخته چشم تو بر آن ها ترحم ننماید و خدایان ایشان را عبادت نکن مبادا برای تو دام باشد.

۱۷) و اگر در دلت گویی که این قوم ها از من زیاده‌اند چگونه توانم ایشان را اخراج نمایم؟

۱۸) از ایشان مترس بلکه آنچه را یَهُوَه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد نیکو بیاد آور.

۱۹) یعنی تجربه‌های عظیمی را که چشمانت دیده است و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یَهُوَه خدایت تو را به آن ها بیرون آورد. پس یَهُوَه خدایت با همهٔ قوم هایی که از آن ها میترسی چنین خواهد کرد.

۲۰) و یَهُوَه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد تا باقی‌ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند.

۲۱) از ایشان مترس زیرا یَهُوَه خدایت که در میان توست خدای عظیم و مهیب است.

۲۲) و یَهُوَه خدایت این قوم ها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود ایشان را بزودی نمی توانی تلف نمایی مبادا وحوش صحرا بر تو زیاد شوند.

۲۳) لیکن یَهُوَه خدایت ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند.

۲۴) و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود تا نام ایشان را از زیر آسمان محو سازی و کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی.

۲۵) و تمثالهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید به نقره و طلایی که بر آن هاست طمع نورز و برای خود نگیر مبادا از آن ها به دام گرفتار شوی چون که نزد یَهُوَه خدای تو مکروه است.

۲۶) و چیز مکروه را به خانهٔ خود میاور مبادا مثل آن حرام شوی. از آن نهایت نفرت و کراهت دار چون که حرام است.

تثنیه باب ۸

۱) تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم حفظ داشته بجا آورید تا زنده مانده زیاد شوید و به زمینی که یَهُوَه برای پدران شما قسم خورده بود داخل شده در آن تصرف نمایید.

۲) و بیادآور تمامی راه را که یَهُوَه خدایت تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته بیازماید و آنچه را که در دل تو است بداند که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه.

۳) و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و منّ را به تو خورانید که نه تو آن را میدانستی و نه پدرانت میدانستند تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان یَهُوَه صادر شود انسان زنده می شود.

۴) در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد و پای تو آماس نکرد.

۵) پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر پسر خود را تأدیب می نماید یَهُوَه خدایت تو را تأدیب کرده است.

۶) و اوامر یَهُوَه خدای خود را نگاه داشته در راه های او سلوک نما و از او بترس.

۷) زیرا که یَهُوَه خدایت تو را به زمین نیکو در میآورد زمین پر از نهرهای آب و از چشمه‌ها و دریاچه‌ها که از دره‌ها و کوه ها جاری می شود.

۸) زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیر و انار باشد زمینی که پر از زیتونِ زیت و عسل است.

۹) زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد زمینی که سنگ هایش آهن است و از کوه هایش مس خواهی کند.

۱۰) و خورده سیر خواهی شد و یَهُوَه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است متبارک خواهی خواند.

۱۱) پس باحذر باش مبادا یَهُوَه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه نداری.

۱۲) مبادا خورده سیر شوی و خانه‌های نیکو بنا کرده در آن ساکن شوی

۱۳) و رمه و گلهٔ تو زیاد شود و نقره و طلا برای تو افزون شود و مایملک تو افزوده گردد

۱۴) و دل تو مغرور شده یَهُوَه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آورد فراموش کنی

۱۵) که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنهٔ بی‌آب بود رهبری نمود که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد

۱۶) که تو را در بیابان منّ را خورانید که پدرانت آن را ندانسته بودند تا تو را ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید.

۱۷) مبادا در دل خود بگویی که قوّت من و توانایی دست من این توانگری را از برایم پیدا کرده است.

۱۸) بلکه یَهُوَه خدای خود را بیادآور زیرا اوست که به تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود استوار بدارد چنانکه امروز شده است.

۱۹) و اگر یَهُوَه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده‌آن ها را عبادت و سجده نمایی امروز بر شما شهادت می دهم که البته هلاک خواهید شد.

۲۰) مثل قوم هایی که یَهُوَه پیش روی تو هلاک میسازد شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یَهُوَه خدای خود را نشنیدید.

تثنیه باب ۹

۱) ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اُردُن عبور می کنی تا داخل شده قوم هایی را که از تو عظیم تر و قویتراند و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار است به تصرف آوری

۲) یعنی قوم عظیم و بلند قدّ بنی‌عناق را که می شناسی و شنیده‌ای که گفته‌اند کیست که یارای مقاومت با بنی‌عناق داشته باشد.

۳) پس امروز بدان که یَهُوَه خدایت اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می کند و او ایشان را هلاک خواهد کرد و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت. پس ایشان را اخراج نموده بزودی هلاک خواهی نمود چنانکه یَهُوَه به تو گفته است.

۴) پس چون یَهُوَه خدایت ایشان را از حضور تو اخراج نماید در دل خود فکر نکن و مگو که به سبب عدالت من یَهُوَه مرا به این زمین در آورد تا آن را به تصرف آورم بلکه به سبب شرارت این امت ها یَهُوَه ایشان را از حضور تو اخراج می نماید.

۵) نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش میشوی بلکه به سبب شرارت این امت ها یَهُوَه خدایت ایشان را از حضور تو اخراج می نماید و تا آنکه کلامی را که یَهُوَه برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده بود استوار نماید.

۶) پس بدان که یَهُوَه خدایت این زمین نیکو را به سبب عدالت تو به تو نمی دهد تا در آن تصرف نمایی زیرا که قومی گردنکش هستی.

۷) پس بیادآور و فراموش نکن که چگونه خشم یَهُوَه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به یَهُوَه عاصی می شدید.

۸) و در حوریب خشم یَهُوَه را جنبش دادید و یَهُوَه بر شما خشمگین شد تا شما را هلاک نماید.

۹) هنگامی که من به کوه برآمدم تا لوح های سنگ یعنی لوح های عهدی را که یَهُوَه با شما بست بگیرم آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.

۱۰) و یَهُوَه دو لوح سنگ مکتوب شدهٔ به انگشت خدا را به من داد و بر آن ها موافق تمامی سخنانی که یَهُوَه در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود نوشته شد.

۱۱) و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که یَهُوَه این دو لوح سنگ یعنی لوح های عهد را به من داد

۱۲) و یَهُوَه مرا گفت: «برخاسته از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده‌اند و از طریقی که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف ورزیده بتی ریخته شده برای خود ساختند.»

۱۳) و یَهُوَه مرا خطاب کرده گفت: «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن‌کش هستند.

۱۴) مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی‌تر و کثیرتر از ایشان بوجود آورم.»

۱۵) پس برگشته از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می سوخت و دو لوح عهد در دو دست من بود.

۱۶) و نگاه کرده دیدم که به یَهُوَه خدای خود گناه ورزیده گوسال های ریخته شده برای خود ساخته و از طریقی که یَهُوَه به شما امر فرموده بود به زودی برگشته بودید.

۱۷) پس دو لوح را گرفتم و آن ها را از دو دست خود انداخته در نظر شما شکستم.

۱۸) و مثل دفعهٔ اول چهل روز و چهل شب به حضور یَهُوَه به روی درافتادم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم به سبب همهٔ گناهان شما که کرده و کارناشایسته که در نظر یَهُوَه عمل نموده خشم او را به هیجان آوردید.

۱۹) زیرا که از غضب و حدّت خشمی که یَهُوَه بر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد می‌ترسیدم و یَهُوَه آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود.

۲۰) و یَهُوَه بر هارون بسیار خشمگین شده بود تا او را هلاک سازد و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم.

۲۱) و اما گناه شما یعنی گوسال های را که ساخته بودید گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد و غبارش را به نهری که از کوه جاری بود پاشیدم.

۲۲) و در تَبعیره و مسَا و کِبرُوت هتّاوَه خشم یَهُوَه را به هیجان آوردید.

۲۳) و وقتی که یَهُوَه شما را از قادش برنیع فرستاده گفت بروید و در زمینی که به شما داده‌ام تصرف نمایید از قول یَهُوَه خدای خود عاصی شدید و به او ایمان نیاورده آواز او را نشنیدید.

۲۴) از روزی که شما را شناخته‌ام به یَهُوَه عصیان ورزیده‌اید.

۲۵) پس به حضور یَهُوَه به روی درافتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم از این جهت که یَهُوَه گفته بود که شما را هلاک سازد.

۲۶) و نزد یَهُوَه استدعا نموده گفتم: «ای سلطان تعالی یَهُوَه قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیه دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی هلاک نساز.

۲۷) بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور و بر سخت‌دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر نکن.

۲۸) مبادا اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی بگویند چون که یَهُوَه نتوانست ایاشن را به زمینی که به ایشان وعده داده بود در آورد و چون که ایشان را دشمن می داشت از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد.

۲۹) لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به بازوی افراشتهٔ خویش بیرون آوردی.»

تثنیه باب ۱۰

۱) و در آن وقت یَهُوَه به من گفت: «دو لوح سنگ موافق اولین برای خود بتراش و نزد من به کوه برآی و تابوتی از چوب برای خود بساز.

۲) و بر این لوح ها کلماتی را که بر لوح های اولین که شکستی بود خواهم نوشت و آن ها را در تابوت بگذار.»

۳) پس تابوتی از چوب سِنط ساختم و دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم و آن دو لوح را در دست داشته به کوه برآمدم.

۴) و بر آن دو لوح موافق کتاب اولین آن ده کلمه را که یَهُوَه در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت و یَهُوَه آن ها را به من داد.

۵) پس برگشته از کوه فرود آمدم و لوح ها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم و در آنجا هست چنانکه یَهُوَه مرا امر فرموده بود.

۶) و بنی‌اسرائیل از بیروتِ بنی‌یعقان به موسیره کوچ کردند و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهانت پرداخت.[۱]

۷) و از آنجا به جدجوده کوچ کردند و از جدجوده به یطبات که زمین نهرهای آب است.

۸) در آنوقت یَهُوَه سبط لاوی را جدا کرد تا تابوت عهد یَهُوَه را بردارند و به حضور یَهُوَه ایستاده او را خدمت نمایند و به نام او برکت دهند چنانکه تا امروز است.

۹) بنابراین لاوی را در میان برادرانش نصیب و میراثی نیست یَهُوَه میراث وی است چنانکه یَهُوَه خدایت به وی گفته بود.

۱۰) و من در کوه مثل روزهای اولین چهل روز و چهل شب توقف نمودم و در آن دفعه نیزیَهُوَه مرا اجابت نمود و یَهُوَه نخواست تو را هلاک سازد.

۱۱) و یَهُوَه مرا گفت: «برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده آن را به تصرّف آورند.»

---

۱. تورات در جای دیگری «کوه هور» را محل وفات هارون معرفی می کند که به ظاهر دچار تناقض گویی گردیده است. در سفر اعداد چنین آمده: « و موسی لباس هارون را بیرون کرده به پسرش العازار پوشانید. و هارون در آنجا بر قلهٔ کوه وفات یافت و موسی و العازار از کوه فرود آمدند.» (اعداد ۲۰: ۲۸)

۱۲) پس الآن ای اسرائیل یَهُوَه خدایت از تو چه میخواهد جز اینکه از یَهُوَه خدایت بترسی و در همهٔ راه هایش سلوک نمایی و او را دوست بداری و یَهُوَه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی.

۱۳) و اوامر یَهُوَه و فرایض او را که من امروز تو را برای خیرّیتت امر می فرمایم نگاه داری.

۱۴) اینک فلک و فلک‌الافلاک از آن یَهُوَه خدای توست و زمین و هر آنچه در آن است.

۱۵) لیکن یَهُوَه به پدران تو رغبت داشته ایشان را محبت می کرد و بعد از ایشان نسل ایشان یعنی شما را از همهٔ قوم ها برگزید چنانکه امروز شده است.

۱۶) پس غلفهٔ دل های خود را مختون سازید و دیگر گردنکشی نکنیید.

۱۷) زیرا که یَهُوَه خدای شما خدای خدایان و ربّ‌الارباب و خدای عظیم و جبار و مهیب است که طرفداری ندارد و رشوه نمیگیرد.

۱۸) یتیمان و بیوه‌زنان را دادرسی می کند و غریبان را دوست داشته خوراک و پوشاک به ایشان می دهد.

۱۹) پس غریبان را دوست دارید زیرا که در زمین مصر غریب بودید.

۲۰) از یَهُوَه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به او ملصق شو و به نام او قسم بخور.

۲۱) او فخر توست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است.

۲۲) پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الآن یَهُوَه خدایت تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

تثنیه باب ۱۱

۱) پس یَهُوَه خدای خود را دوست بدار و ودیعت و فرایض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاهدار.

۲) و امروز بدانید زیرا که به پسران شما سخن نمیگویم که ندانسته‌اند و تأدیب یَهُوَه خدای شما را ندیده‌اند و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشتهٔ او را

۳) و آیات اعمال او را که در میان مصر به فرعون پادشاه مصر و به تمامی زمین او بظهور آورد

۴) و آنچه را که به لشکر مصریان به اسبها و به ارابه‌های ایشان کرد چگونه آب بحر قلزم را برایشان جاری ساخت وقتی که شما را تعاقب می نمودند و چگونه یَهُوَه ایشان را تا به امروز هلاک ساخت

۵) و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید.

۶) و آنچه را که به داتان و ابیرام پسران الیآب بن‌رؤبین کرد که چگونه زمین دهان خود را گشوده ایشان را و خاندان و خیمه‌های ایشان را و هر ذی‌حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید.

۷) لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمهٔ یَهُوَه را که کرده بود دیدند.

۸) پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما امر می فرمایم نگاه دارید تا قوی شوید و داخل شده زمینی را که برای گرفتن آن عبور می کند به تصرف آورید.

۹) و تا در آن زمینی که یَهُوَه برای پدران شما قَسم خورد که آن را به ایشان و نسل ایشان بدهد عمردراز داشته باشید زمینی که به شیر و شهد جاری است.

۱۰) زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل میشوی مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست که در آن تخم خود را می‌کاشتی و آن را مثل باغ بقُول به پای خود سیراب می کردی.

۱۱) لیکن زمین که شما برای گرفتنش به آن عبور می کنید زمین کوه ها و درّه‌هاست که از بارش آسمان آب مینوشد

۱۲) زمینی است که یَهُوَه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یَهُوَه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.

۱۳) و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می فرمایم بشنوید و یَهُوَه خدای خود را دوست بدارید و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایید

۱۴) آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسمش خواهم بخشید تا غلّه و شیره و روغن خود را جمع نمایی.

۱۵) و در صحرای تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی.

۱۶) باحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته خدایان دیگر را عبادت و سجده نمایید.

۱۷) و خشم یَهُوَه بر شما افروخته شود تا آسمان را مسدود سازد و باران نبارد و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که یَهُوَه به شما می دهد بزودی هلاک شوید.

۱۸) پس این سخنان مرا در دل و جان خود جا دهید و آن ها را بر دست های خود برای علامت ببندید و در میان چشمان شما عصابه باشد.

۱۹) و آن ها را به پسران خود تعلیم دهید و حین نشستنت در خانهٔ خود و رفتنت به راه و وقت خوابیدن و برخاستنت از آن ها گفتگو نمایید.

۲۰) و آن ها را بر باهوهای در خانهٔ خود و بر دروازه‌های خود بنویسید

۲۱) تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که یَهُوَه برای پدران شما قَسم خورد که به ایشان بدهد کثیر شود مثل ایام افلاک بر بالای زمین.

۲۲) زیرا اگر تمامی این اوامر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر می فرمایم نیکو نگاه دارید تا یَهُوَه خدای خود را دوست دارید و در تمامی راه های او رفتار نموده به او ملصق شوید

۲۳) آنگاه یَهُوَه جمیع این امت ها را از حضور شما اخراج خواهد نمود و شما امت های بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود.

۲۴) هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود از آن شما خواهد بود از بیابان و لبنان و از نهر یعنی نهر فرات تا دریای غربی حدود شما خواهد بود.

۲۵) و هیچکس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت زیرا یَهُوَه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می زنید مستولی خواهد ساخت چنانکه به شما گفته است.

۲۶) اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می گذارم.

۲۷) اما برکت اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را که من امروز به شما امر می فرمایم اطاعت نمایید.

۲۸) و اما لعنت اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را اطاعت ننموده از طریقی که من امروز به شما امر می فرمایم برگردید و خدایان غیر را که نشناختهاید پیروی نمایید.

۲۹) و واقع خواهد شد که چون یَهُوَه خدایت تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن میروی داخل سازد آنگاه برکت را بر کوه جرِزّیم و لعنت را بر کوه اِیبال خواهی گذاشت.

۳۰) آیا آن ها به آنطرف اُردُن نیستند پشت راه غروب آفتاب در زمین کنعانیانی که در عرَبه ساکنند مقابل جِلجال نزد بلوطهای مورَه.

۳۱) زیرا که شما از اُردُن عبور می کنید تا داخل شده زمینی را که یَهُوَه خدایت به تو می‌بخشد به تصرف آورید و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد.

۳۲) پس متوجه باشید تا جمیع این فرایض و احکامی را که من امروز پیش شما می گذارم به‌عمل آورید.

تثنیه باب ۱۲

۱) اینهاست فرایض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند می‌باید متوجه شده بعمل آرید در زمینی که یَهُوَه خدای پدرانت به تو داده است تا در آن تصرف نمایی.

۲) جمیع اماکن امت هایی را که در آن ها خدایان خود را عبادت می کنند و شما آن ها را اخراج می نمایید خراب نمایید خواه بر کوه های بلند خواه بر تلّها و خواه زیر هر درخت سبز.

۳) قربانی گاههای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید و اشیره‌های ایشان را به آتش بسوزانید و بت های تراشیده شدهٔ خدایان ایشان را قطع نمایید و نام های ایشان را از آنجا محو سازید.

۴) با یَهُوَه خدای خود چنین عمل نکنید.

۵) بلکه به مکانی که یَهُوَه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید.

۶) و به آنجا قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود و هدایای افراشتنی دست های خویش و نذرها و نوافل خود و نخست زاده‌های رمه و گلهٔ خویش را ببرید.

۷) و در آنجا بحضور یَهُوَه خدای خود بخورید و شما و اهل خانهٔ شما در هر شغل دست خود که یَهُوَه خدای شما شما را در آن برکت دهد شادی نمایید.

۸) موافق هرآنچه ما امروز در اینجا می کنیم یعنی آنچه در نظر هرکس پسند آید نکنید.

۹) زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یَهُوَه خدای شما به شما می دهد داخل نشده‌اید.

۱۰) اما چون از اُردُن عبور کرده در زمینی که یَهُوَه خدای شما برای شما تقسیم می کند ساکن شوید و او شما را از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید

۱۱) آنگاه به مکانی که یَهُوَه خدای شما برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد به آنجا هرچه را که من به شما امر فرمایم بیاورید از قربانی های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود و هدایای افراشتنی دست های خویش و همهٔ نذرهای بهترین خود که برای یَهُوَه نذر نمایید.

۱۲) و به حضور یَهُوَه خدای خود شادی نمایید شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود و لاویانی که درون دروازه‌های شما باشند چون که ایشان را با شما حصّه‌ای و نصیبی نیست.

۱۳) با حذر باش که در هر جایی که می‌بینی قربانی های سوختنی خود را نگذرانی

۱۴) بلکه در مکانی که یَهُوَه در یکی از اسباط تو برگزیند در آنجا قربانی های سوختنی خود را بگذرانی و در آنجا هرچه من به تو امر فرمایم بعمل آوری.

۱۵) لیکن گوشت را برحسب تمامی آرزوی دلت موافق برکتی که یَهُوَه خدایت به تو دهد در همهٔ دروازه‌هایت ذبح کرده بخور اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهو میخورند.

۱۶) ولی خون را نخور آن را مثل آب بر زمین بریز.

۱۷) عشر غلّه و شیره و روغن و نخست زادهٔ رمه و گلهٔ خود را در دروازه‌های خود مخور و نه هیچ یک از نذرهای خود را که نذر می کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را.

۱۸) بلکه آن ها را به حضور یَهُوَه خدایت در مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند بخور تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاویانی که درون دروازده‌های تو باشند و به هرچه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یَهُوَه خدایت شادی نما.

۱۹) با حذر باش که لاویان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی ترک ننمایی.

۲۰) چون یَهُوَه خدایت حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است وسیع گرداند و بگویی که گوشت خواهم خورد زیرا که دل تو به گوشت خوردند مایل است پس موافق همهٔ آرزوی دلت گوشت را بخور.

۲۱) و اگر مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد آنگاه از رمه و گلهٔ خود که یَهُوَه به تو دهد ذبح کن چنانکه به تو امر فرموده‌ام و از هرچه دلت بخواهد در دروازه‌هایت بخور.

۲۲) چنانکه غزال و آهو خورده شود آن ها را چنین بخور شخص نجس و شخص طاهر از آن برابر بخورند.

۲۳) لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری.

۲۴) آن را مخور بلکه مثل آب برزمینش بریز.

۲۵) آن را مخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر یَهُوَه راست است بجا آوری.

۲۶) لیکن موقوفات خود را که داری و نذرهای خود را برداشته به مکانی که یَهُوَه برگزیند برو.

۲۷) و گوشت و خون قربانی های سوختنی خود را بر قربانی گاه یَهُوَه خدایت بگذران و خون ذبایح تو بر قربانی گاه یَهُوَه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.

۲۸) متوجه باش که همهٔ این سخنانی را که من به تو امر می فرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یَهُوَه خدایت نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشد.

۲۹) وقتی که یَهُوَه خدایت امت هایی را که به جهت گرفتن آن ها به آنجا میروی از حضور تو منقطع سازد و ایشان را اخراج نموده در زمین ایشان ساکن شوی.

۳۰) آنگاه باحذر باش مبادا بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده ایشان را پیروی نمایی و دربارهٔ خدایان ایشان دریافت کرده بگویی که این امت ها خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم.

۳۱) با یَهُوَه خدای خود چنین عمل نکن زیرا هر چه را که نزد یَهُوَه مکروه است و از آن نفرت دارد ایشان برای خدای خود می کردند حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش میسوزانیدند.

۳۲) هر آنچه من به شما امر می فرمایم متوجه شوید تا آن را به عمل آورید چیزی بر آن میفزایید و چیزی از آن کم نکنید.

تثنیه باب ۱۳

۱) اگر در میان تو نبیّ‌ای یا بینندهٔ خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد

۲) و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده گفت خدایان غیر را که نمی شناسی پیروی نماییم و آن ها را عبادت کنیم

۳) سخنان آن نبی یا بینندهٔ خواب را مشنو زیرا که یَهُوَه خدای شما شما را امتحان می کند تا بداند که آیا یَهُوَه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می نمایید؟

۴) یَهُوَه خدای خود را پیروی نمایید و از او بترسید و اوامر او را نگاه دارید و قول او را بشنویدو او را عبادت نموده به او ملحق شوید.

۵) و آن نبی یا بینندهٔ خواب کشته شود زیرا که سخنان فتنه‌انگیز بر یَهُوَه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد و تو را از خانهٔ بندگی فدیه داد گفته است تا تو را از طریقی که یَهُوَه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی منحرف سازد. پس به اینطور بدی را از میان خود دور خواهی کرد.

۶) و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو بشد تو را در خفا اغوا کند و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نماییم

۷) از خدایان امت هایی که به اطراف شما می باشند خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن

۸) او را قبول نکن و او را گوش نده و چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت نکن و او را پنهان نکن.

۹) البته او را به قتل رسان دست تو اول به قتل او دراز شود و بعد دست تمامی قوم.

۱۰) و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد چون که میخواست تو را از یَهُوَه خدایت که تو را از زمین مصر از خانهٔ بندگی بیرون آورد منحرف سازد.

۱۱) و جمیع اسرائیلیان چون بشنوند خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد.

۱۲) اگر دربارهٔ یکی از شهرهایی که یَهُوَه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد خبر یابی

۱۳) که بعضی پسران بلّیعال از میان تو بیرون رفته ساکنان شهر خود را منحرف ساخته گفته‌اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته‌اید عبادت نماییم

۱۴) آنگاه تفحص و تجسس نموده نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است

۱۵) البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکُش و آن را با هرچه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما.

۱۶) و همهٔ غنیمت آن را در میان کوچه‌اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یَهُوَه خدایت به آتش بالکّل بسوزان و آن تا به ابد تلّی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد.

۱۷) و از چیزهای حرام شده چیزی به دستت نچسبد تا یَهُوَه از شدت خشم خود برگشته بر تو رحمت و رأفت بنماید و تو را بیفزاید بطوری که برای پدرانت قَسم خورده بود

۱۸) هنگامی که قول یَهُوَه خدای خود را شنیده و همهٔ اوامرش را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه داشته آنچه در نظر یَهُوَه خدایت راست است بعمل آورده باشی.

تثنیه باب ۱۴

۱) شما پسران یَهُوَه خدای خود هستید پس برای مردگان خویشتن را مجروح نکنیید و مابین چشمان خود را متراشید.

۲) زیرا تو برای یَهُوَه خدایت قوم مقدس هستی و یَهُوَه تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امت هایی که بر روی زمین‌اند به جهت او قوم خاصّ باشی.

۳) هیچ چیز مکروه مخور.

۴) این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز

۵) و آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاوِ دشتی و مهات.

۶) و هر حیوان شکافته سم که سم را به دو حصّه شکافته دارد و نشخوار کند آن را از بهایم بخورید.

۷) لیکن از نشخوار کنندگان و شکافتگان سم اینها را مخورید: یعنی شتر و خرگوش و وَنک زیرا که نشخوار می کنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجس‌اند.

۸) و خوک زیرا شکافته سم است لیکن نشخوار نمی کند این برای شما نجس است. از گوشت آن ها مخورید و لاش آن ها را لمس نکنید.

۹) از همهٔ آنچه در آب است اینها را بخورید: هر چه پر و فلس دارد آن ها را بخورید.

۱۰) و هرچه پر و فلس ندارد مخورید برای شما نجس است.

۱۱) از همهٔ مرغان طاهر بخورید.

۱۲) و این است آن هایی که نخورید: عقاب و استخوان‌خوار و نسرِ بحر

۱۳) و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن

۱۴) و هر غُراب به اجناس آن

۱۵) و شترمرغ و جغد و مرغ‌دریایی و باز به اجناس آن
۱۶) و بوم و بوتیمار و قاز
۱۷) و قائت و رَخَم و غوّاص
۱۸) و لَقلَق و کُلنک به اجناس آن و هدهد و شبپره.
۱۹) و همهٔ حشرات بالدار برای شما نجس‌اند خورده نشوند.
۲۰) اما از همهٔ مرغان طاهر بخورید.
۲۱) هیچ گوشت مردار مخورید به غریبی که درون دروازه‌های تو باشد بده تا بخورد یا به اجنبی بفروش زیرا که تو برای یَهُوَه خدایت قوم مقدس هستی. و بزغاله را در شیر مادرش مپز.
۲۲) عشر تمامی محصولات مزرعهٔ خود را که سال به سال از زمین برآید البته بده.
۲۳) و به حضور یَهُوَه خدایت در مکانی که برگزیند تا نام خود را در آنجا ساکن سازد عشر غله و شیره و روغن خود را و نخست زادگان رمه و گله خویش را بخور تا بیاموزی که از یَهُوَه خدایت همه اوقات بترسی.
۲۴) و اگر راه از برایت دور باشد که آن را نمی توانی برد و آن مکانی که یَهُوَه خدایت خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد وقتی که یَهُوَه خدایت تو را برکت دهد از تو دور باشد
۲۵) پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته به مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند برو.
۲۶) و نقره را برای هرچه دلت میخواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت از تو بطلبد بده و در آنجا بحضور یَهُوَه خدایت بخور و خودت با خاندانت شادی نما.
۲۷) و لاوی‌ای را که اندرون دروازه‌هایت باشد ترک نکن چون که او را با تو حصّه و نصیبی نیست.
۲۸) و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده در اندرون دروازه‌هایت ذخیره نما.
۲۹) و لاوی چون که با تو حصّه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند بیایند و بخورند و سیر شوند تا یَهُوَه‌خدایت تو را در همهٔ اعمال دستت که می کنی برکت دهد.

تثنیه باب ۱۵

۱) و در آخر هر هفت سال انفکاک نمایی.
۲) و قانون انفکاک این باشد: هر طلبکاری قرضی را که به همسایهٔ خود داده باشد منفکّ سازد و از همسایهٔ و برادر خود مطالبه نکند چون که انفکاک یَهُوَه اعلان شده است.
۳) از غریب مطالبه توانی کرد اما هرآنچه از مال تو نزد برادرت باشد دست تو آن را منفکّ سازد.
۴) تا نزد تو هیچ فقیر نباشد زیرا که یَهُوَه تو را در زمینی که یَهُوَه خدایت برای نصیب و ملک به تو می دهد البته برکت خواهد داد

۵) اگر قول یَهُوَه خدایت را به دقت بشنوی تا متوجه شده‌جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری.

۶) زیرا که یَهُوَه خدایت تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد و به امت های بسیار قرض خواهی داد لیکن تو مدیون نخواهی شد و بر امت های بسیار تسلط خواهی نمود و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.

۷) اگر نزد تو در یکی از دروازه‌هایت در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می‌بخشد یکی از برادرانت فقیر باشد دل خود را سخت نساز و دستت را بر برادر فقیر خود مبند.

۸) بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار و به قدر کفایت موافق احتیاج او به او قرض بده.

۹) و با حذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد و بگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده چیزی به او ندهی و او از تو نزد یَهُوَه فریاد برآورده برایت گناه باشد.

۱۰) البته به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود زیرا که به عوض این کار یَهُوَه خدایت تو را در تمامی کارهایت و هرچه دست خود را بر آن دراز می کنی برکت خواهد داد.

۱۱) چون که فقیر از زمینت معدوم نخواهد شد بنابراین من تو را امر فرموده میگویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند گشاده دار.

۱۲) اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به تو فروخته شود و او تو را شش سال خدمت نماید پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده رها کن.

۱۳) و چون او را از نزد خود آزاد کرده رها می کنی او را تُهی‌دست روانه نساز.

۱۴) او را از گله و خرمن و چرخُشت خود البته زاد بده به اندازه‌ای که یَهُوَه‌خدایت تو را برکت داده باشد به او بده.

۱۵) و بیادآور که تو در زمین مصر غلام بودی و یَهُوَه‌خدایت تو را فدیه داد بنابراین من امروز این را به تو امر می فرمایم

۱۶) و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی روم چون که تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد

۱۷) آنگاه درفشی گرفته گوشش را با آن به دربدوز تا تو را غلام ابدی باشد و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

۱۸) و چون او را از نزد خود آزاد کرده رها می کنی بنظرت بد نیاید زیرا که دو برابر اُجرتِ اجیر تو را شش سال خدمت کرده است. و یَهُوَه خدایت در هرچه می کنی تو را برکت خواهد داد.

۱۹) همهٔ نخست زادگان نرینه را که از رمه و گلهٔ تو زاییده شوند برای یَهُوَه خدای خود تقدیس نما و با نخست زادهٔ گاو خود کار نکن و نخست زادهٔ گوسفند خود را پشم مبر.

۲۰) آن ها را به حضور یَهُوَه خدای خود در مکانی که یَهُوَه برگزیند تو و اهل خآن هات سال به سال بخورید.

۲۱) لیکن اگر عیبی داشته باشد مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر آن را برای یَهُوَه خدایت ذبح نکن.

۲۲) آن را در اندرون دروازه‌هایت بخور شخص نجس و شخص طاهر آن را برابر مثل غزال و آهو بخورند.

۲۳) اما خونش را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

تثنیه باب ۱۶

۱) ماه ابیب را نگاهدار و فصح را به جهت یَهُوَه خدایت بجا آور زیرا که در ماه ابیب یَهُوَه خدایت تو را از مصر در شب بیرون آورد.

۲) پس فصح را از رمه و گله برای یَهُوَه خدایت ذبح کن در مکانی که یَهُوَه برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد.

۳) با آن خمیرمایه مخور هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقّت را با آن بخور زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی روزهای عمرت بیادآوری.

۴) پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود و از گوشتی که در شام روز اول ذبح می کنی چیزی تا صبح باقی نماند.

۵) فصح را در هر یکی از دروازه‌هایت که یَهُوَه خدایت به تو می دهد ذبح نتوانی کرد

۶) بلکه در مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد در آنجا فصح را در شام وقت غروب آفتاب هنگام بیرون آمدنت از مصر ذبح کن.

۷) و آن را در مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند بپز و بخور و بامدادان برخاسته به خیمه‌هایت برو.

۸) شش روز نان فطیر بخور و در روز هفتم جشن مقدس برای یَهُوَه خدایت باشد در آن هیچ کار نکن.

۹) هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود شمردن هفت هفته را شروع کن.

۱۰) و عید هفته‌ها را با هدیهٔ نوافل دست خود نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یَهُوَه خدایت به تو دهد بده.

۱۱) و به حضور یَهُوَه خدایت شادی نما تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی که درون دروازه‌هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درمیان تو باشند در مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند.

۱۲) و بیادآور که در مصر غلام بود پس متوجه شده این فرایض را بجا آور.

۱۳) عید خیمه‌ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن و چرخُشت خود هفت روز نگاهدار.

۱۴) و در عید خود شادی نما تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زنی که درون دروازه‌هایت باشند.

۱۵) هفت روز در مکانی که یَهُوَه برگزیند برای یَهُوَه خدایت عید نگاهدار زیرا که یَهُوَه خدایت تو را در همهٔ محصولت و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد و بسیار شادمان خواهی بود.

۱۶) سه مرتبه در سال جمیع ذکورانت به حضور یَهُوَه خدایت در مکانی که او برگزیند حاضر شوند یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها و به حضور یَهُوَه تهی‌دست حاضر نشوند.

۱۷) هرکس به قدر قوّهٔ خود به اندازه برکتی که یَهُوَه خدایت به تو عطا فرماید بدهد.

۱۸) داوران و آقایان در جمیع دروازه‌هایی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد بر حسب اسباط خود برایت تعیین نما تا قوم را به حکم عدل داوری نمایند.

۱۹) داوری را منحرف نساز و طرفداری نکن و رشوه نگیر زیرا که رشوه چشمان حکما را کور میسازد و سخنان عادلان را کج می نماید.

۲۰) انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی و زمینی را که یَهُوَه خدایت به تو می دهد مالک شوی.

۲۱) اشیره‌ای از هیچ نوع درخت نزد قربانی گاه یَهُوَه خدایت که برای خود خواهی ساخت غرس نکن.

۲۲) و ستونی برای خود نصب نکن زیرا یَهُوَه خدایت آن را مکروه می دارد.

تثنیه باب ۱۷

۱) گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد برای یَهُوَه خدای خود ذبح نکن چون که آن نزد یَهُوَه خدایت مکروه است.

۲) اگر در میان تو در یکی از دروازه‌هایت که یَهُوَه خدایت به تو می دهد مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یَهُوَه‌خدایت کار ناشایسته نموده‌از عهد او تجاوز کند

۳) و رفته خدایان غیر را عبادت کرده سجده نماید خواه آفتاب یا ماه یا هریک از جنود آسمان که من امر نفرموده‌ام

۴) و از آن اطلاع یافته بشنوی پس نیکو تفحص کن و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است.

۵) آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه‌هایت کرده است بیرون‌آور و آن مرد یا زن را با سنگ ها سنگسار کن تا بمیرند.

۶) از گواهی دو یا سه شاهد آن شخص که مستوجب مرگ است کشته شود از گواهی یک نفر کشته نشود.

۷) اولاً دست شاهدان به جهت کشتنش بر او افراشته شود و بعد از آن دست تمامی قوم پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۸) اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید در میان خون و خون و در میان دعوی و دعوی و در میان ضرب و ضرب از مرافعه‌هایی که در دروازه‌هایت واقع شود آنگاه برخاسته به مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند برو.

۹) و نزد لاویان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته مسألت نما و ایشان تو را از فتوای قضا مخبر خواهند ساخت.

۱۰) و برحسب فتوایی که ایشان از مکانی که یَهُوَه برگزیند برای تو بیان می کنند عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هرآنچه به تو تعلیم دهند عمل نمایی.

۱۱) موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند و مطابق حکمی که به تو گویند عمل نما و از فتوایی که برای تو بیان می کنند به طرف راست یا چپ تجاوز نکن.

۱۲) و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید و کاهنی را که به حضور یَهُوَه‌خدایت به جهت خدمت در آنجا می‌ایستد یا داور را گوش نگیرد آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده‌ای.

۱۳) و تمامی قوم چون اینرا بشنوند خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

۱۴) چون به زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد داخل شوی و در آن تصرف نموده ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امت هایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم

۱۵) البته پادشاهی را که یَهُوَه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را برخود پادشاه بساز و مرد بیگآن های را که از برادرانت نباشد نمی توانی بر خود مسلط نمایی.

۱۶) لکن او برای خود اسب های بسیار نگیرد و قوم را به مصر پس نفرستد تا اسب های بسیار برای خود بگیرند چون که یَهُوَه به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید.

۱۷) و برای خود زنان بسیار نگیرد مبادا دلش منحرف شود و نقره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد.

۱۸) و چون بر تخت مملکت خود بنشیند نسخهٔ این شریعت را از آنچه از آن نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد.

۱۹) و آن نزد او باشد و همهٔ روزهای عمرش آن را بخواند تا بیاموزد که از یَهُوَه خدای خود بترسد و همهٔ کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته بعمل آورد.

۲۰) مبادا دل او بر برادرانش افراشته شود و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف شود تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

تثنیه باب ۱۸

۱) لاویان کهنه و تمامی سبط لاوی را حصّه و نصیبی با اسرائیل نباشد. هدایای آتشین یَهُوَه و نصیب او را بخورند.

۲) پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. یَهُوَه نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته است.

۳) و حق کاهنان از قوم یعنی از آنانی که قربانی خواه از گاو و خواه از گوسفند می گذرانند این است که دوش و دو بناگوش و شکنبه را به کاهن بدهند.

۴) و نوبر غلّه و شیره و روغن خود و اول‌چین پشم گوسفند خود را به او بده

۵) زیرا که یَهُوَه خدایت او را از همهٔ اسباطت برگزیده است تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام یَهُوَه خدمت نمایند.

۶) و اگر احدی از لاویان از یکی از دروازه‌هایت از هر جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که یَهُوَه برگزیند برسد

۷) پس به نام یَهُوَه خدای خود مثل سایر برادرانش از لاویانی که در آنجا به حضور یَهُوَه می‌ایستند خدمت نماید.

۸) حصّه‌های برابر بخورند سوای آنچه از ارثیت خود بفروشد.

۹) چون به زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد داخل شوی یادنگیر که موافق رجاسات آن امت ها عمل نمایی.

۱۰) و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند و نه فالگیر و نه غیبگو و نه افسونگر و نه جادوگر

۱۱) و نه ساحر و نه سؤال‌کنندهٔ از اجنّه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می کند.

۱۲) زیرا هر که این کارها را کند نزد یَهُوَه مکروه است و به سبب این رجاسات یَهُوَه‌خدایت آن ها را از حضور تو اخراج می کند.

۱۳) نزد یَهُوَه خدایت کامل باش.

۱۴) زیرا این امت هایی که تو آن ها را بیرون می کنی به غیبگویان و فالگیران گوش میگیرند و اما یَهُوَه خدایت تو را نمی گذارد که چنین بکنی.

۱۵) یَهُوَه خدایت نبیّ‌ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید او را بشنوید.

۱۶) موافق هرآنچه در حوریب در روز اجتماع از یَهُوَه خدای خود مسألت نموده‌گفتی: «آواز یَهُوَه خدای خود را دیگر نیشنوم و این آتش عظیم را دیگر نبینم مباد بمیرم.»

۱۷) و یَهُوَه به من گفت: «آنچه گفتند نیکو گفتند.

۱۸) نبیّای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت.
۱۹) و هرکسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود من از او مطالبه خواهم کرد.
۲۰) و اما نبیّای که جسارت نموده به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم یا به اسم خدایان غیر سخن گوید آن نبی البته کشته شود.»
۲۱) و اگر در دل خود گویی: «سخنی را که یَهُوَه نگفته است چگونه تشخیص نماییم.»
۲۲) هنگامی که نبی به اسم یَهُوَه سخن گوید اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد این امری است که یَهُوَه نگفته است بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او نترس.

تثنیه باب ۱۹

۱) وقتی که یَهُوَه خدایت این امت ها را که یَهُوَهخدایت زمین ایشان را به تو می دهد منقطع سازد و تو وارث ایشان شده در شهرها و خانه‌های ایشان ساکن شوی
۲) پس سه شهر را برای خود در میان زمینی که یَهُوَه خدایت به جهت ملکیت به تو می دهد جدا کن.
۳) شاهراه را برای خود درست کن و حدود زمین خود را که یَهُوَه خدایت برای تو تقسیم می کند سه قسمت کن تا هر قاتلی در آنجا فرار کند.
۴) و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده زنده ماند: هر که همسایهٔ خود را نادانسته بکشد و قبل از آن از او بغض نداشت.
۵) مثل کسی که با همسایهٔ خود برای بریدن درخت در جنگل برود و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند و آهن از دسته بیرون رفته به همسایه‌اش بخورد تا بمیرد پس به یکی از آن شهرها فرار کرده زنده ماند.
۶) مبادا ولّی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند و به سبب مسافت راه به وی رسیده او را بکشد و او مستوجب موت نباشد چون که او را پیشتر بغض نداشت.
۷) از این جهت من تو را امر فرموده گفتم برای خود سه شهر جدا کن.
۸) و اگر یَهُوَهخدایت حدود تو را بطوری که به پدرانت قسم خورده است وسیع گرداند و تمامی زمین را به تو عطا فرماید که به دادن آن به پدرانت وعده داده است
۹) و اگر تمامی این اوامر را که من امروز به تو می فرمایم نگاه داشته بجا آوری که یَهُوَه خدای خود را دوست داشته به راه های او دائماً سلوک نمایی آنگاه سه شهر دیگر بر این سه برای خود مزید کن.

۱۰) تا خون بی گناه در زمینی که یَهُوَه خدایت برای ملکیت به تو می دهد ریخته نشود و خون برگردن تو نباشد.

۱۱) لیکن اگر کسی همسایهٔ خود را بغض داشته در کمین او باشد و بر او برخاسته او را ضرب مهلک بزند که بمیرد و به یکی از این شهرها فرار کند

۱۲) آنگاه مشایخ شهرش فرستاده او را از آنجا بگیرند و او را به دست ولّی خون تسلیم کنند تا کشته شود.

۱۳) چشم تو بر او ترحم نکند تا خون بی گناهی را از اسرائیل دور کنی و برای تو نیکو باشد.

۱۴) حسد همسایهٔ خود را که پیشینیان گذاشته‌اند در مِلک تو که به دست تو خواهد آمد در زمینی که یَهُوَه خدایت برای تصرفش به تو می دهد منتقل نساز.

۱۵) یک شاهد بر کسی برنخیزد به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهانی که کرده باشد به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود.

۱۶) اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته به معصیتش شهادت دهد

۱۷) آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است به حضور یَهُوَه و به حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند حاضر شوند.

۱۸) و داوران نیکو تفحص نمایند و اینک اگر شاهد شاهد کاذب است و بر برادر خود شهادت دروغ داده باشد

۱۹) پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همانطور رفتار نمایند تا بدی را از میان خود دور نمایی.

۲۰) و چون بقیهٔ مردمان بشنوند خواهند ترسید و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد.

۲۱) و چشم تو ترحم نکند جان به عوض جان و چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

تثنیه باب ۲۰

۱) چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی و اسبها و ارابه‌ها و قومی را زیاده از خود بینی از ایشان مترس زیرا یَهُوَه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است با توست.

۲) و چون به جنگ نزدیک شوید. آنگاه کاهن پیش آمده قوم را مخاطب سازد

۳) و ایشان را گوید «ای اسرائیل بشنوید. شما امروز برای مقاتلهٔ با دشمنان خود پیش می روید دل شما ضعیف نشود و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان نباشید.

۴) زیرا یَهُوَه خدای شما با شما میرود تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما را نجات دهد.»

۵) و آقایان قوم را خطاب کرده گویند: «کیست که خانه نو بنا کرده آن را تخصیص نکرده است او روانه شده به خانه خود برگردد مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید.

۶) و کیست که تاکستانی غرس نموده آن را حلال نکرده است او روانه شده به خانهٔ خود برگردد مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را حلال کند.

۷) و کیست که دختری نامزد کرده به نکاح در نیاورده است او روانه شده به خانهٔ خود برگردد مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.»

۸) و آقایان نیز قوم را خطاب کرده‌گویند: «کیست که ترسان و ضعیف‌دل است او روانه شده به خآن هاش برگردد مبادا دل برادرانش مثل دل او گداخته شود.»

۹) و چون آقایان از تکلم نمودن به قوم فارغ شود بر سر قوم سرداران لشکر مقرر سازند.

۱۰) چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی‌آن را برای صلح ندا بکن.

۱۱) و اگر تو را جواب صلح بدهد و دروازه‌ها را برای تو بگشاید آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند.

۱۲) و اگر با تو صلح نکرده با تو جنگ نمایند پس آن را محاصره کن.

۱۳) و چون یَهُوَه‌خدایت آن را به دست تو بسپارد جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش.

۱۴) لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یَهُوَه خدایت به تو دهد بخور.

۱۵) به همهٔ شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت ها نباشند چنین رفتار نما.

۱۶) اما از شهرهای این امت هایی که یَهُوَه خدایت تو را به ملکیت می دهد هیچ ذی‌نفس را زنده مگذار.

۱۷) بلکه ایشان را یعنی حتیان و اموریان و کنعانیان و فَرِزّیان و حِوّیان و یبوسیان را چنانکه یَهُوَه خدایت تو را امر فرموده است بالکل هلاک ساز.

۱۸) تا شما را تعلیم ندهند که موافق همهٔ رجاساتی که ایشان با خدایان خود عمل می نمودند عمل نمایید. و به یَهُوَه خدای خود گناه کنید.

۱۹) چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی تبر بر درخت هایش مزن و آن ها را تلف نساز. چون که از آن ها میخوری پس آن ها را قطع نکن زیرا آیا درخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟

۲۰) و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ می کند بنا کن تا منهدم شود.

تثنیه باب ۲۱

۱) اگر در زمینی که یَهُوَه خدایت برای تصرّفش به تو می دهد مقتولی در صحرا افتاده پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست

۲) آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است بپیمایند.

۳) و اما شهری که نزدیکتر به مقتول است مشایخ آن شهر گوسالهٔرمه را که با آن خیش نزده و یوغ به آن نبسته‌اند بگیرند.

۴) و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی‌ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش نزده و شخم نکرده باشند فرود آورند و آنجا در وادی گردن گوساله را بشکنند.

۵) و بنی‌لاوی کهنه نزدیک بیایند چون که یَهُوَه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند و به نام یَهُوَه برکت دهند و برحسب قول ایشان هر منازعه و هر آزاری فیصل پذیرد.

۶) و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیکتر به مقتول است دست های خود را برگوساله ای که گردنش در وادی شکسته شده است بشویند.

۷) و جواب داده بگویند: «دست های ما این خون را نریخته و چشمان ما ندیده است.

۸) ای یَهُوَه قوم خود اسرائیل را که فدیه داده‌ای بیامرز و مگذار که خون بی گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد.

۹) پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر یَهُوَه راست است بعمل آورده‌ای.

۱۰) چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی و یَهُوَه خدایت ایشان را به دستت تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی

۱۱) و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده عاشق او بشوی و بخواهی او را به زنی خود بگیری

۱۲) پس او را به خانهٔ خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد.

۱۳) و رخت اسیری خود را بیرون کرده‌در خانهٔ تو بماند و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد و بعد از آن به او در آمده شوهر او بشو و او زن تو خواهد بود.

۱۴) و اگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی نکن چون که او را ذلیل کرده‌ای.

۱۵) و اگر مردی را دو زن باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزایند و پسر مکروهه نخست زاده باشد

۱۶) پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید نمی تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است حق نخست زادگی دهد.

۱۷) بلکه حصّه‌ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروه داده‌او را نخست زادهٔ خویش اقرار نماید زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن او می باشد.

۱۸) اگر کسی را پسرس سرکش و فتنه‌انگیز باشد که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد و هر چند او را تأدیب نمایند ایشان را نشنود

۱۹) پدر و مادرش او را گرفته نزد مشایخ شهرش به دروازهٔ محله‌اش بیاورند.

۲۰) و به مشایخ شخرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه‌انگیز است سخن ما را نمی‌شنود و مسرف و میگسار است.»

۲۱) پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند خواهند ترسید.

۲۲) و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است کرده باشد و کشته شود و او را به دار کشیده باشی

۲۳) بدنش در شب بر دار نماند. او را البته در همآن روز دفن کن زیرا آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یَهُوَه خدایت تو را به ملکیت می دهد نجس نسازی.

تثنیه باب ۲۲

۱) اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم شد بینی از او رو مگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان.

۲) و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را نشناسی آن را به خانهٔ خود بیاور و نزد تو بماند تا برادرت آن را طلب نماید آنگاه آن را به او رد نما.

۳) و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشدهٔ برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما نمی توانی از او روگردانی.

۴) اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی از آن رو مگردان البته آن را با او برخیزان.

۵) متاع مرد بر زن نباشد و مرد لباس زن را نپوشد زیرا هرکه این را کند مکروه یَهُوَه خدای توست.

۶) اگر اتفاقاً آشیانهٔ مرغی در راه به نظر تو آید خواه بر درخت یا بر زمین و در آن بچه‌ها یا تخمها باشد و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته مادر را با بچه‌ها نگیر.

۷) مادر را البته رها کن و بچه‌ها را برای خود بگیر تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.

۸) چون خانهٔ تو بنا کنی بر پشت بام خود دیواری بساز مبادا کسی از آن بیفتد و خون بر خانهٔ خود بیاوری.

۹) در تاکستان خود دو قسم تخم نکار مبادا تمامی آن یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تاکستان وقف شود.

۱۰) گاو و الاغ را با هم جفت کرده شیار نکن.

۱۱) پارچهٔ مختلط از پشم و کتان با هم مپوش.

۱۲) بر چهار گوشهٔ رخت خود که خود را به آن میپوشانی رشته‌ها بساز.

۱۳) اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدو درآید او را مکروه دارد

۱۴) و اسباب حرف بدو نسبت داده از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم او را باکره نیافتم

۱۵) آنگاه پدر و مادر آن دختر علامت بکارت دختر را برداشته نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاورند.

۱۶) و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده‌ام و از او کراهت دارد

۱۷) و اینک اسباب حرف بدو نسبت داده می گوید دختر تو را باکره نیافتم و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند.

۱۸) پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته تنبیه کنند.

۱۹) و او را صد مثقال نقره جریمه نموده به پدر دختر بدهند چون که بر باکره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

۲۰) لیکن اگر این سخن راست باشد و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود

۲۱) آنگاه دختر را نزد در خانهٔ پدرش بیرون آورند و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد چون که در خانهٔ پدر خود زنا کرده در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۲۲) اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد پس هر دو یعنی مردی که با زن خوابیده است و زن کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.

۲۳) اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته با او همبستر شود

۲۴) پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده ایشان را با سنگ ها سنگسار کنند تا بمیرند اما دختر را چون که در شهر بود و فریاد نکرد و مرد را چون که زن همسایهٔ خود را ذلیل ساخت پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۲۵) اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده با او بخوابد پس آن مرد که با او خوابید تنها کشته شود.

۲۶) و اما با دختر هیچ نکن زیرا بر دختر گناهِ مستلزم موت نیست بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایهٔ خود برخاسته او را بکشد

۲۷) چون که او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده‌ای نبود.

۲۸) و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته با او همبستر شود و گرفتار شوند

۲۹) آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد چون که او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی تواند او را رها کند.

۳۰) هیچکس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

تثنیه باب ۲۳

۱) شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت یَهُوَه نشود.

۲) حرام زاده‌ای داخل جماعت یَهُوَه نشود حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت یَهُوَه نشود.

۳) عمونی و موآبی داخل جماعت یَهُوَه نشوند. حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت یَهُوَه نشود.

۴) زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند و از این جهت که بلعام بن‌بعور را از فتورِ ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند.

۵) لیکن یَهُوَه خدایت نخواست بلعام را بشنود پس یَهُوَه خدایت لعنت را به جهت تو به برکت تبدیل نمود چون که یَهُوَه خدایت تو را دوست می داشت.

۶) ابداً در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان نباش.

۷) ادومی را دشمن مدار چون که برادر توست و مصری را دشمن مدار چون که در زمین وی غریب بودی.

۸) اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت یَهُوَه شوند.

۹) چون در اردو به مقابله دشمنانت بیرون روی خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار.

۱۰) اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود.

۱۱) چون شب نزدیک شود با آب غسل کند و چون آفتاب غروب کند داخل اردو شود.

۱۲) و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی.

۱۳) و در میان اسباب تو میخی باشد و چون بیرون می‌نشینی با آن بکَن و برگشته فضلهٔ خود را از آن بپوشان.

۱۴) زیرا که یَهُوَه خدایت در میان اردوی تو می خرامد تا تو را رهایی داده دشمنانت را به تو تسلیم نماید پس اردوی تو مقدس باشد مبادا چیز پلید را در میان تو دیده از تو روگرداند.

۱۵) غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آقایش مسپار.

۱۶) با تو در میان تو در مکانی که برگزیند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید ساکن شود و بر او جفا نکن.

۱۷) از دختران اسرائیل فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد.

۱۸) اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانهٔ یَهُوَه خدایت میاور زیرا که این هر دو نزد یَهُوَه خدایت مکروه است.

۱۹) برادر خود را به سود قرض نده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می شود.

۲۰) غریب را میتوانی به سود قرض بدهی اما برادر خود را به سود قرض نده تا یَهُوَه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن میشوی تو را به هرچه دستت را بر آن دراز می کنی برکت دهد.

۲۱) چون نذری برای یَهُوَه خدایت می کنی در وفای آن تأخیر نکن زیرا که یَهُوَه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود و برای تو گناه خواهد بود.

۲۲) اما اگر از نذر کردن ابا نمایی تو را گناه نخواهد بود.

۲۳) آنچه را که از دهانت بیرون آید هوشیار باش که بجا آوری موافق آنچه برای یَهُوَه خدایت از ارادهٔ خود نذر کرده‌ای و به زبان خود گفته‌ای.

۲۴) چون به تاکستان همسایهٔ خود درآیی از انگور هر چه می خواهی به سیری بخور اما در ظرف خود هیچ مگذار.

۲۵) چون به کشتزار همسایهٔ خود داخل شوی خوشه‌ها را به دست خود بچین اما داس بر کشت همسایهٔ خود مگذار.

تثنیه باب ۲۴

۱) چون کسی زنی گرفته به نکاح خود درآورد اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق‌نام های نوشته بدستش دهد و او را از خآن هاش رها کند.

۲) و از خانه او روانه شده برود و زن دیگری شود.

۳) و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق‌نام های نوشته به دستش بدهد و او را از خآن هاش رها کند یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت بمیرد

۴) شوهر اول که او را رها کرده بود نمی تواند دوباره او را به نکاح خود در آورد. بعد از آن که ناپاک شده است زیرا که این به نظر یَهُوَه مکروه است. پس بر زمینی که یَهُوَه‌خدایت تو را به ملکیت می دهد گناه میاور.

۵) چون کسی زن تازه‌ای بگیرد در لشکر بیرون نرود و هیچ کار به او تکلیف نشود تا یکسال در خانهٔ خود آزاد بماند و زنی را که گرفته است مسرور سازد.

۶) هیچکس آسیا یا سنگ بالایی آن را به گرو نگیرد زیرا که جان را به گرو گرفته است.

۷) اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی‌اسرائیل را دزدیده بر او ظلم کند یا بفروشد آن دزد کشته شود پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۸) دربارهٔ بلای برص هوشیار باش که به هر آنچه لاویان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده عمل نمایید و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم هوشیار باشید که عمل نمایید.

۹) بیادآور که یَهُوَه خدایت در راه با مریم چه کرد وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.
۱۰) چون به همسایهٔ خود هر قِسم قرض دهی برای گرفتن گرو به خآن هاش داخل مشو.
۱۱) بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض میدهی گرو را نزد تو بیرون آورد.
۱۲) و اگر مرد فقیر باشد در گرو او مخواب.
۱۳) البته به وقت غروب آفتاب گرو را به او پس بده‌تا در رخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور یَهُوَه خدایت عدالت شمرده خواهد شد.
۱۴) بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد خواه از برادرانت و خواه از غریبانی که در زمینت در اندرون دروازه‌های تو باشند ظلم نکن.
۱۵) در همان روز مزدش را بده و آفتاب بر آن غروب نکند چون که او فقیر است و دل خود را به آن بسته است مبادا بر تو نزد یَهُوَه فریاد برآورد و برای تو گناه باشد.
۱۶) پدران به عوض پسران کشته نشوند و نه پسران به عوض پدران کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.
۱۷) داوری غریب و یتیم را منحرف نساز و جامهٔ بیوه را به گرو نگیر.
۱۸) و بیادآور که در مصر غلام بودی و یَهُوَه خدایت تو را از آنجا فدیه داد. بنابراین من تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.
۱۹) چون محصول خود را در مزرعهٔ خویش درو کنی و در مزرعه بافه‌ای فراموش کنی برای برداشتن آن برمگرد برای غریب و یتیم و بیوه‌زن باشد تا یَهُوَه خدایت تو را در همهٔ کارهای دستت برکت دهد.
۲۰) چون زیتون خود را بتکانی بار دیگر شاخه‌ها را متکان برای غریب و یتیم و بیوه باشد.
۲۱) چون انگور تاکستان خود را بچینی بار دیگر آن را مچین برای غریب و یتیم و بیوه باشد.
۲۲) و بیادآور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

تثنیه باب ۲۵

۱) اگر در میان مردم مرافعه‌ای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند آنگاه عادل را عادل شمارند و شریر را ملزم سازند.
۲) و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند.
۳) چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند مبادا اگر از این زیاده کرده تازیانهٔ بسیار زند برادرت در نظر تو خوار شود.
۴) دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند مبند.

۵) اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آن ها بی‌اولاد بمیرد پس زنِ آن متوفی خارج به شخص بیگانه داده نشود بلکه برادر شوهرش به او درآمده او را برای خود به زنی بگیرد و حقّ برادر شوهری را با او بجا آورد.

۶) و نخست زاده‌ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد تا اسمش از اسرائیل محو نشود.

۷) آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از برپا داشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار می کند و از بجا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می نماید.»

۸) پس مشایخ شهرش او را طلبیده با وی گفتگو کنند و اگر اصرار کرده بگوید نمیخواهم او را بگیرم

۹) آنگاه زن برادرش نزد وی آمده به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند و به رویش آب دهن اندازد و در جواب گوید: «با کسی که خانهٔ برادر خود را بنا نکند چنین کرده شود.»

۱۰) و نام او در اسرائیل خانهٔ کفش کنده خوانده شود.

۱۱) و اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زننده‌اش رها کند و دست خود را دراز کرده عورت او را بگیرد

۱۲) پس دست او را قطع کن و چشم تو بر او ترحم نکند.

۱۳) در کیسهٔ تو وزنه‌های مختلف بزرگ و کوچک نباشد.

۱۴) در خانهٔ تو کیلهای مختلف بزرگ و کوچک نباشد.

۱۵) تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد تا عمرت در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد دراز شود.

۱۶) زیرا هرکه این کار کند یعنی هرکه بی‌انصافی نماید نزد یَهُوَه خدایت مکروه است.

۱۷) بیادآور آنچه عمالیق وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند.

۱۸) که چگونه تو را در راه مقابله کرده همهٔ واماندگان را در عقب تو از مؤخرت قطع نمودند در حالیکه تو ضعیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند.

۱۹) پس چون یَهُوَه خدایت تو را در زمینی که یَهُوَه خدایت تو را برای تصرفش نصیب می دهد از جمیع دشمنانت آرامی بخشد آنگاه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو ساز و فراموش نکن.

تثنیه باب ۲۶

۱) و چون به زمینی که یَهُوَه خدایت تو را نصیب می دهد داخل شدی و در آن تصرف نموده ساکن گردیدی

۲) آنگاه نوبر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد جمع کرده باشی بگیر و آن را در سبد گذاشته به مکانی که یَهُوَه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند برو.

۳) و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته وی را بگو: «امروز برای یَهُوَه خدایت اقرار می کنم که به زمینی که یَهُوَه برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد داخل شده‌ام.»

۴) و کاهن سبد را از دستت گرفته پیش قربانی گاه یَهُوَه خدایت بگذارد.

۵) پس تو به حضور یَهُوَه خدای خود اقرار کرده بگو: «پدر من اَرامی آواره بود و با عددی قلیل به مصر فرود شده در آنجا غربت پذیرفت و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.

۶) و مصریان با ما بدرفتاری نموده ما را ذلیل ساختند و بندگی سخت بر ما نهادند.

۷) و چون نزد یَهُوَه خدای پدران خود فریاد برآوردیم یَهُوَه آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.

۸) و یَهُوَه ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم و با آیات و معجزات بیرون آورد.

۹) و ما را به این مکان درآورده این زمین را زمینی که به شیر و شهد جاری است به ما بخشید.

۱۰) و الآن اینک نوبر حاصل زمینی را که تو ای یَهُوَه به من دادی آورده‌ام.» پس آن را به حضور یَهُوَه خدای خود بگذار و به حضور یَهُوَه خدایت عبادت نما.

۱۱) و تو با لاوی و غریبی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یَهُوَه خدایت به تو و به خاندانت بخشیده است شادی خواهی نمود.

۱۲) و در سال سوم که سال عشر است چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زن بده تا در اندرون دروازه‌های تو بخورند و سیر شوند.

۱۳) و به حضور یَهُوَه خدایت بگو: «موقوفات را از خانهٔ خود بیرون کردم و آن ها را نیز به لاوی و غریب و یتیم و بیوه‌زن موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی دادم و از اوامر تو تجاوز ننموده فراموش نکردم.

۱۴) در ماتم خود از آن ها نخوردم و در نجاستی از آن ها صرف ننمودم و برای اموات از آن ها ندادم بلکه به قول یَهُوَه خدایم گوش داده موافق هرآنچه به من امر فرمودی رفتار نمودم.

۱۵) از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به ما دادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی زمینی که به شیر و شهد جاری است برکت بده.»

۱۶) امروز یَهُوَه‌خدایت تو را امر می فرماید که این فرایض و احکام را بجا آوری پس آن ها را به تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته بجا آور.

۱۷) امروز به یَهُوَه اقرار نمودی که خدای توست و اینکه به راه های او سلوک خواهی نمود و فرایض و اوامر و احکام او را نگاه داشته آواز او را خواهی شنید.

۱۸) و یَهُوَه امروز به تو اقرار کرده است که تو قوم خاص او هستی چنانکه به تو وعده داده است و تا تمامی اوامر او را نگاه داری.

۱۹) و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امت هایی که ساخته است بلند گرداند و تا برای یَهُوَه خدایت قوم مقدس باشی چنانکه وعده داده است.

تثنیه باب ۲۷

۱) و موسی و مشایخ اسرائیل قوم را امر فرموده گفتند: «تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم نگاه دارید.

۲) و در روزی که از اردن به زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد عبور کنید برای خود سنگ های بزرگ برپا کردهآن ها را با گچ بمال.

۳) و بر آن ها تمامی کلمات این شریعت را بنویس هنگامی که عبور نمایی تا به زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد داخل شوی زمینی که به شیر و شهد جاری است چنانکه یَهُوَه خدای پدرانت به تو وعده داده است.

۴) و چون از اردن عبور نمودی این سنگ ها را که امروز به شما امر می فرمایم در کوه عیبال برپا کرده آن ها را با گچ بمال.

۵) و در آنجا قربانی گاهی برای یَهُوَه خدایت بناکن و قربانی گاه از سنگ ها باشد و آلت آهنین بر آن ها بکار مبر.

۶) قربانی گاه یَهُوَه خدای خود را از سنگ های ناتراشیده بنا کن و قربانی های سوختنی برای یَهُوَه خدایت بر آن بگذران.

۷) و ذبایح سلامتی ذبح کرده در آنجا بخور و به حضور یَهُوَه خدایت شادی نما.

۸) و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

۹) پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده گفتند:

۱۰) «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یَهُوَه خدایت شدی.

۱۱) پس آواز یَهُوَه خدایت را بشنو و اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آر.» و در آن روز موسی قوم را امر فرموده گفت:

۱۲) «چون از اردن عبور کردید اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جزِرّیم بایستند تا قوم را برکت دهند.

۱۳) و اینان یعنی رؤبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند تا نفرین کنند.

۱۴) و لاویان جمیع مردان اسرائیل را به آواز بلند خطاب کرده گویند:

۱۵) «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد یَهُوَه مکروه است بسازد و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند: «آمین.»

۱۶) «ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خِفّت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۱۷) «ملعون باد کسی که حد همسایهٔ خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۱۸) «ملعون باد کسی که نابینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۱۹) «ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۰) «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود چون که دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۱) «ملعون باد کسی که با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۲) «ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۳) «ملعون باد کسی که با مادر زن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۴) «ملعون باد کسی که همسایهٔ خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۵) «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی گناهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

۲۶) «ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آن ها را بجا نیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین.»

تثنیه باب ۲۸

۱) «و اگر آواز یَهُوَه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری آنگاه یَهُوَه خدایت تو را بر جمیع امت های جهان بلند خواهد گردانید.

۲) و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت اگر آواز یَهُوَه خدای خود را بشنوی.

۳) در شهر مبارک و در صحرا مبارک خواهی بود.

۴) میوهٔ بطن تو و میوهٔزمین تو و میوهٔ بهایمت و بچه‌های گاو و بره‌های گلهٔ تو مبارک خواهند بود.

۵) سبد و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود.

۶) وقت در آمدنت مبارک و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود.

۷) «و یَهُوَه دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند از حضور تو منهزم خواهد ساخت از یک راه بر تو خواهند آمد و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت.

۸) یَهُوَه در انبارهای تو و به هرچه دست خود را به آن دراز می کنی بر تو برکت خواهد فرمود و تو را در زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد مبارک خواهد ساخت.

۹) و اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را نگاهداری و در راه های او سلوک نمایی یَهُوَه تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید چنانکه برای تو قسم خورده است.

۱۰) و جمیع امت های زمین خواهند دید که نام یَهُوَه بر تو خوانده شده است و از تو خواهند ترسید.

۱۱) و یَهُوَه تو را در میوهٔ بطنت و ثمرهٔ بهایمت و محصول زمینت در زمینی که یَهُوَه برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهدبه نیکویی خواهد افزود.

۱۲) و یَهُوَه خزینهٔ نیکوی خود یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود تا بارانِ زمین تو را در موسمش بباراند و تو را در جمیع اعمال دستت مبارک سازد و به امت های بسیار قرض خواهی داد و تو قرض نخواهی گرفت.

۱۳) و یَهُوَه تو را سر خواهد ساخت نه دُم و بلند خواهی بود فقط نه پست اگر اوامر یَهُوَه خدای خود را که من امروز به تو امر می فرمایم بشنوی و آن ها را نگاه داشته بجا آوری.

۱۴) و از همهٔ سخنانی که من امروز به تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی تا خدایان غیر را پیروی نموده آن ها را عبادت کنی.

۱۵) «و اما اگر آواز یَهُوَه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده همهٔ اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت.

۱۶) در شهر ملعون و در صحرا ملعون خواهی بود.

۱۷) سبد و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود.

۱۸) میوهٔ بطن تو و میوهٔ زمین تو و بچه‌های گاو و بره‌های گلهٔ تو ملعون خواهد بود.

۱۹) وقت در آمدنت ملعون و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود.

۲۰) و به هرچه دست خود را برای عمل نمودن دراز می کنی یَهُوَه بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی به سبب بدی کارهایت که به آن ها مرا ترک کرده‌ای.

۲۱) یَهُوَه وبا را بر تو ملصَق خواهد ساخت تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل میشوی هلاک سازد.

۲۲) و یَهُوَه تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد زد و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی.

۲۳) و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد و زمینی که زیر تو است آهن.

۲۴) و یَهُوَه باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی.

۲۵) «و یَهُوَه تو را پیش روی دشمنانت منهزم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد.

۲۶) و بدن شما برای همهٔ پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود و هیچکس آن ها را دور نخواهد کرد.

۲۷) یَهُوَه تو را به دُنبل مصر و خُراج و جرَب و خارشی که تو از آن شفا نتوانی یافت مبتلا خواهد ساخت.

۲۸) یَهُوَه تو را به دیوانگی و نابینایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت.

۲۹) و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کورانه راه خواهی رفت و در راههای خود کامیاب نخواهی شد بلکه در تمامی روزهایت مظلوم و غارت شده خواهی بود و نجات‌دهنده‌ای نخواهد بود.

۳۰) زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانَ های بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه‌اش را نخواهی خورد.

۳۱) گاوت در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهد آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می شود و برای تو رهاننده‌ای نخواهد بود.

۳۲) پسران و دخترانت به امت دیگر داده می شوند و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد و در دست تو هیچ قوه‌ای نخواهد بود.

۳۳) میوهٔ زمینت و مشقت تو را امتی که نشناخته‌ای خواهند خورد و همیشه فقط مظلوم و کوفته‌شده خواهی بود.

۳۴) به حدی که از چیزهایی که چشمت می‌بیند دیوانه خواهی شد.

۳۵) یَهُوَه زانوها و ساقها و از کف پا تا فرق سر تو را به دُنبل بد که از آن شفا نتوانی یافت مبتلا خواهد ساخت.

۳۶) یَهُوَه تو را و پادشاهی را که بر خود نصب مینمایی بسوی امتی که تو و پدرانت نشناخته‌اید خواهد برد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد.

۳۷) و در میان تمامی امت هایی که یَهُوَه شما را به آنجا خواهد برد عبرت و مثل و سخریه خواهی شد.

۳۸) «تخم بسیار به مزرعه خواهی برد و اندکی جمع خواهی کرد چون که ملخ آن را خواهد خورد.

۳۹) تاکستانَ ها غرس نموده خدمت آن ها را خواهی کرد اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید زیرا کرم آن را خواهد خورد.

۴۰) تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود لکن خویشتن را به زیت تدهین نخواهی کرد زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد.

۴۱) پسران و دختران خواهی آورد لیکن از آنِ تو نخواهند بود چون که به اسیری خواهند رفت.

۴۲) تمامی درختانت و محصول زمینت را ملخ به تصرف خواهد آورد.

۴۳) غریبی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد و تو به نهایت پست و متنزّل خواهی گردید.

۴۴) او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد او سر خواهد بود و تو دُم خواهی بود.

۴۵) «و جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید و تو را تعاقب نموده خواهد دریافت تا هلاک شوی از این جهت که قول یَهُوَه خدایت را گوش ندادی تا اوامر و فرایضی را که به تو امر فرموده بود نگاه داری.

۴۶) و تو را و نسل تو را تا به ابد آیت و شگفت خواهد بود.

۴۷) «از این جهت که یَهُوَه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت ننمودی.

۴۸) پس دشمنانت را که یَهُوَه بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد.

۴۹) و یَهُوَه از دور یعنی از اقصای زمین امتی را که مثل عقاب می‌پرد بر تو خواهد آورد امتی که زبانش را نخواهی فهمید.

۵۰) امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید.

۵۱) و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیره و روغن و بچه‌های گاو و بره‌های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد.

۵۲) و تو را در تمامی دروازه‌هایت محاصره کند تا دیواره‌های بلند و حصین که بر آن ها توکل داری در تمامی زمینت منهدم شود و تو را در تمامی دروازه‌هایت در تمامی زمینی که یَهُوَه خدایت به تو می دهد محاصره خواهد نمود.

۵۳) و میوهٔ بطن خود یعنی گوشت پسران و دخترانت را که یَهُوَه خدایت به تو می دهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زبون خواهند ساخت خواهی خورد.

۵۴) مردی که در میان شما نرم و بسیار متنعم است‌چشمش بر برادر خود و زن هم‌آغوش خویش و بقیهٔ فرزندانش که باقی می‌مانند بد خواهد بود.

۵۵) به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که میخورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه‌هایت به آن زبون سازند چیزی برای او باقی نخواهد ماند.

۵۶) و زنی که در میان شما نازک و متنعم است که به سبب تنعم و نازکی خود جرأت نمی کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد چشم او بر شوهر هم‌آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود.

۵۷) و بر مشیمِه‌ای که از میان پایهای او درآید و بر اولادی که بزاید زیرا که آن ها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنانت در دروازه‌هایت به آن تو را زبون سازند به پنهانی خواهد خورد.»

۵۸) اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است هوشیار نشوی و از این نام مجید و مهیب یعنی یَهُوَه خدایت نترسی

۵۹) آنگاه یَهُوَه بلایای تو و بلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن.

۶۰) و تمامی بیماریهای مصر را که از آن ها میترسیدی بر تو بازخواهد آورد و به تو خواهد چسبید.

۶۱) و نیز همهٔ مرضها و همهٔ بلایایی که در طومار این شریعت مکتوب نیست آن ها را یَهُوَه بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی.

۶۲) و گروه قلیل خواهید ماند بر عکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودید زیرا که آواز یَهُوَه خدای خود را نشنیدید.

۶۳) و واقع می شود چنانکه یَهُوَه بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده شما را بیفزاید همچنین یَهُوَه بر شما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابود گرداند و ریشه شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل میشوید کنده خواهد شد.

۶۴) و یَهُوَه تو را در میان جمیع امت ها از کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ که تو و پدرانت نشناخته‌اید عبادت خواهی کرد.

۶۵) و در میان این امت ها استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود و در آنجا یَهُوَه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهد داد.

۶۶) و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود و شب و روز ترسناک شده به جان خود اطمینان نخواهی داشت.

۶۷) بامدادان خواهی گفت: کاش که شام می بود و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح می بود به سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسید و به سبب رؤیت چشمت که خواهی دید.

۶۸) و یَهُوَه تو را در کشتیها از راهی که به تو گفتم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهید فروخت و مشتری نخواهد بود.»

تثنیه باب ۲۹

۱) این است کلمات عهدی که یَهُوَه در زمین موآب به موسی امر فرمود که با بنی‌اسرائیل ببندد سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.

۲) و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان گفت: «هر آنچه یَهُوَه در زمین مصر با فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود شما دیده‌اید.

۳) تجربه‌های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم.

۴) اما یَهُوَه دلی را که بدانید و چشمانی را که ببینید و گوشهایی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است.

۵) و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید و کفشها در پای شما پاره نشد.

۶) نان نخورده و شراب و مسکرات ننوشیده‌اید تا بدانید که من یَهُوَه خدای شما هستم.

۷) و چون به اینجا رسیدید سیحون ملک حشبون و عوج ملک باشان به مقابلهٔ شما برای جنگ بیرون آمدند و آن ها را مغلوب ساختیم.

۸) و زمین ایشان را گرفته به رؤبینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم.

۹) پس کلمات این عهد را نگاه داشته بجا آورید تا در هر چه کنید کامیاب شوید.

۱۰) «امروز جمیع شما به حضور یَهُوَه خدای خود حاضرید یعنی رؤسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و آقایان شما و جمیع مردان اسرائیل

۱۱) و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم‌شکنان تا آب‌کشان شما

۱۲) تا در عهد یَهُوَه خدایت و سوگند او که یَهُوَه خدایت امروز با تو استوار میسازد داخل شوی.

۱۳) تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است و چنانکه برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است.

۱۴) و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی کنم

۱۵) بلکه با آنانی که امروز با ما به حضور یَهُوَه خدای ما در اینجا حاضرند و هم با آنانی که امروز در اینجا با ما حاضر نیستند.

۱۶) زیرا شما میدانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم و چگونه از میان امت هایی که عبور نمودید گذشتیم.

۱۷) و رجاسات و بت های ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود دیدید.

۱۸) تا در میان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یَهُوَه خدای ما منحرف گشته برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که حنظل و افسنتین بار آورد.

۱۹) «و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دلش خویشتن را برکت داده گوید: هر چند در سختی دل خود سلوک می کنم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم مرا سلامتی خواهد بود.

۲۰) یَهُوَه او را نخواهد آمرزید بلکه در آن وقت خشم و غیرت یَهُوَه بر آن شخص دودافشان خواهد شد و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است بر آن کس نازل خواهد شد و یَهُوَه نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت.

۲۱) و یَهُوَه او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است.

۲۲) و طبقهٔ آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست و غریبانی که از زمین دور می آیند خواهند گفت هنگامی که بلایای این زمین و بیماریهایی را که یَهُوَه به آن میرساند ببینند

۲۳) و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده نه کاشته می شود و نه حاصل می روید و هیچ علف در آن نمو نمی کند و مثل انقلاب سدوم و عموره و اَدمه و صبوئیم که یَهُوَه در غضب و خشم خود آن ها را واژگون ساخت‌گشته است

۲۴) پس جمیع امت ها خواهند گفت: چرا یَهُوَه با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟

۲۵) آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یَهُوَه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود ترک کردند

۲۶) و رفته‌خدایان غیر را عبادت نموده به آن ها سجده کردند خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود.

۲۷) پس خشم یَهُوَه بر این زمین افروخته شده تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است بر آن آورد.

۲۸) و یَهُوَه ریشهٔ ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت چنانکه امروز شده است.

۲۹) چیزهای مخفی از آن یَهُوَه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

تثنیه باب ۳۰

۱) و چون جمیع این چیزها یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم بر تو عارض شود و آن ها را در میان جمیع امت هایی که یَهُوَه خدایت تو را به آنجا خواهد راند بیاد آوری

۲) و تو با فرزندانت با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یَهُوَه خدایت بازگشت نموده قول او را موافق هر آنچه که من امروز به تو امر می فرمایم اطاعت نمایی

۳) آنگاه یَهُوَه خدایت اسیری تو را برگردانیده بر تو ترحم خواهد کرد و رجوع کرده تو را از میان جمیع امت هایی که یَهُوَه خدایت تو را به آنجا پراکنده کرده است جمع خواهد نمود.

۴) اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود یَهُوَه خدایت تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد.

۵) و یَهُوَهخدایت تو را به زمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد و مالک آن خواهی شد و بر تو احسان نموده تو را بیشتر از پدرانت خواهد افزود.

۶) «و یَهُوَه خدایت دل تو و دل نسل تو را مختون خواهد ساخت تا یَهُوَه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته زنده بمانی.

۷) و یَهُوَه خدایت جمیع این لعنتها را بر دشمنان و برخصمانت که تو را آزردند نازل خواهد گردانید.

۸) و تو بازگشت نموده قول یَهُوَه را اطاعت خواهی کرد و جمیع اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا خواهی آورد.

۹) و یَهُوَهخدایت تو را در تمامی اعمال دستت و در میوهٔ بطنت و نتایج بهایمت و محصول زمینت به نیکویی خواهد افزود زیرا یَهُوَه بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد چنانکه بر پدران تو شادی نمود

۱۰) اگر آواز یَهُوَه خدای خود را اطاعت نموده اوامر و فرایض او را که در طومار این شریعت مکتوب است نگاه داری و به سوی یَهُوَه خدای خود با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.

۱۱) «زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می فرمایم برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست.

۱۲) نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنواند تا به عمل آوریم

۱۳) و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آنطرف دریا عبور کرده آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنواند تا بهعمل آوریم.

۱۴) بلکه این کلام بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری.

۱۵) «ببین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم.

۱۶) چون که من امروز تو را امر می فرمایم که یَهُوَه خدای خود را دوست بداری و در راه های او رفتار نمایی و اوامر و فرایض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده افزوده شوی و تا یَهُوَه خدایت تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل میشوی برکت دهد.

۱۷) لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت ننمایی و فریفته شده خدایان غیر را سجده و عبادت نمایی

۱۸) پس امروز به شما اطلاع می دهم که البته هلاک خواهید شد و در زمینی که از اردن عبور می کنید تا در آن داخل شده تصرف نمایید عمر طویل نخواهید داشت.

۱۹) امروز آسمان و زمین را بر شما شاهد می آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم پس حیات را برگزین تا تو با نسلت زنده بمانی.

۲۰) و تا یَهُوَه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و به او ملصق شوی زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در زمینی که یَهُوَه برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که آن را به ایشان بدهد ساکن شوی.

تثنیه باب ۳۱

۱) و موسی رفته این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد

۲) و به ایشان گفت: «من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم و یَهُوَه به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد.

۳) یَهُوَه خدای تو خود به حضور تو عبور خواهد کرد و او این امت ها را از حضور تو هلاک خواهد ساخت تا آن ها را به تصرف آوری و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه یَهُوَه گفته است.

۴) و یَهُوَه چنانکه به سیحون و عوج دو پادشاه اموریان‌که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد.

۵) پس چون یَهُوَه ایشان را به دست شما تسلیم کند شما با ایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم رفتار نمایید.

۶) قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان نباشید زیرا یَهُوَه خدایت خود با تو میرود و تو را وا نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود.»

۷) و موسی یوشع را خوانده در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که یَهُوَه برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود.

۸) و یَهُوَه خود پیش روی تو میرود. او با تو خواهد بود و تو را وانخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود. پس ترسان و هراسان نباش.»

۹) و موسی این تورات را نوشته آن را به بنی‌لاوی کَهنه که تابوت عهد یَهُوَه را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد.

۱۰) و موسی ایشان را امر فرموده‌گفت: «که در آخر هر هفت سال در وقتِ معینِ انفکاک در عید خیمه‌ها

۱۱) چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یَهُوَه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان.

۱۲) قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند جمع کن تا بشنوند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند.

۱۳) و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند بشنوند و تعلیم یابند تا مادامی که شما برزمینی که برای تصرفش از اردن عبور می کنید زنده باشید از یَهُوَه خدای شما بترسند.»

۱۴) و یَهُوَه به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است یوشع را طلب‌نما و در خیمهٔ اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته در خیمهٔ اجتماع حاضر شدند.

۱۵) و یَهُوَه در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر بر در خیمه ایستاد.

۱۶) و یَهُوَه به موسی گفت: «اینک با پدران خود میخوابی و این قوم برخاسته در پی خدایان بیگانهٔ زمینی که ایشان به آنجا در میان آن ها میروند زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست.

۱۷) و در آن روز خشم من بر ایشان مشتعل شده ایشان را ترک خواهم نمود و روی خود را از ایشان پنهان کرده تلف خواهند شد و بدیها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید به حدی که در آن روز خواهند گفت: آیا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟

۱۸) و به سبب تمامی بدی که کرده‌اند که به سوی خدایان غیر برگشته‌اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد.

۱۹) پس الآن این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی‌اسرائیل تعلیم داده آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر بنی‌اسرائیل شاهد باشد.

۲۰) زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است درآورده باشم و چون ایشان خورده و سیر شده و فربه گشته باشند آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته آن ها را عبادت خواهند نمود و مرا اهانت کرده عهد مرا خواهند شکست.

۲۱) و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد زیرا که از دهان نسل ایشان فراموش نخواهد شد زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز دارند می دانم قبل از آنکه ایشان را به زمینی که دربارهٔ آن قسم خوردم درآورم.»

۲۲) پس موسی این سرود را در همآن روز نوشته به بنی اسرائیل تعلیم داد.
۲۳) و یوشع بن‌نون را وصیت نموده گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو بنی‌اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت و من با تو خواهم بود.»
۲۴) و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب تماماً به انجام رسانید
۲۵) موسی به لاویانی که تابوت عهد یَهُوَه را برمی داشتند وصیت کرده گفت:
۲۶) «این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یَهُوَه خدای خود بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.
۲۷) زیرا که من تمرد و گردنکشی شما را می دانم. اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر یَهُوَه فتنه انگیخته‌اید پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من.
۲۸) جمیع مشایخ اسباط و آقایان خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم و آسمان و زمین را بر ایشان شاهد بگیرم.
۲۹) زیرا می دانم که بعد از وفات من خویشتن را بالکلّ فاسد گردانیده از طریقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد زیرا که آنچه در نظر یَهُوَه بد است خواهید کرد و از اعمال دست خود خشم یَهُوَه را به هیجان خواهید آورد.»
۳۰) پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تماماً گفت:

تثنیه باب ۳۲

۱) ای آسمان گوش بگیر تا بگویم. و زمین سخنان دهانم را بشنود.
۲) تعلیم من مثل باران خواهد بارید و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت مثل قطره‌های باران بر سبزهٔ تازه و مثل بارش ها بر گیاهان.
۳) زیرا که نام یَهُوَه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایید.
۴) او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همهٔ راه های او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او.
۵) ایشان خود را فاسد نموده فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقهٔ کج و متمردند.
۶) آیا یَهُوَه را چنین مکافات می دهید ای قوم احمق و غیر حکیم؟ آیا او پدر و مالک تو نیست؟ او تو را آفرید و استوار نمود.
۷) ایام قدیم را بیادآور در سال های دهر به دهر تأمل نما. از پدر خود بپرس تا تو را آگاه سازد و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.
۸) چون حضرت اعلی به امت ها نصیب ایشان را داد و بنی‌آدم را منتشر ساخت آنگاه حدود امت ها را قرار داد برحسب شمارهٔ بنی‌اسرائیل.

۹) زیرا که نصیب یَهُوَه قوم وی است و یعقوب قرعهٔ میراث اوست.

۱۰) او را در زمین ویران یافت و در بیابان خراب و هولناک. او را احاطه کرده منظور داشت و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.

۱۱) مثل عقابی که آشیانهٔ خود را حرکت دهد و بچه‌های خود را فرو گیرد و بالهای خود را پهن‌کرده آن ها را بردارد و آن ها را بر پرهای خود ببرد.

۱۲) همچنین یَهُوَه تنها او را رهبری نمود و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.

۱۳) او را بربلندیهای زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد و شهد را از صخره به او داد تا مکید و روغن را از سنگ خارا.

۱۴) کرهٔ گاوان و شیر گوسفندان را با پیه بره‌ها و قوچها را از جنس باشان و بزها و پیه گُرده‌های گندم را و شراب از عصیر انگور نوشیدی.

۱۵) لیکن یشورون فربه شده لگد زد. تو فربه و تنومند و چاق شده‌ای. پس خدایی را که او را آفریده بود ترک کرد. و صخرهٔ نجات خود را حقیر شمرد.

۱۶) او را به خدایان غریب به غیرت آوردند و خشم او را به رجاسات جنبش دادند.

۱۷) برای دیوهایی که خدایان نبودند قربانی گذرانیدند برای خدایانی که نشناخته بودند برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده و پدران ایشان از آن ها نترسیده بودند.

۱۸) و به صخره‌ای که تو را تولید نمود اعتنا ننمودی و خدای آفرینندهٔ خود را فراموش کردی.

۱۹) چون یَهُوَه اینرا دید ایشان را مکروه داشت. چون که پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.

۲۰) پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود. زیرا طبقهٔ بسیار گردن‌کشند و فرزندانی که امانتی در ایشان نیست.

۲۱) ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد و به امت باطل ایشان را خشمناک خواهم ساخت.

۲۲) زیرا آتشی در غضب من افروخته شده و تا هاویهٔ پایین‌ترین شعله‌ور شده است و زمین را با حاصلش میسوزاند و اساس کوه ها را آتش خواهد زد.

۲۳) بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد و تیرهای خود را تماماً بر ایشان صرف خواهم نمود.

۲۴) از گرسنگی کاهیده و از آتش تب و از وبای تلخ تلف می شوند و دندآن های وحوش را به ایشان خواهم فرستاد با زهر خزندگان زمین.

۲۵) شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون ایشان را بی‌اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشیزه را. شیرخواره را با ریش سفید هلاک خواهد کرد.

۲۶) می گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را از میان مردم باطل سازم.
۲۷) اگر از کینهٔ دشمن نمی‌ترسیدم که مبادا مخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند و بگویند دست ما بلند شده و یَهُوَه همهٔ این را نکرده است.
۲۸) زیرا که ایشان قوم گمً کرده تدبیر هستند و در ایشان بصیرتی نیست.
۲۹) کاش که حکیم بوده اینرا میفهمیدند و در عاقبت خود تأمل می نمودند.
۳۰) چگونه یکنفر هزار را تعاقب می کرد و دو نفر ده‌هزار را منهزم میساختند. اگر صخرهٔ ایشان ایشان را نفروخته. و یَهُوَه ایشان را تسلیم ننموده بود.
۳۱) زیرا که صخرهٔ ایشان مثل صخرهٔ ما نیست. اگر چه هم دشمنان ما خود حکَم باشند.
۳۲) زیرا که موِ ایشان از موهای سدوم است و از تاکستآن های عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است و خوشه‌های ایشان تلخ است.
۳۳) شراب ایشان زهر اژدرهاست و سم قاتل افعی.
۳۴) آیا این نزد من نکنون نیست و در خزانه‌های من مختوم نی؟
۳۵) انتقام و جزا از آن من است هنگامی که پایهای ایشان بلغزد زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان می‌شتابد.
۳۶) زیرا یَهُوَه قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می‌بیند که قوت ایشان نابود شده و هیچکس به غلام و چه آزاد باقی نیست.
۳۷) و خواهد گفت: خدایان ایشان کجایند و صخره‌ای که بر آن اعتماد می داشتند؟
۳۸) که پیه قربانی های ایشان را می خوردند و شراب هدایای ریختنی ایشان را می‌نوشیدند؟ آن ها برخاسته شما را امداد کنند و برای شما ملجأ باشند.
۳۹) الآن ببینید که من خود او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من می‌میرانم و زنده می کنم. مجروح می کنم و شفا می دهم. و از دست من رهاننده‌ای نیست.
۴۰) زیرا که دست خود را به آسمان برمی‌افرازم و میگویم که من تا ابدالآباد زنده هستم.
۴۱) اگر شمشیرِ براق خود را تیز کنم و قصاص را به دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید.
۴۲) تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسیران با رؤسای آقایان دشمن.
۴۳) ای امت ها با قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود و قوم خویش کفاره نموده است.
۴۴) و موسی آمده تمامی سخنان این سرود را به سمع قوم رسانید او و یوشع بن‌نون.

۴۵) و چون موسی از گفتن همهٔ این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد
۴۶) به ایشان گفت: «دل خود را به همهٔ سخنانی که من امروز به شما شهادت می دهم مشغول سازید تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند.
۴۷) زیرا که این برای شما امر باطل نیست بلکه حیات شماست و به واسطهٔ این امر عمر خود را در زمینی که شما برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می کنید طویل خواهید ساخت.»
۴۸) و یَهُوَه در همآن روز موسی را خطاب کرده گفت:
۴۹) «به این کوه عباریم یعنی جبل نبو که در زمین موآب در مقابل اریحاست برآی و زمین کنعان را که من آن را به بنی‌اسرائیل به ملکیت می دهم ملاحظه کن.
۵۰) و تو در کوهی که به آن برمیآیی وفات کرده به قوم خود ملحق شو چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد.
۵۱) زیرا که شما در میان بنی‌اسرائیل نزد آب مریبا قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید چون که مرا در میان بنی‌اسرائیل تقدیس نکردید.
۵۲) پس زمین را پیش روی خود خواهی دید لیکن به آنجا به زمینی که به بنی‌اسرائیل می دهم داخل نخواهی شد.»

تثنیه باب ۳۳

۱) و این است برکتی که موسی مرد خدا قبل از وفاتش به بنی‌اسرائیل برکت داده
۲) گفت: «یَهُوَه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و با کرورهای مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.
۳) به درستی که قوم خود را دوست می دارد و جمیع مقدسانش در دست تو هستند و نزد پایهای تو نشسته هر یکی از کلام تو بهره‌مند می شوند.
۴) موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است.
۵) و او در یشّورون پادشاه بود هنگامی که رؤسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند.
۶) رؤبین زنده بماند و نمیرد و مردان او در شماره کم نباشند.»
۷) و این است دربارهٔ یهودا که گفت: «ای یَهُوَه آواز یهودا را بشنو و او را به قوم خودش برسان. به دست های خود برای خویشتن جنگ می کند و تو از دشمنانش معاون میباشی.»
۸) و دربارهٔ لاوی گفت: «تمیم و اوریم تو نزد مرد مقدس توست که او را در مسا امتحان نمودی. و با او نزد آب مریبا منازعت کردی.
۹) که دربارهٔ پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیده‌ام و برادران خود را نشناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می داشتند و عهد تو را محافظت می نمودند.

۱۰) احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد و قربانی های سوختنی بر قربانی گاه تو.

۱۱) ای یَهُوَه اموال او را برکت بده و اعمال دست های او را قبول فرما. کمرهای مقاومت‌کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.»

۱۲) و دربارهٔ بنیامین گفت: «حبیب یَهُوَه نزد وی ایمن ساکن می شود. تمامی روز او را مستور میسازد و در میان کتف هایش ساکن می شود.»

۱۳) و دربارهٔ یوسف گفت: «زمینش از یَهُوَه مبارک باد از نفایس آسمان و از شبنم و از لجه‌ها که در زیرش مقیم است

۱۴) از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس گیاهان ماه

۱۵) از فخرهای کوه های قدیم و از نفایس تلهای جاودانی.

۱۶) از نفایس زمین و پری آن و از رضامندی او که در بوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد و بر فوق سرآنکه از برادران خود ممتاز گردید.

۱۷) جاه او مثل نخست زادهٔ گاوش باشد و شاخ هایش مثل شاخ های گاو وحشی. با آن ها امت ها را جمیعاً تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینان هستند ده‌هزارهای افرایم و هزارهای منَسی.»

۱۸) و دربارهٔ زبولون گفت: «ای زبولون در بیرون رفتنت شاد باش و تو ای یساکار در خیمه‌های خویش.

۱۹) قوم ها را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید. زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید و خزانه‌های مخفی ریگ را.»

۲۰) و دربارهٔ جاد گفت: «متبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیر ماده ساکن باشد و بازو و فرق را نیز می‌درد

۲۱) و حصّهٔ بهترین را برای خود نگاه دارد زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است و با رؤسای قوم می آید و عدالت یَهُوَه و احکامش را با اسرائیل بجا میآورد.»

۲۲) و دربارهٔ دان گفت: «دان بچهٔ شیر است که از باشان می‌جهد.»

۲۳) و دربارهٔ نفتالی گفت: «ای نفتالی از رضامندی یَهُوَه سیر شو. و از برکت او مملو گردیده مغرب و جنوب را به تصرف‌آور.»

۲۴) و دربارهٔ اشیر گفت: «اشیر از فرزندان مبارک شود و نزد برادران خود مقبول شده پای خود را به روغن فرو برد.

۲۵) نعلین تو از آهن و برنج است و مثل روزهایت همچنان قوّت تو خواهد بود.

۲۶) ای یشّورون مثل خدا کسی نیست که برای مدد تو بر آسمآن ها سوار شود و در کبریای خود برافلاک.

۲۷) «خدای ازلی مسکن توست و در زیر تو بازوهای جاودانی است و دشمن را از حضور تو اخراج کرده می گوید هلاک کن.

۲۸) پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد و چشمهٔ یعقوب به تنهایی در زمینی که پر از غلّه و شیره باشد و آسمان آن شبنم می‌ریزد.

۲۹) خوشابه حال تو ای اسرائیل. کیست مانند تو ای قومی که از یَهُوَه نجات یافته‌اید. که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه توست و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندیهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

تثنیه باب ۳۴

۱) و موسی از عربات موآب به کوه نبو بر قلهٔ فسجه که در مقابل اریحاست برآمد و یَهُوَه تمامی زمین را از جلعاد تا دان به او نشان داد.

۲) و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی.

۳) و جنوب را و میدان درهٔ اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر.

۴) و یَهُوَه وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده گفتم که این را به نسل تو خواهم داد تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.»

۵) پس موسی بندهٔ یَهُوَه در آنجا به زمین موآب برحسب قول یَهُوَه مرد.

۶) و او را در زمین موآب در مقابل بیت‌فعور در دره دفن کرد و احدی قبر او را تا امروز ندانسته است.

۷) و موسی چون وفات یافت صد و بیست سال داشت و نه چشمش تار و نه قوتش کم شده بود.

۸) و بنی‌اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه‌گری برای موسی سپری گشت.[۱]

۹) و یوشع بن‌نون از روح حکمت مملو بود چون که موسی دست های خود را بر او نهاده بود. و بنی‌اسرائیل او را اطاعت نمودند و برحسب آنچه یَهُوَه به موسی امر فرموده بود عمل کردند.

۱۰) و نبی‌ای مثل موسی تا به حال در اسرائیل برنخاسته است که یَهُوَه او را روبرو شناخته باشد

---

۱. در سفر تثنیه می خوانیم « موسی این تورات را نوشته...» (تثنیه ۳۱: ۹) چگونه ممکن است موسی نویسنده تورات باشد، حال آنکه در اینجا ماجرای وفات و خاکسپاری خود و نحوه عزاداری بنی اسرائیل را بازگو می کند؟

۱۱) در جمیع آیات و معجزاتی که یَهُوَه او را فرستاد تا آن ها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید

۱۲) و در تمامی دست قوی و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همهٔ اسرائیل نمود.

سایت جامع پژوهش های حقوق و ادیان

www.Bjes.ir